



# فقه میزان



معیاری برای فهم درست قرآن و سنت



تألیف: دکتر علی محیی الدین قره داغی

ترجمه: واحد ترجمه مرکز مطالعات استراتژیک و منطقی





# فقه میزان

معیاری برای فهم درست قرآن و سنت و دوری‌گزینی از مواضع خلل و پراکندگی  
(پژوهش تحلیلی جدید و بنیادی از فقه میزان و تأثیر آن بر فهم شریعت و اجتهادات معاصر)  
تطبیق عملی بر بسیاری از مسائلی که سبب جدایی امت گردیده‌است



تألیف: دکتر علی‌محی‌الدین قره‌داغی

رئیس عمومی اتحادیه‌ی جهانی علمای مسلمان

مؤسس و رئیس «دانشگاه رشد نیروی انسانی»

ترجمه: واحد ترجمه مرکز مطالعات استراتژیک منطقوی

کابل؛ خزان 1403 ه.خ.

## شناسنامه کتاب

عنوان کتاب: فقه میزان

تألیف: استاد دکتور علی محی‌الدین قره‌داغی

ترجمه: واحد ترجمه مرکز مطالعات استراتژیک منطقوی

بازنگری: پوهاند دکتور عبدالصبور فخری

برگ‌آرا: عبدالرحیم پویا سعیدی

مشخصات ناشر: مرکز مطالعات استراتژیک منطقوی

مشخصات ظاهری: 480 صفحه

تاریخ نشر: خزان 1403 خورشیدی

چاپ نخست

تیراژ: یک‌هزار نسخه

موضوع: فقه، اصول فقه

چاپ و صحافی: چاپ خانه‌ی سعید

بها: 350 افغانی

قطع: وزیری

واتس‌اپ: +93780618000

سایت: [www. Csrsaf.org](http://www.Csrsaf.org)

Email: [info@csrsaf.org](mailto:info@csrsaf.org)

---

انتشارات سعید: ابتدای جاده‌ی آسمایی، آسمایی پلازا، منزل اول،  
پل - افغانستان.



## اهداء

به امت اسلامی مان- (با تمام جوانب تشکیل دهنده‌اش) که در کل امروزه در حالتی از پراکندگی و از هم‌گسیختگی وحشتناک، هرج و مرج در عرصه‌ی فتوا و سیاست، پریشانی اجتماعی و فروپاشی در زمینه‌ی بنیادها و آبادانی تمدنی به سر می‌برد که تاریخ همانند آن را شاهد نبوده‌است.

به علمای امت اسلامی؛ امانت‌داران شریعت، ربانیان عرصه‌ی تربیت، وارثان پیامبران در دعوت و تبلیغ، الگوهای نیکو و مراجع امت در هنگام جنگ و صلح و بیم و امید، این «فقه میزان» را - برای کنترل معیار استنباط، اجتهاد و فتوا- اهداء می‌کنم. ﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [النساء: 83]. ترجمه: و هنگامی که خبری از پیروزی یا شکست به آنان برسد، آن را فاش می‌کنند. و حال آنکه اگر در آن به پیامبر و اولوالامرشان رجوع می‌کردند، حقیقت امر را از آنان درمی‌یافتند. و اگر فضل و رحمت خدا نبود، جز اندکی، همگان از شیطان پیروی می‌کردید.

به نخبگان سیاسی؛ و جریان‌های اسلامی که از هم‌گسیخته و پراکنده شده‌اند، و کار بدان‌جا رسیده‌است که عده‌ای در پی سرکوبی هم‌درگیرند وعده‌ای با ستمگران و سرکشان همکار؛ و تنها بهره‌برنده دشمنان‌شان‌اند و بس. این «فقه میزان» را به همه‌ی آن‌ها تقدیم می‌کنم.

امید است که الله متعال به این امت میزانی را ارزانی دارد که اندیشه‌ی درست و عمیق، فهم درست و دقیق، هم‌زیستی، اتحاد، برادری، یکپارچگی، عزت و نیرومندی را به ایشان

بازگرداند؛ تا باشد که شایسته‌ی این گواهی و شهادت گردند: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾. [آل عمران: 110]. ترجمه: شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید: به کار پسندیده فرمان می‌دهید، و از کار ناپسند بازمی‌دارید، و به خدا ایمان دارید.

### پس از اهدا از یاد نمی‌برم که دعا کنم به:

- پدرم (رحمه الله)، که مرا در اوج گسترش کمونیزم - که تمام انستیتوت‌ها و دانشکده‌های شرعیات را بسته بود- از مکاتب رسمی برون کرد؛ تا با علوم شرعی خدمت‌گزار اسلام باشم؛
- مادرم (رحمها الله)، آن که پس از فضل و توفیق الله متعال، در حفظ قرآن کریم و آموزش علوم شرعی مدیون او هستم؛
- کاکایم شیخ نجم الدین فرزند شیخ علی فرزند شیخ عبدالکریم فرزند شیخ عبدالرحمن قره داغی، آن که در آموزش و فراگیری علوم اساسی و بنیادین بسیار اصرار می‌ورزید و کوشا بود؛
- مامایم شیخ مصطفی فرزند شیخ محمد النجیب فرزند شیخ عبداللطیف فرزند شیخ حسن قره داغی، آن که افق‌های اجتهاد و انتخاب را به رویم گشود. و همه استادانی که شرف شاگردی آنان را حاصل کرده‌ام؛
- خانواده‌ام که مشکلات فراوانی را به خاطر من به دوش کشیدند و مرا در انجام این دست آورد یاری رسانیدند. الله متعال همه‌ی ایشان را پاداش نیکو نصیب فرماید؛
- سکرتر اداری دفترم که در نوشتن و چاپ آن، بیدارخوابی‌های زیادی را بارها برای این مقصود متحمل گردید.

## در برگ‌های کتاب

1	سخن مرکز
3	شمه‌یی از دستور قرآنی
7	توشه‌ای از سنت نبوی شریف
9	از سخنان سودمند
19	مقدمه‌ی چاپ اول
29	اهداف و مقاصد این کتاب
35	گزاره‌ی کوتاه پیرامون فقه میزان
39	چکیده
41	معیارهای روش‌مند
43	پژوهش در فقه میزان

### باب اول

تعریف فقه میزان، اهمیت، پیامدها و احکام آن

### فصل اول

#### ماهیت و حقیقت

47	تعریف فقه و میزان در لغت و اصطلاح
47	فقه در قرآن کریم
50	فقه در سنت نبوی: فهم و درک دقیق
52	تعریف میزان
53	میزان در قرآن کریم
60	تفسیر ویژه‌ی من از آیت میزان در سوره‌ی حدید
61	با امام رازی در تفسیر آیه‌ی حدید



65	تفاوت میان قسط و عدل
69	تفسیر "میزان" در اقوال مفسران از قرن اول تا امروز
69	1. به معنای عدل
71	2. به معنای حکمت
71	3. تفسیر آن به میزان مادی معروف (ترازو)
73	4. تفسیر آن به میزان معنوی و شامل
74	5. تفسیر کتاب و میزان به یک معنی
74	6. تفسیر "میزان" به عقل یا حق که عقل‌های سالم به آن شهادت می‌دهند
74	گفته‌های مفسران پیرامون "الموازين القسط يوم القيامة"
79	خلاصه
<b>79</b>	<b>میزان در سنت</b>
81	اول: اختلاف در این دارند که آیا آن ترازو یکی است یا ترازوهای متعدّد؟
82	دوم: اختلاف در نوعیت موازین
83	سوم: آنچه در ترازو و یا ترازوها قرار می‌گیرد
<b>85</b>	<b>دیدگاه فقهاء پیرامون میزان</b>
87	خلاصه‌ی تعریف و شناخت از فقه میزان
89	فرق بین فقه میزان و فقه اولویت‌ها
90	فرق بین فقه میزان و فقه مقاصد شرعی
91	میزان و کلیدها
92	فقه میزان و حکمت
94	تعریف حکمت در لغت
94	معنی حکمت نزد مفسران
94	معنی حکمت نزد اصولیون
94	حکمت، عام‌تر از وحی است
<b>98</b>	<b>جایگاه فقه میزان در میان سایر علوم، شاه‌کلید فهم شریعت</b>
99	آنچه فقه میزان به آن نیاز دارد
99	فقه میزان سبب دوری اختلاف در اصول می‌شود
101	دسته‌های مردم در مقابل فقه میزان
103	اهمیت فقه میزان برای مجتهد، مفتی و پژوهش‌گر

- 103 ارزش فقه میزان برای عموم مردم
- 105 آیا فقه میزان پدیده‌ی جدید است و مردمان گذشته در باره‌ی آن نمی‌دانستند؟
- 107 میزان و ترازوی درست
- 109 امام غزالی و قسطاس مستقیم
- 115 موازین شیطان در نزد غزالی

## فصل دوم

### ارکان و عناصر فقه میزان

- 121 عناصر نظریه‌ی فقه میزان
- 123 چگونگی شناخت موازین مورد نظر
- 123 مقدمه‌ی اول
- 123 کمال شریعت و اینکه آن برای رفع اختلاف و بیان حق آمده‌است
- 125 مقدمه‌ی دوم
- 125 تطبیق نص بر واقعه نیاز به موازین دقیق دارد
- 127 میزان داوری و مرجعیت در اسلام
- 137 دانش، دانشمندان و میزان‌ها
- 139 معیارهای وزن‌ها
- 142 رهنمودهای سنت مطهر نبوی
- 144 گاهی چندین میزان
- 145 از اسباب فرق بین دو حدیث چندگونه پاسخ داده شده‌است از جمله:
- 146 خلاصه
- 147 مراتب اعمال طبق شناخت اوزان
- 153 یادداشت مهم
- 153 اوزان و مراتب معنوی بی‌شمار اند
- 167 اهمیت توازن در هر چیزی
- 169 ارتباط میان توازن هستی، انسان، و شریعت
- 169 1. توازن هستی
- 171 2. توازن انسان
- 172 3. توازن شریعت
- 173 تمام اسلام استوار بر فهم دوجانبه و متوازن است نه فهم یک‌جانبه
- 181 نتیجه همانا فقه موزون، فکر موزون و حکم موزون است

## فصل سوم

### دلایل مشروعیت فقه میزان

- 185 عناصر نظریه‌ی فقه میزان
- 186 اول - با بررسی کلی، فقه میزان در این شریعت ثابت است
- 186 فقه میزان در قرآن**
- 186 تکامل میان میزان و کتاب
- 188 هر حالتی، ترازو و وزن خود را دارد
- 190 دوم: فقه میزان در سیره نبوی شریف ثابت است
- 190 زندگی پیامبر الله p بر ترازوهای دقیقی استوار بود**
- 191 1. میزان قرائت
- 192 2. میزان ساختن افراد و ملت‌ها
- 193 3. قانون‌مداری جامعه و اینکه اصل در روابط اجتماعی صلح است نه اسلام
- 194 4. میزان جنگ
- 195 5. شرح میزان جنگ
- 197 آنچه که از این آیه‌ی کریمه دانسته می‌شود
- 228 سوم- فقه میزان نزد خلفای راشدین
- 228 دوره‌ی خلافت ابوبکر صدیق r
- 229 1. توازن داوری میان عقل و مصلحت عمومی
- 231 2. تقدیم ترازوی حق عمومی بر ترازوی فریضه‌ی فرعی
- 232 3. ترجیح ترازوی حفظ قرآن کریم بر دیگران
- 233 عصر خلافت عمر بن خطاب r
- 233 1. برتری میزان عدل بر ظاهر نص
- 235 2. میزان میراث بر اساس نزدیکی با مورث است
- 237 3. ترجیح ترازوی نص قطعی بر نص ظنی
- 238 4. ترجیح میزان مصلحت عامه
- 239 5. ترازوی سیاست شرعی با حاکمان و محاسبه آنها به خاطر تجارت شان:
- 241 زمان خلیفه‌ی سوم عثمان بن عفان r
- 241 عصر خلیفه‌ی چهارم علی r
- 241 «ترازوی وحدت امت و ترجیح آن حتی بر جنگ»

- 242 گام‌های عملی فقه میزان (به اختصار)  
 اولین گام: اظهار ترازوهای پراکنده در قرآن کریم و سنت و سیرت معطر پیامبر p که عبارتند از
- 242
- 243 دومین گام: تعیین میزان برای آن نص، فعالیت یا حکم
- 243 سومین گام: این گام توازن است
- 244 ارجاع همه ترازوها به ترازوی جفت «دو پله‌ی ترازو»

## باب دوم

### تطبیق فقه میزان به میدان واقعیت‌ها (بعد تطبیقی)

#### فصل اول

#### ترازوی پندارها، باورها و عبادات

- 249 1. ترازوی پندارها و کارکردها یا ترازوی علم و عمل
- 252 2. ترازوهای عبادات
- 254 تفاوت ترازوی عبادات با عادات
- 255 معنای شرعی آن
- 266 بررسی بدعت مطابق فقه میزان
- 270 شمولیت عبادت
- 270 انواع اوامر و نواهی
- 271 ترازوهای بخش نخست از نوع اول
- 272 فقه میزان در آنچه که ویژه‌ی خالق یا مخلوق است، و آثار اختلال آن
- 275 خلل در فقه میزان، سبب همه انحرافات عقیدوی است
- 275 مرتبه بی‌دینی
- 275 میزان، خواهان بررسی است
- 282 ترازوهای عقیده، فکر و تصورات
- 282 ترازوی دنیا و ترازوی آخرت یا ترازوی غیب و ترازوی مشاهده
- 283 ترازوی پیدا و ترازوی پنهان
- 288 ترازوی نقل و ترازوی عقل
- 292 میزان ایمان به قضا و قدر و میزان تکلیف (اوامر و نواهی)
- 294 میزان خبر و میزان تکلیف
- 295 میزان اراده‌ی تقدیری و تکوینی و میزان اراده‌ی تکلیفی

- 296 میزان قضاء و میزان دعوت در تکفیر
- 297 میزان توکل و میزان استفاده از اسباب
- 298 ترازوی سنت‌های الهی و ترازوی معجزات
- 301 ترازوی اختیار و ترازوی جبر و تَسَییر «جبریه و قدریه»
- 304 ترازوهای پنج‌گانه برای عبادت‌ها و عادات‌ها
- 305 نوع دوم
- 305 آنچه میان حقوق خدا و حقوق بندگان جمع می‌کند
- 306 نوع سوم
- 306 اوامر و نواهی وابسته به صلاح و اصلاح انسان
- 306 میزان نوع سوم
- 306 جمع میان درون و بیرون، و پیدا و پنهان
- 308 نوع چهارم
- 308 آنچه مربوط به تعامل با مردم است
- 308 ترازوی نوع چهارم
- 308 نوع پنجم
- 308 اوامر و نواهی مربوط به چگونگی تعامل انسان با اطرافیانش
- 308 ترازوی نوع پنجم

## فصل دوم

### ترازوهای تعامل، اقتصاد و معاملات

- اول- توازن در همه فعالیت‌های اقتصادی و در داخل یک فعالیت اقتصادی، که شش نوع است
- 313
- دوم- توازن بین نقش دولت، نقش فرد و بازار
- 317
- سوم- توازن دقیق در بین ضروریات، نیازها و تجملات (امور رفاهی)
- 318
- چهارم- توافق میان تعادل و فقه اولویات
- 318
- خلل در توازن (چاه بی‌کاره و کاخ بر افراشته)
- 319
- میزان پیمان‌های انفرادی و پیمان‌ها میان امت و امام
- 322

## فصل سوم

### ترازوهای فهم دلایل

- 327 ترازوهای فهم قرآن کریم  
329 مقاصد قرآن کریم  
334 اهمیت والای ترازوهای فهم سنت  
346 فقه میزان در وقت ترتیب دلائل

## فصل چهارم

### فقه میزان، و نگاه دوگانه به نصوص

- 351 بخش اول: آیات‌های جنگ  
356 دار اسلام، دار جنگ، دار کفر، یا دار عهد در پرتو فقه میزان  
357 آیا این تقسیم شرعی است یا واقعی و فقهی؟  
361 فقه میزان در این تقسیم  
361 قسم دوم  
361 آیاتی که به صلح، آرامش و پاسخ‌دهی به بهترین روش دستور می‌دهند  
362 راه حل، معیار و راه درست همانا فقه میزان است

### باب سوم

تطبیقات عملی بر آیات ظاهراً متعارض قرآن کریم که چون وزن آن‌ها بیان شود با میزان خود موافق ثابت شوند

### نخستین تطبیق عملی

- 369 تطبیق میزان بر سوره توبه (برائت)

### تطبیق عملی دوم

- تطبیق ترازو بر تمامی آیاتی که در آن قتال ذکر شده طوری که در ترازوی جنگ داخل است  
397

### تطبیق عملی سوم

- 419 تطبیق ترازو بر آیاتی که در آن لفظ جهاد آمده است

تطبیق عملی بخش چهارم

435

تطبیق ترازو بر آیاتی که دارای سختی، درشتی و سنگدلی است

449

پرسش‌های تأمل برانگیز

457

سرچشمه‌ها

## سخن مرکز

مرکز مطالعات استراتژیک و منطوقی همواره در راستای پژوهش‌های علمی، تحلیل‌های واقع‌بینانه، سروی‌های دقیق، کنفرانس‌ها و میزگردهای علمی اکادمیک کوشیده با تصویری واقعی از وضعیت کشور، منطقه و جهان، راه‌حل‌های مناسب و راهبردی را تقدیم مراجع پالیسی‌ساز و دست‌اندرکاران عرصه‌های مختلف این مرز و بوم نماید.

انتقال اندیشه‌های تازه و تحقیقات رهیافتی در ارتقای سطح دانش و فرهنگ جامعه نقش اساسی و ارزنده‌ای دارد که مرکز مطالعات با ترجمه آثار و نوشته‌های گران‌سنگ دانشمندان معاصر به آن همت گماشته است.

کتاب حاضر اثر خامه‌ی دانشمند نستوه و عالم فرهیخته‌ی جهان اسلام، دکتر علی محیی‌الدین قره‌داغی است که اکنون سمت ریاست اتحادیه جهانی علمای مسلمان را عهده‌دار می‌باشد.

فقه میزان؛ تلاش و جهد یک ربع از قرن است که از لحظه لحظه‌ی زندگی مایه گذاشته تا بدین‌گونه به دسترس اندیشمندان جامعه قرار گیرد و دوا‌ی دردهای جانکاهی باشد که همواره امت اسلام از آن رنج برده و علت العلل عقب‌ماندگی و تخلف آن بوده است.

فقه میزان؛ اندیشه‌ای در راستای فقه موازنات، فقه اولویات، فقه مقاصد و اصول فقه می‌باشد، که در ضمن بهره‌گیری از تمام این فروع ارزنده علوم اسلامی، به عنوان متمم و مساعد این فروع، به صیانت پایه‌های اساسی و ارزش‌های دینی می‌پردازد. و با پرتو افکنی بر مسیر زندگی، انسان را در بهره‌گیری از تعالیم و رهنمودهای اسلامی توانا می‌گرداند و اسباب تفرق و پراکندگی ناپسند را از ساحت زندگی به حد اقل می‌رساند تا انسان در روشنایی این تعالیم، زندگی را به گونه‌ی احسن سامان دهد.

فقه میزان؛ بر آن است تا برای عرصه‌های مختلف زندگی همان میزان ویژه‌ی خودش را



تعریف کند، تا امور زندگی مسلمان در هم نیامیزد و هر عرصه‌ی زندگی در روشنی میزان خود سر و سامان گیرد.

استاد دکتور علی قره‌داغی عصاره‌ی جهد علمی بیش از ربع قرن خویش را در لابه‌لای این صفحات گذاشته است. دانش، تبحر، فرزانیگی، تجربه و ممارست عملی استاد گران ارج در علوم مختلف، مؤسسات متعدد و عرصه‌های مختلف زندگی در میان این صفحات زرین هویداست.

قرائت این کتاب، عرصه‌های جدیدی از علم و معرفت را در پیشگاه خواننده قرار می‌دهد و الهام‌بخش تحقیق و کاوش در عرصه‌های جدیدی خواهد بود.

خواندن این کتاب، برای تمام دانشمندان، نخبگان، شخصیت‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و دانشجویان امری ضروری است؛ در روشنی آن علاوه بر آگاهی و اطلاع از میزان عرصه‌های مختلف، به کاربرد درست میزان عرصه‌ی تخصصی خویش آگاه‌تر و توان‌تر می‌گردند و خالیگاه‌های زمینه‌های عملی و پیرامونی خویش را بهتر تدارک می‌نمایند.

اما نکته‌ی پایان و از باب «من لم یشکر الناس لم یشکر الله»: آن که سپاس مردم نگوید، سپاس خداوند را نکرده است؛ لازم است یادآور شوم که ترجمه این کتاب حاصل یک دوره‌ی آموزشی (اصول ترجمه) می‌باشد که مشارکین این دوره بعد از آموزش بخش تئوری و فرا گرفتن مسایل مربوط به اصول فنی ترجمه، این کتاب را به عنوان کار عملی از زبان عربی به فارسی تحت اشراف استاد گرانقدر پوهاند عبد الصبور فخری ترجمه و به پایه اکمال رساندند.

لذا، از جناب استاد فرزانه پوهاند دکتور عبد الصبور فخری، دوستانی که در تصحیح و بازخوانی متن سهم گرفتند و همه مشارکینی که در ترجمه این کتاب از اوقات خویش مایه گذاشته و مدت شش‌ماه را در آموزش بخش تئوری و عملی صرف نمودند، اظهار سپاس و قدردانی کرده، برای‌شان از بارگاه رب العزت سعادت دارین و موفقیت‌های مزید را استدعا نمایم. و هم‌چنان از الله متعال برای شیخ دکتور علی محیی الدین قره‌داغی سعادت دارین، دوام نعمت و برکت در علم، عمر و عمل‌شان را استدعا دارم.

**دکتور شاه‌رخ رؤوفی**

**رئیس مرکز مطالعات استراتژیک و منطوقی**

## شمه‌یی از دستور قرآنی

الله متعال می‌فرماید: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾ [حدید: 25] ترجمه: همانا ما پیامبران مان را با دلیل‌های روشن فرستادیم و با آنها کتاب و موازین (شناسایی حق از باطل) را نیز نازل کردیم تا مردم به عدالت عمل کنند. و آهن را فرورستادیم که در آن نیرویی زیاد و منافی برای مردم است، و تا خدا بداند که چه کسی به نادیده، او و پیامبرانش را یاری می‌کند، زیرا خدا توانا و شکست‌ناپذیر است.

از این آیه‌ی قرآنی درمیابیم که ارکان قدرت، تمدن و شرایط تحقق آن، امور هشت‌گانه‌ی زیر می‌باشد:

1. امتی مؤمن و باورمند به برهان و دلیل ﴿بِالْبَيِّنَاتِ﴾.
2. کتاب «قانونی» که امت بر آن گرد آمده و بدان باور دارد ﴿وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ﴾؛
3. معیار (میزان)ی دقیق برای بینش‌ها، حقوق و مکلفیت‌ها، و دقت عمل در تطبیق قرآن بر همه موازین ویژه‌ی آن تا اختلاف دینی آنان را پراکنده نسازد (والمیزان).
4. عدالتی فراگیر و استوار بر قرآن و میزان ﴿لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾.
5. نیرویی مادی، نظامی و صنعتی تا از آن چه گذشت حفاظت کند و خام آن باشد. ﴿وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ﴾.
6. نیرویی علمی و تکنالوژی برای خدمت مردم یعنی رحمتی برای جهانیان ﴿وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ﴾.
7. حاکمیتی مشروع تا حق را یاری رساند، در کنار ستم‌دیدگان بایستد و به

- خواسته‌های قرآن و میزان عمل کند. ﴿وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ﴾.
8. عقیده‌ای راسخ، عزت و ایمانی که امت را متحد سازد. و اخلاقی که در روشنی ایمان راسخ به الله و روز رستاخیز، مانع ظلم گردد. ﴿بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾.
- الله متعال می‌فرماید: ﴿اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ﴾ [شوری: 17]. ترجمه: خداست که این کتاب بر حق و ترازو را نازل کرده است و تو چه می‌دانی؟ شاید قیامت نزدیک باشد.
  - و هم چنان می‌فرماید: ﴿وَالْأَرْضُ مَدَدُ نَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ﴾ [حجر: 19]. ترجمه: وزمین را گسترانیدیم و در آن کوه‌های (استوار) در انداختیم و از هر چیز سنجیده‌ای در آن رویانیدیم.
  - و هم چنان فرموده است: ﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ (7) أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ (8) وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ﴾ [الرحمن: 7-9]. ترجمه: آسمان را برافراشت، و قوانین و ضوابطی را گذاشت. هدف (از ایجاد قوانین و ضوابط در عالم هستی) این است که شما هم (قوانین و ضوابط را در زندگی فردی و اجتماعی خود رعایت کنید و) از (حد و مرز) قوانین و ضوابط (مقرر) تجاوز نکنید. در وزن کردن و برکشیدن (کالاها و در متر کردن و اندازه گیری چیزها) دادگرانه رفتار کنید و از ترازو مکاهید (و کم و کاست ندهید و کم فروشی نکنید).
  - و هم چنان الله متعال پیرامون فرضیت نگاه جامع و دید فراگیر به قرآن کریم و دوری گزیدن از تفرقه میان آیات آن فرمان داده است؛ گزینش برخی و واگذاشتن برخی دیگر چنان که منافقان و نگون‌بختان می‌کنند: ﴿الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ﴾ [حجر: 19]. (کسانی که قرآن را بخش‌بخش کرده‌اند). یعنی میان آیات فرق می‌گذارند. آن‌چه به میل‌شان برابر است می‌گیرند و باقی را رها می‌کنند. حال آنکه کتاب الله همه مسایل را در برگرفته و برخی، برخی دیگر را بر اساس میزان درست و فقه عمیق شرح می‌کند.
  - چنان که رؤبه گفته است: دین خدا دشوار نیست.
  - والله متعال فرموده است که این دین دربرگیرنده‌ی اصول تمامی خیر و نیکی‌هاست

تا امت در آن پراکنده و متفرق نشوند: ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا  
وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا  
تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾<sup>1</sup> [شوری: 311] ترجمه: خداوند آئینی را برای شما (مؤمنان) بیان  
داشته و روشن نموده است که آن را به نوح توصیه کرده است و ما آن را به تو وحی و  
به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نموده‌ایم (به همه آنان سفارش کرده‌ایم که  
اصول) دین را برپا دارید و در آن تفرقه نکنید و اختلاف نوزید. به گونه‌ای دلالت  
آشکار دارد که اختلاف در اصول دین به ویرانی دین و ضیاع مقاصد آن می‌انجامد.<sup>2</sup>

<sup>1</sup> شوری: ۱۳.

<sup>2</sup> - رک: جامع البیان از طبری، تحقیق شیخ احمد شاکر (۵۱۳/۲۱)، تفسیر بغوی، احیاء التراث (۱۴۱/۴) والتحریر  
والتنویر (۵۴/۲۵).



## توشه‌ای از سنت نبوی شریف

رسول الله ﷺ دید که صحابه‌ی کرام در مورد مسأله‌ی تقدیر با هم گفت‌وگو می‌کنند، یکی می‌گفت: آیا الله متعال چنین نگفته؟ دیگری می‌گفت: آیا الله متعال چنین نگفته؟ رسول الله ﷺ فرمود: «آیا به همین چیز فرمان داده شده‌اید؟ همانا کسانی که قبل از شما بودند به خاطر همین چیزها هلاک شدند، برخی از کتاب خدا را برای رد برخی دیگر به کار بستند. درحالی که کتاب الله نازل شد تا بعضی از آن بعض دیگرش را تأیید نماید، نه برای آنکه بخشی از آن بخش دیگرش را تکذیب کند، به آنچه که امر شده‌اید دقت کرده عمل نمایید و از آنچه که منع شده‌اید اجتناب ورزید»<sup>1</sup>

ابو درداء رضی الله عنه حدیثی را روایت کرده و عبادہ بن صامت رضی الله عنه او را تصدیق کرده است. [حضرت ابو درداء می‌گوید:] ما با رسول الله ﷺ بودیم که به سوی آسمان با دقت نگاه کرد و فرمود: «این همان زمانی است که علم از مردم ربوده خواهد شد حتی کسی به فراگرفتن هیچ چیزی از آن قادر نخواهد شد.» زیاد بن ولید انصاری پرسید: چگونه علم از ما ربوده خواهد شد درحالی که ما قرآن را خوانده ایم، پس قسم به الله که ما قرآن را حتماً می‌خوانیم و آن را برای زنان و پدران خود می‌آموزانیم، سپس رسول الله ﷺ فرمود: «ای زیاد! مادرت بر گلیم غمت

---

<sup>1</sup> - مسند احمد (۲۶/۱۱)، شیخ شاکر گفته است: اسنادش صحیح است، وطبرانی در الأوسط آن را (۷۹/۲) روایت کرده است و ابن تیمیه در مجموع الفتاوی (۳/۳۱۱) فرموده است که این حدیث مشهور است، برخی از آن را مسلم روایت کرده و متباقی در مسند احمد و دیگر کتب حدیث آمده است. ابن تیمیه در مجموع الفتاوی (۱۷۱/۲۴) حکم به صحت آن کرده و گفته است: اصل آن در صحیحین وجود دارد. حافظ ابن حجر در مشکاة المصابیح (۱/۱۵۹) آن را حسن شمرده است. همچنان شیخ شاکر در عمدة التفسیر (۱/۳۵۴) اشاره به صحت آن کرده است. و شیخ البانی در تخریج المصابیح ص ۲۲۸ آن را حسن دانسته است.

نشیند، من تو را از فقهای اهل مدینه می‌شمردم! این تورات و انجیل نزد یهود و نصارا هست ولی به ایشان چه سودی می‌رساند؟<sup>1</sup>

این حدیث به ضرورت آموختن علمی دلالت می‌کند که درست و مستحکم و بر میزان دقیق استوار باشد تا به فهم درست و عمیق از کتاب خدا و سنت رسول خدا رهنمون گردد.

---

<sup>1</sup> - ترمذی در شماره‌ی (۲۶۵۳) سننِ خویش آن را روایت کرده و شیخ البانی در صحیح ترمذی (۲۶۵۳، ۶۹۹۰) آن را تصحیح نموده و گفته است: در روایت صحیح دیگر از عوف بن مالک اشجعی شبیه این حدیث وجود دارد. و در آخر آن چنین آمده است: «ثم ذکر ضلالة الكتائین وعندهما ما عندهما من کتاب الله عزوجل»، آن را وادعی در صحیح دلائل النبوة، به شماره (581) ذکر نموده و گفته: صحیح است، و در «الصحیح المسند» تحت شماره ۱۰۳۴ آورده شده است.

## از سخنان سودمند

امام غزالی در تفسیر «وَوَضَعَ الْمِيزَانَ» می‌گوید: «بدان که این میزان، میزان معرفت الله متعال است... میزان آنچه که بدان حقایق امور را می‌شناسند، میان عقیده‌ی درست و فاسد تفاوت می‌گذارند، و همان واسطه میان آسمان و زمین است، و آن میزان، رازی از رازهای الهی است که جز عالمان فرهیخته (راسخون) کسی آن را نمی‌داند.»<sup>1</sup>

امام سیوطی فرموده‌است: «یقیناً هر مجتهدی در جزئیات فقهی به حق است. اختلاف مذاهب به مثابه‌ی تفاوت راجح و راجح‌تر یا فاضل و فاضل‌تر است؛ نه تفاوت میان درست و نادرست. پس در اجتهاد چیزی نیست که حکم بر اشتباه بودن آن شود، مگر آنکه مخالفت آن با نص آشکار و اجماع به گونه‌ای هویدا گردد که حکم شارع به آن نقض شود.»<sup>2</sup>

پس این سخن سودمند بر فقه میزان استوار است:

یعنی؛ فرق میان میزان اجتهاد و میزان حکم قطعی و ثابتی که بر آن اتفاق نظر صورت گرفته است.

اول: بر راجح و راجح‌تر یا خوب و خوب‌تر استوار است. فیصله‌ی قطعی بر درست بودن آن جواز ندارد.

دوم: بر حق ثابتی استوار است که مخالفت با آن ناروا و گمراهی است.

---

<sup>1</sup> - القسطاس المستقیم، چاپ قاهره ص: 14. این سخن زیبا و دلپسندی است؛ اما امام - متأسفانه - موازین را به موازین منطقی تفسیر کرده‌است.

<sup>2</sup> - ن.ک: التَّحَدُّثُ بِنِعْمَةِ اللَّهِ / چاپ. بیروت ص: 166.





## پیشگفتار چاپ جدید

حمد و سپاس خدایی راست که تمام آفرینش‌اش را بر قوانین و ضوابط، استوار ساخته است. ﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ﴾ سوره الرحمن: ۹-۷ یعنی آسمان را بر افراشت، و قوانین و ضوابطی را گذاشت، تا شما از این قوانین و ضوابط تجاوز نکنید، و در وزن کردن و برکشیدن دادگرانه رفتار کنید و از ترازو مکاهید. هدف (از ایجاد قوانین و ضوابط در عالم هستی) این است که شما هم (قوانین و ضوابط را در زندگی فردی و اجتماعی خود رعایت کنید و) از (حد و مرز) قوانین و ضوابط (مقرره) تجاوز نکنید و انسان را آفرید و راز نه‌ای خویش در وجود او به ودیعت گذاشت و همه چیز را در شریعتش متوازن و سنجیده گردانید. و درود و سلام بر سرور ما محمد  $\text{p}$  که الگوی جهانیان در استوار سازی میزان است، و درود بر خانواده و یارانش و آنانی که از هدایتش تا روزی که در آن میزان حق در مقابل حاکم جهانیان گذاشته می‌شود، پیروی می‌کنند.

خدای متعال را - چنان که شایسته‌ی لطف عظیم و احسان بزرگ اوست - سپاس گزارم؛ ذاتی که این بنده ناتوان را توفیق عنایت فرمود تا به تهیه‌ی «فقه میزان» همّت گمارم. الله متعال را عاجزانه و فروتنانه می‌خوانم که این نوشته را وسیله‌ای برای وحدت فکری و منهج انسجام عقلی و روانی و پیوند قلبی امت اسلامی گردانیده و به ذریعه‌ی آن، دانشی به ما عنایت فرماید که آن گوهر بیداری و سازندگی و تمدّن و شکوه را به ارمغان آورد.

این کتاب در حالی برای دومین بار به زیور چاپ آراسته می‌شود که چاپ نخست و تجربوی آن در کمترین مدت تمام شد و امت اسلامی - به ویژه مسلمانان آسیای شرق - در دشوارترین مرحله‌ی حیات سیاسی خویش به سر می‌برند، اختلافات در آن شدّت یافته‌است، کشمکش‌های سیاسی به مغز استخوان‌ها رسیده‌است، شیرازه‌ی وحدت میان جریان‌های

اسلامی از هم پاشیده و از حد گذشته است، پروژه‌ی استعماری تازه و کهن با شیوه‌های حيله‌گرانه‌ی خود، کيان امت اسلامی را به شدت تهديد نموده و در راستای ایجاد جنگ‌های نژادی و مذهبی آستین بر زده است و برای کامیاب‌سازی برنامه‌های استعماری خویش، از گروهک‌های ترور و وحشت - که ظاهراً سنگ اسلام را بر سینه می‌زنند - استفاده‌ی اعظمی می‌برد؛ تا از این طریق، سیمای تابناک اسلام را وارونه جلوه داده و دست دیانت اسلامی را از کلّ زمینه‌ها کوتاه نماید. علم‌برداران استعمار، برای آن که ریشه‌های استبداد را در سرزمین‌های اسلامی و خطه‌های مسلمان‌نشین استحکام بخشند، مبارزه در برابر جنبش‌های اسلام‌گرای معتدل را در رأس برنامه‌های خویش قرار داده‌اند.

مادامی که رشد و انکشاف مثبت امت‌ها به اندیشه‌ی قوی، فراگیر و مؤثر وابسته است؛ آرزوی ما این است که امت اسلامی دوباره اندیشه‌ی درست و فراگیر را میان اصالت و معاصرت و ثوابت و متغیرات طرح‌ریزی نماید تا با نور الهی و رهنمودهای فهم درست اسلام از کتاب الله راه خویش را روشن نماید؛ کتابی که ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾ [فصلت: 42]. ترجمه: باطل از هیچ سمت و سویی به آن راه نمی‌یابد، [زیرا که قرآن] از سوی پروردگار حکیم و ستوده نازل شده است.

در جریان زندگی بیشتر از نیم قرن من با قرآن کریم، حفظ و تدبر در آن و کار من در بنیان‌گذاری اصالت فقه میزان - که بیشتر از بیست و پنج سال بطول انجامید - به این یقین رسیدم که قرآن کریم هدایتی برای عقول و راه مستقیم‌مان، شفابخش بیماری‌های مان، مایه‌ی خیر و خوبی دنیا و عقبای مان و سلامتی، امنیت و رحمت برای همه انسانیت است.

معضله‌ی امروزی بسیاری از مسلمانان، خلل و کاستی در فهم و فکر و تصورات است؛ و فقه میزان به گونه‌ای برگرفته از قرآن کریم - به خواست خداوند - همان معیاری است که امت را بر اساس موازین درست استوار داشته و پیشرفت آن را تضمین می‌کند.

پالیسی‌های حاکمی که با زور و فشار بر شانیه‌ی ملت‌ها تحمیل شد، توانست تصور ویرانگری را در برابر دین و دنیا پدید آورد؛ تصویری که اسلام را به یک دسته از کارهای احساساتی خلاصه می‌نمود که همواره می‌کوشد تا آزادی‌های عمومی را سرکوب کند، ملت را به زندگی دوران‌های عقب‌ماندگی برگرداند، آتش جنگ داخلی را در جوامع بی‌فروزد، غرب

و تمدن آن را [چشم‌بسته و ناآگانه] ویران کند، با زن، قوانین و اقلیت‌های دینی مذهبی بجنگد. و این همان چیزی است که نه خداوند آن را می‌پسندد و نه هم پیامبرش<sup>p</sup>.

و به آن چه که ما باورمندیم این است که عظمت دین و خشنودی خدا، با تخریب آبادی‌های زمین بدست نمی‌آید. خداوند بندگان خود را سخت‌گیر و بدبین نیافریده؛ بلکه دین به شیوه‌ای نازل شده که انسانیت را مورد حمایت قرار داده، کرامتش را تعالی بخشید و انسان را از دسیسه‌های متکبران و بدخواهان حفاظت کند.

### با تأسف باید بگوییم که:

من از زشت‌نمایی چهره‌ی اسلام و آستین‌برزدن برای ریشه کن کردن دین خیلی ناراحتم، نه به خاطر اینکه دین شمشیر را حمل می‌کند و نه به خاطر اینکه متون آن به کار افراط‌گرایان صحنه می‌گذارد. بدون شک گروه‌های افراطی و تفریطی‌ای که به شدت گسترش یافته‌اند، در سرگردانی به سر می‌برند و دورنمای زندگی شان را از دست داده‌اند؛ چون که کشتی‌های آن بدون سنجش دقیق، روش عمیق و دانش محکم در حرکت است، بلکه ایشان به قطع و بُریدِ قرآن کریم روی آورده‌اند، یعنی آیت‌هایش را از همدیگر جدا کرده و از آن میان، آنچه دلخواه‌شان باشد را بر می‌گزینند و بقیه را کنار می‌نهند، درحالی که قرآن کتاب جامعی است که بعضی آیات آن برخی دیگر را تفسیر می‌کند، و این عمل مطابق سنجش درست و دانش عمیق ممکن است.

امام ابن تیمیة - رحمة الله علیه- می‌گوید: «کسی که حقیقت را در خلقت و واجب را در دین نداند، او احکام الله متعال را در عبادات نمی‌داند، و این را که ندانست، گفتار و کردارش جاهلانه است و کسی که خدا را بدون علم و آگاهی عبادت کند، زیانش بیش‌تر از نفعش است.<sup>1</sup>

بدون شک، فهم اوصاف تأثیرگذار و احوال زندگی که خواهان تطبیق حکم شرعی است و همچنان درک کردن وزن متون و گذاشتن آن در میزان درست، منتج به بهترین، شفاف‌ترین و استوارترین حالت برای دین و زندگی می‌شود.

<sup>1</sup> - قاعدة فی المحبة، 192

دینداران بسیاری هستند که در پهلوی فهم متن و فقه واقع و آنچه از آن توقع می‌رود همراه با فقه تنزیل و فقه مآلات، اصلاح علل، استنباط و تحقیق آن را نمی‌دانند؛ چونکه «فقه واقع» مبتنی است بر:

1. «فقه واقع نص» یعنی: دانش همه جانبه از نص و استخراج علل و اصلاح فهم آن.
2. «فقه واقع تطبیق نص» یعنی: یافتن علت و تنزیل آن بر واقعیت زندگی با نهایت دقت.
3. «فقه مقاصد و مآلات».

تمام این موضوعات میزان دقیق و عادلانه‌ای می‌خواهد تا بدان وسیله آنچه را که الله متعال فرموده و پیامبر  $\text{P}$  آن را تطبیق کرده، برآورده سازد و از سویی هم، معرفت کامل فقه نص و فقه محل تطبیق آن را به طور همزمان ژرفایی بخشد؛ چون همین شناخت در تنزیل حکم بر واقع دارای اهمیت می‌باشد. و همین را در مناقشات خود با بعضی از سکولارها شرط گذاشته‌ام، چنان که در این کتاب یادآور شدم، زمانیکه ما از اسلام صحبت می‌کنیم باید به نصوص صحیح، محکم، صریح و دلالت‌های واضح و روشن آن تمسک جست و برای فهم خوب‌تر آن، زمینه و زمانه‌ی نصوص را نیز از نظر فرو نیفکنیم.

من بعد از تجربه‌ی ژرف و طولانی در امور اسلامی، این کتاب را به پیشگاه امت اسلامی تقدیم کرده و امیدوارم که آغاز و هسته‌ی علم و معرفتی باشد که امت را در داوری‌هایش از حسیض کوتاه‌اندیشی - که سبب تباهی هولناکی شده‌است - به قله‌ی میزان عدالت‌خواهی - که باعث امنیت جوامع و تحقق مقاصد دین می‌شود - انتقال دهد.

بی‌تردید آیه‌ی قرآنی **﴿وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ﴾** [المطففین: 1] را نمی‌توان در قالب‌های حسی گنجانید؛ بلکه این آیت در بر گیرنده‌ی اندیشه‌ها، احکام، احساسات و کارکردها می‌باشد.

هدف من از میزان این است که عقل مسلمان را کمک کنم تا نص را از تجربه‌ی تاریخی و چارچوب تقلیدی فقهی یا از عالم خیال برون آورده و واقعیت‌های موجود را چنان در آن تناور سازد که در شعارهای بی‌عمل خلاصه نگردد؛ بلکه راه‌های عملی را برای تطبیق این شعارها نشان دهد.

چنان که می‌دانیم، جوامع ما از دو مشکل اساسی رنج می‌برد:

○ **مشکل داخلی:** که در تفسیرهای متناقض و ناهمگون از نصوص شرعی نمایان می‌گردد، در پی آن در نزد بعضی‌ها نسبت به آن بی‌اعتمادی به وجود می‌آید و شاید کشمکش‌های گوناگونی پدید آید. اگر فقه میزان تطبیق گردد از چنین مشکلاتی جلوگیری صورت می‌گیرد.

○ **مشکل خارجی:** که در تصویر وارونه و بلکه توهین‌آمیزی از اسلام نمایان می‌شود؛ تصویری که کشمکش‌ها و اختلافات داخلی و رفتارهای گروه‌های افراطی یا تفریطی و تفسیرهای شان از اسلام، آن را پدید آورده است.

پس وظیفه‌ی «فقه میزان» این است که از این تفاسیر نادرست پرده بردارد، و مرواریدهای اسلام و توازن آن را آشکار سازد و رویکرد صحیح در شناخت اسلام را تثبیت کرده در واقعیت زندگی مورد تطبیق قرار دهد.

مفکوره تأمل پیرامون «فقه میزان» و کاربردهای آن بیش از یک ربع قرن به طول انجامید و تأثیر حوادث بزرگ سال‌های اخیر، بزرگترین انگیزه‌ی ضرورت ریشه‌یابی این فقه اصیل شد.

درگیری و اختلافات بی‌موجب شدت گرفت که نتیجه‌آن بر کسی پوشیده نیست.

از همین‌رو بر گروه اندکی که فعالیت‌های دینی دارند یا بر نخبگان اسلامی لازم است که احساس مسؤولیت کنند. تکفیر از صفات اهل علم نیست، کمبود آگاهی فقاقت نیست و سخت‌گیری‌های ایدئولوژیک به دین مربوط نبوده و به سیاست‌های دروغین و فرهنگ‌های فریبکار و ضعف آگاهی بر می‌گردد که عاقلان را از تمسک به میزان باز می‌دارد.

فقه میزان بر اساس روش صحیح و شناخت دقیق، استوار است؛ الله متعال می‌فرماید: ﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَا﴾ [المائدة: 48] ترجمه: و برای هر یک از شما راهی و برنامه‌ای قرار داده‌ایم. در این آیت اشاره به این است که ساختن رویکرد و جایگزینی (تنزیل) آن مسؤولیت امت است.

بی‌گمان، فقه میزان مبتنی بر رویکرد ویژه‌ی شریعت اسلام، فهم دقیق آن و چگونگی تطبیق آن بر واقعیت زندگی به منظور نیل به اهداف مطلوب است. الله متعال پس از آن که

پیرامون تورات و انجیل سخن می‌گوید، حضرت پیامبر p را چنین مخاطب قرار می‌دهد: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴾ [المائدة: 48]. ترجمه: و این کتاب را به راستی بر تو نازل کردیم؛ تصدیق‌کننده و حاکم بر کتاب‌هایی است که پیش از آن بوده‌اند. پس بر وفق آنچه خدا نازل کرده‌است در میانشان حکم کن و از پی خواهش‌هاشان مرو تا آنچه را که از حق بر تو نازل شده‌است واگذاری. برای هر گروهی از شما شریعت و روشی برگزیدم. و اگر خدا می‌خواست همه شما را یک امت می‌ساخت؛ ولی خواست شما را در آنچه برایتان ارزانی داشته‌است بیازماید. پس در کارهای نیک بر یکدیگر پیشی گیرید. همگی بازگشتتان به سوی خداست تا از آنچه در آن اختلاف می‌کردید آگاهتان سازد.

پس شریعت همان شریعت نازل شده‌است و رویکرد همانا رویکرد فهم، تطبیق، تفسیر، اجتهاد و تنزیل.

و ما در فقه میزان ملاحظه می‌کنیم که تکمیل آن، هرگز محقق نخواهد شد جز به فقه میزان و تنزیل آن مبانی هرگز به صورت درست تکمیل نخواهد شد مگر اینکه میان هر رکن، توازن برقرار گردد.

هر گونه تأخیر در آگاهی از فقه میزان، در حقیقت شتاب برای تخریب سیمای اسلام و خارج ساختن مسلمانان از دین شان به شمار می‌آید. پس تجارب فعلی کشنده‌است، با وجودیکه زبان‌ها احکام را بیان می‌کند، لکن اعمال از احکام و اهداف آن خالی است، و این به سبب فقدان دید و بصیرت در تعامل با مقاصد و مرام‌های دین و نبود فقه میزان است؛ به این معنی که بین میزان اجتهاد و میزان مسایل قطعی ثابت که همه بر آن اجماع دارند تفاوت باید قایل شد. پس میزان اجتهاد، بر راجح و أرجح و فاضل و أفضل استوار است و جایز نیست که به طور قطعی گفته شود این درست است، و دوم، ثوابتی که مخالفت با آن جواز نداشته و مخالفت با آن گمراهی به شمار می‌رود.<sup>1</sup>

<sup>1</sup> - قرة داعی، أ.د علی محیی الدین، فقه میزان معیاراً لفهم القرآن والسنة و رفعا لمواطن الخلل والفرقة دراسة تحليلية

بی‌تردید هدف میزان دریافت منشأ مصلحت یعنی جلب منافع و دفع ضررهاست که بر پایه‌ی ارزش عدل استوار می‌باشد و بازتاب میزان فقهی عدل، رحمت و کرامت بوده و این و آن و چون و چرا در آن راه ندارد.

نخستین ثمره‌ی میزان، عبارت از فهم درست قرآن کریم و سنت نبوی مطابق معیارهای استوار آنها می‌باشد که میانه‌روی و اعتدال به دور از افراط و تفریط است و از میان برداشتن هر آن تعارض و تناقضی است که در لابلای برخی نصوص نمایان می‌گردد. همچنان به چالش کشیدن برداشت‌های کج‌فهمی‌های پاره‌ای از افراط‌گرایان و لفاظی‌های عده‌ای از منتطعین<sup>1</sup> است. رسول الله<sup>2</sup> فرموده‌است: «يَحْمَلُ هَذَا الْعِلْمُ مِنْ كُلِّ خَلْفٍ عُدُوْلَهُ يَنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِيفَ الْجَاهِلِينَ وَأَنْتِحَالَ الْمُبْطِلِينَ وَتَأْوِيلَ الْغَالِينَ»<sup>3</sup>. ترجمه: هریک از پسینیان عادل و با انصاف این علم را حمل خواهد کرد که آن را از تحریف جاهلان، برچسب مبطلان و تأویل افراطیان نجات می‌دهد.

این چاپ دوم کتاب است<sup>3</sup> که فرزند عزیزمان علاء الدین آل رشی دیزاین و ویراستاری آن را به دوش داشته و نهایت کوشش‌های خوب و قابل قدر خویش را در دیزاین کتاب به خرچ داده تا به نمای قشنگ و لباس جدید زیبا آراسته گردد، پس به او و تمام آنانی که وی را یاری نموده سپاسگزاری، تمجید و دعای خالصانه‌ی خویش را تقدیم می‌دارم.

الله متعال همه‌ی ما و شما و تمام خوانندگان «فقه میزان» را در زیر موازین عدل در دنیا و سایه موازین رحمت در روز آخرت جمع نماید، آمین یا رب العالمین.

تأصيلية جديدة لفقه الميزان و أثره على فهم الشريعة والاجتهادات المعاصرة مع تطبيق عملي على معظم القضايا التي وقع فيها الفراق. استانبول ترکی دارالنداء ط1، 2018م ص7.

<sup>1</sup> - آنانی که با تکلف در سخنان خود اظهار فصاحت می‌کند.

<sup>2</sup> - أحمد آنر به سند صحیح روایت کرده چنانچه در تاریخ دمشق (39/7) آمده‌است.

<sup>3</sup> - و چاپ اول آن چاپ آزمایشی بود، که بعضی از اشتباهات طباعتی داشت، امیدواریم که این چاپ ویرایش شده، صاف و زیبا باشد.





## مقدمه‌ی چاپ اول

ثنا و سپاس بی‌پایان به الله سبحان و پروردگان جهان، درود و سلام به رحمت عالمیان، محمد و هدایت‌گر امین، و به خاندان پاک سرشت یاران راست کار و باعزت‌ش، و به تمام آنانی که تا قیام قیامت، از ایشان به نیکویی پیروی می‌کنند.

از مدّت ربع یک قرن بدین‌سو، موضوع «فقه میزان» مرا به خود مشغول داشته. در یکی از شب‌ها قرآن می‌خواندم و پرسش‌های جدیدی ذهنم را به تفکر واداشت تا اینکه به این آیه رسیدم ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ [الحديد: 25].<sup>1</sup> ترجمه: به راستی که رسولان‌مان را با دلایل روشن فرستادیم و با آنان کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم به عدل و داد رفتار کنند.

و این فرموده‌ی خدوند متعال که شبیه آیه‌ی مذکور است: ﴿اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ﴾ [الشورى: 17] ترجمه: خدا همان کسی است که کتاب و وسیله سنجش را به حق فرود آورد و توجه می‌دانی شاید رستاخیز نزدیک باشد.

احساس عجیبی برایم رخ داد و هنگامی که به این دو آیت پی بردم مو بر بدنم راست شد، چنان که هردو آیت بر این دلالت می‌کنند که عدل با کتاب و میزان یکجا تحقق پیدا می‌کند. خدایا! یقیناً کتاب را دانستیم که همانا قرآن کریم و کتاب‌هایی است که بر انبیاء علیهم السلام نازل شده‌اند؛ اما آن میزان که با کتاب یکجا ذکر می‌شود و تحقق عدل در فهم، گفتار و کردار وابسته به آن می‌باشد، چیست؟

---

<sup>1</sup> - شگفت‌آور این است که سوره‌ی حدید از لحاظ شمارش سوره‌ها در وسط قرآن واقع گردیده‌است؛ زیرا او پنجا و هفتمین سوره از یکصد و چهارده سوره‌ی قرآن کریم می‌باشد.

بناءً به کتاب‌های تفسیر مراجعه کردم نیازم - چنان که باید- برآورده نشد، اما در کل مرا آنها به پاره‌ای از مفاهیم خوب و ارزشمندی رهنمون شدند.

در تفسیر قرآن عظیم<sup>1</sup> آمده است که:

آن "همان عدل است" این را مجاهد، قتاده و غیره گفته‌اند، و این حقی است که عقل‌های صحیح و سالم به آن گواهی می‌دهند، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ﴾ [هود:17] ترجمه: آیا کسی که دلیل و برهان روشنی (به نام فطرت و عقل سلیم) از سوی پروردگار خود دارد (و با نور آن به آفاق و انفس می‌نگرد و به وجود آفریدگار جهان پی می‌برد) و گواهی از جانب خدا (به نام قرآن) به دنبال آن می‌آید (و بر صدق دریافت عقل او از جهان، شهادت می‌دهد و برداشت وی را تصدیق می‌نماید).

و خداوند فرموده است: ﴿فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ [الروم:30]. ترجمه: این سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن سرشته است.

این تفسیر خوبی است اما از میزان و چگونگی تحقق عدل توسط آن سخن نمی‌گوید. بیشترین مفسران، میزان را به «عدل» تفسیر کرده‌اند.<sup>2</sup> و این دور (بنیاد) است<sup>3</sup> زیرا هدف از آن تحقق عدل است پس چگونه آن به خود عدل تفسیر می‌شود؟! اینجاست که در لابلای رجوع به قرآن کریم و تدبر در معانی آن - که معجزاتش تا روز قیامت پایان‌ناپذیر است- مفکوره، کندوکاو و اکتشاف این گنج بزرگ، در ذهنم به وجود آمد. سپس به سیرت نبی اکرم<sup>ﷺ</sup> و آراء و نظریات خلفای راشدین، دقت کردم و نظریات‌شان را بر این میزان همسان یافتم- و برعکس از اختلافات زیاد و بزرگی که در میان گروه‌ها و حرکت‌های اسلامی و طلبه‌ی علم از مدارس مختلف به وجود آمده است و حتی به مرحله‌ی تکفیر یکدیگر رسیده‌اند، به ستوه آمدم.

<sup>1</sup> - تفسیر ابن کثیر، ط دارالطیبة، 1422 هـ/ 27/8 و مابعد آن.

<sup>2</sup> - تفسیر ابن کثیر، ط دارالطیبة، 1422 هـ/ 27/8 و مابعد آن و تفسیر طبری دار المعارف (2000/23) و به تفسیر البغوی و تفسیر التحیر و التنویر در تفسیر آیه‌ی 25 از سوره‌ی حدید مراجعه شود.

<sup>3</sup> - (دور): عبارت است از توقف وجود شیء بر چیزی که وجودش به آن متوقف می‌ماند، مانند توقف (أ) بر (ب) و توقف (ب) بر (أ) و این همان دور صحیح است زیرا توقف بدون واسطه است و گاهی توقف با واسطه می‌باشد مانند (توقف أ) بر (ب) و توقف (ب) بر (ج) و توقف (ج) بر (أ).

با وجود همه‌ی این اختلافات استخوان‌سوزِ نکوهیده و ناپسند، گروه‌های درگیر به آیات قرآن کریم و احادیث رسول الله  $\text{p}$  استدلال می‌کنند؛ درحالی‌که اختلاف مشروع همان اختلاف فقهی است که سبب غنামندی آن و ترغیب به واجب فقهی، و سبب ایجاد حل بیشتر شود که در نتیجه‌ی آن، تسامح و مرونت شریعت اسلامی آشکار می‌گردد.

ولی امروز، اختلاف از این دایره به طور کامل خارج شده و به مرحله‌ی جدایی، ویرانی، چندپارچگی، تفسیق و تکفیر و به مرحله‌ی اهانت شمردن و بی‌مقدار دانستن آنان و کشتن و دسیسه‌گری با دشمنان به ضد کسانی رسیده است که به تطبیق شریعت دعوت می‌کنند.

### پس خلل در کجاست؟

پس از نگرش ژرف در اسباب این اختلاف شدید و قساوت در اصدار حکم، به این نتیجه رسیدم که یکی از مهمترین اسباب آن، ناشی از فقدان معیارهای درست صدور احکام بوده و به خلط مفاهیم عقیدتی و عبادتی با امور عادت‌ی و پالسی‌ها بر می‌گردد. این همان چیزی است که آن را «فقه میزان» می‌نامیم.

بدون شک در قرن‌های گذشته معیار اجتهاد درست و نادرست همانا مبادی اصول، قواعد فقه و مقاصد شریعت بود و از همین جهت علمای گذشته، توجه بی‌مانندی را بدان مبذول داشته و آنرا شرط اجتهاد درست قرار دادند؛ اما امروز کسانی اجتهاد می‌کنند و خود را متصدی‌افتا می‌شمارند که از اصول فقه، قواعد فقهی، مقاصد شریعت، فقه مآلات و فقه تنزیل چیزی نمی‌دانند.

موج تند و ویرانگری -در آغاز قرن بیست- آمد که به برگشت مستقیم به کتاب و سنت فرا می‌خواند، این‌که کار خوبی است؛ اما فاجعه‌ی عظیمی که با این کاروان دعوت یکجا شد، همانا نادیده گرفتن اکثریت تلاش‌های فقهاء، اصولیون، مفسران و شارحان حدیث و بلکه متهم کردن بعضی از آنها به بدعت و گمراهی و سوزانیدن بعضی از کتاب‌های مهم بود؛ مانند: فتح الباری از حافظ ابن حجر و شرح صحیح مسلم از امام نووی، آن‌هم به دلیل اینکه نویسندگان این کتاب‌ها اشعری بوده‌اند!

این روش نادرست سبب شد تا عده‌ای از رهروان این روش بر بعضی از آیات و احادیث اعتماد کنند بی‌آنکه به فکر جمع میان آن احادیث و آیات شوند، و یا بر مبادی علم اصول یا فقه میزان اعتماد نمایند.

این امر سبب شد که ﴿جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ﴾ [الحجر: 91] یعنی: قرآن را بخش‌بخش کنند. کتاب از نزدشان رفت و علم میزان را از دست دادند.

هم اکنون این شیوه با تکفیر مخالفین خود که به قتل و انفجار می‌انجامد برای ضرر رساندن به دین مورد استفاده قرار می‌گیرد، وگرنه جسارت گروه جهیمان عتیبی چگونه توجیه می‌شود که در سعودی تشکیل یافت و خود را جماعت سلفی محتسب شمرد و رضایت بزرگان خود را در قتل حُجَّاجِ بیت الله و زائران حرمین شریفین جستند و تصمیم به قتل پادشاه سعودی و همراهان او گرفتند و به تاریخ 1400/1/1 هجری قمری با تکفیر حکومت سعودی ادعای اقامه‌ی دولت اسلامی کردند!

همچنان آنچه را که القاعده و بوکوحرام و مانند اینها انجام دادند، به ویژه جرایمی را که داعش در عراق، سوریه، یمن، لیبی و جاهایی دیگر مرتکب شدند؛ لکه‌ی ننگی بر پیشانی امت اسلامی - به ویژه اهل سنت- بوده و چهره‌ی اسلام را که رحمت خالص است زشت و نازیبا نشان دادند.

همه‌ی این گروه‌ها از روی نادانی، دروغ و تهمت به آیات قرآن کریم و احادیث نبوی شریف استدلال می‌کنند، و این حالتی است که رسول الله ﷺ ما را از آن بر حذر داشته و از نابودی علم حقیقی سخن گفته‌است و خاطرنشان کرده که در آن زمان مسلمانان با وجودی که قرآن کریم در میان‌شان قرار دارد، گمراه می‌شوند چنان‌که یهود و نصاری با وجودی که تورات و انجیل در میان‌شان بود گمراه شدند و از عدالت روی گردانیدند. مسلمانان چنان از فقه میزان دور گردیده‌اند که مسلمانانی را به جرم ارتداد کشتند، درحالی‌که شهادتین را بر زبان می‌راندند. آن‌ها بدون در نظر گرفتن قاعده‌ی دفع حدود به شبهات و با تخطی از آیه‌ی «رجم» به سنگ‌سار پرداخته و بر ادعای کفار و دشمنان صحه گذاشتند.

پس علاج این روش نادرست و خطرناک جز در داشتن یک روش اصیل که بر اساس فهم سلف صالح از قرآن کریم گرفته شود ناممکن است. و این همان فقه میزان است.

فقه میزان - چنانکه در خلال این تحقیق، بیان خواهد شد- به باور من تمثیل‌کننده‌ی مهم‌ترین معیارها برای فهم صحیح و عمیق از شریعت و از مهم‌ترین اسباب برداشتن اختلاف یا کاهش آن و یا حداقل اصلاح فهم بعضی از تهمت‌گران و عیب‌جویان می‌باشد.

من باور کامل دارم که الله متعال با فرستادن انبیاء-علیهم السلام- برای امت‌های گذشته و با رسالت خاتم انبیاء برای این امت، همه ضرورت‌های انسان‌ها را در همه مسائل و شؤون اعتقادی، شعائری و عملی بیان کرده‌است. چنانکه الله متعال می‌فرماید: ﴿رُسُلًا مَّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾ [النساء: 165] ترجمه: ما پیغمبران را فرستادیم تا (مؤمنان را به ثواب) مژده دهنده، و (کافران را به عقاب) بیم‌دهنده باشند، و بعد از آمدن پیغمبران حجّت و دلیلی بر خدا برای مردمان باقی نماند (و نگویند که اگر پیغمبری به سوی ما می‌فرستادی، ایمان می‌آوردیم و راه طاعت و عبادت در پیش می‌گرفتیم). و خداوند توانا و حکیم است.

الله متعال در جای دیگری فرموده‌است: ﴿وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ﴾ [النحل: 89]. ترجمه: روزی در میان هر ملت‌ی گواهی از خودشان بر آنان می‌گماریم و تو را [ای محمد!] بر اینان گواه می‌گیریم، و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز و وسیله‌ی هدایت و مایه‌ی رحمت و مژده رسان مسلمانان است.

الله Ψ برای بیان کردن حقی کاملاً روشن و برای بیان اختلافاتی که در میان امت‌های گذشته واقع شده بود و به خاطر مرتبه‌ی بلند این امت مسلمه که الله Ψ آن را بهترین امت قرار داده‌است؛ چنان که می‌فرماید: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ (آل عمران: 110) واپسین پیام خود را فرو فرستاد. این امت از سوی پروردگار به حیث گواه برگزیده شده‌است تا بیان کننده‌ی حق و باطل باشند.

همچنان الله متعال فرموده‌است: ﴿فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاءُوكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا﴾ [النساء: 62]. ترجمه: اما چگونه است که چون به سبب اعمال‌شان بلایی بدانان رسد به پیش تو می‌آیند و به خدا سوگند می‌خورند که ما مقصودی جز خیرخواهی و موافقت نداشته‌ایم.

الله متعال در بیان حکمت نزول قرآن کریم فرموده‌است: ﴿لِيَبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ﴾ [النحل: 39] ترجمه: تا (در آن روز محشر)

آنچه را که در آن اختلاف می‌کنند آشکار و مبین گرداند و تا کافران کاملاً به دروغ و اندیشه غلط خود آگاه شوند.

هم چنان او تعالی چنین فرموده است: ﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ [النحل: 64] ترجمه: ما این کتاب را بر تو نازل نکرده‌ایم جز برای آنکه هر چه را در آن اختلاف می‌کنند برایشان بیان کنی و نیز راهنما و رحمتی برای مؤمنان باشد.

این آیات متبرکه و آیت‌های دیگر گواه بر این است که خداوند متعال حقیقت، ارکان و روش این دین و راه راست را بیان داشته است و حضرت محمد (پ) این امت را بر راه روشنی گذاشته که شب آن مانند روزش، روشن است. امکان ندارد که قرآن کریم از بیان مواردی که باعث از بین بردن اختلاف بین مسلمانان در اصول و ثوابت شود و مواردی که باعث کم کردن اختلاف در فروع و جزئیات باشد، غافل بماند.

این واپسین دین «اسلام» آمد تا ﴿خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: 110] بهترین امتی باشد که برای مردم برون آورده شده است. بهتری در اخلاق و صفات، نه در نژاد. چون این دین همه‌اش برای تمامی جهانیان خیر، رحمت، شفاء و رهنماست؛ نه بدبختی و قساوت و ظلم و سرکشی. و مسلمانان به اقامه‌ی دین و عدم اختلاف مأمور هستند. و ﴿إِنَّ الدِّينَ فَرَقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ﴾ [انعام: 159]. ترجمه: کسانی که دین خویش را فرقه‌فرقه کردند و دسته‌دسته شدند تو هیچ پیوندی با آنان نداری. ﴿أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾ [الشوری: 13] ترجمه: اینکه دین را بر پا دارید و در آن اختلاف نکنید.

قرآن کریم دفتری است مملو از حکایات امت‌های پیشینی که بدون رهنمود و کتابی اختلاف کردند و کسانی که پس از آشکارشدن حقایق و آوردن دلیل باز هم اختلاف ورزیدند. او تعالی فرمود: ﴿وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ﴾ (البینة: 4) ترجمه: و اهل کتاب پراکنده نشدند مگر از آن پس که برایشان برهانی روشن آمد.

پس چگونه ممکن است که در این دین، این همه اختلاف، فرقه‌ها، ملت‌ها و گروه‌های متخاصم و درگیر پدیدار گردد؟!

با تأسف فراوان هر یک از اینان به خاطر اثبات مدعای خویش، از قرآن کریم و سنت پیامبر  $\rho$  دلیل می‌آورند!

برای همین، بحث من از موازینی است که الله  $\Psi$  آن را در شریعت خود برای رسیدن به حق و حقیقت آشکار وضع نموده‌است، و تلاش همیشگی من جستجوی اسباب این اختلافات شدید بوده‌است که بین مسلمانان امروز و بین حرکت‌ها و گروه‌های اسلامی حتی گروه‌های موجود در میان اهل سنت و جماعت وجود دارد، درحالی که قرآن و سنت، بر مؤمنان فرض گردانیده‌است که در اصول اختلاف نوزند و تا زمانی که قرآن و سنت را مرجع خویش می‌دانند، اختلاف‌شان در فروع، سبب پراکندگی شان نشده و قوت و هیبت‌شان را از بین نبرد، ورنه در هرگاه فقه و فهم میزان نقش حکم و پناهگاه و مرجع را نداشته باشد چه سودی خواهد داشت؟!

به همین خاطر در سال‌های اخیر، توجه زیادی به این پژوهش معطوف داشتم و در نشر آن عجله نکرده و بلکه در مجالس علمی، بدان زیاد پرداختم، چنان که در کنفرانس علمی‌ای که از سوی دانشکده‌ی شریعت و قانون دانشگاه قطر در 29 جمادی الأول سال 1416 هـ ق موافق به 24 اکتوبر 1995م تقدیم نمودم و عده‌ی زیادی از دانشمندان و متفکران به سرکردگی علامه یوسف قرضاوی حضور داشتند که مورد تحسین و تأیید ایشان قرار گرفت و علامه قرضاوی فرمود: درس فعلی بر تدوین قواعد و احکام کلی‌ای که به عنوان داور و حکم به آن رجوع می‌شود و بر معیارگذاری برای هر یک از ابواب فقهی استوار می‌باشد.

قبل از آن، پژوهش کنونی را در تابستان 1990م در مرکز اسلامی در دانشگاه آکسفورد بر تعدادی از پژوهش‌گران و اندیشمندان تقدیم نموده بودم.

سپس آن را در 17 اگست 2003م در موصل (عراق) تقدیم نمودم که تعداد زیادی از علماء حضور داشتند و در میان آنها رئیس رابطه‌ی علمای موصل و متفکران و ادیبان فراوانی - که در رأس‌شان استاد دوکتور عماد الدین خلیل بود- حضور داشتند. آن‌ها به تأیید لفظی بسنده نکرده و دوکتور خلیل نامه‌ی مفصلی برایم فرستاد که در آن گفته بود: «اولاً: سخنرانی باارزش دیروزتان را که با محتوای عالی و اسلوب زیبا ارائه شده بود، صمیمانه برای‌تان تبریک می‌گویم. این سخنرانی، از اول تا اخیر توجه همه حاضران را به خود جلب کرد و چیزهای



تازه و جدیدی را فرا گرفتند که قبلاً از خلال کنفرانس‌های متعدد فرا نگرفته بودند. دعا می‌کنم که خداوند متعال بر موفقیت‌های‌تان بیفزاید و در کلّ جبهاتی که به مجاهدت می‌پردازید، نوآوری‌های بیش‌تری را بدرقه‌ی راه‌تان گرداند.»

بعداً از طریق پیام دیگری تذکر داده بود که در طول عمر خویش، دو سخن‌رانی را خیلی جذاب و قوی یافتیم؛ نخست: سخن‌رانی مفسّر دانشمند، دوکتور عایشه بنت شاطی که تقریباً سه دهه پیش در دانشگاه بغداد سخن‌رانی زیبا و دل‌نشینی پیرامون تفسیر بیانی داشت که مرا خیلی مجذوب خود ساخت؛ دوم: سخن‌رانی علمی شما که مرا سخت مجذوب خود ساخت و توجه حاضران را برانگیخت. ما و همه‌ی مشارکین کنفرانس، با روش نوین، فهم قوی و قواعد کلی‌ای آشنا شدیم که ما را در راستای فهم عمیق و فقه دقیق، یاری می‌کند.

پس از آن به آماده کردن برخی از دوره‌های علمی برای دانشجویان و محققان گام برداشتم که یکی از آن در کویت زیر عنوان «دورة المیزان» از ۱۱-۱۲ ربیع الأول ۱۴۲۵ هـ که موافق به ۱-۲ می ۲۰۰۴ م برای مدت دو روز بود و 65 نفر در آن اشتراک کرده بودند که نصف روز را به بخش تطبیقی آن اختصاص داده بودیم. شرکت‌کننده‌ها با مسرت و خوش‌حالی تمام برون آمدند و یکی از آن‌ها - که برادر، مصعب الرویشد بود- شعری را بدین مناسبت به رشته‌ی تحریر درآورد.

در خلال سال‌های گذشته بخشی از توجه من معطوف به این موضوع بود و حقیقتاً از واقعیت‌های کنونی و ملاحظات دیگران استفاده‌ی اعظمی می‌بردم.

در این کتاب، نظریه‌ی مختصری از فقه میزان پیشکش کرده و سپس اهداف این کتاب را بیان کرده و دسته‌بندی میزان و اوزان را ارایه داشتم؛ سپس این کتاب را به چند باب ذیل تقسیم نمودیم:

**باب نخست:** تعریف فقه میزان، دلایل مشروعیت آن، جایگاه آن در میان علوم، تازه‌بودنش، و این که آیا در نزد سلف صالح موجود بوده است؟ نقش آن در فهم نصوص شرعی، اندازه‌ی ضرورت مفتی و مجتهد به آن، نتایج توجه به آن، پیامدهای برهم خوردن فقه میزان، ارتباط آن با فقه اولویات، فقه موازات و فقه مقاصد و ضوابط و نشانه‌های آن.

**باب دوم:** شامل تطبیق فقه میزان بر واقعیت و بخش تطبیقی آن در میزان علم، میزان

عمل، میزان تصورات و تصرفات، میزان عبادات و عادات و همچنان در میزان جهان غیب و جهان آشکار می‌باشد.

**باب سوم:** تطبیقات عملی بر نصوص قرآن کریم (معیارهای صلح و جنگ) از طریق تطبیقات چهارگانه:

- اول: سوره‌ی توبه (براءة).
- دوم: آیاتی که در آن قتال آمده‌است، مطابق معیار جنگ.
- سوم: آیاتی که در آن لفظ جهاد آمده‌است.
- چهارم: آیاتی که در آن الفاظ شدت (سختی)، غلظت (درشتی) و قسوت (سنگ‌دلی) آمده‌است.

اما ریشه‌یابی فقه میزان در سیاست شرعی و تفصیل آن را چنین یافتیم که این باب نیاز به تألیف کتاب مستقل دارد و آن را - إن شاء الله - تحت عنوان «فقه میزان در سیاست شرعی» تألیف خواهیم کرد.

و این را "فقه میزان، معیاری برای فهم قرآن و سنت و زدودن شگاف‌ها و تفرقه‌ها" نام نهادم، به امید این که سبب اتحاد و بیداری امت اسلامی گردد تا مسلمانان در عرصه‌های علم و عمل، فقه و اندیشه، و الگوی اخلاق و رفتار نیکو از همه بهتر بوده و رحمتی برای جهانیان باشند.



## اهداف و مقاصد این کتاب

هدف از نگارش این کتاب، خدمت کتاب خدای تعالی و سنت رسول الله  $\rho$  می‌باشد، تا با استفاده از تمامی آنچه که الله متعال از علم، کوشش، دانش، عمل، تربیت و تزکیه به ما ارزانی داشته، در جهت تحقق تعالی و یک پارچگی امت از طریق بیان موارد آتی، به طور شایسته و بایسته بکوشیم:

1. مسلماً پیام اسلام [قرآن و سنت صحیح] در واقع برای بیان حق و زدودن اختلاف‌های تفرقه‌آفرین میان مسلمانان در عقاید و ثوابتی دینی که امت‌های قبلی در آن گرفتار شدند، آمده‌است، پس چگونه برای مسلمانان رواست که در ثوابت اختلاف کنند؟ و چگونه می‌تواند این پیام ربانی سبب اختلاف در عقاید و ثوابت گردد؟!

2. روش دقیق مبتنی بر دانش ژرف برای فهم کتاب الله و سنت حضرت پیامبر  $\rho$ ؛ فهم درست و دور از افراط و تفریط و غلو و پیروی خواهشات؛ و فهمی استوار بر میزانی که اختلاف را در اصول و ثوابت را زدوده و اختلاف در فروع و جزئیات را کاهش می‌دهد و عدالت کامل مطلق و انصاف پوره و فراگیر را متحقق می‌سازد، لیکن اختلاف بین مردم همواره باقی خواهد بود؛ زیرا این قانون آفرینش الهی است، چنانکه الله متعال فرموده‌است: ﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ...﴾ [هود: ۱۱۸-۱۱۹].

ترجمه: اگر پروردگارت می‌خواست، مردم را امت واحد می‌گردانید، ولی مردم همواره در اختلاف‌اند مگر کسانی که پروردگارت به آن‌ها رحم کند.

3. بدون تردید کتاب الله و سنت صحیح نبوی برخی از آنها برخی دیگرش را تصدیق

می نمایند و هیچگاه برخی از آنها برخی دیگر خود را تکذیب نمی کنند، و این همان چیزی است که رسول اکرم ﷺ بیان فرموده است، چنانکه با اسناد صحیح از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما آمده است که گفت:

رسول الله ﷺ بر یارانش بیرون آمد درحالی که آنان در مورد تقدیر باهم گفتگو داشتند، یکی می گفت: آیا الله متعال چنین نگفته است، و دیگری می گفت: آیا الله متعال چنان نگفته است... پیامبر ﷺ فرمود: آیا به همین چیز امر شده اید؟ مردمان پیش از شما در اثر چنین جدال‌ها [ی عقیم و بی فایده] هلاک شدند؛ زیرا برخی از کتاب الله را با استفاده از برخی دیگرش رد کردند، کتاب الله برای آن نازل شده که برخی از آن برخی دیگرش را تصدیق نمایند، نه اینکه بخشی از آن بخش دیگرش را تکذیب کند، به آنچه که مأمور شده اید تفکر نموده عمل کنید و از آنچه که باز داشته شده اید پرهیز نمایید<sup>1</sup>»

امام احمد این حدیث را چنین روایت کرده است: «رسول الله ﷺ بر اصحابش در حالی بیرون آمد که در مورد تقدیر باهم مجادله داشتند، مردی می گفت: آیا الله متعال چنین نگفته است؟ و دیگری می گفت: آیا الله متعال چنان نگفته است؟. آن حضرت چنان غضب شد که گویا در چهره‌ی مبارکش دانه‌های انار ترکیده باشد، پیامبر ﷺ فرمود: آیا به همین چیز امر شده اید؟ بدون شک مردمان قبل از شما با این چیز هلاک گردیدند که برخی از کتاب الله را با استفاده از برخی دیگرش رد کردند، درحالی که کتاب الله برای آن نازل شده است که برخی آن برخی دیگرش را تصدیق نمایند، نه اینکه بخشی از آن بخش دیگرش را تکذیب کند، تفکر کنید و چیزی را انجام دهید که بدان مأمور شده اید و از چیزی پرهیز کنید که خدا شما را از انجام آن منع کرده است.» بدون شک عمل کردن در مسائل عقیده، بر جدل در عقاید که به شناخت جزئیات آن مأمور نشده ایم، مقدم است.

**هدف این کتاب رسیدن به میزان پایدار و دادگرانه است:**

الله متعال فرموده است: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ

<sup>1</sup> - این حدیث را طبرانی در اوسط (۷۹/۲) و احمد در مسند (۷۴/۱۱) روایت کرده است و محقق مسند شیخ احمد شاکر گفته است: اسناد آن صحیح است و البانی در تخریج کتاب فقه السنه ۴۰۶ گفته است: "اسناد آن حسن است".

لِيُقِيمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿الحدید/25﴾

ترجمه: به راستی که رسولان مان را با دلایل روشن فرستادیم و با آنان کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم به عدل رفتار کنند. و آهن پدید آوردیم که در آن نیروی سخت و بهره‌ها برای مردم است و تا خداوند کسی را که (دین) او و رسولش را در نهان یاری می‌کند، معلوم بدارد. بی‌گمان خداوند توانای پیروزمند است.

عدالت و انصاف در فهم، دیدگاه، برخورد و در ریشه یابی، نظریه‌پردازی، تطبیق، الگو شدن و چارچوب‌بندی چگونه متحقق خواهد شد؟ و چگونه مسلمانان این مرجعیت را برآورده خواهند کرد؟

الله متعال تمام رسالت‌های خود را - که در واقع کتاب واحد اند- برای اثبات ترازوی عادلانه و پایداری فرو فرستاده‌است که از کسی جانب‌داری نمی‌کند و در اصلاح تصورات بشریت، قضاوت‌ها، شخصیت‌ها و زندگی‌شان به دور از تفاوت‌های سلیقه‌یی، مزاج‌ها و تضاد منافع مرجع می‌باشد، و آنگاه این میزان در پرتو تنها کتاب ضامن دور نگهداشتن مؤمنان از میدان نبرد خواهشات و طوفان عواطف خواهد درخشید، پس اختلافات راست و چپ، شرق و غرب سودی نخواهد داشت؛ زیرا این ترازویی است که آنها را به سوی تحقق پیام‌های شان که همانا خلافت زمین، آبادانی و تلاش‌های تمدنی است، سوق می‌دهد و در هنگام اختلاف به آن رجوع می‌کنند، و آن، حق و عدالت و آنچه که به سودشان باشد را به آن‌ها واضح می‌سازد و اختلاف‌های تفرقه‌آفرین را می‌زداید.

از این طریق به امت برتری مبدل خواهند شد که به ریسمان محکم الهی چنگ می‌زنند و به خدمت خلق، آستین بالا می‌زنند و گواهان راستین بالای آنان می‌باشند. الله متعال می‌فرماید: ﴿فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ﴾

[البقره/137]

ترجمه: اگر به آنچه شما ایمان آورده‌اید، آنان نیز ایمان بیاورند، هدایت یافته‌اند. اما اگر روی برتافتند، پس آنان در ستیز و دشمنی‌اند.

امت برتر، هدایت‌شده و پرهیزگار نمی‌تواند در بدبختی، کشمکش و ناکاه باشد.

این کتاب فشرده و ثمره‌ی بیش از سی سال تلاش‌هایم پیرامون نگارش «فقه میزان» است... این را به حضور دانشمندان و محققان گرامی پیش کش می‌کنم و امید می‌برم که از ملاحظات مفید و سودمندشان ما را محروم نگردانند. ملاحظات ایشان به اذن الهی می‌تواند در موارد ذیل، سودمند افتد:

1. فهم دقیق از قرآن و سنت و استنباط از این دو منبع؛
2. سهم‌گیری در دوری یا کاهش اختلاف و برچیدن خلاها و لغزش‌ها؛
3. از میان بردن افراط و تفریط در فهم و تطبیق آن به خواست و توفیق الهی؛
4. تمسک به محکّمات و پرهیز از درگیری با متشابهات. الله متعال می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (7) رَبَّنَا لَا تَزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾ [آل عمران/8-7].

ترجمه: اوست که کتاب را بر تو نازل کرده است. بخشی از آن، آیه‌های «مُحْكَمَات» است [و معانی مشخص و اهداف روشنی دارند و] آنها اصل و اساس این کتاب هستند، و بخشی از آن آیه‌های «مُتَشَابِهَات» است، [و معانی دقیقی دارند و احتمالات مختلفی در آنها می‌رود]. و اما کسانی که در دل‌های‌شان کژی است [و گریز از حق، زوایای وجودشان را فرا گرفته است] برای فتنه‌انگیزی و تأویل [نادرست] به دنبال متشابهات می‌افتند. در حالی که تأویل [دراست] آنها را جز خدا و کسانی نمی‌دانند که راسخان در علم هستند. [این چنین وارستگان و فرزانه‌گانی] می‌گویند: ما به همه‌ی آنها ایمان داریم، همه از سوی خدای ما است. و [این را] جز صاحبان عقل [سلیمی که از هوی و هوس فرمان نمی‌برند، نمی‌دانند و] متذکر نمی‌شوند. [چنین فرزانه‌گان خردمندی می‌گویند: پروردگارا! دل‌های ما را منحرف مگردان بعد از آن که ما را راه بنمودی و از جانب خود رحمتی به ما عطاء کن. بی‌گمان بخشایش‌گر تویی، تو.

برای اینکه مؤمن آینه‌ی برادر مومن خود است؛ لذا بعد از درخواست دعا، از شما دو چیز را تقاضا دارم:

اول: خواندن دقیق و ژرف، تا تعامل با آنچه در قرآن کریم اشاره رفته است توأم با درک و فهم به دور از قضاوت‌های عجولانه باشد، چنانچه نظر خواننده را بر این متوجه می‌سازم که تکرار در بعضی جنبه‌ها برای تأکید مفاهیم ضروری، مهم است.

دوم: خواننده‌ی گرامی، در هر مسئله‌ای که به این کتاب ارتباط دارد، ممکن است با ایمیل درج شده [draliq@hocmail.com](mailto:draliq@hocmail.com) با من ارتباط برقرار نماید.

از الله متعال مسئلت دارم که این عمل بنده را لباس اخلاص پوشانیده و به جامه‌ی قبول به نزد خود آراسته نماید و از خطاء و لغزش در قول، عقیده و عمل مصوون مان بدارد، او برایم کافی است که چاره‌ساز من است، پس چه نیکو سرور و چه نیکو یاور است.

الله متعال ما و شما را برای آنچه که دوست دارد و می‌پسندد توفیق عنایت فرماید.

علی محی‌الدین قره‌داغی

ربیع الاول 1425 هـ الدوحه





## گزاره‌ی کوتاه پیرامون فقه میزان

تا زمانی که برای هر چیزی جایگاه ویژه‌ی آن داده نشود، موازنه برهم خورده و منجر به اختلال حکم و نتیجه می‌گردد؛ بناء مقیاس عقیده از مقیاس احکام شرعی و مقیاس غیب از مقیاس مشاهده و مقیاس عبادات از مقیاس عادات و مقیاس جهاد از مقیاس دعوت متفاوت است. به همین ترتیب اسلام تمام اشیاء را موازنه می‌نماید چنانکه موازین مادیات نیز از هم متفاوت می‌باشند؛ میزان ریاضیات از میزان جیولوژی متفاوت و میزان برق غیر از میزان آب می‌باشد. الله متعال در دو آیت بیان داشته که او تعالی توأم با کتاب، میزان را نیز نازل فرموده تا مردم عدالت را بر پا دارند، و بر این مطلب تاکید داشته که در جهان هستی تمام اشیاء بر میزان استوار بوده و وزن شده‌است و الله عزیز و بزرگ در دنیا و آخرت با بندگان خود مطابق معیارهای انصاف رفتار می‌کند.

پس چگونه می‌توانیم این توازن را در فهم شرع تشخیص دهیم؟ توازنی که خداوند شرط برای برپایی عدالت گردانیده‌است، چنانکه الله متعال می‌فرماید: ﴿وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾. [حدید: 25]

فقه میزان ایجاب توجه ویژه و نهایی را می‌نماید؛ تا از خلال آن، مقیاس خاصی برای دستیابی به معیار منظم برای هر یک از بخش‌ها بدست آید و اغماض و انحراف در آن واقع نشود.

نخست: شناخت میزان ویژه‌ی موضوع برای فهم این که حکم یا نص شرعی مربوط به کدام باب می‌شود تا با آن مطابق به میزانش تعامل صورت گیرد؛ زیرا میزان شعایر عبادات با میزان عادات و معاملات متفاوت است، و میزان جهان غیب با میزان عالم مشاهده و حاضر فرق دارد، و میزان جنگ و جهاد غیر میزان صلح و دعوت و ارشاد می‌باشد، بدین منوال مسائل

دیگر. ما بدین وسیله می‌خواهیم در هر یک از ابواب مذکور، به یک معیار منضبط دست یابیم، تا از وقوع التباس و انحراف جلوگیری کنیم. این بدان سبب است که درهم‌آمیختن مقیاس یک بخش به مقیاس بخش دیگر، منجر به خطاهای بزرگ و کوچک در حکم و نتیجه می‌گردد.

باید درین مورد مثالی بیاوریم:

❖ میان زکات و ربا.

مثلاً پرداخت 2.5% زکات از 100,000، یک خساره علنی و آشکار و برداشت 5% مفاد سودی یا هر زیادت دیگر، یک منفعت آشکار می‌باشد، اما با آن هم خداوند متعال اولی را زیادت و دومی را نقصان و نابودی نام گذاشته‌است چنانکه می‌فرماید: ﴿وَمَا آتَيْتُمْ مِّن رَّبًّا لِّيرْبُوَ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُو عِنْدَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُمْ مِّن زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ﴾ [الروم: 39] ترجمه: مالی که به ربا می‌دهید تا در اموال مردم افزون شود، نزد خدا هیچ افزون نمی‌شود؛ و مالی که برای خشنودی خدا از بابت زکات می‌پردازید، کسانی که چنین کنند پاداش مضاعف دارند.

و نیز او تعالی فرموده‌است: ﴿يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يَحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ﴾ [البقرة/276] ترجمه: خدا ربا را نابود می‌کند، و صدقات را فزونی می‌دهد؛ و خداوند هیچ انسان ناسپاس و گنهکار را دوست نمی‌دارد.

فهم این آیات بدون در نظر داشت دو نوع ترازو ممکن نیست:

1. ترازوی الهی و دینی و معنوی که زکات را از لحاظ پاداش، برکت و ثواب نزد الله متعال وزن کرده و آن را زیادت می‌داند، و ربا را زیان و تاوان می‌داند.
2. ترازوی مادی که به این معیارها اهمیت نمی‌دهد.

❖ شهید در میان زندگی و مرگ

حالت مقتول شهید هم چنین است که او زنده‌است و روزی داده می‌شود با وجود اینکه مرده‌است، و غیره مثال‌های زیادی که در قرآن و سنت موجود است.

## شناخت وزن‌ها:

**دوم:** شناخت قوت و ضعف این دلائل یا احکام و موضوعات. و این همان چیزی است که آنرا (شناخت وزن‌ها) نامیدیم.

### فقه موازنات که نظریه‌ی شفع نیز در آن داخل می‌شود:

**سوم:** جمع کردن آن همراه با موازنه، یعنی گردآوری تمامی دلائل، سپس توزیع آن در کفه‌های میزان جهت اصدار حکم بر آن با دید همه جانبه‌ای که همه چیز را در بر داشته باشد، این فقه موازنات بین دلائل و احکام بوده و در فقه موازنات داخل است و ما آنرا "نظریه‌ی الشفع" نامیدیم. یعنی جُفتی که تمام هستی بر آن استوار است، به جز الله متعال که یگانه و یکتا و تنه‌است، او تعالی می‌فرماید: ﴿وَالشَّعَّ وَالوَتْرَ﴾ [الفجر:3] ترجمه: سوگند به جفت و تاق.

وتر (تاق) فقط الله  $\Psi$  است و بس و دیگر ماسوای الله همه چیزها جفت هستند، و به همین ترتیب الله متعال شریعت را بالای انسانی فرو فرستاده که در سرشت و آفرینش خود جفت می‌باشد، او را برای تسخیر این هستی جفت با همه جزئیات و ذراتش، جانشین گردانید. با این وصف، شریعت اسلام انسان و هستی در سرشت دوگانگی و جفت و جور بودن همخوانی و انسجام دارد.

### حکم موزون:

**چهارم:** رسیدن به حکم موزون با دقتی نهایی جهت تطبیق شریعت در احکام آن، با هستی موزون. هرگاه آفریده‌های الله متعال با دقتی نهایی موزون صورت گرفته باشد، چنانکه الله متعال می‌فرماید: ﴿وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُونٍ﴾ [الحجر:19]. ترجمه: و در آن از هر گیاه موزون رویدادیم. پس شریعت او تعالی نیز موزون است، که برای تمامی انسانیت توازن را با وضوح کامل و بدون پوشیدگی و التباس متحقق می‌سازد.

پس، از لابه لای مثال‌های سابق به نتیجه‌ی زیر می‌رسیم:

1. میزان خاص آن؛
2. بیان اینکه وزن آن؛ مثلاً وزن مال، پس از دین، نفس، عقل و نسل می‌آید.

3. در مرحله‌ی سومی: به گردآوری تمام آیات و احادیث وارده در این بخش پرداختیم، و دلائل مدح را در کفه‌ی التزام به ضوابط، و دلائل ذم را در کفه‌ی عدم پای‌بندی به ضوابط گذاشتیم، و بدین‌سان به تصور موزون و فقه موزون، رسیدیم. باز برای ما واضح ساخت که کفه‌ی مدح سنگین‌تر است؛ زیرا دلایل زیاد دارد و اینکه آن اصل است.

و این امر خواهان رعایت این تسلسل است تا به نتیجه‌ی موزون برسیم، به شکلی که اگر چیزی درست وزن نشده باشد بالای فقیه لازم است تا دلائل و تسلسل منطقی آن را پیگیری کند تا خللی را که در یکی از حلقه‌های سه‌گانه‌ی فوق به میان آمده‌است، کشف کند.

قرآنکریم به این انواع چهارگانه اشاره نموده‌است؛ چنانکه می‌فرماید: ﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ﴾ [الرحمن: 7] ترجمه: "و آسمان را برافراشت و [برای سنجش هر امر معنوی و مادی] ترازو نهاد" یعنی آله یا وسیله‌ای که با آن وزن کرده می‌شود ﴿أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ﴾ [الرحمن: 8] ترجمه: "تا در وزن کردن طغیان روا مدارید [و از مرز عدالت و انصاف مگذرید]." یعنی در وزن کردن و پیمانانه کردن. ﴿وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ﴾ [الرحمن: 9] ترجمه: "و ترازو را به عدالت برپا دارید و از وزن و پیمانانه مکاهید، این هر سه نوع تحت نام "میزان" است که در ابتداء اسم آله است، و در دوم مصدر است، یعنی انجام عمل وزن، و در سوم به معنی چیز وزن شده می‌باشد، اما توازن نتیجه‌ای است که توسط آن امور سه‌گانه تحقق می‌یابد و با این هم الله  $\Psi$  آنرا به این قول تعبیر نموده‌است: ﴿وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ﴾ [الحجر: 19] ترجمه: "و زمین را گسترانیدیم و در آن کوه‌های استوار افکندیم، و از هر گیاه موزون و سنجیده‌ای در آن رویاندیم"

## چکیده

مقصود از فقه میزان عبارت است از:

✓ شناخت این مطلب که هر چیز ترازوی ویژه و وزن ویژه‌ی خود را دارد.  
✓ هر یک از ابواب شریعت اسلامی ترازوی خود را دارد، هرگاه با آن چیزها یا بخش دیگری وزن شود، وزن برهم می‌خورد، از همین جهت قرآنکریم از عدالت مطلقه‌ی روز قیامت به موازین (صیغه‌ی جمع کثرت) تعبیر کرده‌است؛ زیرا الله متعال مومن را بر حسب ترازوی خودش به اعتبار اینکه مؤمن است و کافر و ستمگر ستیزه‌گر را بر حسب ترازوی خودش به اعتبار اینکه کافر و ستمگر است که دعوت به او رسیده ولی در برابر آن راه ستیزه‌گری را انتخاب کرده و کافری را که دعوت به وی نرسیده محاسبه می‌کند. هر کسی با ترازوی خودش محاسبه می‌شود، حتا اگر لفظ میزان به صورت مفرد وارد شده باشد، هدف از آن جنس میزان است که شامل جمع و مفرد هر دو می‌گردد.

✓ هر حکم شرعی وزن خود را دارد.

✓ هر فعل مکلف وزن خود را دارد.

✓ هر شخصی وزن خود را دارد.

✓ هر زمانی وزن خود را دارد.

پس وزن گناهانِ علمای ربانی و الگو، سنگین‌تر از گناهان عامه‌ی مردم است و عبادت - مثلاً- در ماه رمضان و در حرم شریف با ارزش‌تر از عبادت در غیر آن‌ها است.



## معیارهای روش‌مند

هرگاه به هر چیزی وزن خاص آن داده نشود، تعادل برهم می‌خورد و در پی آن داوری و نتیجه آن نیز بر هم می‌خورد.

### مثال‌ها:

میزان (معیار سنجش) عقیده متفاوت از معیار سنجش احکام شرعی است، معیار سنجش غیب متفاوت از معیار سنجش مشاهده است، معیار سنجش عبادات غیر از معیار سنجش عادات است، معیار سنجش جهاد غیر از معیار سنجش دعوت است، به همین ترتیب هر چیزی در تحت پوشش معیارهای اسلام متفاوت است، چنانکه معیارهای مادیات گوناگون و متفاوت است، معیار سنجش ریاضیات غیر معیار سنجش جیولوژی است و ابزار سنجش برق غیر از ابزار سنجش آب است.

- ✓ وزن (ارزش و اعتبار) کلیات متفاوت از وزن (ارزش و اعتبار) جزئیات است.
- ✓ ارزش و اعتبار مقاصد، متفاوت از ارزش و اعتبار وسایل است.
- ✓ وزن جرم زنا متفاوت از وزن جرم دیدن به نامحرم یا خلوت با وی است.
- ✓ میزان سنگینی گناه شرک به الله متفاوت از میزان سنگینی سایر گناهان کبیره است.
- ✓ میزان سنگینی گناهان کبیره متفاوت از میزان سنگینی دیگر محرمات است.
- ✓ میزان سنگینی محرمات منصوصی متفاوت از میزان سنگینی مکروهات است.
- ✓ ارزش فرض، متفاوت از ارزش واجب، و ارزش واجب متفاوت از ارزش مستحب است، و به همین ترتیب دیگران.



---

پس فقه میزان از فقه موازنات (دانش چیزهای مورد سنجش و اندازه گیری) و متفاوت از فقه اولویات متفاوت است اگرچه در بین آنها - چنانکه خواهد آمد- روابط استواری وجود دارد. از این رو آشنایی با فقه میزان دروازه‌های شناخت اسلام را به صورت کامل باز می‌نماید و بدون آشنایی با فقه یاد شده، بر اساس این مطالعه، به نظر من سر درگمی و بی‌نظمی به وجود می‌آید.

## پژوهش در فقه میزان

حقیقتاً این فقه با معیارهای گوناگونی می‌چرخد که استوار بر عدل و داد است، چنانکه قرآن کریم در کل -آنطوری که خواهد آمد- هفت بار آن را به کار برده است، اما واژه "میزان" جنس است که بر مفرد و بیشتر از آن به کار می‌رود، با نظر داشت این نکته، قرآن کریم آنرا به مفهوم یاد شده 9 مرتبه و از جمله در یکی از آیات سوره‌ی حدید که همان مدار مطالعه‌ی ماست، به کار برده است.

همچنان اوزان (وزنه‌ها) متعددند و لیکن اصل در مصدر، استعمال آن بدون جمع است، چون واژه‌ی وزن شامل جنس وزن می‌گردد و از همین جهت قرآنکریم آن را در تمامی آیاتش که در آن کلمه‌ی وزن به طور معرفه یا نکره آمده است، به صورت مفرد استعمال نموده است، نه جمع.



## باب اول

تعريف فقه ميزان، اهميت، پیامدها و احكام آن



## فصل اول

### ماهیت و حقیقت

#### تعریف فقه و میزان در لغت و اصطلاح

**فقه در لغت:** به معنی فهم، و صحیح آن است که به معنای فهم دقیق می‌باشد.<sup>1</sup> بدین اساس فقه از فهم عادی متمایز می‌شود. از همین رو، گفته نمی‌شود: فقاہت یافتیم که آسمان بالای سرم و زمین زیر پایم است؛ اما گفته می‌شود که دانستم آسمان بالای سرم قرار دارد. پس فقه در لغت شامل فهم دقیق دین، آخرت، کاینات و اسرار آن می‌شود. واژه‌ی فقه در قرآن کریم همین‌گونه استعمال شده‌است. واژه‌ی فقه در عهد رسول اکرم  $\text{p}$  و عصر صحابه‌ی کرام به این معنی استعمال می‌شد. در آن عصر مفهوم فقه مشتمل بر دانش احکام شرعی عملی، عقیدتی، رفتاری و اخلاقی می‌شد، این علاوه بر فهم سنت، فقه شرایط، فقه هستی، فقه حقیقت انسان، فقه اولویت‌ها، فقه موازنات و موازین و امثال آن بود.

#### فقه در قرآن کریم

فهم دقیق سنت‌های الهی، فهم شرایط، مصالح و مفسدات. واژه‌ی فقه و مشتقات آن در قرآن کریم بیست بار تکرار شده‌است که مراد از آن: فهم دقیق از سنت‌های الله متعال، شرایط، مصالح، مفسدات و امثال آن می‌باشد.

---

<sup>1</sup> - نگاه شود: لسان العرب، والقاموس المحيط و مختار الصحاح والمصباح المنیر ماده‌ی (فقه).

الله متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِّنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ انظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ﴾<sup>1</sup> ترجمه: بگو: او تواناست که بر شما عذابی از آسمان یا زمین فرستد یا شما را به اختلاف کلمه و پراکندگی درافکند و بعضی را به عذاب بعضی گرفتار کند، بنگر چگونه ما آیات خود را به طرق مختلف بیان می‌کنیم، شاید مردم چیزی بفهمند.

خداوند بهتر می‌داند که مراد از این آیت آن است: تا باشد آنان این نشانه‌ها را بفهمند و غرض از این مصائب و بلاها را خوب درک نموده به سنت‌های الهی در وراء آن ابتلاء و آزمون پی ببرند. طوریکه مفسرین گفته‌اند: یعنی پند گیرند و نسبت به آن انزجار نشان داده دوری گزینند.<sup>2</sup> و همچنین الله ﷻ می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾ (اعراف: 179) ترجمه: و در حقیقت بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم [چرا که] دل‌هایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی‌کنند و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آنها نمی‌شنوند، آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه ترند [آری] آنها همان غافل ماندگانند.

خداوند بهتر می‌داند که مراد از آن، این است که آنها این قلب‌ها را در فهم نشانه‌های کاینات و آن سنت‌های الهی که بر وجود او تعالی و الوهیت و ربوبیت او دلالت دارند، به کار نمی‌برند.

و همچنین الله متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ﴾ (انفال: 65) ترجمه: ای پیامبر! مؤمنان را به جهاد برانگیز، اگر از [میان] شما بیست تن شکیبا باشند بر دویست تن چیره می‌شوند و اگر از شما یکصد تن باشند بر هزار تن از کافران پیروز می‌گردند چرا که آنان قومی نادان‌اند.

<sup>1</sup>-(الأنعام، آیه: 65)

- تفسیر الماوردی ط، کویت ج ۱، ص ۵۳۳<sup>1</sup>

یعنی آنان سنت‌های الله متعال و معیارهای پیروزی و شکست و اینکه الله متعال دوستان خود را یاری می‌کند را نمی‌دانند. و اینکه هیچ گاه نیروی مادی جاگزین نیروی معنوی شده نمی‌تواند بلکه برعکس نیروی معنوی است که جاگزین نیروی مادی می‌گردد.

و الله متعال باز هم می‌فرماید: ﴿فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ﴾ (توبه: 81) ترجمه: بر جای ماندگان به [خانه] از نشستن خود پس از رسول خدا شادمان شدند و از اینکه با مال و جان خود در راه خدا جهاد کنند کراهت داشتند و گفتند در این گرما بیرون نروید، بگو اگر درک و فهمی دارند، آتش جهنم سوزان‌تر است.

یعنی: اگر آنان حقیقت قیامت و احوال هول‌انگیز آنرا می‌دانستند چنین نمی‌گفتند. و الله متعال می‌فرماید ﴿رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ﴾ (توبه: 87) ترجمه: راضی شدند که با خانه نشینان باشند و بر دل‌های‌شان مهر زده شده‌است و آنان درکی ندارند.

یعنی آنان اگر مصالح حقیقی و واقعی خویش را می‌دانستند هیچ گاه به آن (عدم اشتراک در غزوه تبوک) راضی نمی‌شدند. تا اینکه الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾ (توبه: 187) ترجمه: مؤمنان را نسزد که همگی بیرون بروند. باید که از هر قوم و قبیله‌ای عده‌ای بروند (و در تحصیل علوم دینی تلاش کنند) تا در دین فقاقت حاصل کنند، و هنگامی که به سوی قوم و قبیله‌ی خود برگشتند (به تعلیم مردمان بپردازند و ارشاد شان کنند) آنان را (از مخالفت فرمان پروردگار بیم دهند تا خویشتن را از عقاب و عذاب خدا برحذر دارند و از بطالت و ضلالت) خود داری کنند.

مقصد - الله بهتر می‌داند- آن است که در باره‌ی دین فقاقت و دانایی کامل و همه جانبه حاصل کنند، یعنی این فقاقت مشتمل بر: عقیده، شریعت، نظام و عدالت می‌گردد؛ و تنها منحصر به بخش عملی آن نمی‌شود.



کوتاه سخن اینکه آگاهی و فقاقت در قرآن کریم معنای گسترده و دقیق و وسیعی دارد که دربرگیرنده قرآن کریم، همه عالم هستی و قوانین آن، انسان، زندگی با همه قواعد و معیارهایش می باشد.

### فقه در سنت نبوی: فهم و درک دقیق

در سنت نبوی شریف نیز مانند قرآن کریم از دانایی و فقاقت و واژه‌های اشتقاقی آن سخن به میان آمده که به معنای درک و فهم خردمندانه فراگیرنده است، مانند:

فرموده‌ی پیامبر (ص): «مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ» ترجمه: به کسی که خداوند (ج) اراده‌ی خیر نماید وی را در دین فقیه و آگاه می سازد.<sup>1</sup>

و همچنان دعای پیامبر (ص) است که در حق عبد الله بن عباس (ع) فرمود: «بار خدایا! او را در دین فقیه بگردان و تفسیر و تأویل را به وی بیاموز.»<sup>2</sup>

و فرموده‌ی رسول الله (ص) است: «بهترین های شما در جاهلیت، بهترین های تان در اسلام است هنگامی که فقاقت و دانائی در دین داشته باشند.»<sup>3</sup>

امام ترمذی و دارمی به سند صحیح از ابو درداء (ع) روایت کردند که فرمود: «همراه رسول اکرم (ص) بودیم، ایشان به سوی آسمان نگاه کرد و گفت: این زمانی است که علم و دانش از بین مردم ربوده می شود تا اینکه چیزی از آن در دست شان باقی نمی ماند، زیاد بن لبید گفت: ای رسول خدا! چگونه علم و دانش ربوده می شود در حالی که ما قرآن را تلاوت کرده ایم؟! آن حضرت فرمود: مادرت درسوگت بنشیند ای زیاد! ترا در زمره‌ی فقهای مدینه به حساب می آوردم، این تورات و انجیل که در میان یهود و نصاری است چه سودی برای

<sup>1</sup> - بخاری آن را در صحیح خود به شماره (71، 3116، 7312) و مسلم، شماره‌ی: 1037 روایت کرده است.

<sup>2</sup> - احمد آنرا به این لفظ و با اسناد صحیح به شماره‌ی (4 / 316، 127، 5، 15، 4، 12) و ابن حبان در صحیح خود حدیث شماره (7055) راایت کرده و بویصیری در اتحاف الخیرة المهره (7 / 285): گوید "سند آن صحیح است" و البانی در سلسله الصحیحة الحدیث (2589) آنرا صحیح گفته و بخاری در صحیح الحدیث (143) و مسلم (2477) بدون "وعلمه التأویل" روایت کرده اند.

<sup>3</sup> - بخاری به حدیث شماره (4689، 3374) آن را روایت کرده است.

شان می‌رساند؟!<sup>1</sup>

این حدیث شریف وضاحت دارد به اینکه فقیه کسی است که پیامدهای کارها و باریکی‌های آن را اعم از امور دین و دنیا می‌داند.

برخی از تابعین گفته‌اند: فقیه واقعی کسی است که نسبت به دنیا زهد و پارسایی و نسبت به آخرت علاقه‌مند، و در کارهای دین آگاه و زیرک، و به عبادت پروردگارش پای‌بند باشد.<sup>2</sup> و مجاهد -رحمه الله- می‌گوید: فقیه واقعی کسی است که از خداوند  $\Psi$  خوف و خشیت دارد.<sup>3</sup>

علی بن ابی طالب  $\tau$  می‌گوید: فقیه واقعی کسی است که مردم را از رحمت خدا ناامید نسازد، و برای‌شان اجازه‌ی گناه و معصیت را ندهد، و از عذاب خداوند  $\Psi$  آنان را ایمن نگرداند، و قرآن کریم را به خاطر اعراض و رو آوردن به غیر آن ترک نکند، بدون شک عبادتی که بر مبنای علم و دانش برپا نشود، دانشی که درکی در آن نباشد و تلاوتی که خالی از تدبر باشد، هیچ خیری در آن نیست.<sup>4</sup>

**در پرتو آن، بر امور زیر تأکید می‌کنیم:**

- فقه مشتمل بر تمام دین و همه‌ی هستی و همه سنت‌های الله متعال بود.
- از اواخر قرن سوم هجری تا به امروز فقه در دایره و مدلول خود محصور ماند و در معنای علم به احکام شرعی عملی برگرفته شده از دلائل تفصیلی، منحصر مانده‌است و این اختصاص مربوط به جنبه‌ی اصطلاحی می‌شود یا به عبارت دیگر اختصاص علمی و اکادمیک است.

---

<sup>1</sup> - ترمذی آن را به حدیث شماره 2653، و دارمی (1 / 75) حدیث 294 روایت کرده و این حدیث را البانی در صحیح الترمذی 2653، 6990 صحیح گفته، و در روایت دیگری هیثمی در مجمع الزوائد (1 / 206) به لفظ (.. هذه التوراة والإنجیل بأی الیهود والنصاری، ما یرفعون بها رأسا) روایت کرده‌است.

<sup>2</sup> - سنن دارمی (1 / 76).

<sup>3</sup> - همان منبع قبلی.

<sup>4</sup> - همان منبع قبلی.

• همچنان واژه‌ی فقه در قرآن کریم و لغت، مشتمل بر معنای جامع آن، برای هر فهم دقیق از دین و دنیا باقی خواهد ماند.

و منظور ما از فقه در اینجا عبارت از فهم عمیق، درک دقیق و همه جانبه از گذشته و حال و آینده و میزان و متعلقات آن می‌باشد.

## تعریف میزان

میزان در لغت عبارت از ابزاری است که به وسیله‌ی آن اشیاء سنجیده می‌شود. و آن عبارت از سنجشی است که وزن آن به وزن هم مثل اش شناخته می‌شود. مثل سنجش درهم به درهم.

ابو منصور گفت: عرب را دیدم که وزن‌های ساخته شده از سنگ و آهن را که به آن خرما و دیگر چیزها را وزن می‌کردند «موازین» می‌نامیدند.

ثعلب موازین را جمع میزان گفته‌است، الله  $\Psi$  می‌فرماید: ﴿فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ﴾<sup>1</sup> ترجمه: اما هر کسی که ترازوی (نیکی‌های) او سنگین باشد.

والله جل می‌فرماید: ﴿وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ﴾ ترجمه: و اما کسی که ترازوی (حسنات و نیکی‌های) او سبک باشد.

در واقع منظور از «ثقل» اینجا وزن است، یا کم شدن وزن آن، پس اسم در جای مصدر گذاشته شده‌است.

موازنه همانا مقایسه بین دو چیز است، طوری که گفته می‌شود: دو چیز را بین هم سنجیدم و این، هم‌وزن آن است، وقتی که بر وزن آن باشد، و گفته شده: فلان وزن ندارد. یعنی به دلیل خسب بودنش هیچ ارزشی ندارد.

## خلاصه آنکه میزان دارای دو معنی است:

- وزن‌هایی که به وسیله‌ی آن اشیاء وزن می‌شوند؛ مانند گرام، مثقال، کیلو.
- وسیله‌ای که به آن مقدار و وزن اشیاء از حیث سنگینی و سبکی وزن می‌شود. و معنی دوم در استعمال مشهورتر است.

<sup>1</sup> - القارعه، آیه: ۶.

و ما در پژوهش خود بر معنای دوم ترکیب داریم تا در باره‌ی آن به تفصیل سخن بگوییم و همزمان به معنای اول هم می‌پردازیم.

امام غزالی در تفسیر آیت ﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ﴾<sup>1</sup> سخن زیبایی را پیرامون میزان گفته‌است: «میدانم حقیقت این میزان همانا میزان شناخت الله  $\Psi$  و شناخت فرشتگان، کتاب‌ها و رسولان خدا و معرفت تصرفات و قدرت‌های او می‌باشد تا به آن کیفیت وزن کردن را از پیامبرانش بیاموزیم چنانچه آنان از فرشتگان آموختند.» او همچنین می‌افزاید: «میزان، چیزی است که حقیقت اشیاء به آن شناخته شود و عقیده‌ی صحیح از فاسد تمییز گردد. آن واسطه بین زمین و آسمان است. و این میزان رازی از رازهای ربوبیت است که آنرا جز بر دانش وران راسخ قدم نمی‌شناسند.»<sup>2</sup>

امام فخر الدین رازی (متوفای ۶۰۶ هـ) در تفسیر این آیه می‌فرماید: ﴿اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ﴾<sup>3</sup> ترجمه: خدا همان کسی است که کتاب و وسیله‌ی سنجش را به حق فرود آورد.

منظور از فرستادن میزان همانا قسطاس مستقیم یا ترازوی سنجش عدل است.

## میزان در قرآن کریم

واژه‌ی میزان به هر آن چه که در پیمایش اشیاء استعمال شود به کار می‌رود و میزان حقوق و مکلفیت‌ها هم از همین قبیل است.

کلمه‌ی میزان و مشتقات آن در قرآن کریم (33) بار تکرار شده‌است که مراد از آن، میزان و معیار پیمایش مادی، و میزان معنوی است که با آن حقایق، اعمال، تصرفات و کردارها به سنجش گرفته می‌شود.

<sup>1</sup> - الرحمن. الآية: 7.

<sup>2</sup> - المصنوعون به علی غیر أهله، ضمن رسائل غزالی ص ۱۴۲.

<sup>3</sup> - شوری، آیه: ۷۱.

مثال‌ها:

خداوند متعال فرموده‌است: ﴿وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾<sup>1</sup> ترجمه: و پیمانانه و ترازو را به تمام و کمال و دادگرانه مراعات دارید، و ما هیچ کسی را به انجام چیزی جز به اندازه‌ی تاب و توانش موظف نمی‌سازیم. و هنگامی که سخنی گفتید، عدالت کنید، هرچند [بر علیه] خویشاوندان باشد، و به عهد و پیمان خدا و وفا کنید. اینها چیزهایی هستند که خداوند شما را به رعایت آنها توصیه می‌کند. تا آنکه پند گیرید.

و نیز خداوند از زبان حضرت شعیب<sup>ص</sup> می‌فرماید: ﴿فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾<sup>2</sup> ترجمه: پس پیمانانه و ترازو را به تمام و کمال دهید، و از حقوق مردم چیزی را نگاهید، و در زمین بعد از اصلاح آن فساد نکنید، این کار به سود شما است. اگر ایمان دارید.

همچنان از زبان حضرت شعیب<sup>ص</sup> می‌گوید: ﴿قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ. وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾<sup>3</sup> ترجمه: گفت ای قوم من! خدا را بپرستید، برای شما جز او معبودی نیست و پیمانانه و ترازو را کم نکنید، به راستی شما را در نعمت می‌بینم و [لی] از عذاب روزی فراگیر بر شما بیمناکم. و ای قوم من! پیمانانه و ترازو را به داد تمام دهید و حقوق مردم را کم مدهید و در زمین فساد پیشه گی نکنید.

پس میزان (ترازو) در این آیه‌های قرآن کریم، شامل همان ترازویی است که با آن اشیاء، حقوق و مکلفیت‌ها، پیمایش و وزن می‌شود.

و خداوند متعال در سوره‌های «شوری» و «حدید» بیان می‌دارد که میزان همانند کتاب

<sup>1</sup> - أنعام، الآية: 152.

<sup>2</sup> - أعراف، الآية: 85.

<sup>3</sup> - هود، آیه: 84، 85.

﴿قَرآنِ کریم﴾ از سوی او تعالی نازل شده است: ﴿اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ﴾<sup>1</sup> ترجمه: خدا همان کسی است که کتاب و وسیله‌ی سنجش را به حق فرود آورد و توجه می‌دانی شاید رستاخیز نزدیک باشد.

و همچنان خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾<sup>2</sup> ترجمه: به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند و آهن را که در آن برای مردم خطری سخت و سودهایی است پدید آوردیم تا خدا معلوم بدارد چه کسی در نهان، او و پیامبرانش را یاری می‌کند، آری خدا نیرومند شکست‌ناپذیر است.

پس در این آیات قرآنی مراد از میزان، ترازوی مادی نیست؛ زیرا چنین ترازویی همراه با کتاب، برای پیامبران الهی فرستاده نشده است، بل هدف از میزان همان معیارها و اصل‌هایی است که با آنها، درک حقایق و سنجش آنها، ممکن گردیده و فهم درست نصوص، گردآوری و پیمایش آنها با این معیارها و اصول و سپس تطبیق آنها بر بالای رویدادها و پس از آن سنجش اشیاء، تصرفات و رفتارها می‌باشد تا بدین ترتیب، مفهوم عدالت فراگیر، عام و متحقق گردد.

خداوند متعال، اهمیت و ارزش این میزان را، در سراسر نظام کائنات؛ آسمان‌ها، زمین‌ها، سیارات، ستاره‌ها، آفتاب‌ها، مهتاب‌ها و نیز مسیر حرکت و جهش آنها، بیان داشته است، چنان که فرموده است: ﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ﴾<sup>3</sup> ترجمه: و آسمان را برافراشت و ترازو را گذاشت تا مبادا از اندازه درگذرید و وزن را به انصاف برپا دارید و در سنجش مکاھید.

و همچنین می‌فرماید: ﴿وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ

<sup>1</sup> - شوری، الآیه: ۱۷.

<sup>2</sup> - حدید، الآیه: ۲۵.

<sup>3</sup> - الرحمن، الآیه: ۷-۹.

بِهَيْجٍ<sup>1</sup> ترجمه: و زمین را گسترديم و در آن لنگر [آسا کوه] ها فرو افکندیم و در آن از هر گونه جفت دل انگیز رویانیدیم.

با آنکه خداوند متعال بر تمامی کارهای بندگان، علم دارد و فرشتگان مربوطه، تمامی این کارها را ثبت و نوشته می کنند: ﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾<sup>2</sup> ترجمه: [آدمی] هیچ سخنی را نمی گوید مگر اینکه مراقبی آماده نزد او [آن را ضبط می کند]. (ولی خداوند متعال، میزان (ترازوی اعمال) را برای داوری برحق، در روز قیامت، پدید می آورد، چنانکه فرموده است: ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ﴾<sup>3</sup> ترجمه: و ترازوهای داد را در روز رستاخیز می نهیم پس هیچ کس [در] چیزی ستم نمی بیند و اگر [عمل] هم وزن دانهی خردلی باشد آن را می آوریم و کافی است که ما حسابرس باشیم.

و سپس همه ی اعمال بندگان را، وزن (سنجش) می کند: ﴿فَمَنْ تَقَلَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ﴾<sup>4</sup> ترجمه: پس کسانی که کفه ی میزان [اعمال] آنان سنگین باشد ایشان رستگارانند و کسانی که کفه ی میزان [اعمال] شان سبک باشد آنان به خویشتن زیان زده [و] همیشه در جهنم می مانند.

گوشه ای از نظریات مفسرین در ارتباط به این آیات:

○ خداوند متعال می فرماید: ﴿وَالْقِيَامَةَ فِيهَا رَوَّاسِي وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ﴾<sup>5</sup> ترجمه: و زمین را گسترديم و در آن لنگر [آسا کوه] ها فرو افکندیم و در آن از هر گونه جفت دل انگیز رویانیدیم.

<sup>1</sup> - حجر، الآیه: 19.

<sup>2</sup> - ق، الآیه: 18.

<sup>3</sup> - انبیاء، آیه: 47.

<sup>4</sup> - مؤمنون، آیه: 102-103.

<sup>5</sup> - حجر، آیه: 19.

استاد سید قطب - رحمه الله - در مورد این آیه می‌گوید: «سایه‌ی سترگی و بزرگی و ستبری در روند قرآنی پدیدار و نمودار است. چه اشاره به آسمان و ایجاد برج‌ها در آن، سترگی و بزرگی و ستبری حتی در طنین واژه «بروج» پیدا است، و حتی در آذرخش جنبان درخشان که قبلا با واژه «مبین: روشن» وصف گردیده‌است، و اشاره به زمین که کوه‌های استوار در آن ایجاد شده‌است، عظمت در آن موج می‌زند، و سنگینی آن در این تعبیر پیدا و هویدا است: ﴿وَالْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِي﴾. اشاره به گیاهان، همراه با وصف «موزون: دارای نظم و نظام شگرف و حساب و کتاب دقیق... به اندازه و مقدار مشخص و معین و متناسب و مرتبط به یکدیگر، سراپا عظمت است»<sup>1</sup>.

امام رازی - رحمه الله - می‌گوید: «علماء در باره‌ی هدف و مراد کلمه‌ی "موزون" اختلاف نظر داشته و دلایل چندی را به گونه‌ی ذیل ذکر کرده‌اند:

**دلیل نخست:** هدف این است که؛ همه چیز به اندازه‌ی احتیاج و ضرورت تعیین شده است، صاحبان این نظر می‌گویند: "وزن عموماً در شناخت مقدار یک پدیده به کار می‌رود؛ بناء ذکر لفظ "وزن" به گونه‌ی مطلق، برای شناخت مقدار و اندازه است که این از باب دلالت اسم سبب بر مسبب می‌باشد و این آیه‌ها همین سخن را تأیید می‌کند: ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ﴾<sup>2</sup> ترجمه: و هر چیزی نزد او اندازه‌ای دارد.

ومی‌فرماید: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزَلُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾<sup>3</sup> ترجمه: و هیچ چیز نیست مگر آنکه گنجینه‌های آن نزد ماست و ما آن را جز به اندازه‌ای معین فرو نمی‌فرستیم.

**دلیل دوم:** این دنیا، دنیای اسباب است که الله متعال آنرا به قدرت، علم و حکمت خویش به گونه‌ی ویژه‌ای، مقدر ساخته؛ انگار که خداوند متعال آنرا توسط میزان و یا ترازوی حکمت خویش، جهت برقراری علت و معلول، وزن و پیمایش نموده‌است.

<sup>1</sup> فی ظلال القرآن ( ج 4، ص 2133-2134)

<sup>2</sup> - رعد، آیه: 8.

<sup>3</sup> - حجر، آیه: 21.



**دلیل سوم:** "موزون" به معنی وزن کرده شده با ترازوی حکمت و عقل، خلاصه اینکه صاحبان این دیدگاه، لفظ "موزون" را کنایه از حسن، تناسب، لطافت و مطابقت با مصلحت پنداشته‌اند.

**دلیل چهارم:** یعنی هر چیز روی زمین دارای وزن و اندازه می‌باشد؛ معادن زمین وزن دارند، نباتات و گیاهان وزن دارند و میوه‌ها نیز همین طور.<sup>1</sup>

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ﴾ (رحمن: 7-9). ترجمه: آسمان را برافراشت، و ترازوی عدالت را گذاشت، تا شما هم [قوانین و ضوابط را در زندگی فردی و اجتماعی خود رعایت کنید و] از [حد و مرز] قوانین و ضوابط تجاوز نکنید. در وزن کردن [کالاها و در متر کردن و اندازه گیری چیزها] دادگرانه رفتار کنید و از ترازو مکاهید.

امام رازی -رحمه الله- در تفسیر خود می‌فرماید: نهادن ترازو (وضع میزان) اشاره به عدل است؛ یعنی الله متعال عدالت را لازم گردانید تا در ترازویی که ابزار عدالت است طغیان نکنید، ولی بهتر است که بر عکس طوری گفته شود: که مراد از میزان اول وسیله [وزن] و از میزان دوم به معنی مصدری آن است، که در آن صورت معنی چنین می‌شود: الله متعال ترازو را نهاد تا در وزن زیاده‌روی نکنید، و یا مراد از میزان، عدالت است که به معنی حق را به حق دار دادن می‌آید.

سپس می‌فرماید: الله متعال [واژه] میزان را در این جا سه بار ذکر نموده‌است که هر بار معنی جداگانه دارد.

**اول:** ﴿وَضَعَ الْمِيزَانَ﴾ که میزان در این جا اسم آله بوده و به معنی وسیله‌ی وزن است.  
**دوم:** ﴿أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ﴾ که میزان در این جا به معنی مصدری آن یعنی وزن می‌باشد.

**سوم:** ﴿وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ﴾ که میزان درین جا به معنی اسم مفعول یعنی موزون [وزن کرده شده] می‌باشد.<sup>2</sup>

<sup>1</sup> تفسیر کبیر از رازی، ط دار إحياء التراث العربی بیروت ( 171.172 / 19 ) و دیده شود: المفردات فی غریب القرآن از اصفهانی ط. دار المعرفه / بیروت ص 522.

<sup>2</sup> - تفسیر کبیر (92-89/29).

و همه‌ی آنها را با واژه‌ی میزان ذکر نموده‌است، زیرا واژه‌ی میزان در بر گیرنده‌ی فواید زیادی است، مانند [واژه‌ی] قرآن که الله متعال آن را به معنی مصدر در ﴿فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ﴾ (قیامة: ۱۸)؛ و به معنی خواننده شده [اسم مفعول] در ﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ﴾ [قیامة: 17] و به معنی کتاب مشتمل بر اشیای خواننده شده در ﴿وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ﴾ (رعد: 31) ذکر نموده‌است.

و استاد سید قطب -رحمه الله- می‌فرماید: «ترازوی حق را قرار داد. آن را ثابت و برقرار و استوار کرد. آن را برای ارزیابی ارزش‌ها پابرجا داشت، ارزیابی ارزش اشخاص و رخدادها و چیزها. تا راستی و درستی ارزش‌ها مختل نگردد و وزن و ارج آنها آشفته نشود، و ارزش‌ها از نادانی و کینه‌توزی و هوا و هوس پیروی نکند. ترازوی حق را در فطرت، و در این برنامه‌ی الهی پابرجا و استوار داشت، برنامه‌ای که همه رسالت‌های آسمانی آن را با خود به ارمغان آورده‌اند و قرآن آن را در بر دارد: ﴿وَضَعَ الْمِيزَانَ... أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ﴾. تا دچار زیاده‌روی و کوتاهی نشوید... ﴿وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ﴾. بدین خاطر وزن کردن و کشیدن، دادگرانه صورت می‌پذیرد، و افزایش و کاهش‌ی وجود نخواهد داشت. بدین جهت حق در زمین، و حق در زندگی انسان‌ها، با ساختار بنیاد هستی و نظم و نظام آن ارتباط پیدا می‌کند.»<sup>1</sup>

و الله متعال فرموده‌است: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ﴾ (الحديد/25). ترجمه: ما پیغمبران خود را همراه با دلائل متقن و معجزات روشن روانه کرده‌ایم، و با آنان کتاب‌های آسمانی و موازین [شناسائی حق و عدالت] نازل نموده‌ایم تا مردمان دادگرانه رفتار کنند. و آهن را پدیدار کرده‌ایم که دارای نیروی زیاد و سودهای فراوانی برای مردمان است.

و فرو فرستادن ترازو را با کتاب در سوره شوری تاکید نموده و می‌فرماید: ﴿اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ وَ مَا يَدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ﴾ (الشوری/17). ترجمه: خدا است که کتاب (قرآن) را نازل کرده‌است که مشتمل بر حق و حقیقت است و معیار و میزان ایجاد کرده‌است. تو چه می‌دانی، شاید قیامت نزدیک باشد.

<sup>1</sup> - فی ظلال القرآن (3450/6).

## تفسیر ویژه‌ی من از آیت میزان در سوره‌ی حدید

به وضوح می‌فهمم که این فرموده‌ی خداوند متعال ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾ [الحدید/25] ترجمه: ما پیغمبران خود را همراه با دلائل متقن و معجزات روشن روانه کرده‌ایم، و با آنان کتاب‌های آسمانی و موازین [شناسائی حق و عدالت] نازل نموده‌ایم تا مردمان دادگرانه رفتار کنند. و آهن را پدیدار کرده‌ایم که دارای نیروی زیاد و سودهای فراوانی برای مردمان است. هدف این است که خداوند بداند چه کسانی او را و فرستادگانش را بگونه‌ی نهان و پنهان یاری می‌کنند. خداوند نیرومند و چیره است.

دلالت بر انگیزه‌های تسلط بر زمین و گستردن عدالت، تمدن و نیکی در میان مردم دارد؛ که چنانچه از آن دانسته می‌شود اسباب آن قرار ذیل اند:

1. ایمان به خدا توأم با عمل، استفاده از اسباب و امید بزرگ به پیروزی آشکار در همه عرصه‌های زندگی؛ چون ایمان قوی، عمل جدی و پیهم و امید سرشار، از مهمترین عناصر ساختار زندگی است.
2. انتشار حقیقت با دلایل و شواهد قانع کننده به مردم؛ و این نشان دهنده‌ی اهمیت گسترش آزادی خوب و مؤدبانه در جامعه است؛ طوری که مردم با اراده و انتخاب خود به اسلام می‌پیوندند، و این گواه بر آن است که در سایه‌ی ظلم، استبداد، تروریسم و دیکتاتوری دستیابی به خیر، عدالت و تمدن به‌طور کامل محقق نمی‌شود.
3. نیاز به مرجع اساسی که در بین مؤمنان اتفاقی بوده، و مرادف به قانون فراگیر برای امت باشد که همه حقوق و مکلفیت‌های ایشان را بیان نماید؛ که از آن در آیت فوق به «کتاب» تعبیر شده و شامل سنت نبوی نیز می‌گردد؛ زیرا که سنت تفسیر و توضیح آن می‌باشد.
4. وجود ضوابط و معیارهای ثابت برای فهم کتاب و بیان آن، جهت روشن شدن حقوق و مکلفیت‌ها و واضح شدن حق خالص و آشکاری که قابل فروگذاشت و مناقشه

نباشد؛ چیزی است که از مسائل بزرگ دین، فطرت سلیم، مسائل عمده و ضروری دین، و آنچه که در آن مجالی برای اختلافِ سودمند باشد تا تنوع و پیشرفت را سبب گردد، نمایندگی می‌کند.

5. متحقق کردن انصاف و عدالت که از مهمترین اهداف و مقاصد دین به شمار می‌رود؛ هدفی که خداوند متعال برای آن کتاب نازل کرده و پیامبران را فرستاده‌است.

6. دستیابی به نیروی همه جانبه‌ی مادی، معنوی، نظامی، اقتصادی، نیروی علمی و تکنولوژیکی در بهره‌گیری از آهن برای دستیابی به دو امر مهم، که عبارت‌اند از:

➤ دستیابی به تیوری بازدارندگی استراتژیک برای امت.

➤ دستیابی به منافع علمی، تکنولوژیکی، صنعتی و تجاری برای همه مردم.

ببینیم که «میزان» در کجای این منظومه‌ی بزرگ و سیستم عظیم قرار می‌گیرد.

### با امام رازی در تفسیر آیه‌ی حدید

امام رازی در تفسیر آیه‌ی "حدید" بیان استواری دارد که بخشی از آن را به خاطر اهمیت زیادی که دارد، ذکر می‌کنیم، چنان که گفته‌است:

**مسئله اول: تناسب و همخوانی میان کتاب، میزان و حدید، و آن دارای چند وجه است:**

وجه نخست: چیزی است که می‌گوییم مدار تکلیف بر دو امر متکی است:

➤ انجام دادن کاری که باید انجام شود.

➤ ترک چیزی که باید ترک گردد.

اول مقصود بالذات است؛ زیرا اگر ترک، مقصود بالذات می‌بود، لازم بود که هیچ کسی آفریده نمی‌شد؛ چونکه ترک از روز ازل مطلوب بود؛ اما انجام فعلی که باید انجام شود، یا آن به نفس مربوط می‌شود که عبارت از معارف است و یا به بدن مربوط می‌گردد و آن اعمال جوارح می‌باشد.

کتاب چیزی است که بدان، به انجام دادن فعلی توسل صورت گیرد که برای افعال نفسانی ضروری پنداشته می‌شود؛ زیرا به وسیله‌ی آن، حق از باطل جدا می‌گردد، و حجت و برهان از شبهه باز شناسی می‌شود. و میزان چیزی است که می‌توان بدان، به انجام آنچه

که از افعال بدنی شمرده می‌شود، پرداخت؛ زیرا بیشترین و پرمشقت‌ترین اعمال همان است که به تعامل و برخورد با مردم، برگردد، و به وسیله‌ی میزان می‌شود که عدل را از ظلم و زائد را از ناقص، جدا نمود. اما حدید ( آهن)؛ در آن ضرری سخت و جانکاه نهفته است، و آن باعث منع و خود داری مردم از چیزهای نادرست است.

حاصل سخن این است که: کتاب اشاره دارد به قدرت نظری، میزان به قوت عملی و آهن برای ممانعت از چیز ناشایسته. از آنجایی که شریف‌ترین عمل توجه به مصالح روحانی است سپس توجه به مصالح جسمانی، سپس ممانعت از کارهای ناشایسته، این ترتیب در آیت فوق مراعات شده است.

### وجه دوم: رفتار

- یا معامله با خالق است که از طریق کتاب صورت می‌گیرد.
  - یا معامله با مخلوق می‌باشد و آنها عبارت‌اند از:
    - یا دوستان‌اند و معامله با آنها به طور مساویانه صورت می‌گیرد که آن را با میزان می‌توان انجام داد.
    - یا با دشمنان می‌باشد که معامله با آنها به وسیله‌ی شمشیر و آهن صورت می‌گیرد.
- وجه سوم: اقوام سه دسته‌اند:

- سابقون: آنهایی که با مردم مطابق کتاب معامله می‌کنند، عدالت می‌کنند و از دیگران مطالبه‌ی عدالت ندارند، و از مواضع شبهه‌انگیز، خودداری می‌کنند.
- میانه روها: آنهایی‌اند که خود عدالت می‌کنند و از دیگران هم عدالت را مطالبه می‌کنند. برای آنها وجود میزان ضروری است.
- ظالمون (متجاوزان از حد): آنهایی هستند که از دیگران طلب عدالت می‌کنند؛ ولی خودشان عدالت نمی‌کنند. برای این گروه لازم است که از حدید کار گرفت تا به عدالت تن دهند.

## چهارم: انسان

### ➤ در مقام حقیقت:

یا انسان در مقام حقیقت قرار می‌گیرد که همان مقام نفس مطمئنه و مقام مقربین است، در چنین حالی جز با اتکای به خداوند آرامش نمی‌گیرد، و جز به کتاب الله عمل نمی‌کنند، چنانکه خداوند خود فرموده است: ﴿الَّا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ [سوره الرعد: ۲۸] یعنی: آگاه باشید که دل‌ها فقط با ذکر خداوند آرامش می‌یابند.

### ➤ در مقام طریقت:

این مقام، همان مقام نفس لوّامه و مقام «اصحابِ یمین» می‌باشد. پس در این حالت برای شناختن اخلاق، میزان برایش حتمی است تا از دو سوی افراط و تفریط خود داری کند و بر راه درست و راست باقی بماند.

### ➤ در مقام شریعت:

انسان یا در مقام شریعت قرار می‌گیرد که آن همان مقام نفس اماره است و در اینجا وجود آهنِ مجاهدت، کوشش و ریاضت کشیدن سخت، حتمی است.

**وجه پنجم:** انسان یا دارای قدرت مکاشفه و رسیدن به الله است که جز با «کتاب» با چیز دیگری انس نمی‌ورزد، یا صاحب طلب و استدلال است که لاجرم به میزان دلیل و حجت محتاج می‌شود، یا خوی لجاجت و عناد دارد، در این حال باید به وسیله‌ی حدید از روی زمین تبعید گردد.

### ششم: دین یا عبارت از اصول است یا فروع.

به عبارت دیگر: دین یا شناخت اصول دین است و یا اعمال، اصول دین از کتاب دانسته می‌شود، و اما مراد از فروع: "اعمالی است که عدالت و مصلحت مردم در آن است" و با ترازو شناخته می‌شود، چرا که ذکر میزان اشاره به رعایت عدالت دارد، و آهن برای تأدیب کسانی است که این دو راه را ترک می‌کنند.

### هفتم: کتاب:

اشاره به چیزهایی دارد که خداوند در کتاب خود از احکامی مستلزم عدل و انصاف ذکر

کرده است، و ترازو اشاره به پیروی مردم از احکامی دارد که بر اساس عدل و انصاف می باشد که مربوط پادشاهان است و آهن اشاره به این دارد که اگر انسان ها از احکام تمرد کنند باید به شمشیر وادار به عمل شوند و این نشان می دهد که درجه ی علماء- که صاحبان کتاب اند- مقدم بر مرتبه ی پادشاهان است که صاحب شمشیر هستند. مناسبت ها زیاد است و در آنچه اشاره کردیم هشداری برای بقیه است.

### مسأله دوم: آنچه در مورد فروفرستادن ترازو و آهن بیان داشته اند.

در مورد فروفرستادن ترازو و آهن دو قول را ذکر کرده اند:

**قول اول:** خداوند متعال آنها را از آسمان فرود آورده است، روایت شده است که جبرئیل علیه السلام با ترازو فرود آمد و آن را به نوح  $\text{ع}$  سپرد و گفت: به قوم خود دستور بده که با آن وزن کنند و از حضرت ابن عباس روایت است که: آدم از بهشت پایین آمده و با خود پنج چیز آهنین را آورد؛ سندان، انبور، مارتول، چکش و سوزن، و مارتول چیزی است که با آن آهن کوبیده می شود، و این روایت ابن عمر  $\text{رضی الله عنهما}$  بر صحت آن دلالت دارد، ایشان روایت می کند که رسول خدا  $\text{ص}$  فرمودند: خداوند متعال چهار نعمت را از آسمان به زمین نازل کرده است: آهن، آتش، آب و نمک.<sup>1</sup>

**قول دوم:** مقصود از این فروفرستادن، آفرینش و تدارک است، چنان که حق تعالی فرمود: ﴿وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ﴾ [زمر / 6]. و برای شما هشت جفت چهارپا گسیل داشت. قطرب گفته است: "آنزلهایا" یعنی ما آن را تهیه کردیم، گویند: «أَنْزَلَ الْأَمِيرُ عَلَى فُلَانٍ نَزْلًا حَسَنًا» یعنی: امیر برای فلانی مهمانی نیکویی در آماده کرد.

### مسأله سوم: آنچه در فواید ترازو ذکر شده.

اینکه مردم عدالت را بر پا دارند.

قسط و اقساط: عبارت از انصاف است و آن این است که آن گونه که حق خود را می گیری،

<sup>1</sup> - من ندیده ام که اثر ابن عباس  $\text{رضی الله عنهما}$  به صورت ثابت نقل شده باشد، مگر آنچه مفسران ذکر کرده اند و در بعضی از کتب آنها، مانند تفسیر البغوی با عبارت (ثلاث) ذکر شده است، و مقصود از سندان: آن چیزی که آهنگر بالای آن آهن را می کوبد و کلبتان: ابزار آهنی که آهنگر با آن آهن یا اخگر را می گیرد والمیقطه: به معنای چکش. برای معلومات بیشتر در مورد این مصطلحات مراجعه شود به: القاموس المحيط، لسان العرب، والمعجم الوسيط.

حق دیگران را بدهی. و - چنان که خداوند متعال فرموده است- شخص عادل، مقسط می باشد: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ خداوند نیکوکاران را دوست دارد. و قاسط، ظالم است، خداوند متعال فرمود است: ﴿وَأَمَّا الْفَاسِقُونَ فَكَانُوا لِحَبْلِ اللَّهِ كَلْبًا﴾ [جن / 15] و اما ستمگران، هیزم دوزخ هستند.

و اما آهن، دارای قدرت بسیار است، زیرا سلاح های جنگی از آن ساخته می شود. و فواید زیادی نیز در آن هست، از جمله فرموده ی الله متعال: ﴿وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ..﴾ [انبیاء / 80] و بدو ساختن زره را آموختیم..

و از آن جمله: این است که مصالح دنیا یا اصول است یا فروع...

و اما اصول چهار است: زراعت، بافندگی، ساختمان سازی و حکومت داری، و آن به این دلیل است که انسان به غذا خوردن، لباس پوشیدن، و بنایی که در آن بنشیند، ضرورت دارد و انسان البته مدنی است، و مصلحت او برآورده نمی شود مگر اینکه زندگی با همی با گروهی از هم جنسان خودش داشته باشد و هر یک کار و وظیفه ی خاصی را انجام دهند که در نتیجه مصالح همه بر آورده شود البته این زندگی باهمی و اجتماعی گاهی به رقابت انجامیده و سبب مزاحمت به یکدیگر می شود و باید یک کسی وجود داشته باشد که ضرر بعضی را از بعضی دیگر دفع کند که آن پادشاه و یا حکومت است، پس ثابت شد که مصلحت دنیا جز با این چهار مورد سامان نمی یابد.

### تفاوت میان قسط و عدل

الله متعال حکمت فرو فرستادن کتاب و میزان را در این قول خویش یاد کرده است: ﴿لِيُقْوَمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ [الحديد: 25] ترجمه: تا اینکه مردم عدالت را بر پیا دارند.

آیا قسط با عدل متفاوت است؟

در پاسخ این سوال باید بگویم: قسط همانا عدالت واضح و آشکاری است که توسط آن انصاف متحقق می گردد، یعنی اینکه هر انسانی نصیب و حصه ی خویش را دریافت کرده و حصه ی دیگران را - که بر ذمه ی اوست- بپردازد.

و "قِسْطًا" در لغت به معنای عدل استعمال گردیده است، چنانکه گفته می شود: قَسَطَ يَقْسِطُ قِسْطًا یعنی دادگری کرد. و به معنای جور (ستم) نیز آمده است. چنانکه گفته می شود:



قَسَطٌ يَقْسِطُ قُسُوطًا یعنی جور و ستم کرد، و این از جمله کلمات مشترکی<sup>1</sup> است که در دو معنای متضاد استفاده می‌گردد، به معنای عدل در این قول الله متعال آمده است: ﴿لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ [الحديد: 25] (تا مردم عدالت را برپا کنند) و در معنای جور و ستم در این آیهی مبارکه استفاده گردیده است: ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾ [الجن: 15]. (الجن: 15) ترجمه: و اما ستمگران، هیزم آتش جهنم‌اند). مراد از واژهی «قاسطون» در این آیهی مبارکه به دلیل مقایسه‌ی آن با مسلمانان در آیهی قبلی به مفهوم ظالمون (ستمگران) آمده است: ﴿وَأَنَا مَنَا الْمُسْلِمُونَ وَمَنَا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾ [جن / جن 14-15]

ترجمه: (و آنکه گروهی از ما فرمانبردار و جمعی از ما ستمگراند، پس کسانی که اسلام آورند اینانند که راه راست را می‌جویند و اما آنانی که ستمگر و بی‌دادگراند، هیزم آتش جهنم‌اند).

و واژهی "اقسط" و مشتقات آن در قرآن کریم به معنای عدل (داد) است، زیرا حرف همزه‌ی موجود در کلمه‌ی یاد شده - چنانکه علمای علم صرف می‌گویند- برای ازاله<sup>2</sup> است، پس معنای اقسط [در زبان عربی] دور کردن قسطی است که به معنای ستم آمده است. الله متعال فرموده است: ﴿فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ [الحجرات: 9]. ترجمه: هرگاه بازگشت و فرمان خدا را پذیرا شد، در میان ایشان دادگرانه صلح برقرار کنید و به داد بکشید بی‌گمان خداوند دادگران را دوست می‌دارد.

یعنی عدالت را در داوری میان ایشان برپا داشته و ظلم موجوده و ایجاد شونده را نابود سازید.<sup>3</sup>

و به این ترتیب "اقساط" تکمیل‌کننده‌ی "عدل" است، پس عدل جنبه‌ی مثبت در داوری

<sup>1</sup> - مانند واژهی "القرء" که در معنای طهر و حیض هردو استفاده می‌گردد طوری الله متعال می‌فرماید: (وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ) (البقره: 228)

<sup>2</sup> - و این مانند واژهی "طاق" است که به معنای قدرت آمده است و واژهی "أطاق" به معنای زوال قدرت است، طوری که الله متعال فرموده است: (وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ) (البقره: 184) و بر کسانی که توانایی آن را ندارد، یعنی نیرو و توان او از بین رفت.

<sup>3</sup> - تفسیر کبیر امام فخرالدین رازی / ط. دار احیاء التراث العربی (129/28).

است، اما اِقساط عبارت است از دور نمودن ریشه‌های ستم و تمام اسباب آن که منجر به ایجاد مشکل گردد، تا اینکه ظلم دیگر تکرار نشود. امام رازی در تفسیر آیه‌ی قبلی می‌گوید:

اِقساط به معنای دور کردن قسط به مفهوم جور، و قاسط به معنای ستمگر است.<sup>1</sup>

و آیات آتی بیانگر تفاوتی است که به آن اشاره نمودیم؛ زیرا به صورت مستقیم از اسباب (صلح و اخوت) صحبت کرده‌اند که مظالم را از میان مؤمنان دور می‌سازد طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ [الحجرات: 10] ترجمه: (جز این نیست که مؤمنان برادرند، پس بین دو برادر خود، آشتی برقرار کنید و از خداوند پروا بدارید، تا مشمول رحمت قرار گیرید).

این آیه‌ی کریمه، پنج سبب از اسباب زدودن ظلم و ستم از میان مردم را بیان می‌کند: **برادری راستین** که بر ایمان خالص به الله متعال استوار است، این به معنای آن است که برای این برادری حقوق برابر و آنچه شایسته‌ای آن است به صورت همسان اعطاء گردد و این برادری چنان تأثیرگذار باشد که افراد متصف به آن به جسد واحد تبدیل گردند.

**برقراری آشتی در بین طرف‌ها** از طریق جلب رضایت کامل ایشان یا با برگرداندن حقوق و یا هم با درگذشتن و ابراء نمودن.

**موجودیت اشخاص و نهادهای امر به معروف و اصلاح** پایدار در میان مردم تا شیطان در دل‌ها رخنه نکند، و این به منزله‌ی میکانیزم حفاظتی برای تداوم مصالحه به میان آمده‌است.

**پاکی دل و همیشه زنده بودن آن به تقوای الله و ترس از او.**

**رفتار بر پایه‌ی مهربانی** که اگر با مهربانی رفتار کنید الله متعال بر شما مهربانی خواهد کرد، پیامبر فرموده‌است: « با کسانی که در زمین‌اند با مهربانی رفتار کنید تا کسی که در آسمان است بر شما مهربانی کند».

**قابل تذکر است که:**

<sup>1</sup> - تفسیر کبیر امام فخرالدین رازی / ط. دار احیاء التراث العربی (129/28).

واژه‌ی "قسط" بیست و هفت مرتبه در قرآن کریم ذکر گردیده که در همه‌ی این موارد، جز در آیات 14 و 15 سوره‌ی جن، به معنای "عدل" و دور کردن ظلم آمده‌است.<sup>1</sup> و واژه‌ی "اقسطوا" در یک مورد؛ در آیه‌ی "9 سوره‌ی حجرات" آمده‌است. و واژه‌ی "تقسطوا" در دو آیه: (آیه‌ی 3 سوره‌ی نساء و آیه‌ی 8 سوره‌ی ممتحنه) وارد شده‌است.

و در تمام این آیات، به معنای "عدل" یا "دور کردن ستم و اسباب آن" است. و واژه‌ی "القاسطون" یعنی: ظالمون (ستمگران) در دو آیه (آیه‌ی 14 و 15 سوره‌ی جن). و واژه‌ی "اقسط" یعنی: ستم را نبود کن در دو مورد آیه (282 سوره‌ی بقره و آیه 5 سوره‌ی احزاب).

و واژه‌ی "المقسطین" یعنی: عدالت‌کنندگان (دادگران) در سه آیه 42 سوره‌ی مائده، آیه 9 سوره‌ی حجرات و آیه 8 سوره‌ی ممتحنه).

و حکمت اینکه از واژه‌ی قسط مفهوم حصه و نصیب عادلانه اراده می‌شود - والله اعلم - این است که ذکر آن با واژه‌ی میزان که برای بیان حصه و نصیب وضع گردیده، تناسب پیدا می‌کند و از همین جهت یکی از نام‌های میزان "قسطاس" است.

و از طرف دیگر تردیدی نیست که عدالت به مثابه‌ی یک اصل کلی است و قسط به مثابه‌ی تطبیق عملی پروسه‌ی رسانیدن حق به صاحب آن، از همین جهت، الله متعال مؤمنان را به اجرای قسط (تطبیق عملی عدالت) بدون تأخیر فرمان داده‌است، چنانکه الله متعال در زمینه می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ﴾ (النساء: 135) ترجمه: (ای مؤمنان پیوسته برپا کنندگان عدالت و گواهان برای خدا باشید).

و می‌فرماید: ﴿وَأَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَىٰ بِالْقِسْطِ﴾ (النساء: 127) ترجمه: (و در حق یتیمان به تطبیق عدالت قیام کنید) و می‌فرماید: ﴿لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ ترجمه: (تا مردم به تطبیق عدالت قیام کنند)

از توضیحات فوق آشکار می‌گردد که عدل عبارت از همان اصل کلی شاملی است که هیچ

<sup>1</sup> - این آیات عبارت‌اند از: آیه‌ی 18، 212 آل عمران، 127، 135 نساء، 8، 42 مائده، 52 انعام، 29 اعراف، 4، 47، 54 یونس، 58 هود، 47 انبیاء، 9 رحمن و آیه‌ی 25 حدید.

استثنایی در آن وجود ندارد و عام‌تر از قسط است که آن همان تطبیق عدالت از خلال دادن هر حق، نصیب و سهم به ذی حق آن است و اِقساط (اجرای قسط) عبارت از دور کردن ظلم و جنبه‌ی عملی عدل است و از همین جهت، الله متعال آنرا در قرآن کریم پس از عدل در بحث مقاتله‌ی مسلمانان ذکر کرده است، چنانکه او تعالی می‌فرماید: ﴿فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ [الحجرات: 9]. ترجمه: هرگاه بازگشت و فرمان خدا را پذیرا شد، در میان ایشان دادگرانه صلح برقرار کنید و به داد بکوشید بی‌گمان خداوند دادگران را دوست می‌دارد. یعنی به اصل عدالت التزام ورزیده و آنرا از طریق رعایت انصاف، رفع ظلم، دادن حق به ذی حق آن بدون ستمگری و کجروی اجرا کنید. همچنان قابل یادآوری است که:

قسط و عدل از جمله کلماتی‌اند که هرگاه باهم ذکر شوند معانی شان متفاوت و هرگاه منفرد ذکر شوند معانی هردو در آن کلمه جمع می‌شود، بنابر آن هرگاه کلمه‌ی قسط منفرد و بدون کلمه‌ی عدل ذکر شود، از آن عدالت مطلق، شامل ازاله‌ی مظالم (بیدادگری‌ها) و پرداخت هر حق به صاحب آن منظور است و هرگاه با عدل یکجا ذکر شود منظور از آن فقط ازاله‌ی بیدادگری‌هاست، به همین ترتیب هرگاه عدل تنها ذکر شود شامل برقرار ساختن عدالت و ازاله‌ی بیدادگری‌ها می‌شود و چون یکجا با قسط ذکر شود منظور از آن همان جنبه‌ی ثبوتی برقراری عدالت است. والله اعلم.

### تفسیر "میزان" در اقوال مفسران از قرن اول تا امروز:

هرگاه اقوال علمای تفسیر در مورد معنای "میزان" را بررسی نماییم در می‌یابیم که اقوال آنها برای واژه‌های یاد شده، دارای شش معنی می‌باشد، هر یکی را با حد اکثر کسانی که به آن قایل شده‌اند ذکر می‌نماییم:

#### 1. به معنای عدل

هریک از امامان آتی واژه‌ی «میزان» را به معنای عدل تفسیر کرده‌اند: چنانکه مقاتل (ت ۱۵۰ هـ)، طبری (ت ۳۱۰ هـ)، ابن ابی زینین (ت، 399 هـ)، سمرقندی (ت 373 هـ)، تغلبی (ت 427 هـ)، ماوردی (ت 450 هـ)، قشیری (ت 465 هـ)، واحدی (ت 468 هـ)، سمعانی (ت 489 هـ)،

رازی (ت 606هـ) و ابن جزی (ت 741هـ) در تفسیر آیهی 25 سورهی حدید فرموده‌اند: منظور از «کتاب» در اینجا جنس کتاب، و منظور از «میزان» عدل است.<sup>1</sup>

ابو حیان (ت 745هـ) در تفسیر آیهی 7 سورهی رحمن از مجاهد، طبری و اکثر مفسرین نقل کرده است که: میزان در اینجا: به معنای عدل است و ابزارهای عدل بخشی از مندرجات عدل می‌باشد.<sup>2</sup>

ابن کثیر (ت 774هـ) فرموده است: و (میزان) همان حقی است که عقل‌های صحیح، مستقیم و به دور از نظریات کج و مریض بر آن گواه است.<sup>3</sup>

محمی الدین ایجی (ت 905هـ)، و سیوطی (ت 911هـ)، قتاده و زکریای انصاری (ت 926هـ)، و اعقم (ت 999هـ)، و قاسمی (ت 1332هـ)، و رشیدرضا (ت 1354هـ)، و مراغی (ت 1371هـ)، آن را به معنای ذیل روایت کرده‌اند: یعنی عدل و داد فرو فرستاده شده تا میان مردم به عدالت دآوری شود و فیصله در میان شان بر اساس فرمانی که در کتاب خود به آن دستور داده است، صورت گیرد.<sup>4</sup>

سید قطب (ت 1387هـ) عدل را نتیجهی این میزان قرار داده است. ابن عاشور (ت 1393هـ) در تفسیر آیهی 25 سورهی حدید چنین فرموده که میزان در اینجا نام مستعار عدالت و هدایت است.<sup>5</sup>

جواد مغنیه (ت 1400هـ)، طباطبائی (ت 1412هـ) و مکی ناصری (ت 1415هـ) گفته‌اند که میزان در اینجا عبارت از رمزی برای عدل الهی می‌باشد... و کلمه‌ی (المیزان) معطوف بر (الکتاب) است زیرا این هدف بلند و مطلب نهائی آن است.<sup>6</sup>

**مراد از میزان: عدل می‌باشد، و در لابلای آیهی 25 سورهی حدید چنین فرموده: یعنی**

<sup>1</sup> - علاوه بر مراجعه به اکثر تفاسیر، از دائرة المعارف تاریخی تفسیر قرآن کریم که تعدادی از علماء به تدوین آن همت گماشته‌اند، به فضل الله متعال استفاده نموده‌ام.

<sup>2</sup> - در این تفاسیر به تفسیر آیهی 25 سورهی حدید مراجعه شود.

<sup>3</sup> - در این تفاسیر به آیهی 25 سورهی حدید مراجعه شود.

<sup>4</sup> - این مطلب در تفسیر آیت 25 سوره حدید در مراجع فوق مطالعه فرمایید.

<sup>5</sup> - در این تفاسیر به آیه 25 سوره حدید مراجعه شود.

<sup>6</sup> - در این تفاسیر به آیه 25 سوره حدید مراجعه شود.

عدالت و مقایسه در میان امور می‌باشد.<sup>1</sup>

همچنان اکثر مفسران میزان را در سوره‌های «شوری»، «حدید» و «رحمن» به عدل تفسیر نموده‌اند، اما چنانکه تذکر دادیم این تفسیر منجر به دور می‌شود بالأخص در سوره‌ی حدید؛ زیرا معنای آن چنین می‌شود که: ما کتاب و عدل را فرستادیم تا مردم قسط (عدل) را اقامه کنند.

## 2. به معنای حکمت

امام ماتریدی (ت ۳۳۳هـ)، (میزان) را به معنای حکمت گفته‌است، چنانکه می‌فرماید: ممکن است مراد از میزان حکمت باشد؛ زیرا خداوند حکمت را به تعقیب کتاب ذکر کرده‌است، چنانکه فرموده: ﴿وَيَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾ ترجمه: و به آنها کتاب و حکمت بیاموزد. [آل عمران/ ۱۶۴]. پس چنین می‌شود که به واسطه‌ی کتاب، حدود افعال و اقوال، محافظت می‌شود و به واسطه‌ی حکمت، مردم به رعایت انصاف می‌پردازند، یا اینکه حکمت: عبارت از معانی‌ای است که در کتاب نهفته است.

## 3. تفسیر آن به میزان مادی معروف (ترازو)

امامان آتی به این نظر اند:

ماتریدی (ت ۳۳۳هـ) گفته‌است: «احتمال دارد که موازین معروفی که حقوق در میان مردم به واسطه‌ی آن به طور کامل گرفته و داده می‌شود و توسط آن اموال مردم و حدود آن محافظت می‌شود، اگر مراد این چنین باشد، مثل این است که گفته ﴿وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ﴾ ترجمه: و فرو فرستادیم با آنها کتاب را (حدید/ ۲۵) یعنی: آن کتابی که ذریعه‌ی آن دین و حدود آن حفاظت می‌شود، و "میزان" آنست که به وسیله‌ی آن حدود اموال طوری محافظت شود که از حق زیاد و کم نشود، واللہ اعلم.<sup>2</sup>

ماوردی (ت ۴۵۰هـ) و غزالی (ت ۵۰۵هـ) چنین فرموده‌اند: این سه؛ به سبب آن فرستاده

<sup>1</sup> - در این تفاسیر به آیه ۲۵ سوره حدید مراجعه شود.

<sup>2</sup> تفسیر قرآن کریم که قبلاً به آن اشاره نمودیم مراجعه شود. تفسیر اُتمه از آیه ۲۵ سوره حدید، وبه موسوعه جامع و تاریخی

شده که مردم سه گروه‌اند و هر یک از کتاب، حدید و میزان علاج گروهی از آنها است.<sup>1</sup> چنانکه برخی از مردم به وسیله‌ی کتاب اصلاح می‌شوند و بدون اینکه قوت یا میزان برای اصلاح آنها استفاده شود، عدالت را در میان خود استوار نگه می‌دارند، و عده‌ای از آنها به واسطه‌ی میزان قابل اصلاح اند و به استعمال قوت به خاطر اصلاح آنان، نیازی حس نمی‌شود و گروه دیگر، آنهایی‌اند که بدون توسل به زور نه قابل اصلاح بوده و نه حقوقی را که بر ذمه‌ی‌شان قرار دارد، می‌پردازند.

رازی (ت ۶۰۶هـ) عدل را ذکر نموده و امور ویژه‌ای را به آن اختصاص داده که عبارت از میزان است تا مردم با استفاده از کتاب، کار کنند و با میزان - آنطور که کتاب دستور داده - حرکت و رفتار نمایند.<sup>2</sup> و این از تفسیر جمله ﴿وَوَضَعَ الْمِيزَانَ﴾ است که در سوره‌ی رحمان می‌باشد، و در سوره‌ی حدید هم اقوال زیادی را در تفسیر آنها نقل نمودیم.

این تفسیر از "میزان" از مقاتل (ت، ۱۵۰هـ) نیز نقل گردیده‌است و مجاهد (ت، ۱۰۱هـ) نیز گفته‌است: میزان، همان چیزی است که به واسطه‌ی آن وزن کرده می‌شود، و معنی (انزل المیزان)، الهام او برای مخلوق است تا آنرا بدانند و به آن عمل نمایند.<sup>3</sup>

چنانکه در تفسیر احمدی پیرامون آیه‌ی ۱۷ سوره‌ی شوری و ابن جزی (ت ۷۴۱هـ) در تفسیر آیه‌ی ۲۵ سوره‌ی حدید آورده‌است که گفته: میزان، آن است که به وسیله‌ی آن وزن کرده می‌شود و روایت شده که جبریل ۷ میزان را آورد و به نوح ۷ داد و گفت قوم خویش را امر کن تا با این وزن کنند.<sup>4</sup>

نیشاپوری (۸۵۰هـ) و محی الدین ایجی (۹۰۵هـ) وزکریای انصاری (۹۲۶هـ)، و اعقم (ت ۹۹۹هـ) و ابن عاشور (ت ۱۳۹۳هـ) نیز در تفسیر این آیه‌ی کریمه ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ﴾

<sup>1</sup> همان منبع

<sup>2</sup> راجع می‌شود تفسیری که اُتمه از آیه ۲۵ سوره حدید نمودند، و به موسوعه جامع و تاریخی تفسیری که قبلا به آن اشاره نمودیم.

<sup>3</sup> همان منبع.

<sup>4</sup> همان منبع.

الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً<sup>۱</sup> [انبیاء: 47]. چنین گفته‌اند:

«اینکه مراد از میزان چیست؟ علمای پیشین در اینجا نظریات مختلفی دارند: که آیا آن حقیقت است یا مجاز، جمهور علما را نظر بر آن است که ترازو حقیقت است و باری تعالی برای سنجش اعمال بندگان، ترازوها را می‌گذارد که شبیه ترازوی معمول و رایج است، با این حال برخی را نظر بر آن است که برای هر یکی از بندگان ترازوی ویژه‌ی خود او خواهد بود که اعمال او وزن گردد، و این مطابق صیغه‌ی جمع در این آیت است. و این قول الهی بدین امر اشاره دارد: ﴿فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ﴾ [القارعه: 6-7] ترجمه: پس اما هر کس که کفه‌های (نیکی‌های) او سنگین باشد، برخوردار از زندگانی پسندیده‌است.

و برخی از آنها به این نظراند که میزان واحدی وجود دارد که اعمال بنده‌ها یکایک در آن وزن می‌شود و آن به دست جبرئیل است، بنا بر آن جمع به اعتبار آنچه هست که در آن وزن کرده می‌شود، تا با آثار وارده مبنی بر اینکه میزان عام است موافقت کند و همه بر این اتفاق دارند که برای عظمت آن (میزان) این مناسب است، به میزان دنیا مشابهت ندارد، بلکه تقریباً مانند آن است.

#### 4. تفسیر آن به میزان معنوی و شامل

از جمله کسانی که این معنا را اختیار نموده‌اند سید قطب رحمه الله (ت 1387 هـ) است، طوریکه گفته‌است: همه پیام‌ها آمده‌اند تا در روی زمین و در زندگی مردم میزان ثابتی را برقرار کنند که بشریت برای اصلاح اعمال، حوادث، اشیاء و افراد به آن باز گردند، زندگی بشر از آشفتگی خواهشات و اختلاف طبیعت‌ها در آن به آرامشی استوار دست یابد و تصادم مصالح و منافع میزانی است که از هیچ‌کسی به ناحق جانب‌داری نمی‌کند؛ زیرا آن به واسطه‌ی حق الهی برای همه سنجش می‌شود و در حق هیچ‌کسی بی‌انصافی نخواهد کرد، زیرا الله متعال پروردگار همه است.

<sup>۱</sup> - و ما ترازوی عدل و داد را در روز قیامت خواهیم نهاد، و اصلاً به هیچ‌کسی کمترین ستمی نمی‌شود.



## 5. تفسیر کتاب و میزان به یک معنی

از جمله کسانی که به این نظرند، امام حسن بصری رحمه الله است، او گفته است که هردوی شان (کتاب و میزان) یکی اند.

## 6. تفسیر "میزان" به عقل یا حق که عقل‌های سالم به آن شهادت می‌دهند

و این را زکریای انصاری (ت 926 هـ) گفته و از برخی نقل کرده که عبارت از عقل است و قاسمی (ت 1332 هـ) نیز همین را گفته است.

### گفته‌های مفسران پیرامون "الموازين القسط يوم القيامة"

لفظ "موازين" در قرآن کریم هفت بار تکرار شده است، از جمله موارد زیر:

الله متعال فرموده است: ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ﴾ [انبیاء: 47]

ترجمه: و در روز قیامت ترازوهای درست را در میان نهمیم و کسی هیچ ستمی نبیند و اگر [عمل نیک و بد هر شخص] هم وزن دانه‌ی خردلی باشد، آن را [درمیان] می‌آوریم و ما حسابرسی را کفایت می‌کنیم.

و همچنان الله متعال فرموده است: ﴿وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ﴾ [اعراف: 8-9]

ترجمه: و آن روز سنجش اعمال حقیقت دارد، پس کسانی که کفه‌ی نیکی‌های شان گران شود، آنان رستگارند و هرکس که کفه‌ی نیکی‌هایش سبک باشد، آنان کسانی‌اند که به سبب انکار آیات ما به خویشتن زیان وارد کرده‌اند.

و الله متعال فرموده است: ﴿فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ﴾ [مومنون: 101-103] ترجمه: آن گاه که در صور دمیده شود، آن روز در میان شان پیوندهای خویشاوندی نباشد و از همدیگر نپرسند، کسانی که کفه‌ی کارهای نیک شان سنگین شود، اینانند که رستگارند و کسانی که کفه‌ی کارهای نیک شان

سبک باشد، اینانند کسانی که به خودشان زیان زده‌اند و در جهنم جاویدانه خواهند بود. و الله متعال فرموده‌است: ﴿فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ﴾ [قارعه: 6-9] ترجمه: پس اما هر کس که کفه‌های (نیکی‌های) او سنگین باشد، برخوردار از زندگانی پسندیده‌است و اما کسی که ترازوی [نیکی‌های] او سبک باشد، بداند که بازگشت‌گاهش دوزخ خواهد بود.

مقاتل (ت 150 هـ) گفته‌است: این اعمال را در موازین انصاف می‌نهیم و در تفسیر یحیی بن سلام (200 هـ) در ذیل آیه ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ﴾ آمده‌است که مراد عدل است. «حماد از ثابت بنانی، از ابی عثمان نه‌دی، از سلمان فارسی روایت نموده که فرموده‌است: میزانی در روز قیامت نهاده می‌شود و اگر آسمان‌ها و زمین در کفه‌ی آن نهاده شود، بزرگتر خواهد بود، فرشته‌ها می‌گویند: ای پروردگار ما! این چیست؟ پروردگار می‌فرماید: با این، اعمال هر بنده و مخلوقی را که بخوایم، وزن می‌کنم.»

در تفسیر عبدالرزاق الصنعانی (ت 211 هـ) تفسیر "القسط" به عدل آمده‌است، از مجاهد روایت شده‌است که این موازین یک مثال و تشبیه است، چنانکه از عبدالصمد روایت شده که فرموده‌است: از وهب شنیدم که می‌گفت: واپسین اعمال، وزن کرده می‌شود.

ولیکن راجح به نزد جمهور علماء این است که وزن برای تمام اعمال است، بنا بر قول الله متعال: ﴿فَلَا تَظْلِمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ﴾ [انبیاء: 47] ترجمه: و کسی هیچ ستمی نبیند و اگر [عمل نیک و بد هر شخص] هم‌وزن دانه‌ی خردلی باشد، آن را [درمیان] می‌آوریم و ما حسابرسی را کفایت می‌کنیم. خود این آیت و آیات دیگری که ذکر کردیم بر این معنا دلالت می‌کند.

و در تفسیر طبری (310 هـ) قول ابن عباس در تفسیر این آیه آمده‌است: به تحقیق آن مانند این قول الله متعال است ﴿وَالْوِزْنُ يُومَدُ الْحَقُّ﴾ [اعراف: 8] ترجمه: و آن روز سنجش اعمال حقیقت دارد. یعنی: «در سنجش اعمال آن‌ها انصاف صورت می‌گیرد.» پس کسی که نیکی‌هایش از بدی‌هایش بیشتر باشد ترازوی (اعمال) او سنگین شده‌است، می‌گوید: «نیکی‌هایش بدی‌هایش را نابود کرده و کسی که بدی‌هایش نیکی‌هایش را فراگیرد پس تراوزی (اعمال وی) سبک شده و بازگشت‌گاهش دوزخ خواهد بود، می‌فرماید: بدی‌هایش

نیکی هایش را نابود کرده است.<sup>1</sup>

امام ماتریدی (ت 333 هـ) در تفسیر قول حسن بصری ذکر کرده است: «ترازویی است که دارای دو پله است و نیکی ها و بدی ها در آن وزن کرده می شوند. ﴿فَمَنْ ثَقَلَتْ مَوَازِينُهُ﴾ ترجمه: پس کسی که کفه‌ی نیکی هایش گران شود، داخل بهشت می شود، ﴿وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ﴾ ترجمه: هرکس که کفه‌ی نیکی هایش سبک باشد، به جهنم وارد خواهد شد.<sup>2</sup> غیر از او برخی از اهل تاویل فرموده‌اند که مراد از "موازين" خود نیکی ها و بدی هاست، کسی که نیکی هایش بر بدی هایش غلبه کند داخل بهشت می شود و کسی که بدی هایش بر نیکی هایش غلبه کند داخل دوزخ خواهد شد.<sup>3</sup>

سپس بر هر دو قول رد نموده و فرموده است که قول حسن... احتمال ندارد، زیرا الله متعال فرموده است: ﴿فَمَنْ ثَقَلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [اعراف: 8] ترجمه: پس کسانی که کفه‌ی نیکی های شان گران شود، آنانند که رستگارند.

پس هرگاه یک پله سنگین شود، پله‌ی دیگر سبک می شود و هرگاه یک پله سبک شود پله‌ی دیگر سنگین می شود، پس هرکدام آنها سبک و سنگین می شود. الله متعال در این آیه فرموده است: ﴿وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ﴾ [اعراف: 9] ترجمه: و هرکس که کفه‌ی نیکی هایش سبک باشد، به سبب انکار آیات ما به خویشتن زیان زده‌اند.

و نیز گفته است: و همچنان چیزی را که غیر از او، پاره‌ی دیگری از اهل تاویل گفته‌اند، درست نیست؛ زیرا آیت در مورد مؤمنان و کافران است، پس بدی نزد مؤمن همراه با ایمان اش ارجحیت ندارد، و نیکی نزد کافر همراه با شرک اش ارجحیت ندارد، مگر اینکه گفته شود، مؤمن نیکی هایش را وزن می نماید و با گناهانش بدون ایمانش روبرو می شود، و همچنان کافر همراه بدی هایش با نیکی هایش بدون شرک روبرو می شود، نیکی کفری که در دنیا برای

<sup>1</sup> - تفسیر وی در ذیل آیه‌ی 8 سوره اعراف.

<sup>2</sup> - تفسیر ماتریدی در ذیل آیه 8 سوره اعراف.

<sup>3</sup> - منبع گذشته.

شان بود در بدل آنچه که در دنیا برای شان داده شده بود، از بین می رود.<sup>1</sup>  
 سپس قول سوم را ذکر کرده و گفته است: هدف از میزان، کتابی است که در آیات دیگر قرآن کریم ذکر گردیده است؛ کتابی که به دست راست مؤمنان و به دست چپ کافران و یا هم از پشت سرشان بدان ها داده می شود. از این فهمیده می شود که خود این کتاب، عدالت را اقامه می کند.<sup>2</sup>

سپس قول چهارم را این گونه ذکر کرده و گفته است: هدف، اقامه ی عدل است؛ چنان که قرآن کریم می فرماید: ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ﴾ یعنی ما ترازوهای عدل را می گذاریم، نگفته است که «بالقسط»<sup>3</sup>

و ماتریدی در تفسیر قول الله تعالی: ﴿وَالْوِزْنَ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ﴾ [الاعراف / 8] ترجمه: "و وزن در آن روز، حق است" گفته است: «یعنی جزاء در آن روز حق است...، و در قول دیگر: وزن یعنی حدود و تقدیر.»<sup>4</sup>

و مکی بن ابی طالب قیسی (ت 437 هـ) در تفسیر قول الله ﷻ ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ﴾ [الانبیاء-47] قول های قبلی را ذکر کرده است.<sup>5</sup>

و ابن حزم (ت 456 هـ) در تفسیرش ذکر کرده است: «کسانی که حسنات و سیئات شان مساوی گردد، اهل اعراف اند.»<sup>6</sup>

و امام رازی (ت 606 هـ) در مورد تفسیر این آیت چندین مسائل را ذکر کرده، از جمله: مسئله ی اول: وضع به معنی حاضر کردن می آید. فراء گفته است: «قسط صفت موازین است.»

مسئله ی دوم: در گذاشتن موازین دو قول است: اول: مجاهد فرمود: مراد از موازین عدل

<sup>1</sup> تفسیر الماتریدی آیه 8 سوره اعراف

<sup>2</sup> همان منبع

<sup>3</sup> تفسیر ماتریدی آیه 47 سوره انبیاء

<sup>4</sup> همان منبع

<sup>5</sup> الهدایة إلى بلوغ النهایة بر تفسیر آیه 47 سوره انبیاء

<sup>6</sup> تفسیر آن در آیه 47 سوره انبیاء

است، از قتاده و ضحاک هم این قول نقل گردیده است. قول دوم و آن قول امامان سلف است: الله -سبحانه و تعالی- ترازوهای حقیقی را می‌گذارد، سپس با آن اعمال را وزن می‌کند، و از حسن روایت است که می‌گوید: آن ترازویی است که دو کف و یک زبان داشته و در دست جبرئیل است.

بر اساس این قول، برای وزن کردن اعمال، دو راه وجود دارد:  
اول: که اوراق اعمال وزن گردد.

دوم: در یک کف ترازو از جواهرات سفید درخشان گذاشته می‌شود، و در کف بدی‌ها جواهرات سیاه و تاریک.

و قرطبی (ت 671 هـ) در تفسیرش آورده است: موازین جمع میزان است و گفته شده است که این آیه علی الظاهر دلالت دارد بر این که برای هر شخص مکلف میزانی وجود دارد که اعمالش با آن وزن می‌گردد، نیکی‌ها در یک کفه‌ی ترازو و بدی‌ها در کفه‌ی دیگری گذاشته می‌شوند، و گفته شده: ممکن است چندین ترازو برای یک شخص باشد که توسط هر کدام آن، بخشی از اعمالش وزن گردد، و احتمال دارد که یک میزان وجود داشته باشد اما به لفظ جمع از آن تعبیر شده است.<sup>1</sup>

و ابن جزری (ت 741 هـ) در تفسیرش ذکر کرده است: مذهب اهل سنت این است که ترازو در روز قیامت حقیقت است، دو کفه، زبان و پایه دارد، در آن اعمال سبک و سنگین مربوط به جسم انسان گذاشته شده و وزن می‌گردد؛ برابر است که صحیفه‌های اعمال باشد یا هر آن چیز دیگری که خدا بخواهد. معتزله گفته‌اند: میزان عبارت است از عدل در پاداش اخروی<sup>2</sup>

<sup>1</sup> تفسیر آیه 47 سوره انبیاء

<sup>2</sup> تفسیر آیه 47 سوره انبیاء

## خلاصه

اهل تفسیر در تفسیر این موازین اختلاف دارند؛ اما سخن راجح این است که میزان حقیقی است؛ ولی کیفیت آن در قرآن و سنت صحیح پیامبر  $\mu$  ذکر نگردیده است و ما در باره‌ی آن چیزی نمی‌دانیم و آن را به علم خدا می‌گذاریم. و مفهوم قطعی این آیات، اقامه‌ی ترازوها برای تحقق عدل می‌باشد، به شکلی که هیچ نفسی مورد ظلم قرار نگیرد، هر چند که به اندازه‌ی دانه‌ی خردل باشد.<sup>1</sup>

## میزان در سنت

واژه‌ی میزان و مشتقات آن در متون سنت به کثرت تکرار شده است که پیرامون معنای وزن مادی، معنوی، مقیاس دنیوی و اخروی می‌چرخد؛ طوری که واژه‌ی «میزان» در مقابل مکیال (پیمانه) معنای ابزاری که با آن اشیاء وزن کرده می‌شود، و میزان آخرت یا میزان به نزد الله متعال را افاده می‌کند.

چنانکه امام بخاری -رحمه الله- و محدثین دیگر با سندشان از ابوهریره  $\tau$  روایت نموده‌اند که رسول خدا  $\mu$  فرموده‌اند: "...و بیده المیزان یخفص و یرفع.." ترجمه: و در دست او تعالی میزان است که آنرا پائین و بالا می‌کند...<sup>(2)</sup>

امام احمد با سند خود با این لفظ روایت نموده است: "والمیزان بید الرحمن" میزان به دست الله رحمن است"<sup>(3)</sup>، و امام بخاری -رحمه الله- صحیح خود را با این باب پایان داده است: سخن الله متعال ﴿وَوَضَعَ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ﴾ (انبیاء / 47) و اینکه کردار و گفتار بنی آدم وزن کرده می‌شود.. بعداً آخرین حدیث از کتاب صحیح خود را با شماره حدیث 7563 ذکر نموده و آن عبارت است از: "كَلِمَتَانِ حَبِيبَتَانِ إِلَى الرَّحْمَنِ خَفِيفَتَانِ عَلَى اللِّسَانِ،

<sup>1</sup> در این مورد به تفسیرهای معتمدی که نزد هست، اعتماد کرده‌ام، مانند: طبری، ابن کثیر، قرطبی، و امثال آن، و بعد بالای الجامع التاریخی برای تفسیر قرآن کریم اعتماد کردیم.

<sup>3c</sup> - صحیح البخاری همراه فتح الباری، کتاب تفسیر (8 / 352).

<sup>4c</sup> - مسند احمد (4 / 182).

ثَقِيلَتَانِ فِي الْمِيزَانِ، سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ"<sup>(1)</sup> ( دو سخن‌اند که نزد الله رحمن محبوب، بر زبان آسان، و در میزان سنگین‌اند، و آنها عبارتند از: سبحان الله و بحمده و سبحان الله العظيم) می‌باشد.

در کل، واژه‌ی "میزان" به گونه‌ی نکره، معرفه، مفرد، جمع و مشتقات آن در سنت نبوی و کتاب‌های شرح آن در حدود 1500 بار ذکر شده‌است.<sup>(2)</sup>

خلاصه این که میزان در کتاب و سنت به معنای عدل، و در میزان مادی چیزی که اشیاء با آن وزن می‌شود، میزان معنوی یعنی معیار ارزش‌ها و اخلاق، ترازوی روز قیامت برای اعمال و اشخاص، پرونده و اعمال‌نامه استعمال شده‌است و به معنای اندازه‌گیری اشیاء، چنانکه در زبان مستعمل است، و به فطرت سلیم و عقل کامل نیز تفسیر شده‌است.

چیزی که برای ما اهمیت بیش‌تر دارد عبارت از مقیاس‌های شریعت در ابواب آن و میزان فهم، قضاوت، حقوق و واجبات یعنی حقوق متعادل و متقابل می‌باشد.

چنانکه ملاحظه نمودیم بیشتر مفسرین به این معنا اشاره نکرده‌اند، و تعداد کمی به گونه‌ی غیر تفصیلی به آن پرداخته‌اند.

باور داشتن به میزان و وزن کردن اعمال در روز قیامت بخشی از عقیده‌ی مسلمان‌ها است، الله متعال می‌فرماید: ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ﴾ (انبیاء / 47). ترجمه: و ما ترازوی عدل و داد را در روز قیامت خواهیم نهاد، و اصلاً به هیچ کسی کمترین ستمی نمی‌شود، و اگر به اندازه‌ی دانه‌ی خردلی (کار نیک یا بدی انجام گرفته) باشد، آن را حاضر و آماده می‌سازیم (و سزا و جزای آن را می‌دهیم) و بسنده خواهد بود که ما حسابرس و حسابگر (اعمال و اقوال شما انسانها) باشیم.

<sup>(2)</sup> - صحیح البخاری، با فتح الباری (3 / 537) گویا اینکه امام بخاری رحمه الله با آوردن این حدیث خوش‌بینی خود را در مورد سنگینی ترازوی اعمالش در روز قیامت با این کتاب خواسته‌است، طوری که کتاب خود را از لابلای این حدیث با تسبیح، تحمید و تنزیه خدا پایان بخشیده‌است.

<sup>(1)</sup> - مراجعه شود: موسوعة الحديث النبوی الشریف، نشر شده در سایت [www.Islamweb.net](http://www.Islamweb.net)

الله متعال فرموده است: ﴿فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ، وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدِينَ﴾ (مؤمنون / 102 - 103) ترجمه: کسانی که سنجیده‌های (اعمال و اقوال دنیوی) ایشان، سنگین و ارزشمند شود (و در ترازوی خدا وزن و ارجی داشته باشد)، اینان قطعاً رستگارند. و کسانی که سنجیده‌های (اعمال و اقوال دنیوی) ایشان، سبک و بی‌ارزش باشد، اینان (عمر خود را باخته و) خویشتن را زیان‌مند نموده‌اند و در دوزخ جاودانه خواهند ماند.

علماء گفته‌اند: اگر محاسبه لازم باشد، اعمال را باید سنجید؛ زیرا وزن برای پاداش است، پس مناسب است که وزن بعد از محاسبه باشد چون محاسبه برای تثبیت اعمال است و وزن به خاطر آشکار ساختن مقادیر اعمال، تا مجازات بر طبق آن انجام یابد.<sup>(1)</sup>

و در شرح عقیده‌ی طحاوی آمده است: آنچه بر آن سنت دلالت دارد این است که: میزان اعمال دارای دو کفه‌ی محسوس و قابل دید است. طوری که اعمال مطابق میزان الله متعال به خاطر آشکار ساختن عدالت کامل و همه‌جانبه‌ی او تعالی وزن کرده می‌شود.<sup>(2)</sup>

از آنچه گذشت روشن می‌شود که ترازوی واقعی در قیامت صحیح است و مورد اجماع اهل سنت می‌باشد؛ اما تفاوت در تعداد و نوعیت آن است، سخنان مفسران را در بالا ذکر کردیم و اگر سخنان بقیه‌ی علماء را به آنها اضافه کنیم، برایمان روشن می‌شود که نظر آنها در این مورد طور ذیل خلاصه می‌شود:

### اول: اختلاف در این دارند که آیا آن ترازو یکی است یا ترازوهای متعدد؟

- گروهی بر این نظر اند که برای همه یک ترازو است و سپس جمع بر آن چیزی است که از انواع متعدد اعمال و اشخاص در آن قرار داده می‌شود، حافظ ابن حجر می‌گوید: موازین بر کثرت اعمال دلالت می‌کند طوری که الله متعال فرموده است:

<sup>2c</sup>- شرح عقیده‌ی طحاوی از صدر الدین حنفی، با تحقیق احمد شاکر، ط: سعودی سال: 1413هـ، ص 417.

<sup>3c</sup>- شرح عقیده‌ی طحاوی ص 419، مراجع شود به: مسند احمد، تحقیق احمد شاکر / حدیث شماره: 6994، سنن ترمذی



﴿وَمَنْ حَفَّتْ مَوَازِينُهُ﴾<sup>1</sup> [اعراف / 9] و کسی که ( کفه حسنات او از کفه سیئات )  
ترازوی او سبکتر شود.

- برخی دیگر بر این عقیده‌اند که آن ترازوهای متعدد است - همان طوری که قبلاً توضیح داده شد.

## دوم: اختلاف در نوعیت موازین:

- اهل سنت معتقداند: ترازویی که در قیامت به شکل حقیقی آن قرار می‌گیرد دو کفه و یک زبان دارد و اعمال با آن سنجیده می‌شود، به دلیل معنای ظاهری آیات و روایاتی که ذکر کردیم. - همانطور که قبلاً گذشت - و ممکن است در برخی جزئیات اختلاف نظرهایی بین آنها، پیدا کنیم.

معتزله میزان (ترازو) را تکذیب کرده و گفته‌اند: این ترازو نمایانگر عدل الهی است، بر این اساس که اعمال أعراض است و امکان ندارد که أعراض را وزن کرد؛ زیرا قایم به نفس خود نمی‌باشند.

این استدلال خلاف فقه میزان است؛ زیرا ترازوی قیامت با ترازوی دنیا متفاوت است و قیاس غایب در برابر شاهد در کلیت آن باطل است، اما برخی از سلف به تفسیر ترازو به عدل و قضای الهی، قائل‌اند، حافظ ابن حجر می‌گوید: برخی از سلف معتقداند که میزان به معنای عدل و قضا است، طبری آن را از طریق ابن ابی ناجیه، به مجاهد در این قول الله متعال نسبت داده‌است: ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ [انبیاء / 47]، و ما ترازوی عدل و داد را در روز قیامت خواهیم نهاد. که فرمود: ضرب المثل است، همان طور که سنجیدن اعمال جایز است نابودی آن هم جایز است.

و از لیث بن ابی سلیم از مجاهد روایت است که گفت: موازین به معنای عدل است، حافظان گفته‌اند: و راجح ترین نظر، دیدگاه جمهور است.<sup>2</sup>

<sup>1</sup> - دیده شود: فتح الباری، ط. السلفية / قاهره (13 / 538).

<sup>2</sup> - دیده شود: فتح الباری، ط. السلفية / قاهره: (13 / 538 - 539).

### سوم: آنچه در ترازو و یا ترازوها قرار می‌گیرد:

آنچه که در قیامت در ترازو قرار می‌گیرد، گفته شده که: اگر چه اعمال از جمله اعراض است، لیکن خداوند آنها را در روز قیامت به اجسام تبدیل می‌کند. بغوی گفته‌است: از ابن عباس 5 روایت شده، چنانکه در حدیث صحیح آمده‌است که سوره‌های بقره و آل عمران در قیامت می‌آیند چنانکه دو ابر یا دو حجاب هستند، - یا دو دسته از پرندگان، و همین طور در حدیث صحیح در داستان قرآن آمده‌است، که قرآن کریم به صورت جوانی رنگ‌پریده می‌آید، و شخص مسلمان می‌گوید: تو کیستی؟ می‌گوید: من قرآنی هستم که شبت را بیدار نگه داشتم و روزت را تشنه داشتم، و در داستان سؤال قبر این طور آمده‌است: سپس جوانی خوش رنگ و دارای بوی خوش به نزد مؤمن می‌آید، او می‌پرسد: شما کی هستید؟ می‌گوید: من عمل صالح شما هستم، و در موضوع کافر و منافق، حالت معکوس آن ذکر شده‌است.<sup>1</sup>

و حافظ ابن حجر گوید: نقل بر حقیقت و واقعیت آن می‌باشد، زیرا اعمال در وقت وزن کردن مجسم می‌شوند.<sup>2</sup>

و گفته شده: که کتاب اعمال سنجیده می‌شود.

و گفته شده‌است: که خود صاحب عمل وزن کرده می‌شود، چنانکه در حدیث آمده‌است: مرد فربه را در قیامت می‌آورند، ولی به نزد الله به اندازه‌ی بال پشه هم ارزش و وزن ندارد، سپس این آیه را خواند: ﴿فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا﴾ (کهف / 105)، و در روز رستاخیز ارزشی برای ایشان قائل نمی‌شویم (و قدر و منزلتی در پیشگاه ما نخواهند داشت). و پیامبر P در مورد ابن مسعود فرموده‌است، آیا از لاغری ساق پاهای او تعجب می‌کنید، سوگند به کسی که جان من در دست اوست، آنها در ترازو از کوه احد سنگین ترند.<sup>3</sup>

<sup>1</sup> - دیده شود: تفسیر ابن کثیر (3 / 389 - 390).

<sup>2</sup> - دیده شود: فتح الباری، ط. السلفیه / قاهره: (13 / 208).

<sup>3</sup> - امام احمد آن را روایت کرده‌است و در روایت دیگری آمده‌است "پس یارانش به لاغری پاهای او دیده و خندیدند، سپس پیامبر P فرمودند: (چه چیز شما را به خنده آورده‌است؟ البته یک پای عبدالله در ترازوی اعمال از کوه احد کرده هم سنگین تر است). طبرانی آن را روایت کرده‌است.

امام حافظ ابن کثیر می‌گوید: یقیناً در میان آثار مذکور امکان جمع وجود دارد؛ بلکه این آثار تماشای صحیح است.

هر از گاهی، اعمال، و یا هم مکان و یا فاعل آن وزن کرده می‌شود. والله اعلم.<sup>1</sup>  
 جمعی از محققان ترجیح داده‌اند که وزن برای اعمال است، حافظ ابن حجر می‌گوید:  
 سخن درست همین است که اعمال وزن کرده می‌شود، چنانکه امام ابوداود و ترمذی آن را  
 تخریج کرده و ابن حیان سندش را صحیح دانسته‌است. از ابو درداء<sup>2</sup> روایت شده‌است که  
 پیامبر اکرم<sup>3</sup> فرمودند: (ما یوضع فی المیزان یوم القیامة أثقل من خلق حسن)<sup>2</sup>.  
 (در روز قیامت هیچ چیزی سنگین‌تر از اخلاق نیکو در ترازو گذاشته نخواهد شد).

و در حدیث مرفوعی که به روایت جابر<sup>4</sup> آمده‌است: (توضع الموازين یوم القیامة فتوزن  
 الحسنات والسیئات، فمن رجحت حسناته علی سیئاته مثقال حبة دخل الجنة، و من رجحت  
 سیئاته علی حسناته مثقال حبة دخل النار، قیل: فمن استوت حسناته و سیئاته قال: أولئك  
 الأعراف<sup>3</sup>)، یعنی: ترازوها در روز قیامت گذاشته می‌شود، نیکی‌ها و بدی‌ها در آن گذاشته  
 می‌شود، هر که نیکی‌هایش به اندازه‌ی یک دانه، بر بدی‌هایش رجحان یابد، داخل بهشت  
 می‌شود، و کسی که بدی‌هایش به اندازه‌ی یک دانه بر نیکی‌هایش رجحان یابد، داخل دوزخ  
 می‌شود، و گفته شد: کسی که نیکی‌ها و بدی‌هایش مساوی قرار گیرند چه می‌شود؟، فرمود:  
 آنان اهل اعراف اند.

و احادیث صحیح و حسن بسیار است که دلالت بر ثابت شدن میزان در قیامت دارد، که  
 آن دوپله دارد.

1-مراجعه به ابن کثیرشود(390/3).

2- ترمذی آنرا به شماره (2002) روایت رکنه و حسن و صحیح گفته‌است، ابوداود(4799)، واحمد به لفظ (ماشیء أثقل فی میزان المؤمن یوم القیامة من خلق حسن) روایت کرده و بزارد البحر الزخار(36/10) به إسناد حسن به لفظ (لا یوضع فی المیزان...)، و منذری در الترغیب(351/3) گوید: إسناد صحیح یا حسن است.

3- حافظ در الفتح(3/539) گوید: (خیثمه در الفودئده آن را تخریج کرده، و نزد ابن مبارک در الزهد از ابن مسعود مانند آنرا موقوف روایت کرده، و شیخ احمد شاکر فی عمدة التفسیر(25/2) به صحت آن اشاره کرده‌است.

نووی گوید: نصوص قرآن و سنت بر وزن اعمال آشکارا دلالت می‌نماید.<sup>1</sup> این حجر دو گروه را استثنا کرد و گفت: اما دو طیف از ایشان را خاص کرد. از کافران کسی است که گناهی جز کفر نداشته باشد و کار نیکی انجام نداده باشد، این گره بدون آن که اعمال وزن گردد، وارد جهنم می‌شوند.

اما از مؤمنان کسانی وجود دارند که در برابر خدا بدی ندارند و حسنات فراوانی دارند و ایمان‌شان خالص است، این‌ها بی حساب داخل بهشت می‌شوند؛ چنانکه در داستان هفتاد هزار نفر تذکر رفته است.<sup>2</sup>

### دیدگاه فقهاء پیرامون میزان

دیدگاه ابن تیمیه و شاگرد رشیدش ابن قیم رحمهما الله

#### ✓ دیدگاه ابن تیمیه رحمه الله:

این امام «میزان» را به معنای قیاس صحیح و عدل از یک سو و از سوی دیگر به معنای ترازوی مادی تفسیر کرده است که بدان وزن صورت می‌گیرد. ایشان گفته است: الله متعال به ما خبر داده است که او تعالی «کتاب» و «میزان» را فرستاده است. شمار زیادی از سلف گفته‌اند: میزان: یعنی عدل، شمار دیگری از آنها گفته‌اند: میزان نام چیزی است که بدان وزن می‌شود، و مقصود عدل است. الله متعال خبر داده که مقصود از نازل گردانیدن آن، اینست که مردم عدالت و قسط را اقامه کنند. این امر نشان می‌دهد که او تعالی در قلب‌ها میزانی را نازل گردانیده که از آن قسط دانسته می‌شود. یکی دیگر از مفاهیم میزان اعتبار است، یعنی اعتبار یک چیز به نظیر آن<sup>3</sup>، ابن تیمیه افزوده است: اگر دانسته شد که کتاب و

4- معنای آن را أحمد (7061، 7101)، بخاری در الأدب المفرد 548 و حاکم 154، روایت کرده و الألبانی در الصحیح الأدب المفرد آنرا صحیح گفته است، و از عبدالله بن عمرو در حدیث درازی، روایت کرده و در آن (اگر آسمان‌ها و زمین و آنچه در این دو می‌باشد در یک کفه ترازو نهاده شود و لاله إلا الله در کفه دیگر، این سنگینی می‌کند) ابن کثیر البدایة والنهایة (112/1) گفته که أسنادش صحیح است و هیثمی فی المجمع الزوائد (4/222) گفته: رجال آن ثقات هستند و شیخ شاکر فی المسند (87/10) گفته است: أسنادش صحیح است.

5- مراجع شود: فتح الباری (ط، السلفية/القاهرة) (13/537).

<sup>3</sup> - جامع المسائل از ابن تیمیه، تحقیق: محمد عزیز شمس، ط دار عالم فوائده بمكة المكرمة 1424 هـ (2 / 257-258)

میزان دو دو مرحله‌اند، در آن حال جواز ندارد که به سبب تناقض میزان، کتاب هم نقض گردد، همچنان جواز ندارد که کتاب و میزان نقض گردند، و یا دلالت نصوص صحیح و دلالت قیاس‌های صحیح نیز نقض نمی‌گردند.<sup>1</sup>

### ✓ دیدگاه ابن قییم رحمه الله:

ابن قییم رحمه الله در تفسیر میزان می‌گوید: مطابقت نص صریح با وزن صحیح.

ابن قییم گفته‌است: همان‌گونه که کتاب در ذات خود نقض نمی‌شود میزان صحیح هم در ذات خود نقض نمی‌گردد.<sup>2</sup>

ابن تیمیه رحمه الله گفته‌است: از آن جمله نازل کردن میزان است، کتاب آن را در دو مورد ذکر نموده‌است، و جمهور مفسران بر آنند که مراد از آن: عدل است. و از مجاهد رحمه الله روایت است که: میزان چیزی است که بدان وزن صورت گیرد.<sup>3</sup>

سپس تذکر می‌دهد: این که الله متعال میزان را در دل‌های بنده‌های نیکوی خویش فرود می‌آورد، با در نظرداشت سخن پیامبر P: (ومن لم يطلب القضاء ولم يستعن عليه أنزل الله عليه ملکا یسده)<sup>4</sup> ترجمه: کسی که خواهان قضاء نباشد و در برابر آن هم از کسی همکاری نخواهد، خداوند بر وی فرشته‌ای را فرو می‌فرستد که دلش را قوی دارد و کمکش نماید.

و از این باب حدیث حضرت حذیفه در صحیحین است که از پیامبر P روایت نموده که می‌فرماید: "إن الأمانة نزلت فی جذر قلوب الرجال، ثم علموا من القرآن، ثم علموا من السنة<sup>1</sup> (مسلم امانت در عمق دل‌های مردان نازل شده‌است، سپس آن را از قرآن و سنت آموختند)<sup>5</sup>. ابن تیمیه -رحمه الله- در پاسخ به مذهب فلسفی ظاهریه و رد آن‌ها می‌گوید که دلیل

<sup>1</sup> - همان منبع.

<sup>2</sup> - اعلام الموقعین، (۳۳/۱)

<sup>3</sup> - مجموع الفتاوی (۲۲۴۹/۱۲، ۳۵/۳۶۶).

<sup>4</sup> - ابوداود، کتاب الأفضیه/ باب فی طلب القضاء والتسرع إليه، حدیث شماره (3578).

<sup>5</sup> - این حدیث را بخاری در صحیح خود روایت کرده‌است، و در فتح (۳۳۳/۱۱) ذکر شده‌است و شماره حدیث ۶۴۹۷، ۷۰۸۶، می‌باشد. و در مسلم به شماره (۱۴۳) وارد شده‌است.

واقع شدن آنها در اشتباهات بیشتر این است که ایشان از میزان درک و فهم درستی ندارند چنانکه می‌گوید: «کسانیکه از روی حکم (ظاهری) نص، داوری می‌کنند؛ ولی مدلولات آن را نمی‌دانند، همان‌طور که در فهم میزان مشکل دارند، در فهم و درک کتاب نیز با مشکل روبه‌رو می‌شوند.»<sup>1</sup>

و نظر ما در این مورد این است که تفسیر میزان به عدالت در سوره حدید به معنای برگشتن چیزی بجای اولی خویش می‌باشد، چونکه الله متعال واضح ساخته که منظور از میزان تحقیق عدل و عدالت است، و اینکه میزان به معنای قیاس و اندازه‌گیری باشد نیز بعید می‌نماید، چونکه الله متعال تحقیق عدالت و کتاب و میزان را با هم ربط داده، پس امکان ندارد که چنین تفسیر شود، و چون عدالت این را تقاضا می‌کند که با هر آنچه به کتاب تعلق و ارتباط داشته باشد، نه اینکه تنها به قیاس باشد تحقق پیدا کند، و همچنان تفسیر میزان فقط براساس قیاس درست نمی‌باشد چرا که میزان با کتاب یکجا نازل شده و قیاس دلیل عقلی مأخوذ از شریعت است.

و اما سخنش درباره‌ی اینکه میزان در دل‌های بنده‌های نیکوی الله متعال فرود آمده سخن زیبایی به حساب می‌آید، و ما برآن می‌افزاییم: آنچه را که فطرت‌های سلیم و عقل‌های سالم درک می‌کند.

### خلاصه‌ی تعریف و شناخت از فقه میزان

از خلال کتب لغت و اندیشه در قرآن کریم و احادیث نبوی دریافته‌ایم که میزان معانی متعددی دارد که مهمترین آنها عبارت‌اند از:

- اوزان برای چیزهایی مانند گرام، کیلو، تُن و مثقال.
- وسیله‌ای که ذریعه آن چیزهای دیگر سنجیده شود، مانند ترازویی که طلا و نقره را با آن وزن می‌کنند، یا برق یا آب یا مانند آن.
- عدالتی که با آن زندگی استوار می‌گردد.

<sup>1</sup> - جامع المسائل (۲/ ۲۸۲).

و واضح است که هدف اصلی از وجود ترازو و وزن همانا تحقق عدالت و دورساختن اختلاف است که وجود ترازوی فزیکتی داور در بین معامله‌گران خواهد بود؛ مثلاً فروشنده می‌گوید: نزد من ده کیلو گندم است، و خریدار می‌گوید: نخیر، هفت کیلو است؛ پس این‌ها به طرف ترازو رفته و گندم را وزن می‌کنند، که در نتیجه وزن صحیح گندم معلوم شده و اختلاف رفع می‌گردد؛ یا اینکه فروشنده می‌گوید: لباسی که من دارم از شمشیر تو گران‌بهاتر است، و دیگری می‌گوید که نه، شمشیر من از لباس تو گران‌بهاتر است؛ در اینجا ترازو پول است، پس این‌ها نزد دانایی یا به بازار می‌روند، که در نتیجه حقیقت آشکار می‌گردد که [مثلاً] نرخ لباس ده درهم و نرخ شمشیر پانزده درهم است؛ همچنان ترازوی برقی در واحدهای برقی و ترازوی آب در واحدهای آن؛ منظور این است که ترازوها متعدد است ولی هر کدام در میدان خود کار می‌دهد و در جای دیگر استفاده نمی‌شود؛ ترازوهای شرعی نیز همین‌گونه است.

هم چنان اطلاق ترازو در قرآن و سنت بر ترازوی معنوی نیز شده است، که با آن ارزش‌ها، اخلاق و آداب وزن می‌شوند؛ بلکه از آیات فهمیده می‌شود که همه‌ی این عالم بر ترازوهای دقیق استوار بوده و هر نقصی در یکی از آن‌ها باعث نابودی عالم و برپا شدن قیامت می‌گردد، پس آسمان‌ها، زمین‌ها، سیاره‌ها، ستاره‌ها، خورشیدها و هر آنچه که در عالم وجود دارد، همه به یک وزن خاصی استوار بوده و دارای یک ترازوی ویژه، می‌باشند. به همین دلیل همه‌ی هستی موزون و برابرند، الله متعال می‌فرماید: (وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُونٍ) (حجر/19) ترجمه: و همه چیز را به گونه‌ی سنجیده و هماهنگ و در اندازه‌های متناسب و مشخص در آن ایجاد کردیم.

### خلاصه اینکه هدف از فقه میزان در اینجا:

شناخت ترازوهای است که با آن ابواب اسلام از قبیل عقیده، شریعت، روش زندگی و غیره همه وزن می‌شود، و تعامل با هر باب مطابق به ویژگی‌های خاص آن، شناخت وزن‌های احکام و تصرفات شرعی، و وزن آن با دو پله‌ی ترازو جهت رسیدن به فقه و فکر متوازن، صورت گیرد.

## فرق بین فقه میزان و فقه اولویت‌ها

فقه موازنات و اولویات بر اساس نظریات در احکام مختلف و اشیای متقابل استوار است، برای همین در بین آن‌ها موازنه صورت گرفته و قوی‌تر و درست‌تر آن بر دیگرانش ترجیح داده می‌شود و برای دفع ضرر قوی‌تر، ضرر کوچک‌تر پذیرفته می‌شود.

شیخ قرضاوی در رابطه به فقه اولویت‌ها می‌فرماید: اساس فقه اولویت‌ها این است که ارزش‌ها، احکام، عملکردها و تکلیف‌ها در نظر شرع، تفاوت زیادی دارد و همه‌ی آن‌ها در یک درجه نیستند.. چون مردم در مرتبه‌ها با هم برابر نیستند.<sup>1</sup> پس موازنات یقیناً در مصلحت‌های بین‌هم، در مفسده‌های بین‌هم و در بین مصالح و مفاسد و ضررها صورت می‌گیرد. سپس همین اولویت‌ها در کیفیت بر کمیت و علم و اجتهاد بر تقلید و غیره می‌باشد.<sup>2</sup>

اما فقه میزان برای بیان کردن معیار برای هر بابی از باب‌های فقه بنا گذاشته می‌شود، پس برای باب عقاید موازن مختص به آن وجود دارد و همچنان برای باب‌های دیگر شریعت موازن مختصه با موجودیت مفاهیم مشترک و مبادی در برگیرنده‌ی این همه موجود می‌باشد.

پس فقه میزان مانند علایم ارثی یا مجموعه‌ی خاص ژین‌های هر فرد نامیده می‌شود طوری که هر فرد دارای خصوصیتی از ژین‌ها با مشارکت آن در بعضی صفات با خانواده و قبیله‌ی خود می‌باشد.

با وجود این فقه اولویات و موازنات جزئی از منظومه‌ی فقه میزان بوده و برای درک همه جانبه‌ی آن کمک می‌کند.

<sup>1</sup> - در فقه اولویت‌ها، چاپ وهبه، ص ۹.

<sup>2</sup> - همان منبع.



## فرق بین فقه میزان و فقه مقاصد شرعی

معلوم و هویدا است که هدف از مقاصد شریعت همانا اهداف نهایی است که احکام شرعی به خاطر تحقق مصلحت‌های بندگان در دنیا و آخرت در نظر گرفته است.<sup>1</sup> و به عبارت دیگر در مجموع احکام شریعت علت‌پذیرند و در پی آن اهداف و غایات نهایی و احکامی است که شریعت تحقق آن را می‌خواهد، امام جوینی یادآور شده است: کسی که زیرکی و دانش مقاصد شریعت را در اوامر و نواهی نداند، یقیناً بر احکام شریعت بصیرت ندارد. بی‌گمان غفلت از قاعده‌ی میانه‌روی و وسطیّت - که رمز اوامر و نواهی است - جماعت‌ها را به بیراهه می‌کشانید، در حالی که اصحاب کرام، بر مقاصد شریعت اهمیت فراوانی قایل بودند؛ آنچه که برای ما از روش صحابه‌ی کرام ثابت گردیده، نظر کردن به مصالح و میانه‌روی‌های آن‌ها و ایجاد انگیزه بر معتبر شمردن محاسن شریعت است. سپس گوید: آنان معانی و مصالح را از منابع شرعی گرفته و در رویدادهایی که نصی در باره‌اش نبود در نظر می‌گرفتند، زمانی که از عدم تعارض دیدگاه مصلحت‌اندیشانه‌ی شان با شریعت یقین حاصل می‌کردند، آن را به منصه‌ی اجراء می‌گذاشتند.<sup>2</sup>

مقاصد شریعت به سه دسته تقسیم گردیده است که عبارت‌اند از: ضروریات، حاجیات و تحسینیات.<sup>3</sup>

اما فرق فقه میزان با فقه مقاصد در این است که فقه میزان برای هر حکم، باب و موضوعی از وضعیت معیارها و موازین بحث می‌کند؛ مگر از فقه مقاصد مستغنی نیست، چون فقه میزان محتاج شناخت مراتب مصالح و مفاسد است تا بر آن معیارها را بسازد و برای هر کدام آن از لحاظ شرعی وزن مناسبی را در بین فهرست اوزان شرعی، روشن سازد.

<sup>1</sup> - برای معلومات بیشتر مراجعه شود به: الموافقات از شاطبی ومقاصد الشریعة از شیخ ابن عاشور و نظریة المقاصد عند الإمام الشاطبی از دکتور أحمد الریسونی، ط الرباط 1411هـ ص 12 و مقاصد الشریعة عند الإمام العز بن عبدالسلام از دکتور عمر بن صالح، دار النفائس اردن ص 92.

<sup>2</sup> - مراجعه شود به: البرهان فی أصول الفقه (2/1، 295، 313، 789/803، 804، 1230، 1221) و مراجعه شود به: د. عمر بن صالح: همان منبع ص 113.

<sup>3</sup> -مراجع قبلی.

## میزان و کلیدها

برای غیب کلیدهایی است و برای خیر و شر هم کلیدهایی است و برای حق و باطل نیز کلیدهایی. کلیدها برای باز نمودن شناخت این چیزها استفاده می‌شود یا باز نمودن روزنه‌ی آن و اظهار آن برای حواس (اگر از مادیات باشد) و اظهار آن برای عقل‌ها (اگر آن فقط از معنویات باشد) یا اظهار آن به مثال تا توسط ذوق و قلب درک شود، و رابطه بین میزان و کلیدها این است که به راستی بعضی از کلیدها به مثل میزان برای شناخت متشابهات استخدام می‌گردد، قسمی که در حدیث مبارک آمده که بین آن امور متشابهی‌اند که خیلی از مردم آن را نمی‌دانند، پس کسی که از شبهات خود را نگهداشت او دین و آبروی خویش را در امان نگاه داشته است.<sup>(1)</sup> از اینجاست که ما به کلید شناخت شبهه، کلید اظهار آن و کلید خودداری از آن نیاز داریم. و برای دستیابی این کلیدها، باید بر موازین اعتماد کرد. کلید اضطرار برای استخدام معیار ﴿وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ﴾ (نمل: 14) ترجمه: و درحالی که [به حق بودن آن نشانه‌ها] یقین داشتند. در وزن است:

هنگامیکه تمام معیارهای علمی را که کفهی حق را برملا می‌سازد، مورد انکار قرار دادند، برای‌شان معیار فطرت آورده شد آن انسان را در وضعیت ترس از عذاب ذات توانا قرار می‌دهد، پس آنان را به مباحله فرا خواند (فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ) (آل عمران: 61)

ترجمه: هرگاه بعد از علم و دانشی که به تو رسیده است، با تو به ستیز پرداختند، بدیشان بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت می‌کنیم و شما هم فرزندان خود را فرا خوانید، و ما زنان خود را دعوت می‌کنیم و شما هم زنان خود را فرا خوانید، و ما خود را آماده می‌سازیم و شما هم خود را آماده سازید، سپس دست دعاء به سوی خدا برمی‌داریم و نفرین خدا را برای دروغگویان تمنا می‌کنیم.

<sup>1</sup> - متفق علیه.

## فقه میزان و حکمت

لفظ «حکمت» در قرآن کریم بیست بار تکرار شده که عبارت‌اند از:

1. الله متعال حکمت را چنین ستوده است: (يُوتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ

الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ) (البقرة: 269) ترجمه:

حکمت را به هر کس که بخواهد می‌دهد، و به هر کس که حکمت داده شود، بی‌گمان خیر فراوانی بدو داده شده است، و جز خردمندان متذکر نمی‌شوند.

2. در ده مورد حکمت با کتاب یکجا آمده از آن جمله این قول الله متعال در وصف

رسول الله ﷺ: (لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو

عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ

مُبِينٍ) (آل عمران: 164) ترجمه: یقیناً خداوند بر مؤمنان منت نهاد آن‌گاه که در

میان‌شان پیغمبری از جنس خودشان برانگیخت. بر آنان آیات او را می‌خواند و

ایشان را پاکیزه می‌دارد و بدیشان فرزاندگی و حکمت می‌آموزد، و آنان پیش از این

در گمراهی آشکارا بودند.

3. واژه‌ی حکمت در شش موردی که پیرامون رسول کریم ﷺ نازل شده است، تکرار شده

که از آن جمله:

– دعای سیدنا ابراهیم ؑ است که الله متعال می‌فرماید: (رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا

مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ

الْحَكِيمُ) (البقرة: 129) ترجمه: ای پروردگار ما! در میان آنان پیغمبری از خودشان

بر انگیز تا آیات تو را بر ایشان بخواند و کتاب و حکمت را بدیشان بیاموزد و آنان را

پاکیزه نماید، بی‌گمان تو پیروزمند سنجیده‌کاری.

– و الله متعال دعای ابراهیم ؑ را استجابت نموده می‌فرماید: (هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي

الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ

كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ) (الجمعة: 2) ترجمه: خدا کسی است که از میان

أُمّی‌ها پیغمبری را برانگیخت و به سوی‌شان گسیل داشت، تا آیات خدا را برای

ایشان بخواند و آنان را پاک بگرداند، او بدیشان کتاب و شریعت را می‌آموزد. آنان

پیش از آن تاریخ واقعا در گمراهی آشکاری بودند.

- قول الله متعال است: (ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ) (النحل: 125) ترجمه: ای پیغمبر! مردمان را با سخنان استوار و به جا و اندرزه‌های نیکو و زیبا به راه پروردگارت فراخوان، و با ایشان به شیوه‌ی هرچه نیکوتر و بهتر گفتگو کن: زیرا پروردگار تو به کسانی که از راه او منحرف شده‌اند آگاه‌تر است و هدایت‌یافتگان را بهتر می‌شناسد.
4. و همین حکمت را الله متعال در قرآن کریم به دیگر انبیاء همچون ابراهیم، داود و عیسی علیهم السلام نیز یاد نموده‌است.
5. قرآن کریم همین حکمت را به غیر از انبیاء نیز ثابت کرده‌است چنان که می‌فرماید: (وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ) (لقمان: 12) ترجمه: و به راستی ما به لقمان حکمت عطا کردیم که: خدا را سپاس بگزارد و هر که سپاس گزارد تنها به سود خود سپاس می‌گزارد، و هر که ناسپاسی کند، خدا بی‌نیاز و ستوده‌است. قول راجح این است که لقمان از انبیاء نبوده‌است، ظاهر قول الله متعال نیز بر آن دلالت دارد: (يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا) (البقرة: 269) دال بر این است که ممکن است حکمت به غیر انبیاء نیز عطا گردد.
6. حکمت نیز مانند کتاب و میزان، از سوی خدای متعال نازل شده‌است؛ چنان که الله تعالی می‌فرماید: (وَمَا أَنْزَلْ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) (البقرة: 231) ترجمه: و آنچه را که از کتاب و حکمت (یعنی قرآن و اسرار شریعت اسلام) بر شما نازل کرده‌است و شما را با آن پند می‌دهد، به خاطر بیاورید و از (خشم) خدا بپرهیزید و بدانید که بی‌گمان خداوند از هر چیزی آگاه است. و بناء بر فهم شامل بر این آیت‌های مبارک گفته می‌توانیم که حکمت دو نوع است: حکمت نازل شده بر انبیاء و حکمت برای صاحبان عقل‌های درست و فطرت سلیم.

## تعریف حکمت در لغت

حکمت در لغت بمعنی منع آمده است. آلهای مانعهای را که در دهن اسپ می گذارند نیز «حکمت» نامیده اند. در زبان عربی، حکمت به معنای عقل، اِتقان، منع از بی خردی و نهادن چیزی در جایش، سخن درست، عمل درست و راست، علم نافع و طب نیز آمده است.<sup>1</sup>

## معنی حکمت نزد مفسران

مفسران در باره‌ی معنای حکمت گفته اند: حکمت بمعنی قرآن، سنت نبوی، فقه، دانش، ادراک و عقل است. ابن عاشور گفته است: حکمت عبارت از آن معرفت محکمی است که صاحب خود را کمک نماید تا به حق رسیده و از خطاهای پنداری یابد. این نام، یک نام جامع برای هر کلامی یا علمی است که در آن اصلاح احوال و اصلاح اعتقاد مردم به طور مستمر بدون تغییر باشد. و طبری گفته است که: قول درست نزد ما در باره‌ی حکمت این است که آن عبارت از علم به آن احکام خداوند است که فهم آن جز به بیان رسول الله ﷺ دانسته نشود.<sup>2</sup>

## معنی حکمت نزد اصولیون

حکمت در علم اصول فقه عبارت از هدف نهایی عام حکم شرعی است. بناء هدف نهایی اگر دارای انضباط ظاهر و معرف حکم باشد، علت نامیده می شود. و اگر دارای انضباط نباشد حکمت نامیده می شود.<sup>3</sup>

## حکمت، عام تر از وحی است

آنچه راجح می دانیم این است که حکمت در قرآن کریم مناسب مقام سیاق و سباق، به چندین معنی استعمال شده است. پس بدون شک حکمت شامل قرآن است؛ زیرا قرآن حکمت منزله است و حکمت شامل سنت صحیح نیز می باشد؛ اما منحصر به این دو نیست،

<sup>1</sup> - القاموس: لسان العرب، المصباح المنیر، المعجم الوسیط ماده حکم.

<sup>2</sup> - رک، تفسیر طبری.

<sup>3</sup> - رک: الموافقات ۴/۹۷ و ۹۸، والمستصفی (۱/۳۳۳) و کتاب الاحکام نوشته آمدی، ص ۴۰۶، و شفاء الغلیل ص ۱۵۹، والبحر المحیط ۴/۱۲۰ و شرح تنقیح الفصول ص ۴۰۶ و اعلام الموقعین (۳/۱۳۵).

حتی در استعمالات قرآن، بلکه شامل رسیدن به حق است در گفتار، کردار، در علم راسخ و نافع و در فهم دین خداوند و دنیا و خشیت و مقاصد و اسرار واقعی احکام. همان گونه که شامل انجام دادن فعل نافع و خودداری از عمل مضر در دنیا و آخرت می گردد، و به معنای گذاشتن هر چیزی در جایش، و تجربه های کامیاب نیز می آید. قرآن کریم در سوره ی اسراء مجموعه ای از اقوال و افعال را ذکر کرده و از تعدادی از آنها منع کرده و به عده ای دیگر امر کرده است. آنچه را که او تعالی بیان داشته از حکمت هایی بس بزرگ و نصایحی بسیار مهم به شمار می آیند که انسان به هیچ عنوان از آن بی نیاز شده نمی تواند.

قرآن کریم آن را با این ارشاد خویش آغاز نموده است: ﴿لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُومًا وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِي صَغِيرًا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِن تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُورًا وَاتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تَبْذُرْ تَبْذِيرًا إِن الْمُبْذِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا إِن رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بَعْبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةً إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِن قَتَلْتَهُمْ كَانَ خَطِيئَةً كَبِيرًا وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَا إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قَتَلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كَلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِن السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا﴾ (سوره اسراء، آیات: 23-38).

ترجمه: با خدا معبودی دیگر قرار مده که [نزد شایستگان] نکوهیده و [در دنیا و آخرت] بی یار و یاور شوی. و پرودگارت فرمان قاطع داده است که: جز او را نپرستید و به پدر و مادر

نیکی کنید؛ هرگاه یکی از آنان یا دو نفرشان در کنارت به پیری رسند [چنانچه تو را به ستوه آورند] به آنان اف مگو و بر آنان [بانگ مزن و] پرخاش مکن، و به آنان سخنی نرم و شایسته [بزرگوارانه] بگو. و برای هر دو از روی مهر و محبت، بال فروتنی فرود آر و بگو: پرودگارا! آنان را به پاس آنکه مرا در کودکی تربیت کردند، مورد رحمت قرار ده. پروردگارتان به نیت‌ها و حالاتی که [نسبت به پدر و مادرتان] در دل‌های شماست [از خود شما] آگاه تر است، اگر مردم شایسته‌ای باشید [ولی نیت شما در باره‌ی پدر و مادر ناپسند باشد یا حقی از آنان ضایع کنید اما پشیمان شوید و به خدا باز گردید، شایسته‌است]؛ زیرا او نسبت به بازگشت کنندگان بسیار آمرزنده‌است. و حق خویشاوندان و حق تهیدست و در راه مانده را بپرداز، و هیچ‌گونه اسراف و ولخرجی مکن. بی‌تردید اسراف کنندگان و ولخرجان، برادران شیاطین‌اند، و شیطان همواره نسبت به پروردگارش بسیار ناسپاس است. و اگر [به خاطر تهیدستی و فقر] باید از آنان [که به پرداخت حقشان سفارش شدی] روی بگردانی [و این روی گردانی] برای طلب رزقی است که از سوی پروردگارت رسیدن به آن را امید می‌داری؛ پس با آنان [تا رسیدن رزق خدا] سخنی نرم و امیدوار کننده بگو. و دست را [چون بخیلان به نشانه اینکه قدرت انفاق چیزی را به تهیدستان نداری] بر گردنت بسته مدار و [آنچنان هم در انفاق] دست و دل باز باش [که چیزی برای معاش خودت باقی نماند] که در نتیجه [نزد شایستگان] نکوهیده [و در زندگی خویش] درمانده گردی. یقیناً پروردگارت رزق را برای هر که بخواهد وسعت می‌دهد، و [برای هر که بخواهد] تنگ می‌گیرد؛ زیرا او به [مصلحت] بندگانش آگاه و بیناست. فرزندان‌تان را از بیم تنگدستی نکشید؛ ما به آنان و به شما روزی می‌دهیم، یقیناً کشتن آنان گناهی بزرگ است. و نزدیک زنا نشوید که کاری بسیار زشت و راهی بد است. و کسی که خدا کشتنش را حرام کرده [و به جانش حرمت نهاده] جز به حق نکشید، و هر کس مظلوم [و به ناحق] کشته شود، برای وارثش تسلطی بر قاتل [جهت خونخواهی، دیه و عفو] قرار داده‌ایم، پس وارث مقتول نباید در کشتن زیاده‌روی کند؛ زیرا او [با قوانین صحیح و درستی چون دیه و قصاص] مورد حمایت قرار گرفته است. و به مال یتیم تا زمانی که به سن بلوغ و رشد برسد، جز به بهترین شیوه نزدیک مشوید؛ و به عهد و پیمان وفا کنید، زیرا [روز قیامت] در باره‌ی پیمان بازخواست خواهد شد. و هنگامی که [

جنسی را] پیمانه می‌کنید، پیمانه را کامل بدهید، و [اجناس قابل وزن را] با ترازوی درست و صحیح وزن کنید، این برای شما بهتر و فرجامش نیکوتر است. و از چیزی که به آن علم نداری [بلکه بر گرفته از شنیده‌ها، ساده‌نگری‌ها، خیالات و اوهام است] پیروی مکن؛ زیرا گوش و چشم و دل [که ابزار علم و شناخت واقعی‌اند] مورد باز خواست‌اند. و در زمین، با تکبر و سر مستی راه مرو که تو هرگز نمی‌توانی [با قدم‌هایت] زمین را بشکافی، و هرگز در بلندی قامت نمی‌توانی به کوه‌ها برسی. همه این کارها [که در آیات قبل بیان شد] گناهش نزد پروردگارت ناپسند است.

این آیات متبرکه که مشتمل است بر امر و نهی، امر به فرمان‌برداری از الله واحد، نیکوکاری به پدر و مادر، فروتنی در برابر ایشان و طلب آمرزش برای‌شان، ادا کردن حقوق خویشاوندان، مساکین و مسافران، میانه‌روی در مصرف، گفتن سخن نیک برای همه، پوره نمودن پیمان‌ها، پوره پرداختن پیمانه و وزن نمودن با ترازوی درست و بی‌عیب. و نهی از: شرک، گزافه کاری و ولخرج، بخل و تنگ گرفتن نفقه بالای خانواده، کشتن فرزندان از بیم گرسنگی. همچنان زنا، قتل نفس، نزدیک شدن به مال یتیم مگر به شیوه‌ای که به نفع یتیم باشد، پیروی از چیزی بدون علم و آگاهی، تکبر و خوب بزرگ‌بینی. و به تعقیب آن، او تعالی چنین فرموده است: ﴿ذُلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ ۗ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا﴾ (الإسراء: 39) ترجمه: این (دستورات) از حکمت‌هایی است که پروردگارت بر تو وحی کرده است، و با خدا معبودی دیگر قرار نده که سرزنش شده و رانده، در دوزخ افکنده خواهی شد.

تعبیر الله  $\Psi$  به لفظ "من" برای آشکار کردن این است که هرچه بیان نمودیم حصه و بخش کوچکی از حکمت است؛ پس بر اساس آنچه گذشت حکمت در نظر من هرگاه تنها ذکر شود مشتمل است بر تمام آنچه که در آن خیر و راه رسیدن به حق باشد، گذاشتن چیزی را در مکان و زمان مناسبش، هر نوآوری و علم نافع یقینی و تجارب درست آزموده‌شده.

اما اگر کلمه حکمت با کلمه کتاب در قرآن کریم یکجا ذکر شده باشد مراد از کتاب وحی است و منظور از حکمت در آنجا چیزهایی مانند فواید اسرار، نوآوری‌ها و تجارب سودمند است که زاده‌ی فطرت سلیم و عقل درست باشد. و این حدیث رسول اکرم  $\text{p}$  نیز به همین



معنا آمده است: (حکمت گم‌شده‌ی مؤمن است و آنرا هر کجا بیابد او مستحق‌تر به آن است)<sup>1</sup>. بر اساس این، فقه میزان داخل حکمت و بلکه با آن هم‌نواست؛ چون حکمت گذاشتن چیزی است در جای و زمان مناسبش، برای ما نیز واضح و آشکار شد که میزان، این هدف را برآورده می‌سازد؛ به همین خاطر میزان، حکمت نازل شده است و هر دوی آن توفیق ربانی و نور الهی است که الله  $\Psi$  آن را در قلب انبیاء و بندگان مخلصش می‌نهد، ولیکن فقه میزان از خلال معیارهای ثابتی که دارد، منضبط است.

### جایگاه فقه میزان در میان سایر علوم، شاه‌کلید فهم شریعت

فقه میزان در جایگاه علوم اصلی قرار دارد، نه فرعی. بنا بر این، این علم معیاری برای استحکام فهم دقیق، اجتهاد و استنباط سالم بوده و مایه‌ی اکمال برای علم اصول فقه و مقاصد شریعت می‌باشد. ولی آن مانند قیاس و استحسان دلیل کلی نیست، بلکه این علم میزان برای فهم دقیق، استنباط ژرف و اجتهاد قانون‌مند در تمام قضایای اساسی است. بنا بر این، فقه میزان در حوزه‌ی علم اصول متعلق به قاعده‌ی کلی در مسیر اجتهاد بوده و معیار دقیق برای صحت آن است. این فقه در واقع کلید دلایل و کلید مجتهد بوده و «شاه‌کلید» همه دلایل اجتهادی است.<sup>2</sup> بدون فقه میزان یا در فهم شریعت غرای اسلامی اشکال ایجاد می‌شود یا در فهم آن خلل بار می‌آید؛ چنانکه گفتیم آثار خطرناکی را در پی دارد.

پس فقه میزان بسان قیاس، استحسان، مصالح مرسله و سد ذرایع و امثال آن، از دلایل اختلافی نیست؛ زیرا میزان مورد نظر این‌جا عبارت از گذاشتن معیار خاص برای هر باب از ابواب عقیده و شریعت، بیان مقیاس هر باب یا موضوع و یا حکم آن در مقابل سایر ابواب یا موضوعات یا احکام می‌باشد. در ادامه مقایسه آن مواردی که برای رسیدن به فقه موزون که شرعاً، عقلاً و فطرتاً مطلوب می‌باشد به آن ضرورت است. پس آن، یک اصل قرآنی است که به

<sup>1</sup> - این حدیث را ترمذی در سننش (۵۱/۵) حدیث شماره (۲۶۸۷) و ابن ماجه (۲/۱۳۹۵) حدیث شماره (۴۱۶۹) و قضاعی در مسند الشهابی از ابوهیرة مرفوع بلفظ (الكلمة الحکمة ضالة المؤمن فحيث وجدها فهو أحق بها) وقال الترمذی (هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من هذ الوجه، وإبراهیم بن الفضل المربری المخزومی يضعف الحدیث من قبل حفظه).

<sup>2</sup> شبیه کلیدی که توسط آن، دروازه‌ی اداره‌ی رستوران باز می‌گردد؛ اما هر اتاق، از خود کلیدی دارد.

دلایل زیادی از کتاب وسنت ثابت شده دارد و معیاری است که اختلاف در آن نامناسب است.

ممکن است ارتباط فقه میزان در باب تعارض و ترجیح در علم اصول فقه نسبت به سایر علوم بیشتر باشد؛ زیرا آن با استفاده از قضیه ترجیح و توفیق به حل مشکلات برخاسته از تعارض ظاهری میان نصوص، می‌پردازد.

لکن با تأسف فراوان این علم نزد کثیری از علمای اصول بر بنیاد منهج کلامی - نظری بدون تلاش برای رسیدن بر موازین دقیق، برداشت شده‌است. افزون بر آنچه گذشت، پا فرا گذاشتن علمای اصول در حوزه تعارض میان عقل و نقل و در میان خود نقل، باعث کم بها شدن مباحث آن شده‌است؛ بنا بر این امام ابن تیمیه در کتاب « درء تعارض العقل والنقل » بدان‌ها پاسخ داده‌است.

همچنان شناخت مقاصد شریعت، در فهم فقه میزان و نگاه ژرف در آن و پیدا کردن تطبیق آن به شکلی دقیق و عمیق، نیز کمک می‌کند.

### آنچه فقه میزان به آن نیاز دارد

یقیناً فقه میزان به علوم ثابت و استواری از جمله علوم زبان، اصول فقه، تفسیر، علوم القرآن، علوم سنت و امثال آن، نیاز دارد و همچنان به فطرت‌های سلیم، خرده‌های مستقیم، تیزهوشی، زکاوت بالا، سخن روشن، اندیشیدن بدون عجله، و سازگاری بدون شتاب با نصوص، و در نهایت به کسی ضرورت دارد که قدرت ابتکار را داشته باشد یا پذیرفتن از هر عالمی و لو از علمای معاصر باشد، و از میزانی برخوردار باشد که گفتار دیگران را بدون در نظر گرفتن وزن گوینده‌ی آن وزن کند و افراد را بر اساس حق بشناسد، نه اینکه حق را بر اساس افراد. بلکه بدون تعصب با کسی دنباله‌رو حق باشد، چنین کسانی خردمند و بیناوند که به خواست خداوند توانایی فهم فقه میزان را دارند.

### فقه میزان سبب دوری اختلاف در اصول می‌شود

شخصی که برایش فقه میزان متحقق گردد، هرگز با همتای خود در ثوابت و در فهم نصوص واضح و در اصول فهم و نظر، اختلاف نمی‌کند؛ زیرا هردوی آنها بر این معیارها متفق هستند

و چنانکه موازین مادی معیاری است برای جدایی بین مردم و دور کردن اختلاف از آنها، موازین معنوی نیز چنین هستند. مثلا اگر دانستیم که میزان عبادت شعایری استوار بر توقیف است و مسلما که هیچ عبادتی بدون حکم شریعت وجود ندارد یعنی از نص صحیح که کمیت و کیفیت عبادت را تثبیت می کند عدول امکان پذیر نیست و به همین منوال خروج از دایره‌ی شرع با زیادت یا نقصان و یا تغییر وارد کردن در کمیت و کیفیت عبادت بدون دلیل شرعی بدعت محسوب می شود؛ بنا بر آن هیچ امکان ندارند که در اصل حکم در بدعت بودن امور نوساخته در باب عباداتی که جزء شعایر دین محسوب می شود اختلاف کنیم. شاید در بعضی تفصیلات با هم اختلاف کنیم؛ مانند: آیا این دگرگونی در وسائل عادی عبادات، بدعت شمرده می شود یا خیر؟ و آیا فلان کار مانند محفل گرفتن میلاد پیامبر که از محرّمات پاک باشد در عبادات داخل است تا آنکه یک نوع عبادت به شمار می رود یا اینکه در عبادات داخل نمی شود، یا اینکه یکی از وسائل دعوت به شمار می رود؟ و مسائلی از این قبیل.

پس این اختلافات جزئی قابل چشم پوشی است؛ زیرا از جمله ثوابت نه، بلکه در امور اجتهادی داخل است.

و در مقابل زمانی که دانستیم معیار بخش های عادات و فعالیت انسانی، علمی، سیاسی و قراردادهای این که آنها معنای معقول دارند و تعبدی محض نیستند، بلکه معلول بر علت هایی است، در این جا به این می رسیم که اصل در آنها اباحت است مگر آن مواردی که با دلیل ثابت منع شده باشد، و اینکه نوآوری در آن، نه تنها مشروع است، بلکه مطلوب نیز است و سخن گفتن در مورد روا بودن یک عقد یا یک کار عادی یا سیاسی به دلیل خاصی ضرورت ندارد، تا زمانی که با نص صریح از قرآن و سنت در تعارض قرار نگیرند، این در حالی است که کسی که به مشروعیت عبادت شعایری معتقد است به دلیل خاص نیاز دارد.

یقینا فقه میزان زمانی که درست فهمیده شود، اختلاف در اصول را از بین می برد و اختلاف در مسایل اجتهادی را کم می کند و این در نتیجه وجود معیار و فهم مشترکی است که به آن مراجعه می شود و از آن سرچشمه می گیرد.

## دسته‌های مردم در مقابل فقه میزان

مردم در مقابل این فقه به سه دسته تقسیم شده‌اند:

• دسته اول: صاحبان طبیعت و سرشت پاک

یعنی علمایی که حکمت و خیر را از هر کسی که باشد جستجو می‌کنند، و افراد را با حق می‌شناسند، آنها دارای سرشت پاک و سالم و ملکه‌ی فقهی و آگاهی و درایت صحیح و درست می‌باشند؛ با این وجود در برابر میراث کهنی که به ارث بردند، تعصب نمی‌ورزند. ایشان زمانی که این کتاب را می‌خوانند و آنرا می‌دانند و خواسته‌ها و مقاصد آن را درک می‌کنند، این معیارهای اندازه‌گیری و کیفیت وزن آنرا می‌شناسند و در نتیجه به فقه موزون دست پیدا می‌کنند که اختلافات خصوصا در اصول را از میان آنها بر می‌دارد. اما شخص متعصبی که اساسات فقه میزان را قبول ندارد، و همچنان شخص کودنی که هوشیاری کافی برایش داده نشده قادر به فهم و فراگیری آن نیست. از همین سبب، برای حل مشکلات در حالت امنیت و خوف مرجعیت خاص شده‌است تا اینکه قادر به استنباط باشد. خداوند متعال میفرماید:

﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدَّعَوْا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا﴾<sup>1</sup>. ترجمه: و هنگامی که (خبر) کاری که موجب نترسیدن یا ترسیدن است (از قبیل: قوت و ضعف و پیروزی و شکست و پیمان بستن با این قبيله و گسستن از آن قبيله) به آنان (یعنی منافقان یا مسلمانان ضعیف‌الایمان) می‌رسد، آن را (میان مردم) پخش و پراکنده می‌کنند (و اخبار را به گوش دشمنان می‌رسانند). اگر این‌گونه افراد، سخن گفتن در این باره را به پیغمبر و فرماندهان خود واگذارند (و خبرهایی را که می‌شنوند فقط به مسؤولان امور گزارش دهند) تنها کسانی از این خبر ایشان اطلاع پیدا می‌کنند که اهل حل و عقدند و آنچه بایست از آن درک و فهم می‌نمایند. اگر فضل و رحمت خدا شما را در بر نمی‌گرفت (و شما را به اطاعت از خود و پیغمبرش، و برگشت امور به پیغمبر و مسؤولان

کشوری و لشکری خویش هدایت نمی‌کرد) جز اندکی از شما همه از شیطان پیروی می‌کردید.

• **گروه دوم:** عامه‌ی مردم.

عام مردم، یعنی آن افرادی که تا هنوز بر فطرت سلیم خویش باقی مانده و در کار و بار، تجارت، صنعت و کسب علوم دنیایی خویش مشغول‌اند در همه‌ی امور پیرو علماء و صاحبان قدرت می‌باشند که تنها نفس کتاب و سنت آنان را کفایت می‌کند در ادامه، واکاوی و کنجکاوی در مباحث تفصیلی، وظیفه‌ای است که بار آنرا تنها مذاهب فقهی به دوش می‌کشند.

• **گروه سوم:** اهل مباحثه و مناقشه.

اینها دو گروه‌اند:

**اول:** آنانی که به اصالت جدل و مناقشه پای‌بندند پس آنها شایسته‌ی این‌اند تا با ایشان گفتگو و مناقشه به گونه‌ی احسن و سالم صورت بپذیرد اگر مناقشه رهگشا و عامل قناعت آنان گردید چه بسا نیک و خوب، در غیر آن موضوع بدون اینکه ضرر و خطری بیافریند همچنان در ساحه‌ی جدل و تحقیق باقی می‌ماند.

**دوم:** گروه دوم مردمان هیاهوگر و فاقد حکمت و درایت؛ کسانی که دائماً در سدد از پا انداختن طرف مقابل و مخالف خود، با مُهر کفر، فسق، بدعت حتی قتل، کمر بسته‌اند و کار آنان با فتنه‌انگیزی، نفاق و کافر پنداشتن دیگران آغاز و با خون‌ریزی، انفجار و ویرانی، به پایان می‌رسد؛ برای قناعت دادن این گروه، باید از هیچ‌گونه سعی و تلاش دریغ نکنیم و تمام توان خویش را جهت فراهم‌آوری قناعت آنان با دلایل کتاب، سنت، پندها و سیره نیکان... به خرچ دهیم. و این همان کاری خجسته‌ای است که خلیفه‌ی راشد اسلام، حضرت علی<sup>ع</sup> با مخالفین خویش کرد، چنان که نخست با آنان از درب مناقشه و مباحثه وارد شد و سپس حضرت عبدالله بن عباس<sup>س</sup> را نزد آنان فرستاد که سرانجام بیشترین آنان از مخالفت دست برداشتند.

اگر گفتگو و مناقشه با چنین افراد هیچ سودی نداشت، ولی در برابر دولت قانونی سلاح

نبرداشتند، گفتگو با آنان همین‌گونه ادامه می‌یابد و مطابق سیستم و قوانین نافذ در برابر جنایات و جرایم ارتكابی‌شان مجازات می‌شوند. اما اگر دست به سلاح بردند، در آن صورت تا زمانی که اصلاح می‌شوند، باید با آنان جنگید.

### اهمیت فقه میزان برای مجتهد، مفتی و پژوهش‌گر

به باور من که از خلال تجربه و تحقیق بدان نایل شده‌ام هر گاه مجتهدی بخواهد اجتهاد دقیق و سالم داشته باشد حقیقتاً نیازمند فقه میزان خصوصاً در مباحث عقیده، شریعت و دیگر امور زندگی می‌باشد. بدین موضوع، اشاره خواهیم داشت که علت اساسی انحراف، افراط، تفریط و کج‌روی‌هایی که در اکثر فرقه‌های اسلامی نمایان شده‌است به فقدان فقه میزان بر می‌گردد؛ بناء فقه میزان تمامی حوزه‌های شریعت و فعالیت‌های انسانی را تحت سایه خویش قرار داده و برای آنها معیار و اصول را نهادینه می‌سازد تا مسائل جزئی به وسیله این اصول و معیارها، وزن و سنجش گردند و تا باشد که فهم مشترک و دیدگاه میانه و معتدل ﴿لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾<sup>1</sup> به دست آمده و دین الهی بدون کدام تفرقه برپا شود.

چنانچه هرگاه مفتی که به درجه اجتهاد نرسیده فتوا صادر کند حقیقتاً توانایی سنجش آراء و دیدگاه‌های فقهاء و نیز گذاشتن معیار دقیق به آنها را نخواهد داشت مگر اینکه سهمی وافر از فهم فقه میزان داشته باشد.

هر گاه توشه‌ی مجتهد، مفتی و محقق در مورد فقه موازین ناچیز باشد ممکن میزان عبادات را بر میزان عادات یا بر عکس آن تطبیق کند، به همین ترتیب میزان سیاست را در غیر سیاست، میزان فرد شاهد را بر فرد غائب و... تطبیق نماید که در این صورت اشتباه بزرگ و کوتاهی چشمگیری را در ساحه فتوا و اجتهاد شاهد خواهیم بود.

### ارزش فقه میزان برای عموم مردم

ارزش و اهمیت فقه میزان تنها در موارد ذکر شده در متن بالا خلاصه نمی‌شود بلکه حقیقتاً عموم مردم به آن در راستای فهم اسلام و شناخت حقایق و موازین آن ولو به گونه عمومی هم

<sup>1</sup> حدید، الآیه: ۲۵.

که باشد نیاز مبرم و اساسی دارند. علاوه بر این، فهم و شناخت موازین، باعث جلوگیری آنان از به هم آمیختن امور و شکوک در آنها خواهد شد. به گونه‌ی مثال هر یک از آنها این فرموده‌های الله متعال را بخوانند: ﴿يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ﴾<sup>1</sup> ترجمه: خداوند [بهره] ربا را نابود می‌سازد و [برکت] صدقه‌ها را رشد می‌دهد و خداوند هیچ ناسپاس گنهکار را دوست ندارد. ﴿وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رِبَاً لِيَرْبُوَ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوَ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ﴾<sup>2</sup> ترجمه: آنچه را که به عنوان ربا می‌دهید تا از اموال مردم فزونی یابد، نزد خدا فزونی نخواهد یافت (و بلکه خدا از آن می‌کاهد و نابودش می‌نماید)، و آنچه را که به عنوان زکات می‌پردازید و تنها ذات خدا را منظور نظر دارید، این‌گونه کسان دارای پاداش مضاعف خواهند بود.

ممکن عیب ربا را که همانا فزونی در ظاهر است دانسته و آنرا مانند افزونی زکات که همان یک نقصان مادی است همسان و هم ردیف تصور نماید درحالی که اگر فقه میزان را درست درک کند می‌داند که این بر میزان و سنجش خداوند متعال مبنی است نه بر اساس سنجش دنیا و سنجش مادی.

همین‌گونه به فهم دقیق این حدیث صحیح پیامبر p که فرموده است: (و لخلوف فم الصائم أطيب عند الله من ريح المسك)<sup>3</sup> ترجمه "بوی دهن روزه‌دار در نزد الله متعال پسندیده‌تر از بوی عطر است" نایل نمی‌گردد، مگر با درک این که موازین در نزد الله متعال نسبت به موازین و سنجش‌های انسان‌ها متفاوت‌اند.

به همین ترتیب، درک و فهم درست آن آیه‌های قرآنی که از شراب جنت و خواص آن سخن رانده و آنها را عاری از نشه و ضرر بیان می‌دارد، بر وی پیچیده و گنگ خواهد ماند مگر آن که تفاوت میان میزان اخروی و میزان دنیوی را درک کرده باشد. به همین ترتیب مثال‌های دیگر. بناء، شناخت آن موازین که از سوی قرآن کریم اثبات شده‌اند و ما در سطور قبلی بدان

<sup>1</sup> بقره، آیه: ۲۷۶.

<sup>2</sup> روم، آیه: ۳۹.

<sup>3</sup> بخاری آن را در صحیح خود به حدیث شماره 1894,1904 و مسلم 1151 روایت کرده‌اند.

اشاره داشتیم یک نیاز مبرم برای همه می باشد که هیچ کسی از آن بی نیاز بوده نمی تواند؛ اما مجتهد، بنا بر دقت اجتهاد خویش، مفتی بنا بر دقت فتوای خویش و محقق به خاطر دقت پژوهش خویش به همچو تکیه گاه محکم می نگرند و افراد عادی نیز به خاطر فهم درست، وضاحت بیشتر و قناعت خویش به آن چنگ می زنند.

### آیا فقه میزان پدیده‌ی جدید است و مردمان گذشته در باره‌ی آن نمی دانستند؟

فقه میزان در حقیقت عبارت از فقه قرآن، فقه تدبر و فقه زندگی کردن با آیه‌های آن است. همه‌ی اصول و اساسات آن برگرفته شده از قرآن کریم بوده و از چشمه‌سار هدایت و نورانیت آن سیراب گردیده‌اند، ضمناً نقش و سهم بنده در این راستا جز تنظیم، تطبیق، استوار ساختن، و عمومیت بخشیدن آن نبوده‌است. همچنان ارتباط دادن تمامی مسائل عقیده و شریعت به آن و سنجش هر باب و موضوع مربوط آنها در دامان این میزان، و شناخت جایگاه و وزن هر کدام، نیز از سهم بنده (نویسنده) می باشد.

و چنان که ذکر شد، لفظ میزان 23 بار در قرآن کریم و همچنان چندین بار در احادیث تکرار شده‌است و نیز متذکر شدیم که خداوند متعال، میزان را همراه با کتاب برای برپایی عدالت نازل ساخته‌است و نیز از آیه‌های مذکور دانستیم که عدالت در پدیده‌های مادی متحقق نمی شود مگر از لابلای میزان دقیق. همچنین ارتباط تمام امور معنوی و تکلیفی به میزان معنوی حتمی و ضروری است و هدف ما از فقه میزان همین است، پس میزان در قرآن کریم و سنت نبوی موجود است، و رسول اکرم (ص) آن را استعمال نموده چنانکه شرح و تفصیل آن خواهد آمد، پس فرموده‌ی خداوند (ص): ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾<sup>1</sup>.

در صورتی که شامل و در برگیرنده‌ی میزان خرما و جو و گندم و امثال آنها از مادیات باشد، پس چگونه شامل و در بر گیرنده‌ی مسائل مهم‌تر از آن مانند: میزان ادای حقوق و واجبات و شناخت خداوند و آنچه که به خاطر هدایت انسان‌ها نازل کرده‌است نباشد، به ویژه اینکه

<sup>1</sup> - سوره حدید، آیه: 25 جالب اینکه سوره‌ی حدید از نگاه تعداد سوره‌ها در وسط قرآن کریم قرار گرفته‌است؛ زیرا از میان 114 سوره، دارای شماره 57 می باشد.



خداوند  $\Psi$  علل و اسباب نزول میزان و کتاب را تحقق عدل که در بر گیرنده‌ی ماده و معنی است دانسته‌است، پرواضح است که عدل تنها موقوف به مادیات نیست بلکه دربرگیرنده و شامل هردو است، ولی میزان معنوی برای شناخت حق و باطل است، پس نزول میزان برای شناخت خیر و شر، بزرگ‌تر بوده و در اولویت با نزول کتاب قرار دارد، و شایسته‌ی آن است که در سوره‌ی رحمان بعد از: ذکر و یادآوری آموختن قرآن کریم، خلقت انسان، آفتاب، مهتاب، ستارگان، و درختان و قرین به آن رفعت آسمان‌ها اشاره شود، خداوند  $\Psi$  می‌فرماید:

﴿الرَّحْمَنُ، عَلَّمَ الْقُرْآنَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ، عَلَّمَهُ الْبَيَانَ، الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ، وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ، وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ، أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ، وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ﴾.<sup>1</sup> ترجمه: خدای مهربان، قرآن را یاد داد، انسان را بیافرید، به او بیان (آنچه در دل است) آموخت، خورشید و ماه بر حساب (منظمی در چرخ و گردش) هستند، گیاهان و درختان برای خدا سجده می‌کنند و کرنش می‌برند، هدف (از ایجاد قوانین و ضوابط در عالم هستی) این است که شما هم (قوانین و ضوابط را در زندگی فردی و اجتماعی خود رعایت کنید و) از (حد و مرز) قوانین و ضوابط (مقرر) تجاوز نکنید، در وزن کردن و برکشیدن (کالاها و در متر کردن و اندازه‌گیری چیزها) دادگرانه رفتار کنید و از ترازو مکاهید (و کم و کاست ندهید و کم فروشی نکنید).

پس این موازین همزمان با قرآن کریم قاطعانه فرود آمده‌است، و جنبه‌های عملی آن در سیره‌ی پیامبر اکرم  $\rho$  و خلفای راشدین به وضوح آشکار می‌شود.

چنانکه این موازین دادگرانه در قرآن کریم و سنت پیامبر اکرم  $\rho$  به طور واضح ثبت و درج گردیده، نیز اوزان در هردو به صورت آشکار و روشن‌تر است.

بنا بر این تلاش ما بیان کیفیت اظهار این موازین و بیان ترتیب‌ها و اوزان اعمال، احکام و اشیاء و پس از آن قرار دادن آن در جایگاه ویژه‌اش می‌باشد.

باز کار ما پس از اظهار این معیارها و تعیین میزان ویژه برای هر حکم یا نص و بیان اوزان و ترتیب‌ها همان اقدام به گذاشتن هرچیزی در کفه‌ی مناسب خودش می‌باشد. به طور

<sup>1</sup> - سوره الرحمن، آیات: 1-9.

مثال: آیات و احادیث مربوط به ارزش و جایگاه جهاد مسلحانه را در مکان مناسب آن قرار می‌دهیم، سپس به دو چیز نگاه می‌کنیم:

1. ارزش و جایگاه جهاد در مقایسه با بقیه فرائض دینی.
2. سپس ارزش انواع قتال و جهاد و آنچه مربوط به آن می‌شود برای شناخت جایگاه هر نوع یا شخصی که خود به جهاد مسلحانه آغاز نموده‌است. و همچنان حساب اجراء مسائل مطرح شده.

همه‌ی اینها برای دستیابی به فقه اعتدال و وسطیت است که عاری از هر نوع افراط و تفریط و غلو می‌باشد.

در حقیقت وضعیت فقه میزان همانند علم اصول فقه است که از قبل وجود داشت ولی امام شافعی (رحمه الله) آمده آنرا برجسته ساخت و اصول و قواعد و قوانین و تطبیقات آن را گردآوری کرد و آن را منحیث یک علم بزرگ و مستقل به وجود آورد، پس از وی کسانی دیگر آن را رونق بیشتر دادند، و همین طور حال علم مقاصد الشریعة است، قسمی که دلایل و براهین آن در قرآن و سنت و اجتهادات مجتهدین وجود داشت، سپس امام شاطبی (رحمه الله) آن را علم مستقل گردانید، و فقه میزان هم همین گونه است.

### میزان و ترازوی درست

واژه‌ی ترازوی درست در قرآن کریم دوبار تکرار شده: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كُلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ﴾<sup>1</sup>.

ترجمه: و هنگامی که چیزی را پیمانه می‌کنید، آن را به تمام و کمال پیمانه کنید، و با ترازوی درست (اشیاء را) بسنجید (و در وزن و پیمانه به مشتری کم ندهید).

همچنان می‌فرماید: ﴿أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ، وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ، وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾<sup>2</sup>.

<sup>1</sup> - سورة إسرائ، آیه: 35.

<sup>2</sup> - سورة شعراء، آیات: 181-183.

ترجمه: پیمانۀ را به تمام و کمال بپردازید، واز زمره‌ی کم دهندگان (جنس به مردم و کاهندگان اموال ایشان) نباشید، و با ترازوی درست (اشیاء واجناس را) بسنجید، و اشیاء مردم را نگاهید (و حقوق ایشان را ضایع نکنید) و در زمین تباهی نوزید.

ابن کثیر در تفسیر این فرموده‌ی خداوند متعال: ﴿وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ﴾<sup>1</sup> گفته‌است که ترازو به معنای میزان است، و مجاهد گفته‌است که مراد از آن عدل است.<sup>2</sup> شعرای در تفسیر آیه‌ی بالا می‌گویند: حدیث تنها منحصر به کیل و پیمانۀ نیست، بلکه تمام مقادیری که در کارهای روزمره از آن استفاده می‌شود را شامل می‌شود، مانند: مقادیری که به طول اندازه‌گیری می‌شود، و امثال: مقادیر ملی‌متر، سانتی‌متر، متر، کیلومتر، و دایره‌ی آن وسیع‌تر و فراخ‌تر است که حتی در برگیرنده‌ی موازین مادی و انواع آن می‌شود، در حالی که بیان‌گر این است که حکمت در تحدید وزن با ترازوی درست این است که دایره‌ی غش و خیانت کمتر از کیلی است که در ظاهر هویداست، و دایره‌ی خیانت وسیع و بزرگ‌تر است.<sup>3</sup>

جمهور مفسرین ترازوی درست را به میزان تفسیر نموده‌اند، و برخی از ایشان گفته‌اند: این واژه معرب است که هدف از آن ترازوی بزرگ است، و آن عبارت از ترازوی بزرگی است دارای ذراع طویل به انواع مختلف که توسط آن اجناس سنگین وزن می‌شود که بنام رمانه و ترازوی بزرگ یاد می‌شود.<sup>4</sup>

و آن را نظر به راستی و دوری از خیانت و آسانی‌اش در معامله راست گفته‌اند.<sup>5</sup>

<sup>1</sup> - سورة شعراء، آیه: 181.

<sup>2</sup> - به تفسیر ابن کثیر در تفسیر این آیه رجوع شود.

<sup>3</sup> - به تفسیر شعرای از آیه شماره 25 از سوره‌ی اسراء رجوع شود.

<sup>4</sup> - القاموس المحيط، ولسان العرب، والمعجم الوسيط، مادة (قین).

<sup>5</sup> - مصادر وامراجع تفسیری سابق.

## امام غزالی و قسطاس مستقیم

از دوران کودکی تا اکنون با حجّة الإسلام امام غزالی علاقه‌ی شدید دارم. به گونه‌ای که بسیاری از کتاب‌های ایشان را خوانده‌ام و بعضی آنها را بررسی کرده‌ام، اما متوجه نوشته‌ی شان پیرامون «میزان» نشده بودم. مگر بعد از اینکه این کتاب «فقه میزان» را در اواسط ماه ذی الحجه ۱۴۳۹هـ، تکمیل کردم، هنگام مراجعه‌ی اخیر دریافتم که در آن به قسطاس مستقیم امام غزالی داخل نشده‌ام؛ بناء بدان برگشتم و دیدم که امام غزالی در باره‌ی میزان به تفصیل سخن گفته‌است و من آن را در اینجا پیشکش می‌کنم.

**اول:** کتاب به گفتگوی امام غزالی با یکتن از دوستان اهل علمش<sup>۱</sup> آغاز می‌شود. به دوستش می‌گوید: می‌بینم که ادعای کمال معرفت می‌کنی، به کدام میزان، حقیقت معرفت را وزن می‌کنی؟ آیا به میزان رأی و قیاس که در اوج تعارض و پیچیدگی قرار دارد و به خاطر آن میان مردم اختلاف ایجاد شده‌است، یا به میزان آموزش که پیروی از امام معلّم معصوم تو را لازم می‌آید ولی تو را در طلب آن حریص نمی‌بینم. سپس گفتم: به میزان رأی و قیاس؟ آن میزان شیطان است و پناه بر خدا اگر به آن چنگ بزنم. و اگر کسی از یارانم بپندارد که آن میزان معرفت است، من از خدا می‌خواهم که دین را از شر آن نجات دهد؛ زیرا آن دوست نادان دین است، و آن بدتر از دشمن دانا می‌باشد.<sup>۲</sup>

**دوم:** سپس امام غزالی میزان پنجگانه را ذکر کرده‌است که عبارت‌اند از: میزان بزرگ، متوسط، و کوچک و این سه شامل میزان تعادل می‌شود، بعد از آن میزان تلازم، و میزان تعاند می‌آید، سپس این موازین را شرح کرده که خلاصه‌اش این است:

### ۱. میزان بزرگ:

و آن میزان حضرت ابراهیم خلیل  $\text{ع}$  است که در مقابل نمود استعمال کرد و او این میزان را بواسطه قرآن کریم به ما می‌آموزاند. نمود دعوی خدایی می‌کرد و ادعای خدایی نزد او

<sup>۱</sup> منظور از اهل آموزش در اینجا: گرفتن علم از امام معصوم دانا مطابق دیدگاه شیعه‌یان.

<sup>۲</sup> القسطاس المستقیم از ابو حامد غزالی متوفی ۵۰۵ هـ، تحقیق و تعلیق محمد رکابی الرشیدی محمد، ط. دار الرسالة للطباعة، القاهرة، توزیع مکتبة جعفر الحدیثة، القاهرة، ص ۱۱.

عبارت از توانایی بر انجام هر کاری بود، سپس حضرت ابراهیم گفت: خدا، خدای من است که زنده می‌کند و می‌میراند و او بر تو قدرت دارد و تو بر او قدرت نداری، نمرود گفت: ﴿أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ﴾<sup>1</sup> ترجمه: من (هم) زنده می‌کنم و می‌میرانم. یعنی کسی را که حکم کشتن آن صادر شده، می‌بخشم و بخشیدن او به معنای نجاتش از مرگ است و آن کسی را که محکوم به اعدام نیست، می‌کشم و این است میراندن من. آن‌گاه ابراهیم دانست که این‌گونه دلیل گفتن و بحث کردن با نمرود، سودمند نیست و باید با دلایل واضح‌تر با او سخن گفت. حضرت ابراهیم برایش گفت: ﴿فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ﴾ (بقره: 258) ترجمه: خدا خورشید را از خاور برمی‌آورد، تو آن را از باختر برآور. پس آن کس که کفر ورزیده بود مبهوت و حیران ماند. و خداوند او را ستوده و گفت: ﴿وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ﴾<sup>2</sup> ترجمه: و آن حجت ما بود که به ابراهیم در برابر قومش دادیم.

غزالی می‌گوید: از این دانستم که دلیل و برهان در قول حضرت ابراهیم و میزان آن وجود دارد، پس کیفیت وزن آن را دیدم طوریکه شما ترازوی طلا و نقره را می‌بینید، و در این دلایل، دو اصلی را یافته‌ام که باهم یکجا شده و از آن دو نتیجه‌ای زاده شد که همان معرفت است. چراکه مبنای قرآن بر حذف و اختصار است و تصویر کامل این میزان این است که بگوییم: هر کسی که قادر بر تابانیدن آفتاب باشد او معبود است، پس این یک اصل است. و معبود من به تابانیدن آن قادر است. و این اصل دیگری است. سپس از هردو ثابت می‌شود که معبود من خداست، نه تو ای نمرود.

حالا ببینید، آیا ممکن است که کسی به این دو اصل اعتراف کند و باز در نتیجه‌ی آن شک کند، یا قابل تصور است که احدی در این دو اصل شک کند؟ پس سخن ما که: خداوند قادر با درخشانیدن خورشید است، کسی در آن شک نمی‌کند؛ زیرا خداوند نزد آنها و نزد هرکسی دیگر عبارت از قادر بر همه چیز است و درخشانیدن خورشید از جمله آن اشیاء می‌باشد. این یک اصل شناخته شده و مورد اتفاق می‌باشد.

<sup>1</sup> بقره، آیه: ۲۵۸.

<sup>2</sup> أنعام، آیه: ۸۳.

و سخن ما که: قادر به درخشاندن خورشید همان الله متعال است نه تو، این هم قابل مشاهده است؛ زیرا ناتوانی نمرود و هرکسی دیگر به جز ذاتی که خورشید را در نگاه ما به حرکت می آورد - و منظورمان از اله حرکت دهنده و درخشاندن خورشید است - از آن شناخت اصل اولی لازم می گردد که شناخته شده و مورد اتفاق می باشد.

و از دومین اصل که با چشم دید معلوم است اینکه نمرود توانایی حرکت دادن خورشید را ندارد، پس از دانستن این دو اصل، می دانیم که نمرود خدا نیست و خداوند تنها همان الله متعال است و بس.<sup>1</sup>

سپس امام غزالی -رحمه الله- این میزان را از شکل اول اشکال چهارگانه‌ی شناخته شده در علم منطق برای قیاس اقترانی ترکیب کرده است.

## 2. میزان اوسط

غزالی در شرح حد اوسط گفته است: می گویم حد اوسط همچنان از ابراهیم خلیل U است، طوری که الله متعال از وی حکایت کرده می فرماید: ﴿قَالَ لَا أَحِبُّ الْأَفْلِينَ﴾ (انعام: 76) ترجمه: [ابراهیم U] فرمود: من غایب شوندگان را دوست ندارم.

تصویر کامل این میزان چنین است: بدون تردید مهتاب غروب کننده است و بدون تردید اله غروب کننده نیست، پس مهتاب اله نیست.

لیکن مبنی قرآن بر کوتاه گفتن و نهان داشتن است، ولی علم به نفی الوهیت مهتاب ضرورتاً جز با شناخت این دو اصل، که مهتاب غروب کننده و اله غروب کننده نیست، حاصل نمی شود و هرگاه علم به این دو اصل حاصل شد، علم به نفی الوهیت از مهتاب حتمی می گردد.

پس گفت: در این شکی نیست که نفی الوهیت از مهتاب ناشی از این دو اصل است، اگر این دو دانسته شوند، لیکن این را که مهتاب غایب شونده است می دانم و این با چشم قابل

<sup>1</sup> القسطاس المستقیم از ابو حامد غزالی متوفی 505 هـ، تحقیق و تعلیق محمد رکابی الرشیدی محمد، ط، الرسالة للطباعة / القاهرة، توزیع مکتبة جعفر الحدیثة / القاهرة، ص 21-22.

دید است، اما این را که اله غایب شونده نیست با وسیله حواس و از روی ضرورت نمی‌توانم. گفتم: منظوم از حکایت این میزان (قیاس) درست نیست و شناخت حاصل از آن به این شیوه‌ی وزن کردن ضروری نیست؛ بلکه علم به این مسئله (عدم افول اله) در حق خلیل U به وسیله‌ی این قیاس از آن جهت حاصل گردید که عدم افول کننده بودن اله در نزد او معلوم بود، گرچه علم وی اولی نبوده بلکه گرفته شده از دو اصل دیگری بوده است که منتج به درک این مسأله شده‌اند و آن اینکه اله متغیر نیست و هر متغیر حادث است و افول همان تغییر کردن است.

او این وزن را در نزد خود به صورت کلی بنا کرد، شما این میزان را گرفته و به گونه‌ای استعمال کنید که علم به دو اصل فوق را برای شما ایجاد کند.<sup>1</sup> این میزان نیز از دومین شکل از اشکال چهارگانه‌ی مشهور در علم منطق است.

### 3. میزان اصغر

غزالی گفته‌است: میزان اصغر را از الله متعال آموخته‌ایم، طوری که الله متعال آن را به محمد p در قرآن کریم آموخت. و این را با این قول الله متعال مثال می‌زند: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ بَشَرٍ مِّنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَىٰ نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ﴾ (انعام: 91)

ترجمه: و خداوند را چنانکه سزاوار ارج اوست، نگذاشتند. چون گفتند: خداوند بر هیچ بشری چیزی نازل نکرده است. بگو: چه کسی نازل کرده است کتابی را که موسی آن را نور و راهنما برای مردم آورده است.

منطق سنجیدن به این میزان این است که می‌گوییم: بدون شک گمان آنها بر نفی کردن فرستادن وحی بر بشر قول باطلی است که از جمع دو اصل زیر استنتاج می‌گردد. اول: اینکه موسی بشر است.

<sup>1</sup> - القسطاس المستقیم از ابو حامد غزالی متوفای 505 هـ، تحقیق و تعلیق محمد رکابی رشیدی محمد، ط. دارالرساله للطباعة/ قاهره، توزیع انتشارات جعفر الحدیثه/ قاهره، ص. 28

دوم: آنکه بر موسی کتاب نازل شده است، ضرورتاً از آن قضیه‌ی خاصی لازم می‌آید و آن اینکه بر برخی از افراد بشر کتاب نازل شده است و این ادعای کلی را مبنی بر اینکه بر هیچ بشری کتاب نازل نمی‌شود، باطل می‌سازد.

اصل اول: اینکه موسی بشر است و با حواس انسان قابل درک است.

اصل دوم: اینکه بر موسی کتاب نازل شده است که بر اساس اعتراف آنها واضح است؛ زیرا برخی از آن را پنهان و بخشی از آن را آشکار می‌کردند، چنانکه الله متعال فرموده است: ﴿تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا﴾ (انعام: 91) ترجمه: [بخشی از] آن را آشکار و بسیاری [از آن را] پنهان می‌دارید.

این مسأله را تنها از باب گفتگو به بهترین شکل آورده است و از ویژگی‌های این گفتگو آن است که به صورت کنایه دو اصل یادآوری می‌شوند که در نزد طرف مقابل پذیرفته شده و مشهور باشند، هرچند برای دیگران امکان شک در آن وجود داشته باشد، زیرا نتیجه در هنگامی که طرف مقابل به آن معترف باشد وی را ملزم می‌سازد و بیشتر دلایل قرآنی بر این روش روان است، بنا بر این، اگر نفس تو با شک در بعضی از اصول و مقدمات آن مواجه شد، باید بدانید که منظور از آن استدلال مقابله با شخصی است که در آن شک ندارد و در مورد تو مقصود این است که چگونگی وزن کردن در سایر مواضع را بیاموزی.<sup>1</sup>

این میزان نیز از سومین شکل از اشکال چهارگانه‌ی مشهور در علم منطقی است.

#### 4. میزان تلازم

غزالی گوید: این قیاس برگرفته از این قول الله متعال است: ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾ (انبیاء: 22) ترجمه: اگر در آسمان‌ها و زمین معبودانی جز الله می‌بودند قطعاً هردو تباه می‌شدند؛ پس خداوند، آن پروردگار عرش، پاک و فراتر است از آنچه بیان می‌کنند.

و از این قول الله متعال: ﴿قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَابْتَعُوا إِلَيَّ ذِي الْعَرْشِ

<sup>1</sup> - القسطاس المستقیم از ابی حامد غزالی متوفای 505 هـ، تحقیق و تعلیق محمد رکابی رشیدی محمد، ط. دارالرساله للطباعة/ قاهره، توزیع انتشارات جعفر الحدیثه/ قاهره، ص 35.



سَبِيلًا ﴿ (اسراء: 42) ترجمه: بگو اگر با او معبودانی [دیگر] بودند، چنانکه [خود] می گویند، آنگاه [هریک] سوی صاحب عرش راهی [برای مقابله و مبارزه] می جستند. و از این قول الله متعال: ﴿لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ آلِهَةً مَا وَرَدُّوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ (انبیاء: 99). اگر آنها معبودان [راستین] بودند هرگز وارد دوزخ نمی شدند.

تصویر حقیقی این میزان این است که بگوییم: اگر برای جهان دو خدا می بود لزوماً این جهان فاسد می گردید، این یک اصل است، و این هم واضح است که جهان فاسد نشده است، این اصل دیگری است، پس از این هر دو اصل نتیجه ضروری لازم می آید که عبارت از نفی یکی از دو خدایان است، اگر با ذی العرش خدای دیگری باشد، برای رسیدن به ذی العرش راهی می جویند، و معلوم است که آنها هیچ راهی را جستجو نکرده اند، پس نفی خدای غیر صاحب عرش الزامی می گردد.<sup>1</sup>

## 5. میزان تعاند

غزالی گوید: جای این میزان در این قول الله متعال است که برای تعلیم نبی کریم P فرموده است: ﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ (سبأ: ۲۴) ترجمه: بگو چه کسی از آسمانها و زمین به شما روزی می دهد؟ [در پاسخ بگو] و ما یا شما بر هدایت یا در گمراهی آشکار هستیم) زیرا الله متعال این قول خویش را که فرموده ﴿وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ﴾ برای برابری و تشکیک مطرح نکرده، بل در آن اصل دیگری نهفته است و آن اینکه ما در این سخن خویش در گمراهی نیستیم که فرموده ایم: ﴿اللَّهُ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾، زیرا همانا الله متعال است که با فرو فرستادن باران از آسمان و با رویانیدن نبات از زمین شما را روزی می دهد، پس شما در این هنگام با انکار این امر از جمله گمراهانید. و صورت کامل این میزان چنین است که فرمود: ﴿وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ (سبأ: ۲۴) (و ما یا شما بر هدایت یا در گمراهی آشکاری هستیم) و این اصل دیگری است.

<sup>1</sup> القسطاس المستقیم از ابی حامد غزالی متوفای 505 هـ، تحقیق و تعلیق محمد رکابی رشیدی محمد، ط. دارالرساله للطباعة/ قاهره، توزیع انتشارات جعفر الحدیثه/ قاهره، ص 35.

سپس می‌گوییم: و آشکار است که ما در گمراهی نیستیم، و این اصل دیگری است، و از ترکیب این دو اصل نتیجه ضروری لازم می‌آید و آن اینکه قطعاً شما در گمراهی آشکارید.

سپس غزالی حکمت این نام گذاری‌ها را یادآوری نموده می‌گوید:

شکل اول: میزان تعادل نامیده شده‌است؛ زیرا در آن دو اصل به صورت برابر هستند گویا اینکه دو کفه برابر ترازو باشند.

شکل دوم: به میزان تلازم نامیده شده‌است؛ زیرا یکی از دو اصل شامل دو جزء است: یکی از آن دو لازم و دیگری ملزوم است، مانند این قول الله متعال: ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾ (انبیاء: 22)، چون قسمت اول آن (لفسدتا) لازم است و ملزوم این قسمت از قول الله متعال که می‌فرماید: ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ﴾ و نتیجه از نفی لازم حاصل می‌گردد. [یعنی از عدم فساد زمین و آسمان نبودن دو خدا لازم آید].

شکل سوم: میزان تعاند نامیده شده‌است؛ زیرا آن به حصر دو بخش بین نفی و اثبات بر می‌گردد که از ثبوت یکی، نفی دیگر و از نفی یکی اثبات دیگرش لازم می‌آید، پس در بین آن دو تعاند و ضدیت وجود دارد.<sup>1</sup>

سپس تأکید کرده که این اسامی از نوآوری‌های خود وی می‌باشد، و اما موازین (اشکال) آنها را عیناً از قرآن کریم استنباط کرده‌است.<sup>2</sup>

### موازین شیطان در نزد غزالی

غزالی به موازین شیطان پرداخته است: یکی از آن در بخش عقیده‌است. میزان اکبر همان میزان مجسم دانستن خداست، چنانکه سیدنا ابراهیم در هنگامی که ستاره، مهتاب و آفتاب را می‌بیند، آنها را کاربرده می‌گوید: ﴿هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ﴾ (انعام: 78) (این پروردگار من است. این بزرگتر است) و این اصل آشکار است که آفتاب بزرگترین ستارگانی است که ابراهیم آنها را دید، سپس هنگامی دید که غروب کرد، چهره‌اش را به سوی خالق چرخاند،

<sup>1</sup> - القسطاس المستقیم از ابوحامد غزالی متوفای 505 هـ، تحقیق و تعلیق محمد رکابی رشیدی محمد، ط. دارالرساله للطباعة/ قاهره، توزیع انتشارات جعفر الحدیثه/قاهره، ص38-39.

<sup>2</sup> - همان منبع، ص39.

مگر شیطان مردم را با این میزان باطل فریب می‌دهد.<sup>1</sup>

من می‌گویم: مسلماً شیطان موازین بسیار مهمی را وضع کرده‌است، از جمله: قیاس خالق بر مخلوق و آن اینکه هر شیء نیازمند خالق (آفریننده‌است) و این اصل را بر مخلوقات تطبیق نموده می‌گوید: این کس را که آفریده‌است تا اینکه به خالق می‌رسد و نیز می‌پرسد: چه کسی او را آفریده‌است؟ و در این هنگام است که میزان برهم می‌خورد؛ زیرا بر چنین قیاسی دور و تسلسل<sup>2</sup> مرتب می‌گردد که عقلاً و فطرتاً باطل هستند.

### ○ وجوه اشتراک و افتراق دو کتاب<sup>3</sup>:

همه موازین پنجگانه‌ای که امام غزالی آنها را استنباط نموده در باب استدلال بر ایمان به الله و عقیده‌اند، همانطوری که از حیث اعتماد -چنانکه گذشت- بر همان روش چهارگانه‌ای متکی بر صغری و کبری برای رسیدن به نتیجه مرتبط می‌باشد.

اما موازینی که ما به آن دست یافته‌ایم در برگیرنده‌ی کل اسلام است از عقیده گرفته تا شریعت و شیوه‌ی زندگی، همچنان آن برای رسیدن به نتیجه، متشکل از سه گام اساسی - غیر است بر اشکال چهارگانه منطقی- می‌باشد - چنانکه گذشت- و تفصیل آن به زودی خواهد آمد.

خلاصه: اینکه امام غزالی- رحمه الله- سعی بی‌شایبه‌ای را در توضیح این به خرچ داده‌است که موازین موجوده علم منطق به صورت دقیق‌تر و به گونه‌ای عمیق‌تر آن در قرآن کریم ذکر گردیده‌است، بنا بر آن امام غزالی قیاس منطقی و استقراء را به خاطر برابر بودن

<sup>1</sup> - همان منبع، ص 44.

<sup>2</sup> - تسلسل آن است که پیش از هر حادثی، حادث دیگری تا بلانهایت وجود داشته باشد. بنابراین هرگاه حادثی را در قدیم تصور کنی پس رواست که پیش از آن حادث دیگری را تصور نمایی و این سلسله تا بلا نهایت ادامه داشته باشد. پس از مجموع این حوادث یک سلسله حوادث غیر قابل انقطاع از نظر قدامت به وجود می‌آید درحالی که همین لحظه این سلسله در زمان حاضر منقطع است. و این همان چیزی است به نام تسلسل در قدامت نامیده می‌شود.

<sup>3</sup> - الله متعال را طوری که سزاوار جلال وجه و عظمت سلطان اوست، سپاس گزارم که بنده را در مطرح کردن فکری توفیق عنایت فرمود که فکر این امام بزرگ را نیز به خود مشغول کرده و انگیزه‌ی من در تألیف این کتاب با انگیزه‌های او در تألیف کتابش موافق باشد، زیرا از مهمترین اسباب تألیف این کتاب زدودن اختلاف در ثوابت از میان مسلمین و استنباط موازینی از چشمه‌ی زلال قرآن کریم و سنت مطهره است.

هر دو کفه‌ی آن، تعادل نامیده و قیاس شرطی منفصل را تعاند نامیده است و به این ترتیب تفاوت‌های اساسی فقه میزان با این موازین آشکار شده است، مگر برتری غزالی در این آشکار می‌گردد که با استفاده از این میزان از دایره‌ی ماده به دایره‌ی معنا و پراهمین فراتر رفته است.

پس این دو کفه‌ی میزانی که من پیشنهاد می‌نمایم کجاست؟

دو کفه‌ی این میزان: همانا دو امر متقابل یا دو نص متقابلی‌اند که هریکی در یکی از کفه‌ها گذاشته می‌شود تا توازن و تعادل متحقق گردد و زبان میزان در وسط می‌ایستد و این همان عدلی است که اسلام آورده است ﴿لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ (حدید: 25) تا مردم در تمامی تصورات، باورها، احکام، فعالیت‌ها و فهم خویش در مطابقت به آنچه الله متعال بر آنها فرو فرستاده است، عدالت را برپا دارند.

### تفاوت کتاب "المیزان" امام شعرانی با کتاب ما:

به صورت کل کتاب "المیزان" امام شعرانی (ت، 973هـ) از این کتاب ما به نام "فقه میزان" متفاوت است؛ زیرا وی میان ادله‌ی مجتهدان، مبنی برحق بودن آنها و رعایت حسن تأدیب با ایشان، توافق ایجاد کرده است طوری که می‌گوید: بزرگ‌ترین انگیزه‌ی تألیف این کتاب برای برادران مسلمان، گشودن باب عمل به محتوای این قول الله متعال بوده است که می‌فرماید: ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾ (شوای: 13) (خداوند آئینی را برای شما (مؤمنان) مقرر داشته است که آنرا به نوح توصیه کرده بود و ما آن را به تو وحی نمودیم و آن را به موسی و عیسی سفارش کردیم و آن اینکه دین را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید).

و لازم است که در پیروی از ایشان میان گفتار زبانی آنان: بر اینکه سایر پیشوایان مسلمانان نیز بر هدایتی از جانب پروردگارشان‌اند و میان باورشان به اعضا همخوانی بیارند تا حقوق پیشوایان خود در رعایت ادب با آنها را بپردازند.<sup>1</sup> سپس ثابت می‌گردد که آراء و نظریات تمامی ائمه و مجتهدین و مقلدین آنها در پرتو نور شریعت مطهره داخل است،

<sup>1</sup> کتاب میزان امام شعرانی طبعه حجره قدیمه (۱/ ۳-۲۳).

طوری که هیچ یک از سخنان و آراء آنان را بیرون از شریعت نداند... و اینکه هر مجتهدی درست گفته است<sup>1</sup>، پس این حالت میزانی است برای واگذاری اقوال فقهاء به شریعت و توافق میان آنها، و باید دانست که اختلاف در فروع رحمت است، و این عمل پاکیزه و مبارک است، لکن این نظریه با کتاب ما "فقه میزان" متفاوت می باشد؛ یعنی با آن کتاب میزان که به بیان موازین به خاطر فهم نفس شریعت و ابواب و اوزان هر حکم، و موازنه میان آنها در هنگام نیاز پرداخته است آنهم به غرض رسیدن به یک اجتهاد موزون، فقه موزون، تصور موزون، حکم موزون، تعامل موزون و سلوک موزون... و امثال آن. و شعرانی این را بیان داشته که حق در میان صحیح و صحیح تر، راجح و راجح تر، می چرخد و اینکه همه احکام اجتهادی متعارض پیشوایان چهارگانه حق است که به دو مقیاس اندازه می شوند: مقیاس موافقت حق بر محلی که حکم بر آن واقع می شود، و مقیاس درجات میان سخت گیری و آسان گیری به تناسب ظروف و شرایطی که مناسب محل باشد و این در مباحث فقه میزان می گنجد

### فقه میزان و اوزان صرفی، عروضی، قواعد نحوی و نقد خبر:

این امر پوشیده نیست که علم صرف اوزان دقیق برای فعل ثلاثی مجرد، و مزید فیه و برای رباعی مجرد و مزید فیه دارد که توسط آن حروف اصلی و حروف زائده آشکار می گردد چنانکه: وزن *اِسْتَخْرَجَ اِسْتَفْعَلَ* است و دیده می شود که در این مثال سه حرف اول، زاید و سه حرف آخر اصلی می باشند، بناء حروف زائده آشکار می گردد چنانکه در وزن نمودن توسط فا، عین و لام، حروف اصلی ظاهر می گردد. و رباعی مجرد به تکرار لام ظاهر می شود مثل اینکه گفته می شود وزن *دَحْرَجَ*، *فَعَلَّلَ* است؛ بناء دانسته می شود که حرف جیم اصلی است.<sup>2</sup> چنانکه علمای لغت شعر را ذریعه مقیاسی سنجیده اند که آن را عروض می نامند. همچنان نحو را ترازوی سنجش صحت عبارت عربی گردانیدند و قواعد نحوی را از قرآن و سنت و کلام عرب استنباط کردند و این قواعد بمتابیهی ترازوهایی اند که به واسطه آنها عبارات وزن می شوند تا از صحت ترکیب آنها اطمینان حاصل گردد. و این ترازو *(اِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَاٍ*

<sup>1</sup> - همان منبع.

<sup>2</sup> - به تصریف علامه زنجانی، و ملا علی مراجعه شود.

**فَتَّبِئُوا**) (حجرات/۱) ترجمه: هرگاه فاسقی خبری را به شما آورد پس در مورد آن تحقیق کنید. و آشکار ساختن به استعمال ترازوی تحقیق و تثبیت صحت خبر صورت می‌گیرد. چنانکه امام ابن حجر کتاب خود را که در مورد قضاوت بر راویان اخبار است "لسان المیزان" نام گذاشته است، و سخن در باب موازین علم حدیث خواهد آمد.

### فقه میزان و علم منطق:

برخی از علما علم منطق را میزان نام گذاشته‌اند به این معنا که علم منطق قانونی برای نگهداشتن فکر و تصورات از خطا می‌باشد، درحالی‌که برخی دیگر از علمای محقق این مطلب را نپذیرفته‌اند و اگر بپذیرند هم، آن کلاً متفاوت از چیزی است که ما در کتاب "فقه میزان" خود در نظر داریم.<sup>1</sup>

---

<sup>1</sup> - کتاب ایساغوجی، و غیره از کتب منطق قدیم و جدید.



## فصل دوم

### ارکان و عناصر فقه میزان

در این شکی نیست که مردم برای وزن کردن اعمال و فعالیت‌ها و فهم نصوص و معارف به موازین قرآنی نیاز شدیدی دارند؛ زیرا آثار اختلاف در اینجا از نظر پیامد و اهمیت بزرگ‌تر می‌باشد، چون این موضوع به رفتار و نحوه عملکرد انسان در امور دنیوی و اخروی تعلق دارد؛ زیرا مقیاس‌های مادی در تمام حالات از دایره‌ی فروعات بیرون نمی‌شود، و کسی که آنها را به بازی بگیرد، گنهکار می‌شود ولی از دایره‌ی اسلام بیرون نمی‌شود. اما در صورتی که خلل و پراکندگی در موازین معنوی رخ دهد که ویژه‌ی ایمان، کفر، یا هدایت و گمراهی و امثال آن می‌شود، گاه ممکن است که انسان را کاملاً از دایره‌ی ملت اسلام بیرون کند.

### عناصر نظریه‌ی فقه میزان

تئوری فقه میزان به صورت درست تکمیل نمی‌گردد مگر هنگامی که عناصر اساسی پنجگانه‌ی آن تحقق یابد که عبارت‌اند از:

- ✓ **وازن:** یعنی مجتهد یا مفتی یا پژوهش‌گر و فهم عمیق از میزان هر حکم یا تصرف (فهم عمیق) از مجموع احکام و تصرفات منسجم و هماهنگ.
- ✓ **موزون:** چیزی که قرار است وزن شود و وزن آن دانسته شود و آن (موزون) عبارت است از موضوعات، دلایل، احکام، فعالیت‌ها و مانند این‌ها.
- ✓ **تعیین میزان خاص آن و از خلال میزان خاص آن، تعامل با آن بدون خلط میان میزان حکم و یا تصرف دیگر.**



- ✓ فهم عمیق از اوزان هر حکم شرعی یا هر یک از تصرفات از نگاه قوت و ضعف.
- ✓ اقدام به وزن کردن و نهادن آن در هردو پله‌ی میزان و دانش دقیق نسبت به وزن کردن و سنجیدن.

ارکان نظریه فقه میزان
✓ وازن (وزن کننده و سنجش‌گر)
✓ موزونان (دو چیزی که قرار است وزن شود)
✓ میزان (ابزار سنجش)
✓ معیار
• روش وزن (سنجش)

هرگاه (عناصر ذکر شده) تحقق یابد، توازن و فقه موزون به خواست پروردگار به آن مرتب خواهد شد و این عناصر را به گونه مختصر شرح می‌کنم و آنها عبارت‌اند از:

### رکن اول:

**وازن:** عبارت از شخصی است که دارای شایستگی بوده و شروطی در او یافته شود که اول آن فهم عمیق از میزان هر حکم، یا تصرف یا از مجموع احکام و تصرفات هماهنگ می‌باشد و شخصی که اقدام به انجام این اجراءات می‌نماید، عبارت از مجتهد، مفتی و یا پژوهش‌گر می‌باشد. اگر مجتهد باشد تحقق شروط اجتهاد، مفتی باشد تحقق شروط مفتی و اگر پژوهش‌گر باشد تحقق شروط پژوهش علمی از ناحیه آمادگی علمی، استعداد و قدرت استنباط، ترجیح و تحلیل در او شرط است.<sup>1</sup>

### رکن دوم:

<sup>1</sup> - برای تفصیل بیشتر مراجعه شود به کتاب ما زیر عنوان: الاجتهاد والفتوی اهمیتها، و شروطها، و تطبیقاتهما المعاصرة، و دور المنظومة المقاصدية (البعد المقاصدی) فی ضبطهما و تجدیدهما، ط. دارالبشائر الاسلامیة بیروت 1438 هـ - ص 97-100.

**موزون:** و آن دو عنصر برابر یا وابسته و یا مخالف بوده و عبارت از چیزی است که قرار است وزن کرده شود و وزن آن فهمیده شود که در اینجا موضوعات، دلایل، احکام، فعالیت‌ها و امثال آن می‌باشد.

### رکن سوم:

ترازویی که توسط آن عنصر دوم وزن کرده می‌شود، و ما آن را فقه معیار می‌نامیم که به واسطه آن احکام و تصرفات وزن کرده می‌شود، و نیز تعیین ترازوی خاص برای هر یک از ابواب عقیده و شریعت به واسطه آن صورت می‌گیرد، این به خاطری است که ترازوهای علمی حاکم بر این هستی یکی نیست، ترازوی آب متفاوت از ترازوی خاک و ترازوی هواء متفاوت از ترازوی برق است، ترازوهای کیمیاوی از هم متفاوت و ترازوهای دماسنج و اندازه‌گیری نسبی متفاوت از دیگر هستند، موضوع احکام و تصرفات هم چنین است، هر مجموعه میزان ویژه خود را دارد که تا با آن وزن نشود، عدالت متحقق نمی‌گردد

### چگونگی شناخت موازین مورد نظر

همانا الله متعال موازین عدل و ترازوی راست را برای صحت ایمان و شناخت حق و باطل، درست و نادرست، خیر و شر، هدایت و گمراهی، و برای رفتار مخلوق با خالق و رفتار مخلوقات در میان هم وضع نموده‌است.

به گونه‌ی کوتاه از دو مقدمه‌ی ضروری سخن می‌گوییم که با دلایل قطعی و ناگسستنی از کتاب الله، سنت و اجماع مسلمین برای ما ثابت گردیده‌است.

### مقدمه‌ی اول

#### کمال شریعت و اینکه آن برای رفع اختلاف و بیان حق آمده‌است

این که الله متعال این دین اسلام را برای بیان توحید، ایمان و ارکان آن، و برای بیان هدایت، رستگاری، حق، باطل، خیر، شر و غیره نازل فرموده‌است، و دلایل قطعی و ناگسستنی در این باره وجود دارد.

الله تعالی می‌فرماید: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ

الإِسْلَامَ دِينًا ﴿المائدة: 3﴾ ترجمه: امروز دین تان را برای شما کامل، و نعمتم را بر شما تمام کردم، و اسلام را برای تان به عنوان دین پسندیدم.

و الله متعال فرموده است: ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ﴾ (شوری: 13) ترجمه: خداوند آئینی را برای شما بیان داشته است که آن را به نوح توصیه کرده است و ما آن را به تو وحی و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نموده ایم که دین را برپا دارید و در آن تفرقه نکنید. این چیزی که شما مشرکان را بدان می خوانید بر مشرکان سخت گران می آید. خداوند هرکه را بخواهد برای این دین برمی گزیند و هرکه به سوی آن برگردد، او را بدان رهنمائی می کند.

و از جمله الله متعال فرموده است: ﴿وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾ (نحل: 89) ترجمه: و [یاد کن] روزی را که در هر امتی گواهی از خودشان بر آنان بر می انگیزیم، و تو را [ای پیامبر!] بر اینان گواه می آوریم؛ و این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر هر چیزی و هدایت و رحمت و مژده ای برای تسلیم شدگان] به فرمان های خدا] است.

و آیات زیاد دیگری هست که دلالت بر کمال شریعت و کتاب الهی دارد: ﴿مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ (أنعام: 38) ترجمه: ما هیچ چیزی را در کتاب فرونگذاشتیم.

و قرآن در صدد رفع اختلاف و بیان حق واضحی است که شب آن مانند روز، روشن و تابناک است.

بلکه اجماع بر این است که ایمان به موارد گذشته لازم بوده و انکار از آن کفر است.

پس این مقدمه بدون شک قطعی است.

## مقدمه‌ی دوم

### تطبیق نص بر واقعه نیاز به موازین دقیق دارد

یقیناً این بیان و وضاحت برای حق، باطل، هدایت، گمراهی، خیر، شر و غیره نیاز به سنجش دقیق دارد تا جدایی و اختلاف واقع نشود، همان‌گونه که میزان‌های مادی، اختلافات معامله‌کنندگان و دعوایگران را از میان می‌برد.

آیات زیادی که از میزان سخن می‌گویند و مجموعه‌ی آن به 23 آیت می‌رسد دلالت بر این دارد، به ویژه آیه‌ی شماره 25 سوره‌ی حدید: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾ (الحدید: 25) ترجمه: همانا ما پیامبران خود را با دلائل روشن فرستادیم و با آنان کتاب و ترازو [ی تشخیص حق از باطل] نازل کردیم تا مردم به عدالت برخیزند، و آهن را که در آن برای مردم قوت و نیرویی سخت و سودهایی است فرود آوردیم و تا خدا مشخص بدارد چه کسانی او و پیامبراش را در غیاب پیامبران یاری می‌دهند؛ یقیناً خدا نیرومند و توانای شکست‌ناپذیر است.

چنانکه خداوند بین قسط و بین کتاب و میزان هماهنگی ایجاد کرده و تاکید بر نزول میزان با کتاب را در سوره‌ی شوری تکرار نموده است: ﴿اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ﴾ (شوری: 17) ترجمه: الله ذاتی است که کتاب و میزان را به حق نازل فرمود، چه می‌دانی که شاید قیامت نزدیک باشد.

سپس الله متعال سوره‌ی الرحمن را به این ارشاد خود آغاز نموده است: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ﴾ (الرحمن: 1-9) ترجمه: [خدای] رحمان، قرآن را تعلیم داد، انسان را آفرید؛ به او بیان آموخت؛ خورشید و ماه با حسابی [منظم و دقیق] روانند؛ گیاه و درخت همواره [برای او] سجده می‌کنند؛ و آسمان را برافراشت و [برای سنجش هر امر معنوی و مادی] ترازو نهاد؛ تا [در سنجیدن با] ترازو طغیان روا مدارید [و از مرز عدالت و انصاف مگذرید]. و ترازو را به

عدالت برپا دارید و از ترازو مکاهید.

آیا تصور می‌شود که این پیش‌کش بزرگ برای بیان رحمت، آموزش قرآن، آفرینش انسان، و تأکید بر این که اجرام سماوی با هم برابراند و بر اینکه الله متعال میزان حق را گذاشته است، و منع قطعی بر اضافه‌روی در میزان و امر قطعی برای برپا داشتن عدل، سپس تأکید بر حرمت کاستن در ترازو... همه آنچه ذکر گردید به خاطر وزن کردن خرما، آهن، حبوبات و مانند آن باشد و بس بدون اینکه موازین عدل شامل ایمان و کفر، هدایت و گمراهی، خیر و شر، حق و باطل، و رابطه بین خالق و مخلوق و بین مخلوقات نسبت به یکدیگرشان باشد؟! و این شمولیت تأکید دارد که از سوی الله متعال موازین عدل برای اعمال و امثال آن نهاده می‌شود، و اگر در دنیا برای اعمال موازین درست و حقیقی به گونه‌ای گذاشته نشده باشد که انسان بر آن محاسبه شود، پس چگونه بر آن موازینی گذاشته شود که در روشنی آن محاسبه صورت گیرد، و این از عدل و رحمت الله متعال است که در آن هیچ پوشش و کتمان نیست ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾ (الإسراء: 15) ترجمه: و ما هیچ‌گاه شکنجه نمی‌کنیم جز آنگاه که پیامبری بفرستیم.

و قاعده‌ی فطری وجود دارد که قاعده‌ی حقوقی جهانی شده‌است و آن اینکه: هیچ عقوبتی نیست مگر به حکم واضح و روشن قانون.

باز از چیزهای تردیدناپذیر این است که الله متعال ترازوهای مادی را نازل فرموده، یا دستور داده که اشیاء عادلانه و با دقت وزن شوند، و وزن کردن باید بر ترازوی درست صورت گیرد، تا عدل در بین مردم تحقق یابد.

پس عدل بلندترین مقصد است، به همین خاطر ترازوها به حسب نوعیت چیزهای وزن شدنی متفاوت می‌باشد، ترازوی برق از ترازوی آب تفاوت دارد و این دو از ترازوی آهن و مانند آن نیز متفاوت است.

و از چیزهای تردیدناپذیر این است که انسان‌ها به ترازوهای قرآنی برای وزن کردن کارها و فعالیت‌ها و برای فهم نصوص و معارف، سخت نیازمند است؛ زیرا که پیامدهای اختلاف در اینجا تأثیر سخت و خطری بزرگ دارد. به خاطریکه آن به سرنوشت انسان در دنیا و آخرت تعلق دارد، ترازوهای مادی به هر حال از دایره‌ی فروعات برون نمی‌رود، و هرکه آنرا بی‌فایده

دانست و به بازی گرفت گنهکار و نافرمان است، لیکن از دایره‌ی اسلام خارج نمی‌شود، درحالی‌که خلل در ترازوهای معنوی که مربوط به ایمان و کفر و هدایت و گمراهی... می‌باشد انسان را یکسره از دین اسلام برون می‌سازد.

به همین خاطر است که مقدمه‌ی دوم بنا بر نصوص قطعی و مؤید، قطعیت داشته و تأیید فطرت سلیم و عقل درست را با خود دارد. چنانچه بشر در گذشته از حکمای خود برای حل اختلافات و منازعاتشان از ترازوی عدل یاری می‌گرفتند و اگر آن مقدمه را بپذیریم، باور به این ترازوها و کوشش برای استخراج آن از خود قرآن کریم، سنت مطهر و سیرت معطر پیامبر مرتب می‌شود و صلاحیت قرآن و سنت را از دو راه به اثبات می‌رساند: راه ایمان و راه تجربه، به گونه‌ای که هر کسی به فیصله‌ی این دو تن بدهد، تحقق عدل و آرامش برایش ثابت می‌شود. و نقش ما در این کتاب - به خواست خداوند و توفیق او - همین است، و در این باره مثال‌هایی را می‌آوریم.

### میزان داوری و مرجعیت در اسلام

اسلام دین فرود آمده از نزد الله متعال است، بناءً بر همه اتفاق نظر لازم است که هر چیزیکه به آن استناد می‌شود باید منصوص به کتاب الله، سنت قطعی الثبوت و قطعی الدلالة پیامبر باشد که توسط مسلمانان عصر رسالت درک شده و پیچیدگی در آن وجود نداشته باشد.

به همین خاطر در بحثی که با یکی از سکولارهای معروف سوری (دوکتور عظم) در برنامه‌ی «الاتجاه المعاکس - شبکه‌ی الجزیره» داشتم، زمانی که می‌خواست از اسلام سخن بگوید، برایش گفتم:

اگر می‌خواهید این گفتگو سودمند افتد، باید به میزان گفتگو متفق شویم و آن این که هرگاه از اسلام صحبت می‌کنیم، باید از نصوص صحیح و قطعی الثبوت و قطعی الدلالة آن استفاده کنیم که بر اساس زمان نزول آن وضاحت داشته باشد. او هم این اصل را پذیرفت، برای همین زمانی که از مفاهیم نادرست در باره‌ی اسلام سخن می‌گفت، آن را با همان معیار مورد اتفاق مان رد می‌کردم، او هم جز تسلیم شدن چاره‌ی دیگری در مقابل خود نداشت.

پس اصل و مبدأ عام در شناخت اسلام راستین، رسیدن به شناخت اراده‌ی الله متعال

است که تدبیر حقیقی، پای‌بندی و راه درست همین را می‌خواهد؛ زیرا حکم از آن خداست و قانون‌گذاری، حقّ بلا منازع اوست و کسی با حق تعالی شریک نیست. قرآن کریم، کلام برحق خداست و رسول اکرم<sup>p</sup> آشکارکننده‌ی اراده‌ی الهی. اجتهاد منظمّ که از اهل آن و در محل آن باشد و شروط کامل در آن رعایت شود، بر پایه‌ی گمان غالب مجتهد، مبین اراده‌ی خداوند متعال است.

### ○ ژرف‌نگری در قرآن و اندیشیدن در سنت

اگر ما در قرآن کریم و سنت صحیح به تدبیر بپردازیم در خلال جستجوی کامل به دو نوع نصوص دست می‌یابیم:

نوع اول: نصوصی که قطعاً ثابت شده و به درجه‌ی تواتر لفظی و معنوی رسیده است. تمام قرآن کریم لفظاً متواتر است و پاره‌ای از احادیث رسول اکرم<sup>p</sup> نیز به درجه‌ی تواتر می‌رسد. و از این نوع دو قسم دیگری به دست می‌آید:

1. قسمی که دلالت آن بر موضوع، دلالت قطعی باشد و احتمال معنی دیگری را نداشته باشد.

2. قسم دیگری که دلالت آن بر موضوع ظنی است.

نوع دوم: نصوصی که به صورت ظنی ثابت شده‌اند؛ مانند اخبار آحاد.

وقتی که بر این چهار قسم نظر اندازی کنیم به گونه‌ی قطعی در می‌یابیم که: آن نصی که به طور یقینی به اراده الله تعالی دلالت کند، متواتری است که دلالت آن بر معنایش قطعی است؛ این نوع همان "ثابت شده‌های قطعی است" که امت بر آن اجماع دارند و از ضروریات دین به شمار می‌آید. و این اصول و اساسات عمومی و احکام قطعی است، در این نوع احکام، ترازوهای ثوابت دادگری می‌کند، و آن بر ناروایی اختلاف در آن استوار بوده و مرجع بقیه احکام ظنی و متشابهات به شمار می‌آید.

و اما سه نوع دیگر یعنی: (آنکه دلالت و ثبوت آن ظنی باشد، یا دلالت آن ظنی ولی ثبوت آن قطعی باشد، و یا ثبوت آن ظنی ولی دلالت آن قطعی باشد) به گونه‌ی قاطع بر موضوع دلالت نمی‌کند؛ برای همین، تابع ترازوی متغیّرات است و آن همان ترازویی است که بر پایه‌ی

جواز اختلاف بنا شده است و انکار برخی از آن کفر و بدعت و گمراهی را در پی ندارد. دایره‌ی این ترازو چنان وسیع و زمینه‌اش گسترده است که همه اهل قبله را جمع می‌کند و اتخاذ آن باعث می‌شود که اختلافات در این دایره به فساد دین و برادری نینجامد، و بلکه به مثبت‌نگری برای ترجیح دادن و بیان افضلیت وامی‌دارد، و همه‌ی این اختلافات در چارچوب خوب و خوب‌تر، بهتر و بهترین و برگزیده و برگزیده‌تر و برگزیده‌ترین‌هاست این دو میزان از مهم‌ترین موازن برای مهار کردن اختلاف بوده و بر میزان ثوابت موارد زیر مرتب می‌گردد:

1. وجوب ایمان به آن، تغییر ناپذیری آن و عدم جواز اختلاف در آن؛ زیرا که آن حق ثابت است و ایمان نداشتن به آن از دایره‌ی اسلام خارج می‌سازد.
2. برای تغییر دادن حکم آن از بنیاد، اجتهاد هیچ راهی در آن ندارد.
3. اجتهاد برای بیان شروط، ضوابط و چگونگی تطبیق آن بر مدلولاتش جایز است؛ مثلاً: نصوصی که بر فرضیت نماز، زکات، روزه، حج، جهاد و دیگر احکام شرعی، دلالت قطعی داشته و از ثوابت دینی به شمار می‌آیند؛ اما مجتهدان -دارای اهلیت و شایستگی- می‌توانند پیرامون شروط و ارکان و ضوابط آن و اینکه بالای چه کسی واجب است، به اجتهاد بپردازند، برای همین می‌بینیم که فقهاء از میان ادله‌ی معتبر، شروط هر یک از این ارکان و ثوابت و ارکان و قواعد و کیفیت تطبیق آن را بیان کرده‌اند، آری این شروط و ارکان نیز به ثوابت اجماع شده و غیر آن دسته‌بندی می‌شود.

در این باره نمونه‌های آشکاری از خلفای راشدین ۱۷ داریم؛ چنانچه حضرت عمر  $\text{r}$  در قحط‌سالی، حدّ سرقت را جاری نساخت، به دلیل وجود شبهه‌ی قحطی که به حد اضطراب رسیده بود و به دلیل پوره نبودن برخی از شروط آن.

#### • عنصر چهارم: فقه اوزان

یعنی وزن موجودات در این کائنات متفاوت است، وزن آهن با سنگ و مس و خاک متفاوت است و ظلم است که ما طلا را با ترازوی مواشی وزن کنیم؛ زیرا ترازوی مواشی به چند گرام اندک کم و زیاد نمی‌شود.



برای همین، باید برای هر ماده، وزن خاص و قوت و سنگینی خودش داده شود، درست نیست که بدون نتیجه به اشکال دیده شود، یا به الفاظ بدون معانی یا به وسایل بدون مقاصد یا به دلایل جزئی بدون اصول و قواعد کلی، و همچنان برعکس.

پس همانگونه که وزن کردن هر چیز به غیر از ترازوی ویژه‌ی خودش منجر به ظلم و خلل و عدم تحقق عدالت در میان مردم می‌شود؛ اگر به هر یک از احکام و تصرفات شرعی، وزن و سنگینی خودش داده نشود، خلای بزرگ و ستمی جانکاه در میان مردم به میان می‌آید. از سویی هم چنانکه اگر برای هر ماده وزن خاص خودش داده نشود ظلم و بی‌قانونی به میان می‌آید؛ اگر به هر حکم شرعی یا تصرفی وزن خاص خودش داده نشود نیز بی‌نظمی، پریشانی، نادانی، ظلم و عدم تحقق عدل در میان مردم به وجود می‌آید. چنان‌چه الله متعال حکمت فرو فرستادن میزان را اقامه‌ی عدل دانسته‌است:

﴿وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ الحديد/25

(و با آنها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم عدل را برپا دارند)

و همان‌گونه که با فساد پیمانها و وزن‌های مادی فساد عام شده و هرج و مرج دامن می‌گستراند، فساد موازین معنوی و موازین حکم و عمل نیز منجر به فساد و هرج و مرج جامعه می‌گردد.

فلهذا بعثت شعيباً) برای اصلاح موازین مادی و معنوی بود و آن حضرت در میان قومش به آن خیلی تأکید می‌ورزید و این خلل را «فساد» نامید؛ چنان‌که قرآن کریم از زبان او نقل می‌کند که برای قوم خویش گفته بود:

﴿أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾ (سورة الشعراء 181-182)

(پیمانها را پوره دهید و از کم‌فروشان مباشید و با ترازوی درست بسنجید و از ارزش اموال مردم مکاهید و در زمین سر به فساد بر مدارید)

پس این آیت بر پوره دادن پیمانها به طور دقیق و وزن نمودن عادلانه و راست کارانه دستور می‌دهد، و از کم کردن اشیاء و اموال مردم شدیداً منع می‌کند، یعنی برای هر چیز دادن

وزن معین آن بدون کمی و کاستی واجب است. سپس آنان را به گونه‌ی فراگیر از فساد در روی زمین و تلاش برای آن کاملاً نهی کرد.

جالب است که الله متعال دین خود را مستقیم گفته است، چنانکه ترازو و پیمان را مستقیم گفته است، و بالای مسلمان واجب گردانیده است که سوره‌ی فاتحه را در نمازهایش بخواند و در آن آمده است: ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾. (فاتحه: 6) (ما را به راه راست هدایت کن).

و الله تعالی میان دو ترازو در این فرموده‌اش پیوند داده است: ﴿وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وُزُّوهُمْ يَخْسِرُونَ﴾ (المطففين/1-3) (وای بر کم‌فروشان که چون از مردم پیمان ستانند پوره ستانند و چون برای آنان پیمان یا وزن کنند به ایشان کم دهند).

حتی تمامی این هستی بر ترازوهای دقیقی استوار است و اگر در هر یکی از آسمان‌ها و ستارگان و کهکشان‌ها اختلالی پدید آید، قیامت برپا می‌شود. ﴿لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾ (یس: 40) ترجمه: آفتاب را نسزد که به ماه رسد و شب را نسزد که بر روز پیشی گیرد و همه در فلکی شناورند.

و در هنگام قیامت امور تغییر می‌کند، الله ج می‌فرماید: ﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ﴾ (تکویر: 1و2) ترجمه: هنگامی که خورشید درهم پیچیده شود و هنگامی که ستارگان تیره و تار گردند و فرو افتند.

از همین جهت طلوع خورشید از مغرب از نشانه‌های قیامت است. همچنان بقا و ثبات انسان به موازین دقیق در سیستم‌های مختلف و طبیعت آن‌ها مرتبط است، اگر خلل و یا نقصی در سیستم وارد شود، بیمار می‌شود، اگر خلل بیشتر شود به مرگ منجر خواهد شد. همچنان دوام زندگی انسان بر توازن دقیق بین نفس انسان و سیستم‌های ساختاری داخلی آن و همچنان بین انسان و مخلوقات دیگر از قبیل درختان و امثال آن از خلال اکسیجن و کاربندواکساید استوار است، از همین رو که هرگاه خللی در یکی از آن وارد شود بر دیگرش سرایت می‌کند. موضوع گازهای اوزون مشهور است.

چون اسلام دین فطرت است، به رعایت توازن دقیق و عادلانه در ذات خودمان و اعمال مان توجه چشم گیری دارد. بلکه جهان مادی و معنوی همه بر ترازویی استوار است که دو کفه دارد و هر خللی در آن، فاجعه می آفریند؛ از همین رو، الله  $\Psi$  به جفت - که جوهره است - سوگند یاد کرده است. می توانیم بگوییم که این دو کفه همان نر و ماده، مثبت و منفی، حق و باطل و خوب و بد می باشد. کتابی دوتایی  $\langle \text{سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ} \rangle$  (یس: 36) ترجمه: منزه است آن خدایی که همه جفت ها را بیافرید، چه از آنچه زمین می رویاند و چه از نفس هایشان و چه آن چیزهایی که نمی شناسند.

خوراک جفت است: خوردنی و نوشیدنی و حتی خوراک دوزخیان هم جفت است که خوردنی شان زرداب و نوشیدنی شان آب داغ می باشد.  $\langle \text{هَذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَعَسَاقٌ وَآخِرُ مَنْ شَكَلِهِ أَزْوَاجٌ} \rangle$  (ص: 57-58) ترجمه: باید آب جوشان و چرک و خونابهی دوزخیان را بنوشند و شکنجه هایی دیگر، از هر نوع.

و برای شان گرما و یخ بندان است و از ترازوی عذاب این است که  $\langle \text{لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فِيمَوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا} \rangle$  (فاطر: 36) ترجمه: نه فرمان مرگشان صادر می شود که بمیرند، و نه عذاب از آنان کاسته می شود.

قرآن کریم اشاره به این دارد که وظیفه ی پیامبران  $\cup$  و کتاب ها به شکل درست آن کامل نمی شود مگر از طریق میزان:  $\langle \text{لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ} \rangle$  (حدید: 25) ترجمه: ما پیغمبران خود را با دلائل متقن و معجزات روشن روانه کرده ایم، و با آنان کتاب ها و ترازوی [شناسائی حق و عدالت] نازل کردیم تا مردم دادگرانه رفتار کنند. و آهن را پدیدار کردیم که دارای نیروی سخت و سودهای فراوانی برای مردمان است. هدف این است که خداوند بداند چه کسانی او را و فرستادگانش را بگونه ی پنهان یاری می کنند. خداوند نیرومند و شکست ناپذیر است.

در حقیقت معنای خلیفه بودن انسان این است که دارای پیام و رسالت و کتاب باشد، تا مرجعی باشد برای جامعه و میزانی باشد برای برقراری عدل و نیرویی باشد برای حمایت از حق و عدالت و علمی داشته باشد که توسط آن خدا و حقوق او تعالی را بشناسد و خوبی های

هستی را بیرون بیاورد تا سعادت دنیا و عقبا را به دست آورد و به سوی پیشرفت و ترقی گام بردارد؛ زیرا غالباً حق بدون قوت تطبیق نمی‌گردد و قوت بدون عدالت و اصول و اخلاق هرگز آسایش و خوشبختی را برای بشریت به ارمغان آورده نمی‌تواند؛ و جامعه هرگز از این هستی بدون علم که کلید قدرت است سود برده نمی‌توانند، پس به ترازوی عدالت نیاز است تا این همه امور در آن وزن شود و از میان آن به چگونگی تطبیق قرآن بر واقعه و اینکه چه وقت و چگونه از قوت کار گرفته می‌شود پی ببریم؛ می‌بینیم که قرآن در آخر این فهرست، آهن یعنی قوت را آورد تا یادآوری کند که جایش همین جاست، سپس می‌بینیم که قرآن کریم شیوه‌ی رسیدن به میزان را از خلال این فرموده‌اش بیان می‌دارد که ﴿وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ﴾ (حدید: 25) ترجمه: و آهن را پدیدار کردیم که دارای نیروی زیاد و سودهای فراوانی برای مردمان است.

یعنی موازنه بین تمامی فایده‌های حاصله از آهن و ضررها و مفاسد آن. می‌گوید که آهن از ابزار جنگ است؛ اما مگر منافع آن بیشتر است. پس از طریق میزان ضرورت فروآوردن آهن را برای تحقق امر خلافت که الله  $\Psi$  انسان را به آن مکلف گردانیده‌است، می‌دانیم و این ضرورت از جریان گفتگوی فرشتگان با الله  $\Psi$  واضح می‌شود.

﴿قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نَسْبِحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (بقره: 30) ترجمه: (فرشتگان) گفتند: آیا در زمین کسی را به وجود می‌آوری که در آن تباهی راه می‌اندازد و خون‌ها می‌ریزد، و حال آن که ما (پیوسته) به حمد و ستایش و طاعت و عبادت تو مشغولیم؟ گفت: من چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.

یعنی الله  $\Psi$  این حقایق و بیشتر از آنچه که شما می‌دانید را می‌داند، شما ای فرشتگان به میزان تسبیحات، ستایش الله  $\Psi$ ، بیان نمودن پاکی الله  $\Psi$  و مقدار نافرمانی نکردن از الله  $\Psi$  می‌نگرید؛ اگر هدف از تعیین خلیفه همین موارد می‌بود شما سزاوارتر از آدم و فرزندان او به خلافت در روی زمین بودید. اما در پهلوی این موارد، مقصود از خلافت آبادانی زمین است که الله  $\Psi$  به دوش انسان‌ها گذاشته‌است. در روشنی این هدف، تقاضای میزان این است که برای تحقق این مقصد آدم و نسل او را بر شما برتری دهد؛ زیرا تنها او شایسته‌ی این کار مهم می‌باشد.

پس این گفتگوی الهی با فرشتگان دو میزان را برای ما آشکار ساخت:

1. میزان این که چه کسی شایسته‌ی آبادی و بازسازی زمین است؟

2. میزان این که، چه کسی شایسته‌ی فرمانبرداری مطلق است؟

چنانکه فقه اوزانی را برای مان آشکار نمود و آفتابی ساخت که وزن علمی که عقل و نقل و اجتهاد را با خود داشته باشد، خیلی سنگین است و آدم<sup>۱</sup> توسط آن کامیاب شد و شایسته‌ی این شد که فرشتگان به دستور الهی بر او سجده کنند، و در آن اشاره به این است که بر اساس قانون جاری الهی، رام ساختن و مهار کردن هستی و آباد سازی آن تنها بر پایه‌ی علم فراگیر ممکن است و بس.

الله  $\Psi$  بعد از آیت آهن و ترازو، از میان تجربه‌ی نصارا پس از حضرت عیسی<sup>۲</sup>، مثال عملی از جامعه‌ای آورد که در آن میزان عبادت یا توازن میان خواسته‌های روان و تن از هم پاشیده بود و همان شد که خلا و سر درگمی و بلکه فاجعه به بار آورد، چنانکه الله  $\Psi$  می‌فرماید:

﴿وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ﴾ (حدید: 27) ترجمه: سپس به دنبال نوح و ابراهیم پیغمبرانی را روانه کردیم و بدنبال همه آنان، عیسی پسر مریم را فرستادیم و بدو انجیل دادیم، و در دل پیروان عیسی شفقت و مهربانی نهادیم. پیروان او رهبانیت سختی را پدید آوردند که ما آن را بر آنان واجب نکرده بودیم، ولیکن خودشان آن را برای به دست آوردن خشنودی خدا پدید آورده بودند (و بر خویشان نذر و واجب نموده بودند). اما آنان چنانکه باید آن را مراعات نکردند. ما به کسانی که از ایشان (به محمد) ایمان آوردند پاداش درخورشان را دادیم، ولی بیشترشان از راه راست منحرف و خارج شدند.

چنانکه ایشان رهبانیت ظاهری را در زندگی برای خود پیشه کردند و در آن زیاده‌روی کردند؛ زیاده‌روی‌ای که مانع پیشرفت علمی و تمدنی شد، با آن هم رهبانیت حقیقی مانند تقوا و کثرت عبادت را رعایت نکردند ﴿فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا﴾ (حدید: 27) ترجمه: پس به گونه‌ی شایسته آن را رعایت نکردند. بلکه صاحبان کلیسا آن را ابزاری برای حکومت کردن بالای مردم، نشر خرافات و بدعت‌ها گسترش جنگ‌ها و کشتارهای دینی ساختند.

این تجربه‌ی استخوان‌سوز چندین قرن باعث عقب‌مانی اروپا شد، به ایجاد محاکم تفتیش عقاید و قتل علما پرداختند، چنانچه یکی از آنان گالیله بود که بالایش حکم اعدام و سوختاندن صادر شد؛ چون او می‌گفت: زمین کروی است، اگرچه تظاهر به توبه کرد لکن بر بستر مرگ گفت: به کوری چشم پاپ، زمین کروی است و به این سبب سوزانیده شد. این تجربه به واکنش خطرناکی انجامید که آثارش تا امروز هم موجود است و به علت آن قیام اروپا علیه مسیحیت و نگرش آن شکل گرفت؛ بلکه باعث دوری از ارزش‌های روحی و دینی در اروپا شد و سکولاریسم را پدید آورد و در فرجام، توجه به کفه‌ی میزان مادی بالا گرفت و کفه‌ی میزان روحی رها شد و ما با وجود این همه پیشرفت مادی گواه پریشانی‌های روانی، دل‌تنگی‌ها و خودکشی‌ها هستیم؛ از همین‌رو، می‌بینیم که قرآن کریم، ما را با تأکیدهای پیاپی از خلل وارد کردن در این موازین هشدار می‌دهد، می‌فرماید: ﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ﴾ (الرحمن: 7-9)

ترجمه: آسمان را برافراشت، و قوانین و ضوابطی را گذاشت. هدف (از ایجاد قوانین و ضوابط در عالم هستی) این است که شما هم (قوانین و ضوابط را در زندگی فردی و اجتماعی خود رعایت کنید و) از (حد و مرز) قوانین و ضوابط (مقرر) تجاوز نکنید. در وزن کردن و برکشیدن (کالاها و در متر کردن و اندازه‌گیری چیزها) دادگرانه رفتار کنید و از ترازو مکاهد (و کم و کاست ندهید و کم فروشی نکنید).

چنانکه الله  $\Psi$  بیان نموده که روز قیامت الله  $\Psi$  آنان را آورده و در برابر اخلاص این موازین سخت بازخواست، می‌فرماید: ﴿يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أَنَسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾ (اسراء: 71) ترجمه: روزی که همه انسان‌ها را با رهبران‌شان فرا می‌خوانیم.

باز می‌فرماید: ﴿وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتَنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَأْخُذُوكَ خَلِيلًا (73) وَلَوْلَا أَنْ ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنَ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا (74) إِذَا لَأَذْفَنَّاكَ لَئِيْلًا وَضَعَفَ الْمِمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا (75) وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفْزَنُونَكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا لَا يَلْبَثُونَ خِلافَكَ إِلَّا قَلِيلًا (76) سُنَّةٌ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا﴾ (اسراء: 73-77) ترجمه: نزدیک بود

کافران (با نیرنگ‌های گوناگون و نیروهای زر و زور) تو را از (حکم) آنچه به تو وحی کرده‌ایم منصرف گردانند (و فقراء را از پیش تو برانند) تا غیر از قرآن را به ما نسبت دهی، و آن‌گاه تو را به دوستی گیرند. و اگر ما تو را استوار و پابرجای نمی‌داشتیم، نزدیک بود که اندکی بدانان بگرائی. (و اگر چنین می‌کردی) در این صورت چندین برابر عذاب دنیا و عذاب آخرت را به تو می‌چساندیم (چرا که گناه بزرگان بزرگ است). سپس در برابر ما یار و یاورى نمی‌یافتی (تا عذاب ما را از تو به دور دارد). (کفار مکه با نقشه‌ها و توطئه‌های گوناگون خواستند در تو نفوذ کنند) و نزدیک بود آنان تو را از سرزمین (مکه) برکنند (و محیط آن را برایت غیرقابل تحمل کرده) تا تو را از آنجا بیرون کنند. (اگر آنان چنین می‌کردند) در این صورت بعد از تو جز مدت کوتاهی نمی‌ماندند. تنها در دفاع از تو چنین نبوده‌است. بلکه این شیوه ما در دفاع از همه پیغمبرانی بوده‌است که پیش از تو فرستاده‌ایم و تغییر و تبدیلی در شیوه ما نخواهی یافت.

از این نقطه، وزن، جایگاه و ارزش خاص هر حکم شرعی با گذاشتن آن در ترازوی ویژه‌ی خودش برای‌مان آشکار می‌شود، پس اینجا:

- ✓ دنیا میزان‌های خود را دارد و آخرت میزان‌های خود را.
- ✓ دنیای پیدا میزان‌های خود را دارد و دینای پنهان میزان‌های خود را.
- ✓ جنگ میزان‌های خود را دارد و صلح میزان‌های خود را.
- ✓ احکام شرعی میزان‌های خود را دارد که با آن وزن هر حکم شرعی دانسته می‌شود.
- ✓ حقوق و مکلفیت‌ها میزان‌های خود را دارند که با آن وزن هر حق و هر مکلفیت شناخته می‌شود.
- ✓ برقراری موازنه و تعادل میان علوم شرعی و تجربی، میزان‌هایی خود را دارد که توسط آنها وزن هر یک از این علوم از لحاظ فرض کفایی، فرض عین یا سنت و مباح بودن دانسته می‌شود.
- ✓ مصالح و مفاسد میزان‌های خود را دارد و باز در درون هر یک از این میزان‌ها وزن‌های مختلفی از نگاه قوت و ضعف و مصلحت فرد و جامعه و دولت وجود دارد.
- ✓ مسائل ثابت و متغیر میزان‌های خود را دارند که با آن وزن ثابت و وزن متغیر دانسته

شده و باز وزن هر ثابت از میان ثوابت و وزن هر متغیر از میان متغیرات به شکل جداگانه دانسته می‌شود.

بناء چنانکه برای بررسی هر میزان مادی و نیز دانستن درستی قواعدی وجود دارد، برای امور معنوی و علوم نظری، باید قواعد ویژه و متفاوت از قواعد قبلی وجود داشته شود.

### دانش، دانشمندان و میزان‌ها

دانشمندان مسلمان ما، برای علوم حدیث، تاریخ و روایت، میزان دقیقی را گذاشته‌اند که آن: علم سند، جرح و تعدیل ویا علوم حدیث از لحاظ روایت و درایت می‌باشد که در واقع که در این میزان، عقل و نقل با هم آمیخته‌اند تا جایی که عده‌ی از مستشرقان گفته‌اند: مسلمانان باید به علوم مرتبط به علم حدیث شان هر اندازه که می‌خواهند بیالند.

به همین ترتیب برای آنچه برگرفته از وحی می‌باشد و برای فرآورده‌های عقلی نیز معیارها را تعیین کرده‌اند، همچنان دانشمندان مسلمان برای فهم دقیق شریعت و چگونگی استنباط از آن، موازین مهمی را تحت عنوان علم اصول فقه ته‌دب گذاری کردند که دقیق‌ترین میزان برای اجتهاد می‌باشد.

بدون شک، وزن عقاید و اصول عامه بزرگ‌تر است و برای همین، قرآن کریم در گام نخست بیشترین توجه را به آن داشته است، باز در درون عقیده وزن یکتاپرستی بزرگترین و سنگین‌ترین وزن را دارد، و پس از آن ایمان به روز آخرت و فرشتگان و کتاب‌های آسمانی و فرستادگان.

و در ساحه‌ی کفر، کفر الحاد و شریک قرار دادن بت‌ها با خداوند، سنگین‌تر از کفر عموم کافران می‌باشد و باز کفر عمومی سنگین‌تر از کفر اهل کتاب است و همین‌گونه دیگرانش، و کفر مرتد خطرناک‌تر و سنگین‌تر از سایر انواع کفر می‌باشد؛ و در اینجا چنانکه سلف گفتند، کفری پائین‌تر از کفر، شرکی پائین‌تر از شرک، و نفاقی پائین‌تر از نفاق وجود دارد.<sup>1</sup> و نیز کفر کسی که دعوت به گونه‌ی درست برایش نرسیده سبک‌تر از کفر کسی است که

<sup>1</sup> د. قرضای فی فقه الأولویات ص 166.



دعوت برایش رسیده؛ ولی راه ستیز در پیش گرفته است، نوع اول در زیر مصداق این آیه‌ی قرآنی قرار می‌گیرد ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾<sup>1</sup> ترجمه: و ما عذاب کننده نیستیم تا آنکه رسولی نفرستیم.

پس از شرک، سنگین‌ترین وزن را گناهان کبیره‌ای هفت‌گانه یا نه‌گانه دارند، و پس از آن دیگر گناهان کبیره، سپس مکروهات کوچکی که با نص ثابت است، آنهایی که به اجتهاد ثابت است، پس از آن مکروهات، و اینکه بدعت‌های عقیدوی، خطرناک‌تر و سنگین‌تر از بدعت در عبادات است.

همچنان در زمینه‌ی محرمات، فرق است میان آنچه که بنا بر حرمت مقاصدش، حرام گردیده‌است؛ مانند سود یا ربای نسیه (سود برخاسته از تاخیر در پرداخت) که ارتکاب آن جز به اساس ضرورت شرعی و در چارچوب آن، نارواست.

به همین گونه، تحریم وسائل وجود دارد؛ مانند سود اضافه در معاملات، که ارتکاب آن بنا بر احتیاج عامه، جائز است، پیامبر (بیع العریا) را تا اندازه‌ی پنج پیمان که تقریباً 647 کیلوگرام می‌شود جواز دادند.

بناء آنچه از باب تحریم مقاصد باشد جز در حالت ضرورت مباح نمی‌گردد و آنچه از باب تحریم وسائل باشد به اساس نیاز شدید یا نیازعموم مردم، رواست.

پس کار گرفتن از میزان مخصوص بر آنچه که از روی مقاصد حرام است و بر آنچه که از روی تحریم وسائل حرام گردیده‌است، از اهمیت والایی برخوردار می‌باشد، ورنه خلا و سردرگمی و خلط به میان می‌آید.

در زمینه‌ی فرایض، وزن فرض عین از نگاه پاداش و کیفری که به یک فرد داده می‌شود، سنگین‌تر از فرض کفایی است؛ اما اگر به سطح دولت و امت باشد، فرایض کفایی از نگاه تأثیر بر امت سنگین‌تر و پیامدهایش خطرناک‌تر است و انجام دادن آن برای دولت در اولویت قرار می‌گیرد و تطبیق آن و توجه به آن بر دولت واجب است، این در حالی است که در فرایض عینی جز از راه وعظ و نصیحت و در کارهای خصوصی افراد جز در هنگام سرپیچی از قانون، مداخله نمی‌کند.

<sup>1</sup> سوره‌ی أسراء، آیه: 15.

و در راستای مقاصد عامه و مصالح عمومی، می‌بینیم که ضروریات در مرتبه‌ی نخست، پس از آن حاجیات و پس از آن تحسینیات قرار گرفته‌اند. باز همین ضروریات، حاجیات و تحسینیات، بر پایه‌ی هر ضرورت یا حاجت یا تحسینی درجه‌بندی می‌شود؛ به طور مثال، به سطح دولت و امت، جایگاه دین قوی‌تر از دیگر موارد است، درحالی‌که به سطح یک فرد برایش رخصت است که به خاطر نجات جان خود کلمه کفر را بر زبان بیاورد، او تعالی می‌فرماید ﴿إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾<sup>1</sup> ترجمه: مگر کسی که وادار [به کفر] شود و دلش به ایمان مطمئن باشد.

به همین ترتیب میزان و جایگاه نفس و عقل و نسل، قوی‌تر از میزان مال است. امام حرمین می‌گوید: اگر تمام دارایی دنیا با یک قطره خون انسان سنجیده شود، با آن برابر و هم‌وزن شده نمی‌تواند<sup>2</sup> و نیز می‌فرماید: هرگاه خون‌ها بر دم شمشیرها بریزد، پس اموال در اینجا از چیزهای بی‌ارزش است.<sup>3</sup> و می‌گوید: همه‌ی اموال دنیا، در برابر یورش کفار بر یکی از روستاهای سرزمین اسلامی که در آن خون مسلمان ریخته شود یا دست‌درازی به حرم شود ناچیز است.<sup>4</sup> امام غزالی - رحمه الله - فرموده‌است: مال در میزان شریعت، نسبت به خون آدمی ناچیز است.<sup>5</sup>

همچنان در مقاصد شریعت، جایگاه نفس آدمی مقدم بر عقل بوده و جایگاه نسل مقدم بر عقل و مال می‌باشد.

### معیارهای وزن‌ها:

بدون شک اگر در قرآن کریم بیندیشیم، معیارهای زیادی را برای شناختن آنچه که در گستره‌ی ارزش و احکام شرعی در فعالیت‌ها و مسؤولیت‌ها وزن بیشتر یا قوت کمتر دارد را

<sup>1</sup> سوره‌ی نحل، آیه: 106.

<sup>2</sup> الغیائی، با تحقیق أ.د عبد العظیم الدیب ط. دارالمنهاج جدة 1432 هجری فقرة 369 ص 379

<sup>3</sup> همان منبع، فقرة 370 ص 379

<sup>4</sup> همان منبع، فقرة 371 ص 379

<sup>5</sup> المستصفی ( 1 / 314 )

خواهیم یافت، همه در یک درجه قرار ندارند، به همین خاطر نصوص دال بر آن است که بزرگ‌ترین گناه کبیره آن شرک است که قابل بخشش نیست، درحالی که غیر از شرک قابل عفو و بخشش است، خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾.<sup>1</sup>

ترجمه: بی‌گمان خداوند (هرگز) شرک آوردن به خود را نمی‌بخشد، ولی جز آن را از هر کس که بخواهد می‌بخشد.

پس از مرتبه‌ی شرک، گناهان بزرگ هفت‌گانه یا نه‌گانه می‌آید که شریعت آنها را تباه کنندگان نامیده‌است؛ و بعد از آن باقی گناهان بزرگ می‌آید، سپس ارتکاب گناهان کوچکی است که به اصرار ارتکاب می‌یاد، پس از آن، گناهان کوچکی است که بدون اصرار باشد.

برای همین خداوند ﴿أَنَّا﴾ "لَمَم" نامیده‌است می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ﴾.<sup>2</sup>

ترجمه: همان کسانی که از گناهان بزرگ و بدکاری‌ها خودداری می‌کنند مگر از گناهان کوچک (که آن‌هم مورد عفو خدا قرار می‌گیرد).

و همچنان ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾.<sup>3</sup>

ترجمه: بیگمان نیکی‌ها (و از جمله نمازهای پنج‌گانه) بدی‌ها را از میان می‌برند.

همچنین اصلی‌ترین اوامر الهی را می‌یابیم که در رأس همه‌ی آنان فریضه‌ی ایمان با ارکان شش‌گانه‌اش قرار دارد، و حتی اینها در میان خود مراتب و مراحل دارند، ایمان به الله متعال و یگانگی او در رأس همه قرار دارد، و به همین ترتیب دیگرانش. پس از آن فریضه‌ی اسلام با ارکان پنج‌گانه‌اش در میان خود دارای مراتبی است، چنانکه خواندن کلمه‌ی شهادت در اولین مرتبه قرار دارد، سپس نماز، زکات، روزه، حج و به همین ترتیب دیگرانش.

<sup>1</sup> - سوره نساء، آیه: 48.

<sup>2</sup> - سوره نجم، آیه: 32.

<sup>3</sup> - سوره هود، آیه: 114.

هرگاه احکام تکلیفی را در بخش مثبت آن ترتیب نماییم، فرض ثابت شده به دلیلی که ثبوت و دلالت آن قطعی باشد در مرتبه‌ی اول قرار می‌گیرد پس از آن واجب، سنت، مستحب و مباح است.

و در بخش منفی آن به ترتیب: حرام ثابت شده به دلیلی که ثبوت و دلالت آن قطعی باشد در درجه‌ی اول، سپس مکروه تحریمی و مکروه تنزیهی قرار دارد.

و در بخش احکام وضعی از لحاظ مثبت آن، به ترتیب: رکن، شرط، عزیمت و رخصت، و از لحاظ منفی آن به ترتیب: بطلان، فساد، و موانع قرار دارد.

در گذشته نمونه‌های زیادی را یادآور شدیم، و چیزی که برای ما اهمیت دارد رهنمودهای قرآن کریم به این بخش می‌باشد، از جمله: این فرموده‌ی او تعالی:

﴿أَجْعَلْتُمْ سَقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾<sup>1</sup>

ترجمه: آیا (رتبه‌ی سقاییت و) آب دادن به حاجیان و تعمیر کردن مسجد الحرام را همسان (مقام آن) کسی می‌شمارید که به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده و در راه خدا جهاد کرده‌است؟ در نزد خدا (آنان با هم) برابر نمی‌باشند، و خداوند مردمانی ستمکار را هدایت نمی‌کند.

به طور واضح بر نابرابری میان ثواب دو عبادت و دو عمل صالح دلالت دارد که: آب دادن حاجیان و تعمیر مسجد الحرام از یک سو و ایمان به الله متعال و جهاد در راه او از سوی دیگر قرار دارد.

و فرموده‌ی او تعالی که: ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولَئِكَ الْأَلْبَابِ﴾<sup>2</sup>

ترجمه: آیا کسانی که (وظیفه‌ی خود را در قبال خدا) می‌دانند، با کسانی که (چنین چیزی

<sup>1</sup> - سوره توبه، آیه: 19.

<sup>2</sup> - سوره زمر، آیه: 9.

را) نمی‌دانند، برابر و یکسانند؟! (هرگز). تنها خردمندان (فرق اینان را با آنان تشخیص می‌دهند، و از آن) پند می‌گیرند.

و این فرموده‌ی او تعالی:

﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾<sup>1</sup>

ترجمه: مسلمان‌هایی که (به جهاد نمی‌روند و در منازل خود) می‌نشینند، با مسلمانانی برابر نیستند که با مال و جان در راه یزدان جهاد می‌کنند. خداوند مرتبه‌ی والایی را نصیب مجاهدان کرده‌است که بالاتر از درجه خانه‌نشینان است، مگر اینکه چنین خانه‌نشینان دارای عذری باشند (که ایشان را از بیرون شدن برای جهاد بازداشته باشد. در این صورت درخور سرزنش نیستند و پاداش بزرگ خود را از خدا دریافت می‌کنند و مرتبه‌ی بالایی دارند). خداوند به هریک (از دو گروه مجاهد و وانشتگان معذور) منزلت زیبا (و عاقبت والایی) وعده داده‌است. و خداوند مجاهدان را بر وانشتگان (بدون عذر) با دادن اجر فراوان و بزرگ، برتری بخشیده‌است.

### رهنمودهای سنت مطهر نبوی:

نبی اکرم  $\rho$  می‌فرماید: ایمان هفتاد و چند و یا شصت و چند شاخه دارد که بالاترین آن کلمه لا إله الا الله بوده و پائین‌ترین آن برداشتن چیز اذیت‌رسان از راه است.<sup>2</sup>

یاران پیامبر اکرم  $\rho$  نیز همیشه حریص بودند که از پیامبر خدا در باره‌ی بهترین و سودمندترین اعمال بپرسند، آن حضرت نیز به آن‌ها پاسخ می‌داد و به بهترین اعمال تشویق‌شان می‌کرد. بخاری، مسلم و دیگران به سند خود از ابوهریره  $\tau$  روایت کرده‌اند که گفت: از رسول الله  $\rho$  پرسیده شد که کدام اعمال بهتر است. گفت: ایمان به الله  $\Psi$ ، گفتند:

<sup>1</sup> - سوره نساء، آیه: 95.

<sup>2</sup> مسلم آن را در صحیح خود به حدیث شماره ۳۵، ابو داود به حدیث ۴۶۷۶، ترمذی ۲۶۱۴، نسائی ۵۰۰۵ و ابن ماجه ۵۷ روایت کرده‌اند.

بعد از آن؟ گفت: جهاد در راه خدا، فرمودند: سپس کدام؟ فرمودند: حج مبرور.

در روایت دیگری از محمد بن جعفر، رسول خدا می‌فرماید: ایمان به الله و رسول خدا می‌باشد.<sup>1</sup>

آنجا روایت دیگری وجود دارد که بر تفاوت‌ها در ترتیب اولویات دلالت می‌کند؛ چنان‌که احمد و ابن عساکر به سند حسن و صحیح از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده‌اند که گفت: ای رسول خدا! کدام عمل بهتر است؟ فرمودند: نماز در وقت اش، گفتم بعد از آن؟ فرمودند: نیکی با پدر و مادر. گفتم باز کدام؟؟ فرمودند: اینکه مردم از زبانت در امان باشند. بعد از آن سکوت کرد و اگر بیش‌تر می‌پرسیدم، او جواب میداد.<sup>2</sup>

در روایت دیگر از ابن مسعود به این لفظ آمده‌است: کدام عمل بهتر است؟ فرمودند: نماز در وقت آن، پرسید: بعد از آن کدام؟ فرمودند: نیکی با پدر و مادر. پرسید: بعد از آن کدام؟ فرمودند: جهاد در راه خدا.<sup>3</sup>

و در باب گناهان و نافرمانی‌ها آمده‌است که یک اعرابی نزد نبی اکرم ص آمد و گفت: یا رسول خدا، گناهان کبیره کدام‌ها‌اند؟ فرمودند: شرک آوردن به خداوند  $\Psi$ . پرسید: باز کدام؟ فرمودند: نافرمانی پدر و مادر. پرسید: بعدا کدام؟ فرمودند: قسم ناحق، از عامر پرسیدم: قسم ناحق چیست؟ فرمود: کسی که قسمتی از مال یک شخص مسلمان را به قسم بگیرد در حالی که او دروغ می‌گوید.<sup>4</sup> و همچنین از ابن مسعود روایت شده که گفت: یا رسول خدا کدام گناهان بزرگ‌تر‌اند؟ فرمودند: شرک آوردن به الله  $\Psi$  درحالی که او تو را آفریده‌است. گفتم: پس از آن کدام؟ فرمودند: فرزندت را از ترس فقر و گرسنگی بکشی. گفتم: پس از آن کدام؟ فرمودند: اینکه با زنی زنا کنی.<sup>5</sup> و نزد بخاری و مسلم آمده‌است: اینکه با زن همسایه‌ات

<sup>1</sup> بخاری آن را در صحیح خود ۱۵۱۹ و مسلم ۸۳ روایت کرده‌اند.

<sup>2</sup> احمد آن را در مسند خود (ج ۶ ص ۱۵۲) روایت کرده و شیخ احمد شاکر گوید: (اسنادش حسن است) و ابن عساکر در معجم الشیوخ (ج اول ص ۴۶۲) روایت رده و این حدیث از دو راه آمده که از راه ابو عمر صحیح و از راه ابو معاویه حسن است. و اشبیلی در الأحكام الشرعية (ج ۳ ص ۱۵۷) آن را روایت کرده‌است.

<sup>3</sup> ابن تیمیه آن را در مجموع الفتاویش ۳۵-۳۷ یادآور شده و گفته که: صحیح است.

<sup>4</sup> ابن حبان آن را در صحیح خود ۶۱۱۹ روایت کرده‌است.

<sup>5</sup> احمد آن را در مسند خود ج ۶ ص ۸۶ روایت کرده و محقق آن شیخ شاکر گوید: (اسنادش صحیح است)، ترمذی با سند صحیح ۳۱۸۲، حاکم فی معرفة العلوم حدیث شماره: ۱۶۰ و بیهقی در السنن الكبرى ج ۸ ص ۱۸ کرده‌اند.

زنا کنی.

احادیث صحیحی دلالت بر این دارد که مرتبه‌ی علم قبل از مرتبه‌ی عمل است. الله  $\Psi$  می‌فرماید: ﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾<sup>1</sup> ترجمه: پس بدان که هیچ خدایی جز الله نیست. و فتوا از روی نادانی گاهی به مرحله‌ی قتل می‌رسد، و پرسیدن از دانشمندان مانند طبابت است، ابوداود و بیهقی و غیر اینها با سند خود از جابر روایت کرده‌اند که گفت: در سفری بیرون شدیم، سنگی به یکی از ما برخورد و سرش را زخمی ساخت، پس از آن وی احتلام شد و از یارانش در باره‌ی غسل پرسید که: آیا برایم رخصت است که تیمم کنم؟ گفتند: ما برایت رخصت نمی‌بینیم؛ زیرا تو آب در اختیار داری. او هم غسل کرد و مرد، وقتی نزد پیامبر  $\rho$  برگشتیم، برایش خبر دادند، فرمود: او را کشتند، خدا آنان را بکشد، چرا وقتی نمی‌دانستند نپرسیدند، همانا شفای نادان پرسیدن است، برایش همین کافی بود که تیمم می‌کرد و زخم خود را با پارچه‌ای می‌بست...<sup>2</sup>

### گاهی چندین میزان:

چنان که در گذشته گفتیم، قرآن کریم لفظ «موازین» را به صیغه‌ی جمع استعمال کرده‌است، برای همین گفتیم که لفظ میزان جنس است و آنرا شامل می‌گردد، چنانچه این را در حدیث بالا و در احادیث دیگر یادآور شدیم که در بهترین اعمال، برتری‌های اسلام، یا در بدترین اعمال و سخت‌ترین آن فرق و تفاوت وجود دارد، گاهی پاسخ این بود که بهترین اعمال ایمان به الله و رسول اوست، گاهی نماز، و در برخی پاسخ‌ها نیکی به پدر و مادر پیش از جهاد آمده و در برخی هم جهاد پیش از آن آمده‌است و همین‌طور دیگرانش.

امامان حدیث به این مسئله پرداخته‌اند، این امام بخاری بابی را ویژه‌ی این ساخته که: «کدام اسلام بهتر است» و حدیث ابو موسی اشعری را آورده که از رسول اکرم  $\rho$  پرسیده شد: کدام اسلام بهتر است؟ آن حضرت در جواب‌شان فرمود: کسی که مسلمانان از دست و زبانش

<sup>1</sup> محمد، آیه: ۱۹.

<sup>3</sup> ابو داود آنرا در سنن خود به حدیث شماره (336 و 337)، دارقطنی (189/1)، بیهقی به حدیث شماره (1115)، احمد آنرا کوتا در مسند خود 3057، دارمی 752 و ابن حبان در صحیح خود 1314 روایت کرده‌اند.

در امان باشند.<sup>1</sup>

سپس این باب را آورده که: طعام دادن از اسلام است، و حدیث عبد الله بن عمرو را آورده است که مردی از پیامبر پرسید: کدام اسلام خوبتر است؟ آن حضرت فرمودند: اینکه طعام بدهی، و بر کسی که می‌شناسی یا نمی‌شناسی سلام بدهی.<sup>2</sup>

### از اسباب فرق بین دو حدیث چندگونه پاسخ داده شده است از جمله:

- اینکه لفظ «أفضل» برای کثرت در مقابل قلت به کار رفته است و لفظ «خیر» به معنای نفع در برابر شر ذکر گردیده است.
- به گفته‌ی کرمانی هر دو موضوع وابسته با یکدیگراند؛ زیرا طعام دادن مستلزم سلامت از گزند دست است و سلامت از گزند دست مستلزم سلامت زبان است.
- اینکه هر سخن با رعایت وضعیت سوال کننده و شنونده پاسخ داده شده است.<sup>3</sup> حافظ ابن حجر می‌گوید: شاید هدف از جواب اول: هشدار کسی باشد که ترس آزار دادن با دست یا زبان از وی وجود داشت، پس او را به باز ایستادن رهنمایی کرد. در دوم، تشویق کسی که امید نفع رساندن به عموم مردم با کار یا سخن وجود داشت، و او را به این تشویق کرد. و این دو ویژگی را از این خاطر مشخص ساخت که در همان وقت نیاز شدید به آن وجود داشت؛ زیرا آنان در این زمینه خیلی کوشا بودند و هم اینکه برای رعایت مصلحت انس گرفتن مردم با اسلام کارا بود و این عمل پیامبر دال بر آن است که در اولین روزهایی که وارد مدینه شد بر این دو عمل تشویق کردند، چنانچه آنرا ترمذی و غیره به سند صحیح از عبدالله بن سلام روایت کرده‌اند.

امام مسلم نیز چنین کرد، چنانچه بابی را زیر عنوان: بیان تفاضل اسلام و اینکه کدام یک بهتراند، نگاشته و در آن همان حدیث عبدالله بن عمرو را آورده که بخاری آنرا در باب طعام

<sup>1</sup> صحیح البخاری حدیث ۱۱، با فتح الباری ج ۱ ص ۵۴-۵۵.

<sup>2</sup> صحیح البخاری حدیث ۱۲ و فتح الباری ج ۱ ص ۵۵-۵۶.

<sup>3</sup> فتح الباری، ج ۱، ص ۵۶.



دادن به شماره 12 آورده بود، باز حدیث عبدالله بن عمرو بن عاص را آورده که: مردی از پیامبر خدا پرسید: کدام مسلمان بهتر است؟ فرمود: کسی که مردم از زبان و دستش در امن باشند، و این خود حدیث بخاری از ابوموسی می‌باشد ولی با این لفظ که: کدام مسلمان بهتر است؟، باز همان حدیث ابو موسی را با همان لفظ بخاری روایت کرده‌است.

نووی گوید: علما -رحمهم الله- گویند: اختلاف پاسخ‌ها در اینکه بهترین مسلمان کدام است، به خاطر اختلاف حالت پرسنده و حاضرین بوده‌است، گویا در یکجا نیاز به سلام دادن و طعام دادن بیشتر و مهم‌تر بوده که آنان در این باره اهمال و سهل‌انگاری و مانند اینها می‌کردند، و در جای دیگر همین اهمیت در خودداری از آزار رسانیدن به مسلمانان ملاحظه شده‌است... سپس سخن قاضی -قاضی عیاض- را نقل کرده که: ایجاد الفت یکی از فرایض دین و یکی از ارکان شریعت و نظام شامل اسلام می‌باشد.<sup>1</sup>

#### خلاصه:

- این احادیث دلالت به تغییر میزان با تغییر احوال دارد.
- وزن قوی و جایگاه یک چیز از خلال اشارات قرآن کریم و تکرار زیاد آن دانسته می‌شود؛ مثلاً: می‌بینیم که داستان حضرت موسی با بنی اسرائیل حدود چهارده بار در قرآن کریم ذکر شده و این دلالت بر قوت و اهمیت این داستان دارد و در نتیجه وجوب مطالعه و عبرت‌آموزی از آن را در پی دارد.
- همچنان می‌بینیم که بخش زیادی از قرآن کریم به داستان‌های بنی اسرائیل با بقیه پیامبران و احوال آنان اختصاص یافته است، چنانچه می‌بینیم در حدود ده سوره به نام بنی اسرائیل، پیامبران شان و کارکردهای آنان نام‌گذاری شده‌است. و از میان آنها داستان بنی اسرائیل و آنچه با پیامبران خود کردند به ویژه سیدنا موسی (ع) که به پیمان‌های زیادی در سوره‌های بقره، اعراف، قصص و مانند اینها آمده‌است و به گونه‌ی آشکار، اهمیت این داستان را برای این امت و ضرورت به گرفتن پندهای گوناگون از آن نمایان می‌سازد.

<sup>1</sup> به شرح صحیح مسلم از نووی، ج ۱، ص ۲۸۵-۲۸۶، ط دار آبی حیان بالقاهرة ۱۴۱۵ هـ مراجعه شود.

- همین‌طور، کثرت سوگند الله متعال به اشیاء، برای بزرگیِ شأنِ آن اشیاء صورت گرفته است. چنانچه در سوره‌ی «الشمس» می‌بینیم که خداوند متعال به چهارده چیز سوگند یاد کرده و پس از آن، مقسم علیه را آورده می‌فرماید: ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّهَا﴾ (شمس: 9-10) ترجمه: به راستی رستگار شد کسی که آن (نفس خود) را پاکیزه کرد، و زیان‌کار شد کسی که آن را بیالود.
- این را می‌رساند که رستگاری با پاک‌سازی نفس و زیانکاری با آلودن فطرت، موضوع بزرگی است که وزن سنگین دارد، و اینکه پاک‌سازی نفس و پرورش آن بر خوبی‌ها نهایت مهم است، درحالی که می‌بینیم سوگند بر هلاکت اقوام جز یکی، دو یا سه بار تکرار نشده است.

و همین‌طور در سوره "الناس" نیز بر اهمیت اصلاح نفس تأکید کرده است. چنانچه الله متعال در این سوره شماری از صفات بزرگ خود را ذکر نموده و سپس می‌فرماید: ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ، مَلِكِ النَّاسِ، إِلَهِ النَّاسِ، مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ، الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ﴾ ترجمه: بگو: پناه می‌برم به پروردگار مردم، به پادشاه مردم. به معبود (به حق) مردم، از شر وسوسه‌گر پنهان، وسوسه‌گری که در سینه‌های مردمان به وسوسه می‌پردازد.

درحالی که پناه خواستن از شر آنچه آفریده قبلاً در یک صفت الله عزّ و جلّ آمده است و آن اینکه: ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾ (فلق: 1) ترجمه: بگو: پناه می‌برم به پروردگار سپیده‌دم.

### مراتب اعمال طبق شناخت اوزان

امام عز بن عبد السلام (متوفی 660 هـ) به بیان مراتب اعمال یعنی - به اصطلاح ما شناخت اوزان- به شکل تفصیلی پرداخته، و برای آن فصل مستقلی تحت عنوان تفاوت مراتب اعمال با تفاوت مراتب مصالح و مفاصد تعیین نموده<sup>(1)</sup> و فرموده است: همچنان شریعت‌ها بر حرمت خون‌ها، شرم‌گاه‌های زنان، اموال و آبروها؛ و بر دستیابی بهترین گفتارها و کردارها اتفاق دارند، و اگر در بعضی از آنها اختلاف اندکی نمایان گردد، آن غالباً

<sup>1</sup> القواعد الكبرى، تحقیق: د. نزه حماد و د عثمان ضمیریه، ط وزارت اوقاف قطر 1429 هـ (1/ 29).

بر اختلاف در تساوی و ترجیح برمی‌گردد، و بندگان در وقت تساوی مخیر اند ولی اگر در تفاوت و تساوی حیران ماندند، توقف می‌کنند، و همچنان پزشکان از بین دو مرض بزرگترینش را درمان می‌کنند اگر چه به بقای مرض کوچک بینجامد... سپس فرمود: بدان که مقدم کردن صالح‌ترین‌ها، و دور کردن فاسدترین‌ها در سرشت انسان‌ها نهفته است.<sup>(1)</sup>

سپس در باب بیان مراتب مصالح اعمال مأموره و مراتب مفاسد اعمال ممنوعه چنین گفته‌است:

- اول: کفر ورزیدن به الله است. مانند: دشنام دادن پروردگار یا پیامبر P.
  - دوم: زنا، متأهل و قتل است، می‌گوید: با آنکه خوردن مال یتیم از گناهان کبیره است ولی بدون شک فساد آن دو بزرگ‌تر از این می‌باشد.<sup>(2)</sup>
  - سوم: شخصی که رازهای مسلمانان را به کافران فاش می‌سازد و این را هم می‌داند که کارش باعث می‌شود تا کفار، مسلمانان را ریشه کن کنند، زن و فرزندان‌شان را اسیر بگیرند، اموال‌شان را تاراج کرده بر زنان‌شان تجاوز کنند و خانه‌های‌شان را ویران سازند، پس مسبب شدن تمام این مفاسد، بزرگ‌تر و زشت‌تر از پشت کردن بدون عذر از میدان جهاد می‌باشد، با وجودی که این هم از گناهان است.<sup>(3)</sup>
- سپس یادآور شده که: گواهی دروغ و خوردن مال یتیم از گناهان کبیره است که اگر در مال هنگفت باشد که واضح است، ولی اگر در مال ناچیز باشد، می‌توان آنرا در گناهان کبیره از باب مفاسد دانست.<sup>4</sup>
- باز تفاوت میان گواهی دروغی که منجر به کشتن شخص بیگناه می‌شود و گواهی دروغی که منجر به آن نمی‌شود را بیان کرده که اولی آن بزرگ‌تر است.<sup>5</sup>

<sup>1</sup> همان اثر (1/ 8 - 9)

<sup>3</sup> - القواعد الكبرى، تحقیق: د. نذیه حماد و د عثمان ضمیریه، ط وزارت اوقاف قطر 1429 هـ (1/ 29 - 30).

<sup>4</sup> - همان اثر.

<sup>4</sup> - همان اثر.

<sup>5</sup> - القواعد الكبرى، تحقیق: د. نذیه حماد و د عثمان ضمیریه، ط وزارت اوقاف قطر 1429 هـ (1/ 29 - 30).

سپس قاعده زیبایی را در زمینه‌ی انگیزه‌ی گناه کردن وضع کرده و بیان داشته است که نافرمانی از خداوند متعال با چیزی که لذت ندارد زشت‌تر از چیزی است که در آن انگیزه شهوت باشد. و این سخن پیامبر  $\text{p}$  را دلیل آورده که: "سه نفر هستند که خداوند در قیامت با آنها سخن نمی‌گوید و آنها را پاک نمی‌سازد و به سوی‌شان نگاه نمی‌کند: پیرزناکار، پادشاه دروغگو و فقیر متکبر"<sup>1</sup>.

بنا بر این گفته‌است: لواطت زشت‌تر از زنا است.<sup>2</sup>

و سلطان علما سخن خود را چنین پایان داده‌است که: تمام مصالح و مفسد در مرتبه و درجات مختلف قرار دارند، و بر اساس درجات مصالح، فضایل دنیا و پاداش آخرت مرتب می‌شود و بر اساس درجات مفسد، گناهان صغیره و کبیره و مجازات دنیا و آخرت مرتب می‌شود.<sup>3</sup>

سلطان علماء به مسائل بسیار مهمی پیرامون معیار درجات، تفاوت‌ها و مساوات پرداخته است که مهمترین‌شان را کوتاه بیان می‌کنیم:<sup>4</sup>

### مسئله اول: گاهی به یکسان بودن مقدار، تفاوت تحقق نمی‌یابد:

عزّ بن عبد السلام برای آن مثال‌هایی آورده‌است، از جمله: درهم صدقه با درهم زکات برابر است، ولی زکات را فرض ساخته‌است؛ زیرا اگر آن را فرض نمی‌ساخت، ثروت‌مندان از نیکی به فقرا خودداری می‌کردند و فقرا هلاک می‌شدند، از همین‌رو پاداش آنرا بیش‌تر از پاداش دیگر موارد گردانیده تا آنان را به التزام و انجام دادن آن تشویق کند؛ زیرا گاهی به یکی از دو کار مشابه پاداشی داده می‌شود که در انجام دادن همانند آن داده نمی‌شود، با آنکه تفاوتی میان آنها نیست مگر در تحمل سختی برای انجام دادن آن و وجوب مجازات برای

<sup>1</sup> - این حدیث را امام مسلم رحمه الله در صحیح خود با شماره 107 روایت نموده‌است.

<sup>2</sup> - القواعد الکبری (1 / 36 - 37).

<sup>3</sup> - همان اثر.

<sup>4</sup> - آن را با اختصار و اندکی تصرف ذکر می‌کنیم و مسائلی را اضافه و توزیع می‌کنیم.

ترک آن<sup>1</sup>.

سپس نمونه‌های متعددی آورده‌است، از جمله: حج فرضی و عمره‌ی یک شخص از هر جهت با حج نفلی و عمره‌ی او یکسان است، ولی از نظر ثواب نابرابراند، همچنان روزه‌ی رمضان از نظر سختی با روزه نفلی برابر است و حتی گاهی روزه‌ی نفلی در یک روز طولانی و گرم سخت‌تر از روزه‌ی رمضان در یک روز کوتاه و معتدل است، ولی با این وجود، ثواب فرض در همه اعمال بیشتر از نفل است. با استناد به این حدیث پیامبر<sup>پ</sup> که از پروردگارش روایت کرده که الله  $\Psi$  فرمود: "بنده‌ی من با هیچ عملی بهتر از ادای آنچه که بر او فرض کرده‌ام به من نزدیک نمی‌شود."<sup>2</sup>

### تفاوت در بیش و کم تا زمانی است که جنس یکسان باشد:

می‌گوییم: اصل رعایت بیش و کم است، پس اگر حکم یکی باشد، بیش و بیش‌تر، وزن بزرگ‌تری دارد؛ مثلاً: اگر هر دو از جمله واجبات یا مستحبات باشند یا بیشترین درهم از واجبات و کمترین آن از مستحبات باشد؛ ده درهم بهتر از پنج درهم است، در این صورت واجب وزن بیشتر دارد.

**مسأله‌ی دوم: عزّ بن عبدالسلام اختلاف در حکم ده درهم صدقه‌ی نفلی و پنج درهم** به عنوان زکات را مطرح کرده و فرموده‌است: (شاید در چنین حالتی فرض بهتر از نفل باشد، بدون در نظرداشت تفاوت بین دو مصلحت، و احتمال این را هم دارد که حدیث مختص به دو عملی باشد که در مصلحت مساوی‌اند)<sup>3</sup>. اما قول اول را ترجیح داد؛ زیرا ظاهر حدیث دلالت بر مطلق بودن دارد.

**مسأله سوم: تفاوت به سبب زمان یا مکان؛** اگر چه دو عمل با هم مساوی باشند، عبادت در شب قدر، در حرم مکی، در مدینه منوره، و در مسجد اقصی چندین برابر بهتر از همان

<sup>1</sup> - القواعد الكبرى (1 / 43).

<sup>2</sup> - همان اثر (1 / 43) این حدیث قدسی را امام بخاری در صحیح خود با شماره 6502 و ابن حبان در صحیح خود را شماره حدیثی 347 روایت نموده‌اند.

<sup>3</sup> - القواعد الكبرى (1 / 42 - 45).

عبادت در زمان‌ها و مکان‌های دیگر است؛ چنانچه آیات و احادیث نبوی آن را بیان نموده‌است.<sup>1</sup>

**مسئله چهارم: در صورت اختلاف دو عمل<sup>(2)</sup> ثواب بر اساس تلاش و زحمت نه، بلکه بر اساس نوعیت عمل است، چنانکه حدیث رسول الله  $\rho$  به آن اشاره نموده و می‌فرماید: «الإيمان بضع وسبعون "ستون" شعبة، أعلاها قول لا إله إلا الله و أدناها إمطة الأذى عن الطريق<sup>(3)</sup>» یعنی ایمان هفتاد و چند (یا شصت و چند) شاخه دارد که بالاترین آن گفتن لا اله الا الله و پایین‌ترین آن دور ساختن چیز مضر از راه است.**

**مسئله پنجم: تفاوت در احوال است؛** مرتبه‌ی تعظیم و بزرگ‌داشت کامل‌تر از مرتبه‌ی بیم و امید است؛ زیرا تعظیم و بزرگ‌داشت از توجه به ذات و صفات سرچشمه گرفته و به ذات و صفات بستگی دارند و به همین خاطر دارای دو شرف‌اند: یکی به خاطر مصدر آنها، و دوم: از وابستگی آنها، اما ترس از توجه به کیفرها و امید از توجه به پاداش‌ها و از وابستگی به مصدر خود سرچشمه می‌گیرند. پس آنها از تعظیم و بزرگ‌داشت دو پله پائین‌تر افتادند.

هم چنان مرتبه‌ی محبت ناشی از دریافت انعام و بخشش پائین‌تر از مرتبه‌ی محبت برخاسته از مشاهده‌ی کمال و جمال است؛ زیرا محبت اولی از مشاهده‌ی غیر و محبت دومی از مشاهده‌ی جمال و کمال الله متعال سرچشمه می‌گیرد.

به همین ترتیب مرتبه‌ی تعظیم و هیبت بالاتر از مرتبه‌ی محبت ناشی از شناخت جلال و جمال می‌باشد؛ زیرا در این، از زیبایی محبوب لذت می‌برد، اما در تعظیم کننده و ترسان؛ زیرا ترس و تعظیم کردن خواهان کوچک شمردن خود بوده و نفس در آن هیچ بهره‌ای ندارد، بلکه خالصانه برای الله متعال می‌باشد.

<sup>1</sup> - القواعد الكبرى ( 45-42/1 ).

<sup>2</sup> - قاعده‌ی دیگر در آینده بیان خواهد شد که زمانی که دو فعل با هم از لحاظ نوع یکسان بوده، اما در یکی از آنها مشقت بیشتر باشد پس همان بهتر است.

<sup>3</sup> - حدیث فوق را امام مسلم با همین الفاظ روایت نموده‌است (شماره: 35)، و امام بخاری با الفاظ «وستون» روایت نموده‌است (شماره: 9)، و ابن حبان نیز (شماره: 191).

**مسأله ششم: اصول، بهتر از جای‌گزین‌هاست**، می‌فرماید: هم‌چنان هیچ‌جانشینی با اصل خود برابر نیست، پس تیمم مانند وضو و غسل نیست<sup>(1)</sup>؛ سپس این قاعده را بر تعدادی از اینگونه جای‌گزین‌ها تطبیق کرده‌است؛ مانند: حج و عمره بدل<sup>2</sup> و غیره؛ بعداً فصل را این‌گونه به پایان رسانده‌است: نتیجه این است که ثواب بر تفاوت رتبه‌های اعمال مرتب است، اگر دو عمل از هرسو با هم کاملاً مساوی باشند، بیش‌ترین ثواب همانی دارد که بیش‌تر باشد؛ چنانچه الله متعال می‌فرماید: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾ (زلزله/7) یعنی: پس کسی که بقدر ذره‌ای نیکی کرده باشد آن‌را می‌بیند.

**مسأله هفتم: مساوات کیفرهای دنیوی با تفاوت مفاسد؛ و برای آن مثال‌های آورده‌است**، از جمله: حد سرقت بالای کسی که چهارم حصه‌ی یک دینار یا یک دینار یعنی 4.25 گرام طلای خالص را بدزدد و کسی که یک هزار دینار را بدزدد یکسان تطبیق می‌شود، ولیکن به خاطر متفاوت بودن وزن، عذاب این یکی در روز قیامت سخت‌تر است، به دلیل این فرموده‌ی او تعالی: ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾ (زلزله/7) یعنی و کسی که بقدر ذره‌ای بدی کرده باشد آن‌را می‌بیند.

از این معلوم می‌شود که مساوات در مجازات دنیوی مستلزم مساوات در مجازات اخروی نیست<sup>(3)</sup>.

و پژوهش بر این است که این مساوات تنها در حدود است که در صورت رسیدن به نصاب، پوره شدن شرایط و نبود موانع و شبهات فراوان که حدود را دفع می‌کند، اصلاً تجزیه را قبول نمی‌کند؛ ولی در تعزیرات - که همان مجازات دنیوی به استثنای حدود می‌باشد - جرم کوچک با جرم بزرگ برابر نیست، مثلاً مجازات فریب و خیانت گاهی کوچک می‌باشد و گاهی بزرگ تا جایی که حتی حسب ارتکاب جنایت به قتل نیز می‌رسد.

**مسأله هشتم: مصالح و مفاسد** در نزد امام عز-رحمه الله- مراتب سه‌گانه دارند؛ چنانچه

<sup>1</sup> - القواعد الكبرى (1/46-47).

<sup>2</sup> اینکه کسی عوض دیگری حج یا عمره را به جای آورد.

<sup>3</sup> - القواعد الكبرى (1/56-58).

می‌فرماید: مصالح و مفاسد دو جهان درجات متفاوتی دارند، که بعضی اعلیٰ بعضی ادنی و بعضی در وسط آن‌ها قرار دارند، هم‌چنان بعضی از این‌ها اتفاقی و بعضی اختلافی‌اند؛ پس در هر کاری که به انجام دادن آن امر شده یا مصلحت هر دو دنیا است، یا از یکی آن‌ها؛ و در هر چیزی که از آن نهی شده یا فساد هر دو دنیا است یا از یکی آن‌ها؛ پس هر آن عملی که باعث حصول بهترین مصالح شود، بهترین اعمال است؛ و هر آن عملی که باعث کسب بدترین فساد شود، بدترین اعمال می‌باشد.

پس هیچ سعادت‌تری بهتر از عرفان، ایمان و طاعت خدای مهربان نبوده، و هیچ بدبختی بدتر از جهل به خدای حساب‌رس، کفر و نافرمانی نیست؛ و ثواب آخرت، اکثراً با تفاوت مصالح، و عذاب آخرت اکثراً با تفاوت مفاسد، تفاوت می‌کند<sup>(۱)</sup>.

### یادداشت مهم:

امام عز-رحمه‌الله- بر موضوع مهمی گوشزد کرده و آن این که دور از لطف پروردگار نیست که در برابر دو عملی که از یک جنس هستند، به کمترین آن، پاداش بیشتر از عمل زیاد را نصیب فرماید، چنانچه اجر این امت با وجود عمل اندک، بیشتر از پاداش یهود و نصاری با وجود عمل بسیارشان می‌باشد، هم‌چنان عبادت در شب قدر، هزار ماه بهتر از عین عبادت در شب‌های دیگر است<sup>(۲)</sup>.

از عبارت فوق این را می‌فهمیم که برتری و مرجع اندازه‌گیری ثواب ویژه‌ی الله متعال بوده و ضرور نیست که ثواب به اندازه‌ی رنج و خستگی باشد؛ بلکه نیت، زمان، مکان و اشخاص نقش بزرگی دارند و همچنان به الله متعال نیز برمی‌گردد.

### اوزان و مراتب معنوی بی‌شمار اند

مشخص کردن درجه‌های سه‌گانه در قاعده‌ی عمومی داخل است، ورنه در داخل هر درجه درجه‌های متعددی وجود دارد. در داخل بلندترین درجه هم چندین درجه است، مثلاً

<sup>۱</sup> - قواعد الاحکام فی مصالح الانام (11/1).

<sup>۲</sup> - منبع قبلی (11/1).



پایین‌ترین درجه‌اش همان است که به اوسط نزدیک باشد، و همین‌گونه بالا می‌رود تا آنکه به بلندترین درجه برسد. همچنان در داخل درجه‌ی متوسط و ادنی چندین درجه‌ی دیگر وجود دارد، مثلاً دور کردن اشیای آزاردهنده از راه پایین‌ترین درجه‌ی ایمان به شمار می‌رود، و باز در داخل آن درجات متعددی است، مثلاً پر کردن گودالی که در راه است با دور کردن سرگین حیوان برابر نیست؛ زیرا درجه‌های امور معنوی بی‌شمار است، مثلاً در چارچوب علوم و تکنولوژی، اختراعات، فناوری‌ها و نوآوری‌ها امکان ندارد که بلندترین درجه‌ی آنرا مشخص بسازیم جز آنکه بر حسب زمان، مکان و اشخاص و احوال به گونه‌ی نسبی بگوییم.

در این اواخر ما همه گواه پیشرفت چشمگیری در زمینه‌ی وسائل برقی و انترنت و مخابرات هستیم. هرگاه یک پیشرفت خوشایند و زیبا رخ دهد یکی می‌گوید: این یکی بهترین است، یا حرف مردمان گذشته را می‌زند که: ممکن نیست پیشرفتی بهتر از این رخ دهد، در حالی که اشتباه این سخن نمایان شده که هر روز یک یا چند چیز جدیدی در عرصه‌های مختلف اختراع می‌شود. و الله متعال راست فرموده که: ﴿وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ﴾ (یوسف: ۷۶) ترجمه: فراتر از هر دانایی داناتری است.

کوتاه سخن این‌که: مراتب بسیارند و درجه‌ها در عرصه‌های مختلف تقریباً بی‌نهایت است، از این‌روی بر انسان لازم است که هر روز و هر ساعت به جستجوی چیز جدیدی باشد، تا این فرموده‌ی او تعالی را عملی سازد: ﴿لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ﴾ (مدثر: ۳۷) ترجمه: برای هر یک از شما که بخواهد پیشی گیرد یا باز ایستد.

در این آیت نگفته که (أَوْ يَتَوَقَّفُ)؛ زیرا توقف عین تأخر و عقب ماندگی است.

در واقع شناخت وزن یک چیز «مرتبه‌ی» آن، اهمیت به سزایی در دنیا و آخرت دارد، تا در صورت ازدحام سر هم شدن مسایل، چیزهای قابل تقدیم، مقدم شود و چیزهای قابل تأخیر، به تأخیر افتد. و مقصود از این قاعده فقهی هم همین است که می‌گوید: هرگاه دو مصلحت در برابر هم قرار گیرد، باید همانی را انتخاب نمود که نفعش بیشتر، به صلاح نزدیکتر و پاکیزه تر است. همچنان اگر دو چیزی زشت و بد در برابر هم قرار گیرند، باید بدترینش را دور کرد

و همانی را پذیرفت که آسان‌ترین یا کم‌ترین بدی و زیان داشته باشد.<sup>1</sup>

• **عنصر پنجم: وزن کردن می‌باشد، و این همان فقه موازنه یا فقه وزن شدنی‌هاست:** مقصد از آن، موازنه بین نصوص، احکام، اعمال و ابواب شریعت به خاطر شناخت ترازوی آنها می‌باشد، یعنی شناخت ترازوی خاص هر چیز، و اینکه در کدام باب و در کدام بخش شامل است و شناخت اینکه کدام یک سنگین‌تر است تا انتخاب شود، یا اینکه در ترازوی خاص خودش گذاشته شود، که در چنین حالت تعارض از میان می‌رود؛ مثلاً: تمام نصوصی که در شدت و غلظت آمده را در ترازوی جنگ می‌گذاریم، در این صورت تعارض یکسره با آیات صلح از میان می‌رود.

و آن فقهی است مبتنی بر موازنه میان ترازوهای ویژه‌ی هر باب، چنانچه گذشت، و همچنان مبتنی بر وزن‌هایی است که در روشنی مسائل آتی مخصوص هر نص، یا دلیل یا مصلحت یا مفسده می‌شود:

➤ **نخست:** موازنه در میان خود نصوص شرعی، از نگاه قوت و ضعف، حاکم و محکوم و اصل بودن و پیرو بودن. در کل نص قرآنی به عنوان یک اصل از نگاه دلیل و حجت بودن بر نص حدیث نبوی مقدم است، این ترتیب از نگاه دلیل بودن است، باز نصوصی که بر عمل به آن اجماع شده و یا مبادی قطعی و مقاصد یقینی است، بر غیر آن مقدم می‌باشند، پس از آن نصوصی که از نظر دلالت و ثبوت قطعی‌اند مقدم شمرده می‌شوند، مانند آیات قرآن کریم و احادیث متواتر که اینها بر نصوص دیگری که مشتمل بر موارد ذیل می‌باشند، مقدم هستند:

◀ **دلالتش قطعی و اثباتش ظنی باشد.**

◀ **دلالتش ظنی اما اثبات آن قطعی باشد.**

◀ **دلالت و اثبات آن هر دو ظنی باشد.**

یقیناً دلالت‌های نصوصی که به صراحت بیان شده، بر دلالت‌های لازم، یا آنچه از طریق اشاره یا شرایطِ مطلوب و یا از مفهوم مخالفت درک شده باشد، مقدم است، همان‌طوری که

<sup>1</sup> - به کتب قواعد فقهی مراجعه شود، همه مذاهب فقهی این موضوع را بحث کرده اند.

دلالت‌های محکم و ظاهر بر سایر دلالت‌ها که بگونه تفصیلی در علم اصول فقه بیان شده‌اند مقدم است.<sup>47</sup>

در عرصه سنت، نصوص متواتر لفظی و معنوی در اولویت قرار داشته و سپس نصوص متواتر معنوی فعلی و بعداً عمل اهل مدینه و بعداً سنت مشهور و بعد از آن حدیثی که راویان بیشتر داشته و صحیح باشد و به تعقیب آن احادیث آحاد متفق علیه و پس از آن روایت بخاری، سپس مسلم و بعداً بقیه‌ی احادیث صحیح از کتب معتبر، پس از آن حدیث حسن، سپس همان روشی گذشته در پیش گرفته می‌شود از جهت دلالت، سپس نصوص قولی قوی‌تر از فعلی است، و این یکی قوی‌تر اقرار و تقریر است، و همین‌گونه.

حقیقت آنست که موازنه در داخل این نصوص به درک عمیقی از علم اصول فقه، مقاصد شریعت، زبان عربی، علم سیاق و سباق و رعایت قواعد ترجیح و توفیق نیاز دارد.

\* در درون دلالت‌های نصوص خاص و عام، مطلق و مقید و امثال آنها لازم است که آنچه علمای اصول ذکر نموده‌اند<sup>1</sup> در نظر گرفته شود، برخی مبادی و اصول عام را در اینجا ذکر می‌کنیم:

- حقیقت بر مجاز مقدم است و کنایه و تعریض، بدینسان حقیقت شرعی بر حقیقت لغوی در نص شرعی مقدم است.
- آنچه که لفظ بر آن دلالت دارد بر مفهومی که از لفظ برداشت می‌شود مقدم است، و در داخل این مفاهیم وزن‌هایی است که باید برای فهم آن به علم اصول فقه مراجعه شود.
- و در میان دلالت‌ها، نصی که دلالتش قطعی است، سنگین‌تر از دیگران می‌باشد، سپس نص ظاهر قوی‌تر از دیگر نصوص می‌باشد.

در باب موازنه بین اوامر و نواهی شرح وجود دارد، بناء از نظر پای‌پندی و اجرای کامل، نواهی مقدم پنداشته می‌شود؛ زیرا التزام و پای‌بندی به ترک نواهی از هر فردی خواسته

<sup>1</sup> در باره‌ی این دلالت‌ها: الإحكام از آمدی (281/2) و جمع الجوامع مع حاشیة البنانی (2/2) و إرشاد الفحول ص 142 و شرح الكوكب المنیر (268/3) و مابعد آن دیده شود.

شده است؛ و اینکه وقایه و از بین بردن موانع شرط سلامتی و سازندگی است، و این سخن پیامبر P همین گونه تفسیر می‌شود: (از آنچه شما را نهی کردم خودداری کنید و به آنچه که شما را امر کردم به قدر توان‌تان آنرا انجام دهید)<sup>49</sup> چنانچه حدیث دلالت بر این دارد که در حالت امر پای‌بندی به آن به اندازه توانایی می‌باشد؛ زیرا آن نیاز به تلاش و وسایل دارد، اما در حالت نهی، خودداری از آن به گونه مطلق لازم است؛ چونکه این امکان پذیر است<sup>1</sup> بدین خاطر پرهیز مقدم است بر جلب کردن، مگر از نگاه پیامدها، اوامر اصل بزرگی است که آبادی دنیا، نشر و پخش دین، دستیابی نیرو و پیشرفت و تمدن بر آن استوار می‌باشد، پس پرهیز از محرمات هرچند که یک عمل مهم است، ولی بر قوت و تمدن و نشر دین کمک کرده نمی‌تواند، سخن فخر رازی را نقل کردیم که مدار تکلیف بر دو امر استوار است:

**اول: کاری که باید آنرا انجام داد.**

**دوم: کاری که باید آنرا ترک گفت... و اولی خودش هدف است.<sup>2</sup>**

ابن تیمیه - رحمه الله- از او پیروی کرده می‌فرماید: در حقیقت جنس کاری که بدان دستور داده شده بزرگتر از جنس کاری است که از آن باز داشته شده است. و در حقیقت ثوابی که در ادای واجبات برای شخص می‌رسد از ثواب ترک محرمات بیشتر است<sup>3</sup> و استدلال بر این می‌کند که نیکی‌ها بدی‌ها را می‌زداید پس انجام طاعت بهتر است؛ زیرا گناهان را محو می‌کند.

و با اصل قرار دادن این امر چنین درفشانی می‌کند که تقوایی که مقصود ایمان و اسلام می‌باشد، عبارت است از انجام آنچه الله دستور داده و ترک آنچه که الله از آن منع کرده است. سپس این سخن طلق بن حبيب را نقل می‌کند که تقوی: این است که طاعت الله را بر

<sup>1</sup> لیکن دکتر ریسونی در مقاله‌ی خود: جلب المصالح و درء المفسد که به تاریخ 8 مارچ 2018 در وبسایت رسمی اش نشر شده، به این نتیجه رسیده که جلب مصالح بر درء مفسد مقدم است و اینکه آراستن به احکام شرعی مقدم است بر پاک کردن خود از آنچه که در شریعت ممنوع است، برای همین او تعالی می‌فرماید: (و بگو: «حق آمد، و باطل نابود شد؛ یقیناً باطل نابود شدنی است.»).

<sup>2</sup> تفسیر کبیر به نام مفاتیح الغیب/ چاپ. دار احیاء التراث العربی، تفسیر آیه‌ی 25 سوره حدید.

<sup>3</sup> مجموع الفتاوی 20- 85.

اساس روشنائی و معرفت الهی انجام دهی و خواهان ثواب از الله باشی و اینکه نافرمانی الله را بر اساس نور الهی ترک کنی.<sup>1</sup>

لیکن در هنگام تعارض مصالح و مفاسد، قوت مصلحت یا مفاسد اعتبار دارد، پس مصلحت عامه بر دور کردن مفاسد خاصه مقدم است و همین طور بر عکس؛ لذا مدلول اوامر شرع به فرض، واجب، سنت مؤکد و مستحب دسته‌بندی شده و همچنان مدلول نواهی شرع نیز نخست به حرام، سپس مکروه تحریمی، و بعد خلاف اولی ترتیب یافته است.

و به نظر تعارضی در میان این دو موضوع وجود ندارد، آنچه که رازی و ابن تیمیه ذکر کرده‌اند در بیان این است که جنس اوامر به صورت عام اصل است به دلیل آنچه که قبلاً ذکر شد و منهیات اصل عام نیستند بدین معنی که آنها به دلیل نیاز دارند، لکن آنها همچنان هدف و مقصود و مقصد عظیمی است، به دلیل اینکه نفی معبودان بر اثبات توحید مقدم است: ﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾<sup>2</sup>.

و هم اینکه تمامی عقاید و عبادات به ترک منهیات و محرمات گره خورده‌است، خداوند چنان که از شرک نهی کرده‌است، به توحید نیز دستور داده‌است. و چنان که از ظلم نهی کرده به عدل دستور داده‌است- و همانگونه که از خیانت نهی کرده، به حفظ امانت‌ها دستور داده‌است، و نمازهای فرض شده را به ترک بی‌حیایی‌ها و منکرات پیوند داده‌است. می‌فرماید: ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾<sup>3</sup>. ترجمه: نماز را بر پا دار؛ زیرا که نماز از زشتی‌ها و پلشتی‌ها باز می‌دارد. و نیز می‌فرماید: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾<sup>4</sup>. ترجمه: از دارایی‌های شان زکات بگیر تا ایشان را با آن پاکیزه کنی و تزکیه نمایی. یعنی آنها را از کینه، حسد، حرص و طمع که اینها منهیات‌اند پاک کنی. و ﴿وَتُزَكِّيهِمْ﴾ یعنی آنها را با اخلاق زیبای درونی آکنده از مهرورزی، برادری، همیاری و مواردی مانند اینها که الله متعال به آن دستور داده‌است، رشد دهی. و همچنان

<sup>1</sup> همان منبع گذشته.

<sup>2</sup> محمد 19.

<sup>3</sup> عنکبوت 45

<sup>4</sup> توبه 103

روزه مرتبط به تقوی است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كَتَبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كَتَبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾<sup>1</sup>. ترجمه: ای آنانی که ایمان آورده اید، روزه بر شما فرض گردانیده شده چنانکه بر کسانی پیش از شما فرض گردیده بود، باشد که به تقوی برسید.

و -چنانکه ابن تیمیه رحمه الله می فرماید- این نمایش التزام به اوامر و نواهی است. پس اوامر و نواهی دو روی یک سکه و مکمل یکدیگر می باشند و دو رکن و دو اصلی هستند که نمی توان با یکی، از دیگری مستغنی شد؛ لیکن اوامر بیش تر و عام تر است و نواهی کمتر بوده و به دلیل خاص ضرورت دارد، ﴿وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ﴾<sup>2</sup> ترجمه: و یقیناً چیزهایی را که بر شما حرام شده است به تفصیل بیان کرده است.

بنا بر آنچه گذشت فقه میزان تقاضای تقدیم قوی تر و زیادتر را می کند، برای همین، امر بر نهی، مصلحت بر مفسده و عکس آن بر اساس قوت مقدم می شود، مصلحت عامه بر مفسده خاصه مقدم است و همچنین مفسده عامه بر مصلحت خاصه مقدم است، و همچنین آنچه که به دلیل قطعی و ثابت امر شده باشد را بر نهی ای که به دلیل ظنی ثابت شده باشد مقدم است و عکس آن نیز درست است، و در صورت تساوی مصلحت و مفسده در همه جوانب دور کردن مفسده بر مصلحت مقدم است.

◀ موازنه در داخل منهیات نیز وجود دارد، که در رأس آن شرک قرار دارد و بعداً کبایر هفت گانه یا نه گانه، بعداً سایر گناهان کبیره و به تعقیب آن سایر گناهان صغیره و در نهایت مکروهات می باشد.

◀ موازنه در داخل مامورات طوری است که در رأس آن ارکان ایمان، سپس اسلام، بعداً بقیه واجبات که شامل امور دین و دنیا است، پس از آن مندوبات و مستحبات می باشد.

◀ از نگاه سند و روایت، در نظر گرفتن جرح، تعدیل، علت و امثال آن که پیشگامان

<sup>1</sup> بقره 183

<sup>2</sup> انعام 119

علم روایت، در علوم حدیث ذکر کرده‌اند لازم است.<sup>1</sup>

**دوم: در خود باب اجماع:** اجماع صریح بر اجماع سکوتی مقدم است، آن هم با اطمینان از تحقق اجماع اصولی که وجود آن جز در دوران ابوبکر و عمر 5 نادر است، یا هنگام وجود نص صریح و دانستن اجماع به همین معنی از اهمیت والایی برخوردار است تا بر مختلف فیه مقدم شود.

پژوهش این را می‌رساند که اجماع به همان معنایی که گفتیم از ثوابتی است که از ضروریات دین شمرده می‌شود، برای همین انکار آن نارواست، ولی گفتگو و بررسی پیرامون اینکه آیا به راستی بر آن اجماع شده‌است یا نه، و پیرامون تطبیق و شروط و قواعد آن جایز است.

**سوم: در باب قیاس:** قیاس تام بر قیاس مع الفارق مقدم است و قیاس اولی یا قیاس آشکار در علم اصول فقه بر قیاس خفی مقدم است، مگر در صورتی که مانع، بازدارنده‌ای یا مصلحت راجحی پیدا شود که در آن صورت استحسان بر قیاس جلی مقدم می‌شود، قیاس قطعی هم بر قیاس ظنی مقدم است و قیاس بر اصلی که به آن اجماع شده باشد بر اصل مختلف فیه مقدم است.<sup>2</sup>

**چهارم: در بخش ادله‌ی اختلافی:** مانند استحسان، مصالح مرسله، عرف، استحباب، شریعت‌های گذشته و اقوال صحابه، باید از آنچه که کتاب‌های اصول فقه ذکر کرده‌اند استفاده شود.

اما موضوع قابل ذکر این است که آنچه به سد الذرائع و فتح آن<sup>3</sup> و فقه مآلات می‌شود دو نوع اند:

<sup>1</sup> به کتاب‌های علم حدیث به ویژه: المقدمة از ابن صلاح شهرزوری و کتاب الجرح والتعديل از ابن ابی خاتم والعلل از ترمذی و مانند اینها مراجعه شود.

<sup>2</sup> مراجعه شود: جمع الجوامع (202/2) والمستصفی (164/5) والاحکام از آمدی (72/4).

<sup>3</sup> سد الذایع یعنی جلوگیری از کار روایی است که عادتاً به کار ناروایی منجر شود؛ مانند فروختن انگور به کسی که آن را شراب می‌سازد. و فتح ذرایع یعنی استفاده از وسایلی که به مصلحتی بینجامد؛ مانند شتاب برای جمعه که به رسیدن به نماز جمعه می‌انجامد. (مترجم)

**یکم:** نوعی که با نص شرعی از کتاب، سنت یا اجماع به اثبات رسیده باشد که در این صورت مورد اتفاق همگان بوده و نسبت به قیاس، دلائل اختلافی و نوع دومی که قرار است بدان بپردازیم مقدم می‌باشد.

**دوم:** نوع دیگری که توسط اجتهاد ثابت شده باشد، در واقع این همان نوعی است در تحت دلائل اختلافی می‌درآید، و این گونه (مآل) دو گونه است، اول: آنکه بنا بر عادت یقینی است. دوم: آنکه عقلا احتمالی است.

**پنجم:** در **دائره‌ی مقاصد شریعت** حکم اجتهادی که مطابق آن باشد بر همانندش که مخالف آن باشد مقدم است، همچنان مقاصد عمومی بر مقاصد خاص مقدم است و مقاصد فردی یا خاص بر مقاصد جزئی مقدم می‌باشد چنانکه ضروریات مقدم بر حاجات و حاجات مقدم بر محسنات بوده و نیز در میان هر کدام تفاوت‌ها و اوزان مختلفی را می‌توان سراغ کرد.

**ششم:** موازنه یا سنجش میان مصالح و مفاسد در پرتو موارد ذیل:

1. **موازنه میان مصالح و مفاسد در ضروریات**، حاجیات و تحسینیات که اول ضروریات سپس حاجیات و پس از آن تحسینیات مقدم می‌باشد و در میان ضروریات، حفظ دین بر حفظ نفس یا جان مقدم است چنانکه این مهم در قضیه‌ی جهاد فرض عین نمایان می‌شود که کافران بالای سرزمین‌های اسلامی یورش برده و دین‌شان را تهدید به نابودی کنند. البته این به سطح عموم است ولی به سطح فرد، شریعت اسلام برایش اجازه داده که در صورت اکراه و جبر، و خوف مرگ یا قطع یکی از اعضای بدن و به خاطر حفاظت و حمایت از نفس خود کلمه‌ی کفر را بر زبان آورد. خداوند سبحان فرموده است: ﴿إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾ (النحل 106) ترجمه: مگر آن کس که (به کفرگویی) مجبور شده ولی قلبش به ایمان مطمئن باشد.

به همین ترتیب نفس بر بقیه مقدم است، سپس عقل، باز نسب و آبرو و پس از آن مال است.

این خود گواه بر وجود تفاوت میان این دو میزان می‌باشد طوریکه حفظ دین در صورت در خطر بودن دین عموم مردم و در خطر بودن وطن، بر حفظ نفس مقدم واقع می‌شود،



درحالی که اگر تهدید و خطر تنها متوجه یک فرد باشد حفظ نفس بر حفظ دین ارجحیت داشته و در اولویت قرار می‌گیرد، برای همین، امام حرمین و دیگر دانشمندان پژوهش‌گر: حاجیاتِ جماعت، امت و دولت را به مثابه ضروریات فرد دانسته‌اند.<sup>1</sup>

2. در موازنه بین مصلحت، مصلحت‌های واقعی بر مصلحت‌های موهومی یا منتظره و نیز مصلحت جماعت بر مصلحت فرد، مصلحت بزرگ بر مصلحت کوچک، مصلحت یقینی بر مصلحت ظنی، مصلحت همیشگی بر مصلحت عارضی یا کوتاه مدت، مصلحت جوهری و اساسی‌ای که آینده‌ی بزرگی دارد بر مصالح حاشیوی یا مصالح شکلی مقدم است.<sup>2</sup>

پیامبر P در صلح حدیبیه با وجود زیاده‌خواهی‌های قریش، مصلحت صلح را بر مصلحت جنگ مقدم ساخت با آنکه این صلح، در ظاهر قضیه، کوتاهی در حق مسلمانان و کوتاهی در برابر دین بود، طوری که مشرکین خواهان حذف بسم الله الرحمن و الرحیم، و نام رسول الله شدند و عدم توازن در واپس سپردن کافری تازه مسلمان به قریش، و اینکه اگر مسلمانی دوباره از اسلام برگردد قریش او را پناه می‌دهد را نشان می‌داد، با وجود این، پیامبر P این همه را پذیرفت و قرآنکریم نه تنها پیامبر P را در این تصمیم تأیید کرد بل آنرا یک پیروزی بزرگ خوانده چنین فرمود: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾ ترجمه: ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم ساختیم.

حقیقتاً این یک پیروزی و راهگشای برای پیروزی بود، دل‌ها توسط دعوت و ارایه‌ی الگوهای نیک فتح شد - چنانچه مردم زیادی به اسلام گرویدند - و پس از آن فتح مکه و پیروزی‌های دیگری را با خود، به ارمغان آورد.

3. موازنه‌ی مفاسد، خبائث و ضررها با یکدیگر: در واقع، اسلام معیار بزرگی را برای این دین نهادینه ساخته‌است و آن اینکه دین مبین اسلام دین پاکی‌ها، منفعت‌ها، مصلحت‌ها و دین زیبایی‌هاست و همچنان دین مبارزه با زشتی‌ها، ضررها و مفاسد می‌باشد و اینکه اساس مشروعیت حلال در آن، بر غالب بودن پاکی، مصلحت، و

<sup>1</sup> الغیائی، با تحقیق أ.د عبد العظیم الدیب ط. دارالمنهاج جدة 1432 هجری ص 529 و ما بعدها

<sup>2</sup> شیخ قرضاوی در فقه الأولویات ط وهبه ص 27-29.

منفعت بنا گردیده است و نیز اساس را در تحریم اشیا، غلبه‌ی ضرر و ناپاکی‌ها، قرار داده است. او تعالی می‌فرماید: ﴿وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ﴾ (سوره اعراف: 157) ترجمه: و برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال و چیزهای ناپاک را بر ایشان حرام می‌گرداند. و پیامبر (p) فرموده است: لا ضرر و لا ضرار<sup>1</sup> ترجمه: در سلام نه ضرر رسانیدن و نه هم قبول ضرر وجود دارد. و خداوند متعال در باره سبب حرام گردانیدن شراب و قمار فرموده است: ﴿وَإِنَّمَهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا﴾ (بقره 219) ترجمه: و گناه هر دوی آنها از نفعشان بیشتر است.

بنا بر این فقه‌های اسلام قواعد زیادی در این راستا گذاشته‌اند از جمله "ضرر از میان برده شود" و اینکه "ضرر با ضرر مشابه و یا بزرگتر از آن، از بین برده نمی‌شود. و "آسان‌ترین ضرر، کوچک‌ترین شر، کم‌ترین فساد و ناچیزترین ناپاکی انتخاب می‌گردد" و "برای دفع بزرگترین ضرر، کمترین ضرر و برای دفع ضرر عمومی ضرر خاص پذیرفته می‌شود" با تکیه به نصوص شرعی بسیار و بر داستان دوست موسی (s) که اقدام به معیوب‌سازی کشتی کرد تا پادشاه ستمگر آنرا نگیرد.

4. **مقایسه بین مصالح و مفاسد بر اساس قوت و ضعف**، یعنی بر پایه‌ی فقه میزان نه بر اساس اینکه مطلقاً دفع مفسده بهتر از جلب مصلحت است؛ زیرا قاعده‌ی دفع مفسده در صورتی بهتر از جلب مصلحت است که هردو یکسان باشند، اما در صورتی که مصلحت یقینی یا عام و پی‌هم باشد بر دفع مفسده مقدم گردانیده می‌شود؛ مانند: سپر ساختن مسلمانان توسط کفار قسمی که همه به خاطر حفظ اسلام و مسلمانان می‌جنگند، و همچنان روش رسول اکرم (p) در صلح حدیبیه، مصلحت را بر دفع مفسده ترجیح داد، بلکه قاعده‌ی شرعی بر پایه‌ی غلبه‌ی یکی

<sup>1</sup> این حدیث را طبرانی در الأوسط (1/90) و بیهقی در سنن الکبری (10/133.6/158.2/69.70/303)، و الاستکار (6/196) روایت کرده و گوید: (مرسل مسند) و در التمهید (20/157) گوید: معنایش در الأصول صحیح است و آن را در الأربعون حدیث 32 حسن گفته است. ابن رجب در جامع العلوم والحکم (2/211): (حدیث صحیح) و نیز گوید: (2/207): (بعضی راه‌هایش به یکدیگر تقویه می‌شوند) و أحمد آنرا در مسند خود (4/301) و ابن ماجه حدیث 1909 روایت کرده‌اند و ألبانی در التعليقات الرضية گوید: (از چندین راه قوی است) سپس قال صحیح الجامع حدیث 7517 گوید: (حدیث صحیح است) و در صحیح ابن ماجه حدیث 1909 هم چنین گفته است.

از "مصلحت و مفسده" بر دیگر آن بنا شده است.

5. **تعارض نصوص شرعی**، که اگر به فقه میزان برگردیم تعارضی یافته نمی شود و آن در روشنائی موارد ذیل می باشد:

• تعارض -ظاهری- قرآن کریم با سنت که فقه میزان تقاضای عدم تعارض میان هردو را می نماید؛ چرا که سنت مبین قرآن کریم است، و چگونه شرح با متن تعارض می داشته باشد؟ و باز جایگاه قرآن کریم پیش از حدیث شریف است، بدون شک رسول اکرم  $\rho$  به اصحاب کرام  $\psi$  یاد داد: که در آغاز به قرآن کریم و بعد به حدیث شریف مراجعه نمایند<sup>1</sup> با آن هم اگر در میان آنها تعارضی دیده شد فقه میزان خواهان موارد ذیل است:

✓ تحقیق در درجهی صحت و سقم حدیث، اگر سند حدیث ضعیف بود آن بالکل مردود است، چگونه امکان تعارض آن با قرآن کریم وجود دارد درحالی که همه‌ی آن متواتر بوده و از لحاظ رتبه در رأس همه ادله‌ی شرعی قرار دارد؟

✓ و اگر حدیث صحیح بود و تعارض به حال خود باقی ماند، این تعارض ظاهری است که بر می گردد به فهم نص، یا به عدم شناخت حالات رسول اکرم  $\rho$  من حیث: مبلغ، امام، قاضی، و امثال آن، یا اینکه آن را در حالت معینی و غیر از آن را گفته است<sup>2</sup>، مثلاً ظاهر حدیث ابن عمر  $\delta$  در صحیحین که رسول اکرم  $\rho$  فرمودند: "مرده با گریه‌ی اعضای خانواده بالایش عذاب می بیند"<sup>3</sup> در تعارض با این فرموده‌ی خداوند متعال

<sup>1</sup> - برای تفصیل بیشتر به کتاب ما: الإجتهد والفتوی ط. دارالبشائر الإسلامية / بیروت 2017، و مصادره الأصولیة والحديثیة المعتمدة، مراجعه شود که احادیث ثابت به این ترتیب دلالت دارند.

<sup>2</sup> - مراجعه شود: حجة الله البالغة ط. دارالمعرفة / بیروت (1 / 128) و کتاب ما: الإجتهد والفتوی اهمیتها، وشروطهما وتطبیقاتهما المعاصرة، ودور المنظومة المقاصدیة (البعد المقاصدی) فی ضبطهما وتجديدهما ط. دارالبشائر الإسلامية بیروت 1438 هـ ص 98 وما بعد آن.

<sup>3</sup> - بخاری آن را در صحیح خود به حدیث شماره (1286، 1287، 1288، 1290) و أبوداود در سنن خود حدیث: 3129 أحمد با إسناد صحیح (78 / 7) با تحقیق شیخ أحمد شاکر، و نسائی حدیث: 1854 و بیهقی در السنن الكبرى (72 / 4) روایت کرده اند.

قرار دارد: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾.<sup>1</sup> ترجمه: هیچ گناهکاری بار گناه دیگری را به دوش نمی کشد.

هنگامی که حضرت عایشه<sup>5</sup> این موضوع را شنید گفت: رسول اکرم<sup>6</sup> این مطلب را راجع به زن یهودی فرمود: که آنها بالایش می گریستند<sup>2</sup>، یعنی آن عذاب می بیند درحالی که آنان بالایش اشک می ریزند، گروه دیگری در تأویل حدیث گفته اند: مراد از آن کسی است که به اشک ریختن وصیت نموده باشد<sup>3</sup>، یا آن را برای شان آموزش داده و آواز کشیدن را برای آنان یک رویه از خود بجای گذاشته و آن را در حضور آنان ستوده باشد، یا مراد اینکه میت بر نافرمانی ها و گفتار منکرات فامیل خود دردمند می شود.

• تعارض ظاهری قرآن با قرآن مانند آیاتی که ظاهرشان دال بر این است که انسان مجبور است و از خود هیچ اختیاری ندارد؛ مانند این فرموده ی خداوند: ﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾<sup>4</sup>.

ترجمه: و شما نمی خواهید مگر اینکه خدا پروردگار جهانیان بخواهد.

و این فرموده ی خداوند: ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ﴾<sup>5</sup>.

ترجمه: و (ای پیغمبر! بدانگاه که مستی خاک به طرف آنان پرتاب کردی و خاک به چشمان ایشان فرورفت، در اصل) این تو نبودی که (خاک را به سوی آنان) پرتاب کردی، بلکه خداوند (آن خاک را تکثیر و به سوی ایشان) پرتاب کرد.

با آیات دیگری که دال بر اختیار مطلق انسان است مثل این فرموده ی خداوند: ﴿فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾<sup>6</sup> ترجمه: پس هر که بخواهد ایمان بیاورد و هر که بخواهد

<sup>1</sup> - سوره فاطر: آیه 18.

<sup>2</sup> - همان منبع جدید قبلی.

<sup>3</sup> - فتح الباری شرح صحیح البخاری: 3 / 152 - 162).

<sup>4</sup> - سوره تکویر، آیه: 29.

<sup>5</sup> - سوره انفال، آیه: 17.

<sup>6</sup> - سوره کهف، آیه: 29.

کافر شود.

وآیات دیگری، پس جمع میان این آیات در ظاهر باهم متعارض توسط فقه میزان صورت می‌گیرد، آن‌هم با گردآوری همه آیات وارده در این دو حالت و گذاشتن آنها در دو کفه‌ی ترازو تا -نظریه‌ی شفع از میان آن‌ها به دست آید- که مراد از آن:

آیت‌های اولی: اثبات قدرت مطلق الله متعال می‌باشد که این از باب عقیده الزامی است. آیت‌های دومی: روش الله متعال در ثواب و عقاب است که می‌باید انسان اراده و اختیار و قدرت داشته باشد تا مسئولیت تحقق یابد.

• تعارض سنت با سنت که از - قسمی که گذشت- از طریق قوت و ضعف حدیث یا هم از طریق فقه میزان تمامی نصوص و گذاشتن آن در دو کفه‌ی ترازو درمان می‌گردد.

6. **تعارض نصوص شرعی با عقل:** که این از راه حقیقی ناممکن است، قسمی که شیخ الاسلام ابن تیمیه این را در کتاب بزرگ خود (درء تعارض العقل و النقل) ثابت کرده‌است، پس این تعارض وجود ندارد مگر در ظاهر و پیش از تدبر، نقل صحیح ثابت با عقل سلیم تعارض ندارد، اگر در ظاهر تعارض دریافت شد، یا خللی در سلامتی متن/ نص از نظر ثبوت و عدم آن وجود دارد، مانند احادیث ضعیف و موضوعی، یا هم در فهم حدیث، و در این باب برخی از استدراکات ام المومنین عائشه<sup>۱</sup> بر صحابه شامل است<sup>۱</sup>، یا خلل در فهم و استنباط است، یا اینکه نقص در سلامتی ادراک عقل و تاثیرگذاران آن است، و در رابطه به صحابه نقص در فراگیری پوشیدگی‌های مسئله است.

7. **تعارض نصوص نقلی که در ظاهر ثابت هستند**، در این قسمت قاعده‌ی توفیق و اعمال هردو دلیل بالای آن تطبیق می‌شود که هر یکی آن بر موضوعی حمل، یا تاویل می‌شود، و قاعده تغلیب و ترجیح بر آن تطبیق می‌گردد و این در علم اصول فقه در بحث تعارض و ترجیح به تفصیل آمده‌است.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> - مراجعه شود به: الإجابة لإيراد ما استدرکته عائشة على الصحابة، ط. المكتب الاسلامی.

<sup>۲</sup> - مراجعه شود به: المستصفی (392/2) و شرح الکوکب المنیر (753-599/4) و شیخ عبد اللطیف البرزنجی: رسالته ماجستری در دانشگاه بغداد، پیرامون: تعارض و ترجیح.

ولی ما در این پژوهش، فقه میزان را بالای آن تطبیق می‌نماییم، و به یاری الله هیچ تعارضی باقی نمی‌ماند. و آن از خلال گردآوری دلائل متعارضه در ردیفی که تمامی مجموعه اولی مخصوص یک معنی باشد و گذاشتن آن در یکی از کفه‌ها، و سپس مجموعه دومی بر معنی دیگر و گذاشتن آن در کفه‌ی دومی -چنانچه گذشت-.

### اهمیت توازن در هر چیزی:

توازن در لغت، مصدر باب تفاعل است که برای مشارکت برابر از دو طرف آمده، و اصل اشتقاق آن از وزنی است که قبلاً آن را فهمیدیم.

توازن اصطلاحی است که در روان شناسی به معنی توافق روانی است به شکلی که خواست‌های هر جز انسان به طور متعادل برای تحقیق اجزای باقی باشد، و انسان متوازن کسی است که معتدل بوده و بر کنترل نفس و رفتارش قادر باشد.

این هویدا است که توازن در ترازوی مادی وقتی تحقق می‌یابد که در هر کفه مانند کفه دیگر چیزی بگذاریم، در این صورت توازن بین دو کفه به وجود می‌آید، و زبان ترازو در وسط قرار می‌گیرد، و همینطور اگر در یکی از کفه‌ها چیز سنگین‌تر یا سبک‌تر از کفه‌ی دیگر وجود داشته باشد، توازن ترازو برقرار نشده و بر هم می‌خورد و یکی از کفه‌ها به طرف زمین و دیگریش به طرف بالا رو می‌رود.

و در میزان معنوی برای نصوص، احکام و مانند اینها همین‌گونه لازم است. نباید در یک ترازو موضوعات عقیده را با معاملات بگذاریم، مثلاً: اگر آنرا با یک ترازو وزن کنیم، عدل و تو ازن تحقق نمی‌یابد، واجب است که برای هر یک از نصوص یا حکم ترازوی مشخصی باشد، مثلاً برای نصوص خاص به قتال/جهاد که سختی، شدت و غلظت دارند، میزان خاصی است، پس تطبیق و اجرای آن در غیر از حالات قتال مثل حالت همزیستی، دعوت، و صلح و آرامش نارواست، ترازوی این‌ها عدل، احسان، دوستی و محبت و شکیبایی، رفتار به بهترین شکل، و پاسخ بدی با نیکی می‌باشد، چنانچه آیات زیادی در این باره آمده‌است.

پس هدف از توازن همانا گذاشتن هر چیزی از جمله نصوص، احکام و اعمال در میزان خاص است، تا توازن مطلوب تحقق یابد.

و این توازن با شناخت ترازوها و وزن هر آنچه که در دو پله‌ی ترازو قرار دارد، تحقق می‌یابد، یعنی فهم دوجانبه و نظر عادلانه به دو کفه بدون کمی و زیادی.

به همین دلیل می‌بینیم که بیشتر اختلافات به یکی از دو طرف بر می‌گردد که اصلاً میزان را برای رسیدن به شناخت حق موزون به کار نمی‌گیرد، بلکه تنها به رای و حکم خودش رو می‌آورد، یا تنها زبانی را می‌خواهد که آنرا می‌شناسد، مثلاً جبریه چنین نکردند که هم به کفه‌ی دومی که در آن آیاتی وجود دارد که دلالت بر رأی آنها می‌کند، مثل قول الله  $\Psi$ : ﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ (تکویر/29) ترجمه: و شما نمی‌خواهید مگر آنکه پروردگار جهانیان بخواهد. و قول الله  $\Psi$ : ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾ [الانفال/17] ترجمه: و این تو نبود (ای پیامبر که خاک و ریگ به صورت آنها) پاشیدی بلکه خدا پاشید. و هم به کفه‌ای که در آن آیات زیادی به اختیار دلالت می‌نماید، مانند قول الله متعال: ﴿فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾ (الکهف/29) ترجمه: پس هر کس می‌خواهد ایمان آورد و هر کس می‌خواهد کافر شود. و قدریه عکس آن را کرده و نیم حق را گرفتند. ولی اهل حق به هر دو کفه‌ها دیدند و به حق کامل رسیدند- چنانچه گذشت.

این حال در تمامی آیات و احادیث به ظاهر متعارض وجود دارد، بر دو کفه‌ی ترازو گذاشته می‌شوند و به فضل الله رسدن به حق مسیر می‌گردد؛ مثلاً: آیات و احادیثی که در وصف مال و پولداری آمده با آیات و احادیثی که در نکوهش آن وارد شده‌است، هر دو جمع می‌شوند، بعد دیده می‌شود و بر ما آشکار می‌گردد که نصوص در مورد نکوهش مال و پولداری به بدست آوردن آن از راه حرام بر می‌گردد، یا اینکه به بی‌نیاز پنداشتن او از الله متعال و سرکشی از وی بر می‌گردد، یا اینکه آن را در ظلم، گناه دست‌درازی، اسراف و ولخرجی به کار گیرد، و یا این که حقوق الله را در آن اداء ننماید، که این در یک جانب یا در یک کفه‌ی ترازو قرار دارد، اما جانب دیگر که ستایش و توصیف است به مالی بر می‌گردد که از راه حلال به دست آمده و در نیکی و تقوی استعمال گردیده باشد، و هزینه‌اش با اعتدال صورت گرفته باشد، و صاحبش شکر شایسته به جای آورده و حقوق الله  $\Psi$  را اداء نموده باشد، و به همین ترتیب.

## ارتباط میان توازن هستی، انسان، و شریعت

علم جدید توازن دقیقی را بین تمامی اجزای هستی و بشر ثابت ساخته است که قبل از آن قرآنکریم در آیات زیادی که آنرا ذکر می‌نماییم به آن اشاره داشته است، سپس دلائل قطعی دلالت بر این کرده که خالق هستی و انسان، شریعت کامل و متوازن را برای این انسان فرستاده تا کارهایش را با آن اداره نماید، و با آن، تسلط و خلافت او بر هستی و آبادی آن در روشنی این راه ربانی تحقق یابد، و آن در روشنی موارد آتی می‌شود:

### 1. توازن هستی:

خداوند متعال هزاران پایه با هم پیوسته را بیافرید تا زمین را جای سکونت موزون و نمونه برای انسان گردانید، او تعالی می‌فرماید: ﴿وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا﴾ (فرقان/ 2) ترجمه: و هر چیزی را آفریده و بدان گونه که درخور آن بوده اندازه‌گیری کرده است.

سپس الله متعال همه چیز را از کهکشان گرفته تا کوچک‌ترین ذره به کمیت خاص و نسبت محدودی برای تحقق توازن هستی بیافرید، پس همه چیز همراه با ویژگی‌هایش به اندازه‌ی معین است، و برای تحقق تکامل، به هر چیزی ویژگی‌های خاص آنرا داده است، الله متعال فرموده است: ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ \*عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ﴾ (رعد/ 8-9) ترجمه: و هر چیزی نزد او اندازه‌ای دارد، دانای نهران و آشکار و بزرگ بلندمرتبه است.

و الله متعال فرموده است: ﴿وَوَخَّلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا﴾ (فرقان/ 2) ترجمه: و هر چیزی را آفریده و بدان گونه که درخور آن بوده اندازه‌گیری کرده است.

تناسب ساختار پرده‌ی اوزون که از شش گاز ترکیب یافته یک توازن شگفت‌آور است، چنانکه ۷۸٪ آن را نایتروجن و ۲۱٪ آن را اکسیجن و اندکی هم گازها تشکیل می‌دهد. اگر فیصدی اکسیجن به ۵۰٪ برسد زمین به گونه‌ی وحشتناکی آتش می‌گیرد، یعنی کافی است که یک دانه کبریت در داده شود تا زمین در یک چشم به هم زدن به جهنم تبدیل گردد.

همین‌طور توازن میان مسافه‌ی ستارگان، سیاره‌ها، خورشیدها، کهکشان‌ها، و توازن میان اجرام آسمانی و بین مقدار گازها، کتله‌های سنگی، یخچال‌های بزرگ و زنده‌جان‌ها.



هر چیزی به اندازه است.

توازن میان زندگی و مرگ.

میان بدن انسان که با تحلیل و تجزیه باکتری‌های مفید تولید می‌کند.

اگر یکی از این ویژگی‌های زیاد زمین دگرگون شود، چنین زندگی در روی آن ناممکن خواهد شد.

اگر حجم زمین کمی کوچک‌تر یا بزرگ‌تر شود.

اگر مسافه آن با خورشید نزدیک‌تر یا دورتر شود.

اگر حجم خورشید بزرگ‌تر شود یا درجه حرارتش بیش‌تر شود.

اگر گردش زمین به دور خورشید کمی تغییر کند.

اگر در زمین کوه‌ها وجود نمی‌داشت.

اگر حرکت زمین به گرد خودش تغییر می‌کرد، یا حرکت آن به گرد خورشید کندتر یا تندتر شود.

اگر اندازه آب و خشکه در زمین از اندازه کنونی‌اش کمتر یا بیش‌تر شود.

اگر این چنین تغییراتی در زمین رخ دهد نظام زندگی در روی زمین برهم می‌خورد.<sup>1</sup> این همه در قرآن کریم ذکر شده‌است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَبَّاجًا لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا﴾ [سوره نبا، آیت: ۶-۱۶]

ترجمه: آیا زمین را بستر آرامش قرار ندادیم؟ و کوه‌ها را میخ‌هایی [برای استواری آن؟] و شما را جفت‌هایی [به صورت نر و ماده] آفریدیم، و خواب‌تان را مایه‌ی استراحت و آرامش قرار دادیم، و شب را پوششی، و روز را وسیله‌ی معاش مقرر کردیم؛ و بر فرازتان هفت آسمان استوار بنا نهادیم، و چراغی روشن و حرارت‌زا پدید آوردیم، و از ابرهای متراکم و باران‌زا آبی

<sup>1</sup> - دکتر عبدالعلیم، المنهج الإيماني للدراسات الكونية في القرآن الكريم. ط. دارالنشر السعودية، ص 371.

ریزان نازل کردیم تا به وسیله‌ی آن دانه و گیاه برویانیم، و باغ‌هایی از درختان به هم پیچیده و انبوه بیرون آوریم.

علمای مسلمان می‌گویند: قوانین توازن، جاذبه، و تناسب و حرکت از سنن بزرگ خداوند در هستی به شمار می‌روند. این اجرام هم در میان خود از تناسب و هماهنگی برخوردارند، به گونه‌ای که هر کدام آنها نقش خود را به شکل بسیار درست اداء می‌کند. این قوانین در مورد گردش زمین به گرد خورشید، گردش نظام شمسی به گرد هسته‌ی کهکشان و گردش کهکشان به دور همه هستی، صدق می‌کند، هم‌گونه این قوانین در مورد خوردترین مخلوقات خداوند که تا هنوز شناخته‌ایم... مانند ذره نیز صدق می‌کند. ذره (اتوم) علی‌رغم منتهی درجه کوچک بودن، از نظام حیرت‌انگیز دوران نظام شمسی و نظامی که در جهان کهکشان‌ها وجود دارد، برخوردار می‌باشد.

همچنان نظام جاذبه در میان زمین و مهتاب و بین زمین و خورشید به گونه‌ای که کشش مهتاب به سوی زمین و کشش زمین به سوی خورشید، چنانکه الله متعال می‌فرماید: ﴿الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ﴾ (سوره الرحمن/ ۵). ترجمه: خورشید و ماه به حساب معین گردشند.

در این حالت دیده می‌شود که در میان قوه‌ی جاذبه خورشید و قوه دافعه‌ی آن و دیگر ستارگان و اقماری که به گرد آنها می‌گردند تعادل شگفت‌انگیزی وجود دارد<sup>1</sup>.  
توازن پوسته زمین در بلندترین نقطه از سطح بحر با کوه‌ها، و پایین‌ترین نقطه وادی‌ها و پستی‌های زمین تعادل شگفت‌آور دیگری دارد.

## 2. توازن انسان

شواهد علمی معاصر بر این دلالت دارد که انسان از توازنی خیلی‌ها دقیق و زیبا برخوردار است، همانا الله تعالی فرموده‌است: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ (تین 4)  
ترجمه: براستی انسان را در نیکوترین اعتدال آفریدیم.

<sup>1</sup> - دکتر عبدالعلیم عبدالرحمن، المنهج الإيماني للدراسات الكونية في القرآن الكريم، ص 31-32.

و الله تعالى می‌فرماید: ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾ (سجده 7) ترجمه: همان کسی که هر چیزی را نیکو آفریده است. همچنان الله تعالى فرموده است: ﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾ (قمر 49) ترجمه: ماییم که هر چیزی را به اندازه آفریده‌ایم. بلکه الله تعالى در سوره الرحمن از انسان، آفتاب، مهتاب، گیاه، درخت و آسمان یاد نموده است: ﴿أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ﴾ (الرحمن 8-9) ترجمه: تا مبادا از اندازه درگذرید، و وزن را به انصاف برپا دارید و در سنجش مکاهید. دلالت می‌کند که برای تمام کاینات میزان دقیقی وضع شده است، و بر انسان لازم است که این را نگهداری کند و به آن ضرر نرساند.

و علم جدید دلالت بر این دارد که باریکی‌های ساختمان انسان بر توازن دقیق استوار است، از حجرات گرفته تا سلول‌ها و تمام دستگاه‌های آن.

### 3. توازن شریعت

این شریعت از آغازی که به آدم و نوح علیهما السلام فرود آمده است، تا خاتم الانبیاء سیدنا محمد  $\mu$  متوازن و متناسق با انسان و کاینات است، مثلاً همه کاینات و انسان با تمام اجزاء و حجرات آن بر جفت بودن استوار است، چنانکه تفصیل آن در آینده بیان می‌شود، او تعالی فرموده است: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ﴾ (یس 36) ترجمه: پاک است خدایی که از آنچه زمین می‌رویاند و [نیز] از خودشان و از آنچه نمی‌دانند همه را نر و ماده گردانیده است.

انسان بر زوجیت استوار است (نر و ماده) و همچنان تمام مخلوقات جفت است و تنها الله تاق است ﴿وَالشَّفَعِ وَالْوَثْرِ﴾ (فجر 3) ترجمه: سوگند به جفت و تاق.

پس شریعت بر دو پله‌ی متعادل برای تثبیت این تنازع و انسجام بین انسان و نفس او آمده است، فلذا این شریعت به فهم صحیح دانسته می‌شود که در جمع تمام نصوص خاص آن در موضوع معین و توزیع آن بر دو پله‌ی (عدالت) وضع شده است، و این چیزی است که نظریه‌ی شفع در فهم نصوص نام‌گذاری شده است.

پس این شریعت در حقیقت و جوهر خود بر این توازن بین خواسته‌های جسم و جان و

نفس، و عدم غلبه‌ی یکی بر دیگری استوار است، پس راهبان بدعت شدیدی را در عبادت و تکلیف بدن در طاعات و کارهای مشکل برای پاکی نفس و روح ایجاد نمودند؛ لکن بدون توجه به بدن، برای همین نتوانستند رهبانیت را حفظ کنند و به اثر آن از توازن خارج شده در حق بدن به تفریط گرایند، فلهمذا ایشان را الله تعالی نکوهش نموده می‌فرماید: ﴿وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا﴾ (حدید) 27 ترجمه: و رهبانیتی که به بدعت آورده‌اند ما بر آنها مقرر نکرده‌ایم، اما در آن خشنودی خدا می‌جستند، ولی با این حال آن را چنانکه حق رعایت آن بود منظور نداشتند. شهوتران‌های مادی‌گرا تمام توجه‌شان را به جسد و تقاضا‌های آن مبذول داشته و در یک خلا و کمبودی روحی قرار گرفتند که نمی‌توانند با استفاده از مظاهر زندگانی دنیا ارواح‌شان را اشباع کنند؛ از این جهت فیلسوفان مسلمان سعادت‌مندی انسان را در توازن بین خواسته‌های مادی و خواسته‌های روحی انسان، خواسته‌های عقلی و نفسی، و بین ثمرات فضایل نفسی داخلی از جهت ارزشمندی، اخلاق و صفات روحی، نفس و قلب و بین فضایل خارجی، صحت، مال، جمال و اولاد می‌دانند.

### تمام اسلام استوار بر فهم دوجانبه و متوازن است نه فهم یک‌جانبه

اگر ما در اسلام به دقت بنگریم درمی‌یابیم که برای تحقق توازن در این وجود آماده‌است، و به چنین چیزی انسان و کاینات منسجم گردیده‌است، چنانکه قبلاً گفتیم قبل از کشف علم قانون زوجیت در حیوانات، نباتات و جماد، الله تعالی در قرآن کریم بیان نموده‌است که به جز الله تعالی همه چیز بر قانون زوجیت استوار است، یعنی نر و ماده و مثبت و منفی. و شریعت اسلامی برای توازن بین همه چیز آمده‌است، فلهمذا فهم عمیق اسلام ممکن نیست مگر از خلال فهم جوهره‌ای و دیدگاهی دوتایی، و آن دینی است که بین دنیا و آخرت و میان قوت مادی و معنوی و میان سعادت دنیا و آخرت جمع نموده‌است. در حالی که تمام شرایع و قوانین جاری امروز بر فهم یگانه استوار بوده و تنها شامل فهم دنیا می‌گردد یا آخرت، پس شریعت یهودی امروز بر جانب مادی و غلو در آن استوار است و همچنان قوانین وضعی که همه شان اقامت در بهشت دنیا را می‌خواهند، و اما نصرانی‌ها به شکل لاهوتی امروز بلکه در جریان عصرهای گذشته بر رهبانیت و ترک دنیا استوار است، و تمدن غربی امروز بر

جانب مادی و دور از جوانب روحی استوار می‌باشد، و لیکن اسلام دینی است که بین چیزهای متقابل پیوند زده تا به دین موزون، فکر موزون و تمدن موزون بینجامد.

**در باب عقیده و شریعت:** اسلام بر توازن بین دو موضوع استوار است: بر عقل در اثبات از خلال دلایل خلق، ابداع و سببیت و بر وحی و نقل صحیح در تفصیل غیب و تفصیل هدایت و بر میزان حضور در مشاهدات و میزان غیب در امور غیبی، سپس در میزان عزت درونی بر عقیده، و میزان مرونت و گستردگی و خُلق نیکو در تعامل و دعوت و زندگانی، این بدان خاطر است که عقیده خواهان برتری و احساس صحت عقیده در دوست مسلمانانش می‌بادش نه بقیه‌ی عقاید دیگران. اگر این رها شود منجر به مقابله و جنگ‌ها می‌شود. احکام شریعت با ارزش‌های تعامل آمده و در این جا از درستی عقیده‌ای که خواهان اعلان جنگ بالای دیگران نیست، توازن تحقق می‌یابد، بلکه خواهان زمینه‌سازی برای همزیستی و همکاری و گفتگو است تا آنرا به ایشان با استفاده از حکمت و پند نیکو برساند، و از این جهت تعامل با ایشان جایز است و بلکه ازدواج با زنان اهل کتاب و دستور به تعامل نیکو با ایشان آمده است، پس در داخل ساختارهای مسلمان توازن ایجاد کرده و از هویت آن محافظت می‌کند، و مراقبت است که در گودال دیگران غرق نشود، توانایی زندگی با دیگران را ندارد، بلکه چنانی که احکام اهل ذمه در سرزمین اسلامی است را در بر می‌گیرد.

و از این جهت هرکسی که در تعامل با غیر مسلمانان تنها بر عقیده اعتماد کند، نه بر احکام شریعت، در تعامل با دیگران متشدد گردیده و حتا در آن افراط خواهد کرد، و بین سبب اهل ادیان دیگر مانند یهودیت و نصرانیت نمی‌توانند با غیر خویش جز با شمشیر و دهشت‌افگنی تعامل کنند، چنانکه تاریخ به آن گواهی می‌دهد.

**در عرصه دنیا و آخرت،** بدون تردید میزان، خواهان اهتمام به دنیا و آخرت و اعمار آنهاست؛ زیرا دنیا کشت‌زار آخرت است و آخرت همانا جای رجوع و بازگشت است، کسی که خواهان کامیابی آخرت است لزوماً باید دنیای خویش را به وسیله انجام اعمال نیک آباد نماید، ولی از نظر زمان، وزن بیشتر به آخرت داده می‌شود؛ زیرا حیات انسان در دنیا اندک و فانی است و در آخرت از لحاظ نعمات و غیره همیشه و دایم است ﴿قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَى﴾ (نساء: ۷۷) ترجمه: «بگو بهره‌مندی دنیا اندک است و آخرت برای

کسی که پرهیزگاری کند، بهتر است»، مگر دنیا کنار گذاشته نمی‌شود؛ زیرا هرچند آخرت نیکوتر، بهتر و برتر باشد، دنیا نیز نیکو، خوب، فضل و نعمت است و با این وجود اولویت آخرت ایجاب حرص شدید بر اعمال نیکو در دنیا را می‌نماید، تا پاداش آنرا در آخرت به دست آورد.

بنا بر این، اسلام بر توازن میان دین و دنیا، امور روحی و نیازمندی‌های جسمی استوار است، انسان از اشیای زینتی و تجملی و اسباب آسایش زندگی دنیوی از طرق مشروع بهره‌گیری می‌نماید ولی هرگز سهم بزرگ خویش را از آخرت فراموش نمی‌کند، چنانکه الله متعال فرموده است: ﴿وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ﴾ (قصص: ۷۷) ترجمه: و در آنچه خدا به تو داده است، سرای آخرت را بجوی و بهره‌ی خود از دنیا را فراموش مکن و همان‌گونه که خدا به تو نیکی کرده است تو نیز نیکی کن و در زمین تباهی مجوی که خدا تبه‌کاران را دوست ندارد.

درحالی‌که مادیات بر مادی‌گرایان غلبه کرده تا جایی که آنرا به خدایی گرفتند، مانند الهی که سامری آنرا ساخته بود و یا آن‌طوری که حالت مادی‌گرایان امروزی است که دین آنها دینار و خواهشات آنها گردیده و خوی و عادات آن‌ها زیر تأثیر دوستی دنیا و مال به حد نهایی آن رسیده و مانند خدای آنها قرار گرفته است، تا جایی که بهشت خویش را در دنیا می‌خواهند و نمی‌خواهند بمیرند و هرگز آرزوی آن را نمی‌کنند، و بر عکس، رهبانیت و گوشه‌گیری از دنیا و دوری از خواهشات انسانی بر راهبان و برخی دیگر از پیروان ادیان در ظاهر غلبه کرده است هرچند که رهبانیت حقیقی را در باطن و در واقع رعایت نمی‌کردند.

توازن دقیق در عرصه‌ی سلوک، اخلاق و تصرفات از توازن در عقیده، فکر و تصورات کمتر نمی‌باشد، آنانی که بر اخلاق اسلامی پراکنده در قرآن کریم و سنت نبوی مطهر آگاهی دارند، گواهی می‌دهند که اخلاق اسلامی از نظر پیشرفت، برتری، نرمی و زیبایی در اوج بلندی قرار داشته و بر زیبایی، ارتقا، برتری و کمال آن می‌افزاید و اخلاق اسلامی نیز بر توازن بین افراط و تفریط استوار است: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يَسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾ (فرقان: ۶۷)، ترجمه: «و آنان که چون انفاق کنند، زیاده‌روی نمی‌کنند و بخل

نمی‌ورزند و [شیوه شان] میان [این دو حد] معتدل است». پس در اسلام مثل آنچه که در انجیل بر زبان سیدنا مسیح<sup>ص</sup> آمده وجود ندارد که اگر کسی بر رخساره‌ی راستت به سلی زد رخساره‌ی چپت را برایش دور بده، کسی که پیراهنت را دزدید پس تنبان خود را نیز به آن بده و با این وجود اکثر نصرانی را نمی‌بینیم که این منهج را تطبیق کرده باشند؛ بلکه از شیوه‌ی سوختاندن دانشمندان قیام کننده بر کنیسه و سوختاندن مسلمانان در اندلس (اسپانیا و پرتغال کنونی) کار گرفتند و نه مانند جاهلانی که جزای یک بدی را اگر می‌توانستند صد بدی می‌دادند. این تنها اسلام است که به گذشت و فرو بردن خشم و نیکی کردن و پاسخ بدی را با نیکی دادن دستور داده‌است و با این وجود تنها مقابله‌ی بالمثل را اجازه داده و می‌فرماید: ﴿وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ﴾ (شورا: ۴۰) ترجمه: «و سزای هر بدی بدی‌ای مانند آن است، پس هرکسی که گذشت نماید و اصلاح کند پاداشش بر خداوند است. بی‌گمان او ستمگاران را دوست نمی‌دارد»

**در عرصه عبادات و شعایر تعبدی،** بدون شک اسلام بین آنچه که مسلمان برای تهذیب نفس و قلب و مشاعر خویش ضرورت دارد و بین آنچه که جسم و بدن و دنیایش تقاضا دارد، از لابلای ذکر، نماز، روزه، حج و زکات توازن را تحقق بخشیده‌است و با وجود آن الله متعال بندگان مسلمانان خویش را به چیزی فراتر از طاقت‌شان مکلف نساخته‌است، بلکه با مشاهده به اطراف خویش می‌بینیم که آن تکالیف بسیار اندک است، پس در ۲۴ ساعت الله متعال پنج وقت نماز را فرض گردانیده‌است و تعدادی از رکعات را رسول الله<sup>ص</sup> سنت گردانیده‌است که اندکی از وقت انسان را می‌گیرد، همچنان در مسایل مالی مقدار اندکی مانند ۲.۵٪ و نهایتاً ۱۰٪ فرض ساخته است؛ آن هم در زمانی که بر شخص تکالیف دیگر وجود نداشته باشد، چنانکه وضعیت زکات آنچه که زمین می‌رویانند چنین است، حج و عمره در تمام عمر یک بار برای کسی که توانایی آن را داشته باشد فرض گردیده‌است، روزه در سال یک ماه برای کسی که قادر باشد فرض گردیده‌است، لیکن اگر شخص بیمار باشد که انتظار صحت آن - بر حسب ظاهر- وجود نداشته باشد و شیخ فانی که دیگر توان گرفتن روزه را ندارد، روزه بر آن‌ها نیست بلکه ادای فدیة از طعام جای‌گزین آن می‌گردد و بیماری که امید

صحت مندی اش وجود دارد و شخص مسافر می‌توانند روزه را افطار و بعداً آنرا قضاء آورند. همه‌ی این تسهیلات برای برقراری توازن در میان عبادات و شعایر تعبدی و رسالت (وظیفه‌ی) آباد ساختن زمین و ایفای وظیفه‌ی خلافتی است که الله متعال انسان را به انجام آن مکلف ساخته‌است تا جایی که این وظیفه زمان بیشتر و طولانی‌تری را در بر می‌گیرد و از این جهت است که الله متعال به انسان مؤمن دستور می‌دهد که پس از ادای نماز به طور مستقیم و فوری به انجام این رسالت بپردازد چنانکه الله متعال می‌فرماید: ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ (جمعه: ۱۰) ترجمه: «آنگاه که نماز گزارده شود، در زمین پراکنده شوید و از فضل خدا بجوید و خداوند را بسیار یاد کنید تا رستگار شوید»

**در عرصه‌ی برخی عباداتی که هم دارای جنبه‌ی عبودیت و هم معلول به علت است،** مانند زکات، توازن آشکاری را در چگونگی وجوب زکات که استوار بر منتهای درجه‌ی عدالت است، مشاهده کرده می‌توانیم، زیرا زکات استوار بر توازن بین اصل مال و حاصل تولید شده از آن است، بنا بر این زکات در یک سال تکرار شدنی نیست و زکات اموالی که در اصل و فرع و مفاد آن واجب است- مانند امتعه‌ی تجارتي- متفاوت از زکات اموالی است که تنها از حاصلات آن زکات واجب است؛ مانند اینکه از نفس اراضی زراعتی زکات واجب نیست، بنا بر آن هرگاه از آب آسمان، نهر یا چشمه آبیاری شده باشد زکات حاصلات آن 10% و اگر آبیاری به غیر از روش‌های مذکور و با ایجاب یک سلسله تکالیف آبیاری گردد 5% است، در حالی که زکات کالای تجارتي 2.5% فیصد می‌باشد؛ زیرا از اصل سرمایه و مفاد حاصل از آن پرداخته می‌شود.

و همچنان توازن در سرمایه‌ها را در بین سرمایه‌های نامی (رشد کننده) بالذات و نامی حکمی (آماده برای تجارت) مانند سرمایه‌های نقدی و بین سرمایه‌های منجمد غیر نامی مانند اشیای قابل استفاده برای انسان و سرمایه‌های ثابت غیر قابل مبادله بر قرار ساخته‌است.

**در زمینه‌ی معاملات مالی،** اسلام توازن بین نفع و ضرر، و سود و زیان و خراج و ضمان را تحقق بخشیده و آنرا اساس حلال بودن فواید تجارت قرار داده‌است، بناءً کسی که خسارت



رأس المال خویش به سبب تجارت را تحمل کند، مفاد حاصل از مضاربت و مشارکت نیز برای وی حلال می‌باشد و کسی که خسارت را تحمل نکند مفاد آن برایش حلال نیست و از جمله ربای محرمی است که قرآنکریم نیز ظلم دانسته‌است، پس کس که خطرات را بر مال خویش وارد نسازد، به قرضی پناه خواهد برد که در ضمانت بدهکار است و این میزان همانا عدالت حقیقی را تحقق می‌بخشد، چون جمع بین دو خیر بر یک شخص و بالمقابل دو ضرر بر یک شخص جایز نیست، کسی که سود می‌خورد رأس المال آن مضمون است و افزایش مانند 10% نیز برایش تضمین شده‌است و به این ترتیب سود خوار چنانکه در حدیث ثابت آمده، ظالم و ملعون است، و در حالی که مدیون «وکیل ربا» در تمام حالات ضامن بود و در تمامی احوال پرداخت ربا بر عهده‌ی آن می‌باشد که از یک طرف مظلوم است و لیکن وی نیز ستمگار و نفرین شده‌است؛ زیرا سبب پیاده شدن روند سودخواری و همکاری بر گناه گردیده‌است.

بنا بر این شریعت اسلامی با تعیین شروطی که منجر به قطع مشارکت و مضاربت گشته و با تعیین هر نوع زیادت یا تعیین هر نوع مبلغی از رأس المال و امثال آن گردد، سخت‌گیری کرده‌است.

و هر آینه الله متعال مرا این رهنمایی کرده‌است که تمامی عقود و قراردادهای بر میزان دقیق دارای دو کفه استوار است و در تمامی عقود امور مثبت و منفی را به صورت عادلانه و نهایت دقت بر این دو کفه گذاشته‌است، در کفه‌ی قرض دهنده این موضوع مثبت را قرارداده که قرض آن در تمامی احوال به مثل حقیقی یا قیمت عادلانه‌ای آن تضمین شده‌است و لیکن در این کفه یک امر منفی هم وجود دارد و آن اینکه برای قرض دهنده در هیچ حالتی جایز نیست که زیادتی را از مبلغ اصلی قرض خویش مطالبه یا هر نوع منفعتی را به سبب قرض خویش و لو هر قدر زمان ادای آن طولانی باشد، حاصل کند. به همین ترتیب در کفه‌ی قرض گیرنده نیز یک امر مثبت قرارداده شده و آن عبارت از آزادی وی در تصرف مال قرض و عدم درخواست هیچ نوع زیادتی از او است. همچنان یک امر منفی در آن قرارداده شده و آن عبارت از ضمانت مطلق قرض گیرنده به برگرداندن قرض، آنگونه که قبلاً نیز تذکر داده شده‌است، می‌باشد.

لیکن هرگاه عقد قرض با اشتراط ربا منعقد گردد، تمامی امور منفی در کفهی قرض گیرنده و تمام امور مثبت در کفهی قرضه دهنده جمع می‌شوند و در نتیجه توازن در عقد به طور کامل مختل می‌گردد.

و این اخلال در میزان عقود دارای آثار بسیار بزرگی در ایجاد نظام طبقاتی، عدم تحقق نقش اقتصادی و عدم گردش اعیان، حقوق و منافع به شکل مطلوب و در نتیجه سبب حدوث پدیده‌های کساد، رکود و تورم، علاوه بر ظلم اجتماعی و نابودی قاعده‌ی شرعی «الْغُنْم بِالْغُرْم» نفع در برابر تاوان است) می‌شود. از این جهت برخی از دانشمندان بزرگ در حدود ۱۰۰ سال پیش در المان به تطبیق نظریه احتمال ربا پرداختند و از لابلای مجموعه‌ای از معادلات به این نتیجه رسیدند که اگر جهان همچنان تا ۲۰۰ سال بر سیستم سودی به پیش رود، بخش اعظم سرمایه‌ها در دست تعداد محدودی قرار می‌گیرد، اکنون با گذشت ۱۰۰ سال از آن زمان عده‌ی اندکی بیشتر از نصف دارایی‌های جهان را تصاحب کرده‌اند و در خلال سال‌های اخیر (۲۰۱۲-۲۰۱۵) راه پیمایی‌های عمومی در امریکا و غیره تحت شعار (وال استریت را منحل کنید) بر گزار گردید، اشاره بر اینکه ۱٪ سرمایه داران امریکا- معامله کنندگان با وال ستریت- بخش اعظم دارایی‌های امریکا را مالک گردیده‌اند، مقصد مظاهره‌کننده گان این بود که: ما یعنی ۹۹ درصد مردم ایالات متحده امریکا مخالف وال استریت هستیم.<sup>۱</sup>

و اما در عقد مضاربت - بگونه‌ی مثال- امور مثبت و منفی بر دو طرف عقد تقسیم گردیده‌است، در کفهی صاحب سرمایه یک امر مثبت قرار دارد که همانا مشارکت در کوشش‌های مضارب و مهارت‌های آن از طریق دریافت نسبت معین از ربح تحقق یافته از آن است و یک امر منفی قرار دارد و آن اینکه سرمایه‌ی رب المال جز در حالات تجاوز و تقصیر در تحت تضمین قرار ندارد به همین ترتیب در کفه مضارب یک امر مثبت قرار دارد و آن اینکه سرمایه در اختیار وی قرار می‌گیرد که حق تصرف در آنرا داشته و جز در حالات تعدی و تقصیر در تحت تضمین هم قرار ندارد و یک امر منفی در آن قرار دارد و آن اینکه بخش

<sup>۱</sup>- به وبسایت شبکه‌ی الجزیره و تمامی رسانه‌هایی که آنرا نشر کرده‌اند، مراجعه گردد.

معینی از مفاد حاصله از آن به رب المال تعلق می‌گیرد، طوری که در این توازن عدالت است و قاعده شرعی فطری «تاوان در برابر نفع» متحقق می‌گردد و دیگر قراردادهای مالی اسلامی نیز به همین ترتیب است.

در عرصه‌ی تمدن، اسلام خواسته‌است که توازن در بین فقه تکلیف و فقه سنن الهی برقرار باشد، الله متعال در امور پیشرفت، برپا کردن یک تمدن و آبادانی و رهبری زمین یک سلسله سنت‌های را وضع کرده‌است، طوری که اسلام احکام تکلیفی را برای اصلاح انسان برقرار کرده و آنرا شایسته حمل امانت گردانیده‌است و از این جهت الله متعال بین عقیده به وسیله ایمان به روز آخرت، مرتب شدن ثواب بر اعمال صالحه و عقاب بر امور اذیت کننده، ارتباط برقرار ساخته‌است، همانگونه شعایر تبعدی- از جمله نماز و غیره- را به صلاح، پاکی و دوری انسان از موزیات که محرمانند، مرتبط ساخته‌است، پس الله متعال فرموده‌است: ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾ (عنکبوت: ۴۵) ترجمه: «و نماز را بر پای دار که نماز از کارهای ناشایست و ناپسند باز می‌دارد» و همچنان فرموده‌است: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾ (توبه: ۱۰۳) ترجمه: «از اموال شان زکات بگیر تا آنان را با آن پاک داری و رشدشان دهی» و به همین ترتیب سایر احکام تکلیفی هریک برای اصلاح، پاکی و نقاوت انسان آمده‌است.

هرگاه انسان متقی، نیکوکار، مصلح، نافع و عادل باشد، حرکت آبادسازی و رهبری زمین هماهنگ به آنچیزی می‌گردد که الله متعال از عدالت شامله، آبادانی نافع برای همه، جایگاه یافتن افراد خیر و ممنوعیت بدی‌ها، ستم و تجاوز بر انسان، محیط زیست و حیوان و از جهت دادن نیروی علمی، اقتصادی و عسکری برای تحقق این مقاصد خواسته‌است.

و اما اگر این صفات در انسان متحقق نگردد، پس به زودی نیرو و تمدن به سمت تاخت و تاز، تسلط و طغیان و سرکشی سوق داده خواهد شد. و این چیزی است که ما از تمدن مادی معیوبی مشاهده می‌کنیم که جز برای افزایش تسلط و کنترل شؤون زندگی مردم مظلوم و تحت ستم و سرکوب شده تلاش نمی‌ورزد، هرآینه دوگانگی معیارهای دولت‌های قدرتمند غیر مسلمان - شرقی و غربی- و عدم احترام آنها به هیچ ارزش و اخلاق حتی ارزش‌های حاکم بر کشورهای خودشان را هم دیدیم، زمانی که چیزی به امور مسلمانان و حقوق آنان ارتباط پیدا کند در آن زمان دیگر نه دیموکراسی وجود دارد، نه انسانیت و نه هم

کرامت و اعتبار.

به همین ترتیب اسلام توازن بین عقل و نقل را به وسیله‌ی جهت دادن هریکی در میدان خودش برقرار کرده‌است، طوری که غزالی می‌فرماید: بدون تردید کسی که عقلش را کنار گذارد جاهل و کسی که به تنهایی بر عقلش اکتفاء کند مغرور است، و توازن بین اصالت و معاصرت و ثوابت و متغیرات همین‌گونه است.

### نتیجه همانا فقه موزون، فکر موزون و حکم موزون است

هرگاه فقه میزان را به صورت دقیق عملی بسازیم، بر تطبیق کامل آن، به زودی فقه موزونی مرتب می‌شود که استوار بر حق و عدالت، وسطیت و اعتدال می‌باشد، پس هستی با دقت بی‌نهایت موزون است، چنانچه الله متعال فرموده‌است: ﴿وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ﴾ (الحجر: 19)، ترجمه: «و از هرچیز (گیاهی) سنجیده‌ای در آنجا رویاندیم». انسان در آفرینش و تمام ساختارهای مادی‌اش موزون است. الله متعال می‌فرماید: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ (التین: 4)، ترجمه: «به یقین انسان را در نیکوترین قوام آفریدیم». شریعت در ذات خود موزون است؛ زیرا فرو فرستاده شده از طرف آفریننده‌ی مبدع عظیم است ﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ (ملک: 14) ترجمه: آیا کسی که [همه چیز را] آفریده‌است، نمی‌داند و اوست باریک‌بین آگاه» و لیکن اشکال در برداشت درست از آن و تجزیه‌ی دقیق آن می‌باشد، در این هنگام چاره‌ای نیست جز آن که باید فهم ما موزون و فقه ما متوازن باشد، تا همه‌ی فعالیت‌ها و تصرفات شرعی ما موزون باشد.

و بدیهی است که شریعت اسلامی آخرین شریعتی است که برای رفع اختلافاتی که امت‌های گذشته به آن گرفتار شده بودند و از هم پاشیدگی‌های که برای اهل کتاب پس از آمدن علم و دانش به آنها از روی ستمگری، جهل و تعصب پیش آمد، نازل گردیده‌است و از همین جهت همراه با این شریعت موازینی نیز نازل گردیده‌است که اگر این امت - به آنها چنگ بزنند- از افتادن در آنچه که گذشتگان واقع شدند، جلوگیری می‌کند و این امر جز با فهم و تطبیق فقه میزان با تمام عناصر چهارگانه‌اش که قبلاً یاد کردیم، هرگز متحقق نخواهد شد، و الله اعلم.







## فصل سوم

### دلایل مشروعیت فقه میزان

#### عناصر نظریه‌ی فقه میزان

الله متعال شریعت خود را در کتابی فرود آورده که دارای دو بعد (مژده و هشدار، حلال و حرام)، است که بر ترازوی دو پله‌ای قرار دارد و تمام آنچه انسان انجام می‌دهد، ذریعه‌ی آن وزن می‌گردد چنانکه مقیاس‌های شناخت حق را در کتاب خود گسترانیده‌است تا نه گمراه شویم و نه نگون‌بخت، پس چنین فرموده‌است: ﴿مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى﴾ (طه/ ۲) ترجمه: ما قرآن را بر تو فرو نفرستاده‌ایم تا خویشتن را خسته و رنجور کنی. یعنی قرآن به خاطر این است که مردم خوش‌بخت، متحد و قوی شوند و شریعت در ذات خود بر مبنای جفت و جوهر بودن امور و مطالب و عدل برای انسان که از جفت و جوهر بودن ترکیب یافته بنا گردیده و حتی برای هستی سازگار با انسان و شریعت بنا یافته است، به این مفهوم که تمام آنچه در جهان هستی وجود دارد جفت و جوهر می‌باشد؛ مانند: نر و ماده، مثبت و منفی، حقوق و واجبات، نیک و بد، گمراهی و رهیابی، کیفر و پاداش، نیک‌بختی و بدبختی، بهشت و دوزخ، شادکامی و شوربختی، دنیا و آخرت، ماده و معنا، پیدا و پنهان... و همین‌گونه.

پس شریعتی که از آن نام بردیم به خاطر این آمده تا موارد یاد شده را ذریعه‌ی ترازوهای دقیق بیان نماید تا عدل و انصاف میان همه مردم تحقق یابد و به اندازه‌ی دانه‌ی خردل از خیر و شر ضایع نشود. ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾ (زلزال ۷-۸) ترجمه: پس هر کسی که به قدر ذره‌ای کار نیکو کرده باشد آنرا خواهد دید و هرکسی که به اندازه‌ی ذره‌ای بدی کند آنرا خواهد دید.



## اول - با بررسی کلی، فقه میزان در این شریعت ثابت است

هر گاه در آیات قرآن کریم، سنت مطهر و سیرت معطر رسول الله  $\rho$  و خلفای راشدین بیندیشیم -چنانچه بسیاری از آن گذشت-، به این حقیقت آشکار می‌رسیم که فقه میزان در این شریعت ثابت بوده و با قرآن یکجا فرود آمده است و با دلایل زیادی ثابت شده که چنانچه بعدا می‌آید به حد قطع و یقین می‌رسد.

فقه میزان به آن مفهومی که ما آن را بیان کردیم، دارای دلایل معتبر شرعی از قرآن و سنت می‌باشد که بخش مهم آن را قبلا ذکر نمودیم، اکنون بقیه را ذکر خواهیم نمود.

## فقه میزان در قرآن

### تکامل میان میزان و کتاب

قرآن کریم میزان را با کتاب یکجا ذکر کرده است و هر دو از جانب الله تعالی فرو فرستاده شده‌اند:

﴿اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ﴾ (شوری، ۱۷) ترجمه: الله ذاتی است که قرآن را به حق و درستی نازل کرد و نیز میزان (معیار عدالت) را.

همچنان الله متعال فرموده است ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ (حدید/۲۵) ترجمه: به راستی که رسولان ما را با دلایل روشن فرستادیم و با آنان کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم به داد رفتار کنند.

از آیه فوق الذکر بر می‌آید که کلمه حق که در آیه مبارکه ﴿أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ﴾ آمده است، مردم را به استعمال میزان، تحقق عدالت و قیام به قسط (انصاف) معاونت می‌نماید، چنانکه حق یاد شده کتاب عبارت از همان فرقان است که مجال و فرصت تفکیک در میان حق و باطل، کفر و ایمان، خیر و شر، بلند و پست و نیک و بد را می‌دهد. بناء کلمه (حق) مذکور در کتاب، تکمیل کننده‌ی قضیه میزان می‌باشد.

میزان مورد بحث ما در اینجا، میزان مادی نیست که اشیای مادی در آن وزن گردد؛ زیرا این میزان مادی در زمین موجود و برای سرشت معلوم است، اما آنچه بشر به آن نیاز دارد همانا هدایت ربانی است از خلال کتاب‌هایی که بر پیامبران فرود فرستاده شده است.

همانا هدایت ربانی است که از خلال کتب منزله و از خلال میزان حاصل می‌گردد، یا آن موازینی است که از خلال کتب منزله دانسته می‌شود و قابل تطبیق می‌گردد، و حقوق، واجبات، احکام و عقاید و شرایع با آن وزن می‌شود، نه تنها این که شامل امور مادی و معنوی نیز می‌گردد.

قرآن کریم این مطلب را بیان داشته که کلیه اشیا بر میزان منحصر به خودش استوار است. چنانکه برای هر یکی از زمین و آسمان میزان خاصی وجود دارد که بر آن استوار اند. الله تعالی فرموده است: ﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ﴾ (رحمان، 8) ترجمه: و آسمان را بر افراشت و [در زمین] ترازوی (عدالت) نهاد تا از عدالت و انصاف تجاوز نکنید. و الله تعالی فرموده است: ﴿وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ﴾ (حجر، 19) ترجمه: و زمین را گسترانیدیم و کوه‌های استواری در آن نهادیم و از هر چیزی (گیاهی) به اندازه‌ی معین در آن رویاندیم.

حتی برای روز حساب موازینی است که از موازین و ترا زوهای دنیا متفاوت است، خداوند رحمان فرموده است: ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا﴾ (انبیاء، 47) ترجمه: و روز قیامت ترازوهای عدالت را (در میان) نهیم و کسی هیچ ستمی نبیند.

در این مورد آیات زیادی هست که تعداد آنها به 23 آیه می‌رسد و همه از میزان و موازین قسط سخن گفته‌اند و آنها همه دلالت واضح بر این موارد دارند:

1. هر چیز موازین خود را دارد.
2. برای تمام امور دنیا ایجاب می‌نماید که موازین (مقیاس) باشد تا زندگانی شکل بگیرد.
3. قرآن کریم به وضاحت بیان داشته که خداوند متعال همراه با کتاب میزان را فرورستاده تا مردم به انصاف و عدالت استوار گردند.
4. از حقایق آشکار این است، تا زمانی که مردم به درجه‌ی التزام و دقت در میزان معنوی نرسیده باشند، تنها به پرداختن به میزان مادی عدالت در میان‌شان برقرار نمی‌گردد؛ زیرا میزان مادی صرف در وزن کردن اشیای مادی عدالت را تمثیل می‌نماید.

5. عدالت کامل و شامل متحقق نمی‌شود مگر با به کارگیری موازین عقل در حقوق و واجبات.

6. شناخت وزن‌های هر چیز، هر حکم و هر تکلیفی حاصل نمی‌گردد، مگر آنکه برای هر کدام آنها حق در خود داده شود، و در میزان درست و مناسب آن قرار داده نشود و این امر مصداق حدیث رسول الله  $\rho$  است که فرموده‌است: (... فَأَعْطُ كُلَّ ذِي حَقِّ حَقَّهُ)<sup>1</sup> ترجمه: پس برای هر صاحب حق، حق او را بده.

7. میزان امور دنیوی و هستی یکی نیست، بلکه هر مجموعه از مجموعه‌های هم‌آهنگ دارای میزانی ویژه است، که می‌شود آن را بدان سنجید، پس میزان آب با میزان برق متفاوت است. همین‌طور لازم است که میزان در جهان شریعت و احکام شرعی و افعال الله متعال، افعال بندگان، ابواب مربوط به عقاید و عبادات و عادات دارای میزانی ویژه باشند.

8. کسی که بخواهد اشیای مادی را به یک ترازو وزن کند عدالت را متحقق ساخته نمی‌تواند، همچنان کسی که بخواهد تمام ابواب شریعت را به یک میزان وزن نماید از فهم درست شریعت عاجز می‌آید و نمی‌تواند حق هر بابی را اداء کند و آن را ارزش‌یابی نماید.

### هر حالتی، ترازو و وزن خود را دارد

قرآنکریم کسانی را که موازین و اوزان مختلف را یکسان می‌دانند توبیخ نموده‌است، چنانکه در آیات ذیل نمونه‌های آن را مشاهده می‌کنیم:

﴿أَجْعَلْتُمْ سَقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (19) الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾ (توبه، ۱۹-۲۰)

<sup>1</sup> بخاری در صحیح خود. همراه با فتح الباری- (۱۰، ۱۸۴، ۱۸۲، ۴-۴۴۳) و ترمذی حدیث شماره ۲۴۱۵ روایت کرده‌اند.

ترجمه: آیا آب دادن به حاجیان و آباد ساختن مسجد الحرام را مانند [کار] کسی قرار داده‌اید که به خداوند و روز قیامت ایمان آورده و در راه خدا جهاد کرده‌است [اینها] در نزد خداوند یکسان نیستند. و خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمی‌کند. آنان که ایمان آوردند و هجرت کردند و در راه خدا با مال‌های شان و جان‌های شان جهاد کردند در نزد خداوند بلند مرتبه‌تراند. همین‌انند که کامیابند.

﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ  
الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ﴾ (بقره، ۱۷۷)

ترجمه: نیکی آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و مغرب بگردانید بلکه نیکی آن است که کسی به خدا، روز واپسین و فرشتگان، کتاب و پیامبران ایمان آورد.

﴿وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اتَّقَى وَأَتَى الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا  
وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ (بقره، ۱۸۹) ترجمه: و نیکی آن نیست که از پشت خانه‌ها درآیید بلکه نیکی آن است که کسی تقوی پیشه کند و به خانه‌ها از در ورودی آنها درآیید و از خدا بترسید باشد که رستگار شوید.

و الله تعالى فرموده‌است: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ  
وَصَدٌّ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ  
أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ﴾ (بقره، ۲۱۷) ترجمه: از تو در باره‌ی جنگ در ماه حرام می‌پرسند. بگو: جنگیدن در آن گناه بزرگی است اما بازداشتن از راه خدا و کفر ورزیدن به خداوند و بازداشتن از مسجد الحرام و راندن اهل آن در نزد خداوند نارواتر است و فتنه، بزرگتر از کشتار است.

و بدون شک قرآن کریم بارها و بارها در جاهای متعدد، نابرابری در میان کارها را بیان داشته‌است. الله تعالى فرموده‌است: ﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ  
وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ  
وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحَسَنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى  
الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ (نساء، ۹۵) ترجمه: مؤمنان خانه‌نشین غیر اهل ضرر، با آن مجاهدانی که با مال‌های شان و جان‌های خود در راه خدا جهاد می‌کنند، برابر نیستند. خداوند کسانی را که با مال و جان خود جهاد می‌کنند به درجه‌ای بر خانه‌نشینان مزیت بخشیده‌است و

خداوند همه را وعده‌ی نیکو داده و خداوند جهادگران را بر جهادگريزان بوسیله پاداش عظیم برتری داده‌است.

و خداوند رحمان فرموده: ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ (حدید، ۱۰) ترجمه: از میان شما آنان که پیش از فتح انفاق کرده و به جنگ رفته با آنان که بعد از فتح انفاق کرده‌اند و به جنگ رفته‌اند برابر نیستند. درجه‌ی آنان فراتر است. و خدا به همه وعده نیک می‌دهد. و به هر کاری که می‌کنید آگاه است.

حتی قرآن کریم نابرابری در کارهای مادی و ظاهری را یاد کرده تا از آن در نابرابری در امور معنوی دلیل بگیرد، فرموده‌است: ﴿وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ وَلَا الظُّلُّ وَلَا الْحُرُورُ وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ﴾ (فاطر 19-22) ترجمه: و نابینا و بینا برابر نیست. و نه تاریکی‌ها و نور و سایه و گرمای سوزان هم یکی نیست. و مردگان و زندگان هم مساوی نمی‌باشند. خداوند هر کس را بخواهد می‌شنوید و تو نخواهی توانست [پیام دعوت را] به گور خفتگان بشنوانی.

به این ترتیب آیات زیادی را در می‌یابیم که در میان بسیاری از حالت‌ها از نگاه میزان و اوزان، تفکیک نموده‌است تا مسلمانان به این طریقه‌ی ربانی رفتار نمایند.

## دوم: فقه میزان در سیره نبوی شریف ثابت است

### زندگی پیامبر الله ﷺ بر ترازوهای دقیقی استوار بود:

در سنت پیامبر احادیث بسیار زیادی را در مورد فرق میان اشیاء و عدم مساوات میان آنها درمی‌یابیم، چنانکه آن بزرگوار ۱۰ مراتب اعمال را بیان کرده و عباراتی مانند: بهترین اعمال، زیباترین اعمال، پربواب‌ترین اعمال، خوب‌ترین اعمال و همچنان بدترین اعمال، زشت‌ترین اعمال و مانند آنها را به کثرت استعمال نموده‌است، تمام این عبارات را برای بیان بالاترین مرتبه و موجودیت مراتب و درجات در اجر و ثواب، یا در خوب و بد، زیبا و زشت و مانند آن بیان نموده‌است که در اینجا مجال ذکر همه‌ی آنها نیست.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> به معجم الفاظ السنه در این واژه‌ها مراجعه شود.

اصحاب کرام شیفته‌ی دانستن موازین و اوزان بودند؛ زیرا قرآن کریم این ترتیب و بیان افضل و قوی‌تر و نابرابری را برای‌شان آموخته بود و اصحاب رسول ﷺ کسانی بودند که از بهترین اعمال یا نیکوترین یا کامل‌ترین آن از خودداری از بدترین و زشت‌تری کارها و از یک کاری که آنها را به جنت داخل نماید می‌پرسیدند و از رسول الله ﷺ برای پرسش‌های‌شان پاسخ‌های شفا بخش پیرامون موضوع می‌شنیدند، علاوه بر تربیه‌ی عملی که پیامبر ﷺ، الگوی‌شان بود و آنها را بر فقه میزان، اوزان، موازات و توازن پرورش می‌داد و بدون شک زندگانی پیامبر گرامی ما ﷺ در کلیه تصرفات (اقدامات) و فعالیت‌ها و در معامله با مردم بر موازین دقیقی استوار بود؛ زیرا او ﷺ را خداوند بهترین ادب و انضباط آموخته بود. خداوند فرموده: ﴿وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ﴾ (طور، ۴۸)

ترجمه: پس در انتظار حکم پروردگارت صبر نما که تو زیر نظر و رعایت ما هستی. و آن گاه که (از خواب) بر می‌خیزی، پروردگارت را به پاکی حمد و ستایش کن.

و چون او نخستین و شایسته‌ترین مردم به تطبیق قرآن کریم بود و از این جهت مانند قرآنی بود که در میان مردم راه می‌رفت. هنگامی که ام المومنین عایشه \* از اخلاق رسول الله ﷺ پرسیده شد، فرمود: اخلاق او قرآن بود. بنا بر این طوری که می‌بینیم قرآن کریم بر میزان و اهمیت آن تاکید می‌نماید چنانچه دیدیم رسول اکرم ﷺ بهترین و شایسته‌ترین کسی بود که این اصل را اجرا کرد، و باید مجموعه‌ای از نمونه‌ها از سیرت عطرآگین و مبارک او را ذکر نمائیم تا این موضوع برای‌مان آفتابی شود.

## 1. میزان قرائت

نزول امر بر پیامبر ﷺ در اولین سوره و اولین آیه به قرائت فراگیر، دلیل بر قوت وزن و سنگینی آن در توجه شخص پیامبر ﷺ و ساختن امت می‌باشد؛ زیرا بدون آن نه امتی ساخته می‌شود و نه پیش‌رفت خواهد کرد، همچنان امر به علم توحید را مقدم داشت و فرمود: ﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ (محمد، ۱۹) ترجمه: پس بدان که جز الله معبود راستینی وجود ندارد.

بناء علم قبل از عمل بوده و آن شرط صحت ایمان و غیره است.

از این دانسته می‌شود که:

- خواندن و دانش‌آموزی، مطلقاً شامل کتاب، هستی و انسان بوده و ویژه‌ی قرآن یا دین نیست.
- میزان قرائت مستقیم بر دو رکن خودش استوار است:
- ✓ خواندن در زیرسایه‌ی عقیده و اخلاق ﴿اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾ (علق، ۱) ترجمه: بخوان به نام پروردگارت که (هستی را) آفرید.
- ✓ خواندن آزاد درسایه‌ی کرامت و حقوق انسان ﴿اِقْرَأْ وَرَبُّكَ الْاَكْرَمُ﴾ (علق، ۳) (بخوان؛ و پروردگارت بزرگوارترین (بزرگوار بی همتا) است. یعنی گرامی‌دارنده‌ی انسان است.

## 2. میزان ساختن افراد و ملت‌ها

مسلم‌ها اوامر الهی قبل از امر به دعوت به شخصیت‌سازی پیامبر U و آماده‌سازی او از نظر روحی و عبادتی و تزکیه و تربیت او آغاز گردید. خدا او را به قیام اللیل و درست خواندن قرآن امر نمود و فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُ قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلاً﴾ (مزل، ۱-۲) ترجمه: ای جامه به خود پیچیده! شب را (به نماز) برخیز، مگر اندکی.

چنانکه او را به ذکر بسیار و وقت دادن برای عبادت مخلصانه دستور داده و فرموده‌است: ﴿وَادْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً﴾ (مزل، ۸) ترجمه: و نام پروردگارت را یاد کن و از همه چیز بگسل و به او پیوسته شو (چنانکه باید یک‌سو و مخلصانه به عبادت او بپرداز).  
سپس آن حضرت را به توکل و اعتماد به خدا دستور داده‌است؛ زیرا او مالک و صاحب

حاکمیت و پادشاه کائنات و داشته‌های آن است. بعداً بر شکیبائی در مقابل آزار دشمنان و گذشت نیکو دستور داده و این که سرانجام تکذیب کنندگان هلاکت و نابودی است؛ چنانکه فرعون و دیگر سرکشان را تباه کرد. پس از آن او را به کار دعوت دستور داد و فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ﴾ (مدثر، ۱-۳) ترجمه: ای جامه به خود پیچیده برخیز و هشدار ده و پروردگارت را به بزرگی یاد کن. و این دلیل بر قوت وزن آماده‌سازی، پرورش و تزکیه است که قبل از آغاز به دعوت و نشر رسالت می‌باشد.

این سه سوره‌ای می‌باشد که خداوند تعالی از طریق آن، سخن خود را با رسول خاتم اسلام آغاز نموده‌است.

**اول آن:** اصلاح نظام آموزشی و خواندن همه‌جانبه و فراگیر، در سوره‌ی اقرأ می‌باشد.

**دوم آن،** پرورش، پاکیزه‌سازی و آماده‌سازی پیامبر<sup>ص</sup> برای حمل این امانت سنگین درسوره‌ی مزمل.

**سوم آن،** آغاز به دعوت و بایسته‌های آن در سوره مدثر است، و این چیدمان در اوج توازن و موازین قرار دارد و این رهنمایی امت است تا بر این موازین سه‌گانه رفتار نمایند.

### 3. قانون‌مداری جامعه و اینکه اصل در روابط اجتماعی صلح است نه اسلام

بازتاب برادری در میان مؤمنان از طریق برادرخواندگی، و در بین شهروندان از طریق قانون اساسی جامعی که حقوق و مکلفیت‌ها را احتوا نماید صورت می‌گیرد. رسول الله<sup>ص</sup> به ایجاد رابطه‌ی برادری در میان مهاجرین و انصار پرداخت، سپس در آغاز استقرار خود در مدینه منوره بین خود و یهودیان سندی را نوشت که برای کلیه کسانی که در سرزمین اسلام زندگی می‌کنند قوت بزرگی می‌داد تا حقوق و مکلفیت‌های خود را طبق آن انجام دهند و اینکه در برابر اموری که برای مدینه مهم است موقف یگانه اتخاذ نمایند؛ مانند: جمع شدن در محور اخوت دینی یا اخوت انسانی<sup>1</sup>.

پس اسلام برای یک‌پارچگی مسلمانان و برادری آنها و زن سنگینی داده‌است، برای همین ترکیب پیامبر گرامی اسلام علیه الصلوة و السلام بر تربیت مسلمانان بر محور این اخوت بود، تا اینکه در میان‌شان برادری حقیقی ثابت به میان آمد که پیامدهای زیادی به دنبال داشت، پس از آن پیامبر<sup>ص</sup> بر یک‌پارچه سازی جامعه‌ای پرداخت که رهبری آن را به دوش داشت به شمول غیر مسلمانان، که با این سند از حقوق شهروندی مندرج آن مستفید می‌شدند.

هیچ دولت و تمدنی بدون انسجام داخلی شکل نمی‌گیرد، از این جهت زمانی که یهود به

<sup>1</sup> به وثیقه یا دستور مدینه درمجموعه الوثائق السياسية از استاد محمد حمید الله ص ۳۹ و سیره نبوی صحیحہ دوکتور اکرم العمری ط، مرکز پژوهش‌های سنت و سیرت دانشگاه قطر (۲۷۲)، و بعد از آن) مراجعه شود.



بندهای پیمان متعهد باقی نماندند و به پیامبر خدا  $\rho$  خیانت کردند، مجازات شدند و از مرکز دعوت و رهبری و دولت بیرون رانده شدند.

#### 4. میزان جنگ

##### میزان جنگ و صلح

بدون تردید جنگ با تمام انواعش -نظامی، روانی و معنوی- دارای میزان خاص خود است، طوریکه هریکی از دوطرف درگیری خواهان غلبه و پیروزی بر یکدیگر می‌باشند، بنا بر این، بر قوت، درشتی، سختی و استعمال تمام سلاح‌های دست‌داشته و بر نیرنگ، پلان‌های استراتژیژیک و مرحله‌گرایی خاصی برای رسیدن به پیروزی به هر قیمت که باشد، بستگی دارد.

بناء این وضعیت فطری موجود در جنگ، میزان خاص خود را در شریعت اسلامی نیز دارد، لیکن افزون بر آن، ارزش‌های دینی از قبیل عدالت و وفا به عهد و پیمان‌ها، بدون شک آیاتی که در مورد جنگ نازل شده‌است، ویژگی‌های شدت، غلظت، قوت و به خرج دادن آنچه که در توان است برای رسیدن به دشمن، تضعیف و پیروزی بر آن، پراکنده ساختن و پاره پاره کردن دشمن... را در بردارد.

بنا بر این، آیاتی که دلالت بر سختی و شدت می‌نماید، مخصوص جنگ است و حالات دیگری غیر از حالات صلح و پیمان را شامل نمی‌شود، پس آیه **﴿وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً﴾** (توبه: 123) ترجمه: کافران باید در شما درشتی را بیابند. در میزان جنگ داخل است و مقصد از آن سختی و شدت در هنگام جنگ و رویارویی با دشمن است و قول الله متعال که فرموده‌است: **﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾** (الفتح: 29) ترجمه: در برابر کافران تند و سرسخت‌اند. یعنی در مقابل کفار محارب (جنگجو) سرسخت هستند، اما اسلام استفاده از قوت و شدت را با صلح جوی و هم‌پیمان اجازه نمی‌دهد، آنها یا شهروند هستند که دارای حق شهروندی می‌باشند یا دارای عهد و امان‌اند که آنگاه برخورد نیکو با آنها و وفا به عهد و پیمان که با آنها بسته شده لازمی است، همچنین تمام آیاتی که متضمن شدت، غلظت و قوت و رویارویی است، محول بر همین میزان است.

همچنان تمام آنچه که در مورد نیرنگ - یعنی روش‌های زیرکانه- کشتن اسیر مجرم (مجرم جنگی) و امثال آن در این تراوز داخل بوده و تنها تابع آن می‌باشد و به غیر آن تطبیق نمی‌شود.

## 5. شرح میزان جنگ

### جنگ نیرنگ است

پیامبر P فرموده است: «جنگ نیرنگ است»<sup>1</sup>. امام نووی رحمه الله فرموده است: علماء بر جواز نیرنگ با کفار در هنگام نبرد، به گونه‌ای که فریب دادن ممکن باشد اتفاق نظر دارند، مگر اینکه در آن نقض عهد و پیمان باشد که آنگاه جواز ندارد و جواز دروغ در سه مورد در حدیث صحیح ثابت است که یکی از آن موارد جنگ است،<sup>2</sup> حافظ فرموده است: اصل نیرنگ عبارت از اظهار نمودن کاری و پنهان کردن خلاف آن می‌باشد و در آن تشویق بر احتیاط در جنگ و بهتر بودن نیرنگ با کفار است، بدون تردید کسی که برای این کار آماده نباشد، از اینکه برعکس شدن کار مصون نخواهد بود، در این حدیث اشاره به استعمال رأی در جنگ است. حتا ضرورت به آن نسبت به شجاعت مؤکدتر است،<sup>3</sup> ابن عربی گفته است: خداع در جنگ به کنایه یا کمین و امثال آن واقع می‌شود.

میزان دیگر بعد از شکست احزاب، با وجودی که بر حذف پیامبر P و یاران وی بسیج شده بودند از این قول پیامبر گرامی اسلامی دانسته می‌شود که فرموده است: «الآن نغزوهم ولا یغزونا، نحن نسیر الیهم»<sup>4</sup> ترجمه: اکنون ما با آنها می‌جنگیم و آنان با ما نمی‌جنگند و ما به سراغشان می‌رویم.

این دلالت به تغییر استراتژی از دفاع به هجوم (حمله) می‌کند، طوری که از آن فهمیده می‌شود میزان حمله از نگاه شرایط، ضوابط و منابع از میزان دفاع متفاوت است.

<sup>1</sup> - بخاری آن را در صحیح خود روایت نموده است، حدیث 4110 و حلیة الاولیاء (150/7 - 151) و احمد، حدیث 18334.

<sup>2</sup> - شرح مسلم از نووی (45/12).

<sup>3</sup> - منبع گذشته.

<sup>4</sup> - صحیح البخاری، حدیث 3029، نیز روایت شده است حدیث 3030 از جابر که پیامبر P فرموده است: جنگ نیرنگ است و مسلم او را روایت نموده، حدیث 1739.

### میزان اول: سخت‌گیری بدون زیاده‌روی و مهربانی بدون اسراف:

موقف پیامبر P در مورد اسیران بدر بر فقه کتاب و میزان استوار بود، همانا پیامبر P از ابوبکر و عمر 5 مشوره خواست که با اسیران جنگی چگونه برخورد کند؟

ابوبکر T به گرفتن فدیة از آنها و نیکویی در حق‌شان مشوره داد با این استدلال که قوتی در مقابل کفار به دست می‌آوریم و امید است که الله متعال آنها را به اسلام هدایت کند. و عمر بن خطاب T به کشتن آنها مشوره داد و فرمود که آنها پیشوایان و سرداران کفر اند، سپس پیامبر P نظر ابوبکر را برگزید و برایش فرمود: ای ابوبکر! مثال تو مانند ابراهیم U است<sup>1</sup> و برای عمر T گفت: ای عمر مثال تو مانند موسی U است<sup>2</sup> و در این تمثیل دو اشاره وجود دارد: اول: اینکه ابوبکر از عمر 5 بهتر است.

دوم: ابراهیم U را الله متعال برای پیامبر P و امتش قدوه قرار داده و فرموده است: ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾ (ممتحنه: 4) ترجمه: به راستی که برایتان در ابراهیم و آنان که با او همراه بودند، سرمشقی نیکو است.

بلی! تمام انبیاء -علیهم السلام- الگو هستند، لیکن ابراهیم U خاص ذکر شده است و دلیل خاص هم دارد.

بعد از آن این آیه مبارکه نازل گردید: ﴿مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَىٰ لَهُ أُسْرَىٰ حَتَّىٰ يَبْخُنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (الانفال: 67 - 69) ترجمه: هیچ پیامبری را نزد که اسیرانی داشته باشد تا آنکه در زمین کشتار بسیار کند، {شما} متاع دنیا را می‌خواهید. و خداوند {مصلحت} آخرت را می‌خواهد. و خداوند پیروزمند فرزانه است، اگر حکم پیشین الهی نبود، قطعا در آنچه گرفتید، عذابی بزرگ به شما می‌رسید، پس از آنچه غنیمت گرفته‌اید، حلال پاکیزه بخورید و از خداوند پروا بدارید. بی‌گمان خداوند آمرزنده و مهربان است.

<sup>1</sup> - صحیح مسلم، حدیث 1763 و شرح آن از نووی (86/12 - 87) و صحیح ابن حبان 4793.

<sup>2</sup> - احمد آن را در مسند خود روایت نموده است (227/5) و بغوی در شرح السنة (106/7): (صحیح).

### آنچه که از این آیه کریمه دانسته می‌شود:

✓ حکم عام و میزانی را ثابت می‌سازد که آن "میزان استعمال قوت و شدت" و عدم جواز اراده‌ی رزمندگان فقط به خاطر منافع دنیوی می‌باشد؛ زیرا چیزی که از آنها خواسته شده تلاش برای تحقق اهداف جنگ است، ﴿حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا﴾ (محمد: 4) ترجمه: تا {اهل} جنگ سلاحش را {بر زمین} بنهد.

✓ دلالت بر این دارد که اسیر گرفتن پس از خون‌ریزی بسیار، جایز است و این از خلال قتل هفتاد تن از مشرکین قریش تحقق یافت، و فرموده‌ی او تعالی بر این موضوع تأکید دارد: ﴿فَإِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّى إِذَا أَثَخَتْهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ فَمَا مَنَّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً﴾ (محمد: 4) ترجمه: پس چون با کافران برخوردید، گردنهایشان را بزنید. تا هنگامی که {بسیاری از} آنان را کشتید، بند {اسارت} را استوار دارید، پس از آن آنان را به احسان یا فدیة رها کنید. در این صورت گرفتن فدیة مشروع می‌باشد.<sup>1</sup>

✓ آیت ذکر شده به کشتن اسیران جنگی حکم نمی‌کند، بلکه در آن اثبات فعل پیامبر P است، طوری که الله متعال فرموده است: ﴿لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ (الانفال: 68) ترجمه: اگر حکم پیشین الهی نبود، قطعاً در آنچه گرفتید، عذابی بزرگ به شما می‌رسید. چون کلمه "لولا" برای امتناع چیزی است که عبارت از "عذاب" می‌باشد، به خاطر موجودیت غیر آن که عبارت است از اینکه کتاب الله برای شما اجازه داده است، بنا براین بعد از آن مباشرتاً آمده است: ﴿فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا﴾ (الانفال: 69) ترجمه: پس از آنچه غنیمت گرفته‌اید، حلال پاکیزه بخورید. پس وقتی که پیامبر P در مورد غنائم منتظر وحی مانده، چگونه در مورد قتل اسرا منتظر وحی نمی‌ماند، و این چیزی است که آن را ترمذی، نسائی، ابن حبان در صحیح خود و بزار در مسند خود از علی P روایت نموده‌اند که فرموده است: «در روز بدر جبریل U نزد پیامبر P آمد و فرمود: یاران خود

<sup>1</sup> - تفسیر رازی، (67 - 69)، در تفسیر آیات 67 - 69 سوره انفال.

را در میان فدیة گرفتن و کشتن اختیار ده»<sup>1</sup>. بر این دلالت دارد که الله متعال اسیران را با کلام خود مخاطب قرار داده است برای خوشی خاطر شان، الله متعال فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَىٰ إِنَّ يَلْعَلُمُ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يَأْتِيكُمْ خَيْرًا مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (الانفال: 70) ترجمه: ای پیامبر، به اسیرانی که در دست شما هستند، بگو: اگر خداوند خیری در دل های شما معلوم بدارد بهتر از آنچه از شما گرفته شد به شما خواهد داد. و شما را می آموزد و خداوند آمرزنده ی مهربان است.

از جانب دیگر، حکم ثابت در اسلام این است که اسیر کشته نمی شود، مگر اینکه از زمره مجرمین جنگی باشد (طوریکه در این عصر نیز گفته می شود). از این جهت قرآن کریم در سوره ی محمد که از جمله سوره های نازل شده پس از غزوه ی احد می باشد قتل را ذکر نکرده، بلکه تنها (مَنْ و فِدَاء) را ذکر نموده است، الله متعال فرموده است: ﴿فَأِمَّا مَنَّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً﴾ (محمد: 4) ترجمه: آنگاه پس از آن آنان را به احسان یا فدیة رها کنید. آیات شبیه آن تأکید بر این دارند که میزان نبرد بر شدت و سختی و خون ریزی در میدان نبرد استوار است، الله متعال فرموده است: ﴿فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثَخِنْتُمُوهُمْ فَاسُدُّوا أَلْوَتَاقَهُمْ﴾ (محمد: 4) ترجمه: پس چون با کافران برخوردید، گردنهایشان را بزنید. تا هنگامی که {بسیاری از} آنان را کشتید، بند {اسارت} را استوار دارید. سپس ترازوی ویژه ی اسیران را بیان داشته و آن: ﴿فَأِمَّا مَنَّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً﴾ (محمد: 4) ترجمه: آنگاه پس از آن آنان را به احسان یا فدیة رها کنید.

#### ✓ فقه کتاب و میزان در اقدامات پیامبر p نمایان است و آن:

- شدت - بدون تجاوز از حق - در هنگام نبرد و در میدان جنگ
- نرمش و مهربانی در غیر از جنگ حتا نسبت به اسراء، مگر آنکه مجرم جنگی باشد، از

<sup>1</sup> - ترمذی آن را روایت نموده، حدیث 1567 و نسائی در سنن الکبری 8662 و آلبانی در ارواء الغلیل (48/5): (سند آن صحیح است) و صحیح شمرده است عبدالحق الاشبیلی در احکام الصغری (549) و روایت نموده آن را الزخار مشهور به مسند البزار (176/2 - 177) حدیث 551.

این رو پیامبر  $\rho$  آن را ترجیح داده بود؛ زیرا در آن مصالحی نهفته بود که با قتل اسیران تحقق نمی‌یافت، چنانچه بیشتر آنها اسلام آورده و مسلمانان خوبی شدند و نیز خدمت بزرگی به اسلام کردند، علاوه بر موارد گذشته، یقیناً خون‌ریزی با قتل هفتاد تن از بزرگان آنها، همراه با اسیر شدن هفتاد تن دیگر شان، تحقق یافته بود. با این حال، موقف پیامبر  $\rho$  توسط قرآن کریم تأیید شده و همنوا با رحمتی است که به آن فرستاده شده و میزان به طور کامل تحقق بخشیده است؛ زیرا بعد استراتژیی دراز مدت را از نگاه سرنوشت و پیامدهای آینده نمایش می‌داد.

### ترازوی دوم: مشوره با کارشناسان

تطبیق دیگر فقه میزان در غزوه بدر علاوه بر فقه کتاب این است که پیامبر  $\rho$  برای نبرد، ترازوی خاص آن را که استوار بر مشوره و قناعت می‌باشد، بیان کرده است، طوری که با یاران گرامی خود از مهاجرین و انصار مشوره نمودند، و همچو یک تن در کنار او ایستادند<sup>1</sup>، برای رهبر مناسب نیست که بدون مشوره به جنگ رود؛ زیرا نتایج نبرد به همه ارتباط دارد، نه تنها به رهبر.

و این مشوره‌ی بزرگ که شامل همه مهاجرین و اوس و خزرج انصار است...، خاص به میزان جنگ و عادات بود و در شعائر تعبدی که پیامبر  $\rho$  آن را بدون مشوره تبلیغ می‌نمود، وارد نشده است.

### ترازوی سوم: پابندی به پیمان‌ها

ترازوی دیگری در غزوه بدر نمایان می‌گردد و آن ترازوی التزام به پیمان‌ها و بیعت است، طوری که احترام دقیق به بندهای آن واجب است حتی بر پیامبر  $\rho$  که به او وحی می‌شود، همانگونه که پیامبر  $\rho$  در مشوره‌ی خود بیشتر به رأی انصار تمرکز نمودند؛ زیرا بیعت عقبه به حمایت و دفاع پیامبر  $\rho$  در مدینه صراحت داشت<sup>2</sup> و این جنگ در خارج مدینه به وقوع

<sup>1</sup> - مراجعه شود به البدایة و النهایة (262/3 - 363) و تاریخ طبری (443/2) ود. اکرم العمری، مصدر گذشته (358/2 - 359).

<sup>2</sup> - هنگامی که در عقبه با او بیعت نمودند، گفتند: ای رسول خدا تا وقتی که به سرزمین ما می‌پیوندى مسؤولیت تو را ما به دوش نداریم، وقتی که به ما پیوستی در ذمه ما هستی، از هر آنچه که فرزندان و همسران خود را از آن باز می‌داریم، تو را

می‌پیوست، از این جهت موافقت صریح آنها به جنگ خارج از مدینه لازم بود، حضرت معاذ برای پیامبر P فرمود: یا رسول الله! سوگند به الله گویا قصدتان ما هستید؟ پیامبر P فرمود: بلی! حضرت معاذ فرمود: همانا به تو ایمان آوردیم و تو را تصدیق کردیم و گواهییم که آنچه آورده‌ای حق است و در این کار با تو بر شنیدن و فرمان‌پذیری پیمان بسته‌ایم، ای رسول خدا، هرچه می‌خواهی بکن، ما با تو هستیم، سوگند به آنکه تو را به حق فرستاده‌است، اگر ما را به کنار این دریا ببری و به امواج دریا بزنی، ما با تو به دریا خواهیم زد و حتا یکی هم از ما از تو سرپیچی نخواهد کرد و ما ناپسند نمی‌داریم که فردا ما را با دشمن روبرو سازی، چه ما در جنگ سخت شکیبیا و در رویارویی با دشمن راست‌قامت و استواریم، شاید که خداوند چشم‌ت را بدانچه از ما خواهی دید، روشن بدارد، سپس به برکت خدا حرکت کن<sup>1</sup> (به میدان نبرد).

### ترازوی چهارم: التزام به نص و تلاش برای تحقق مصلحت در مواردی که نص وجود ندارد.

ترازوی دیگری که در غزوه‌ی بدر هویدا می‌گردد، عبارت از رأی، مشوره و نیرنگی بدون خیانت و استفاده از وسایل پیدا و پنهان است.

دقیقا پیامبر P مشوره‌ی حباب بن منذر را پذیرفت، همانگونه که ابن اسحاق روایت نموده‌است: قریش پیش رفتند تا دورترین قسمت دره فرود آمدند، پس پیامبر P بیرون شد و آنان (مسلمانان) را با شتاب به سوی آن (وادی) حرکت داد تا به جای فرود آمدند که کمترین آب را داشت، حباب بن منذر گفت: ای رسول خدا، آیا این جایی است که خداوند به تو نشان داده و نباید از آن جلو و عقب برویم؟، یا این رأی، نظر، جنگ و فریب است؟

پیامبر P فرمود: بلکه آن رأی، جنگ و فریب است. حباب گفت: ای رسول خدا، اینجا مکان خوبی نیست، پس با مردم برخیز تا بر آب پایین‌تر از مردم فرود آییم، سپس برگشته همه چاها

نیز از آن باز می‌داریم. به مصادر گذشته مراجعه شود.

<sup>1</sup> - فتح الباری (287/7)، و مسند احمد به تحقیق احمد شاکر (103/2) و به صحت سند آن اشاره نموده‌است، و تاریخ طبری (220/11) و البداية و النهاية (261/3) و مصادر گذشته.

غیر از یکی را پر می‌کنیم و در کنار آن حوضی حفر کرده آب پر می‌کنیم، آنگاه با مشرکین می‌جنگیم و ما آب نوشیدن داریم ولی آنان ندارند. پیامبر P فرمود: نظر خوبی دادی<sup>1</sup>.

شاهد این است که پیامبر P تأکید بر این داشتند که میزان جنگ، رأی، مشوره و فریب جنگی بدون خیانت است و فقط از وسایل پیدا و استفاده کردن است. و دیگری هم میزان اینکه هرگاه در موضوعی حکم موجود نباشد، باید برای تحقق مصلحت تلاش، اجتهاد و کاری کرد که بهتر باشد، در حالی که ترازوی تعامل با نص نازل شده، التزام به آن است.

**ترازوی پنجم: ترازوی جنگ استوار بر مشوره بوده و آن الزامی است و برای رهبر لغو آراء اکثریت نارواست.**

در غزه احد سنگینی رأی اکثریت در میزان و لزوم پذیرفتن آن هویدا می‌گردد، طوریکه پیامبر P از یاران گرامی خود در مورد بیرون شدن به سوی احد و یا باقی ماندن در مدینه مشوره خواستند که رأی اکثریت به بیرون شدن از مدینه و نظر شخص پیامبر P به باقی ماندن در مدینه و استفاده از ساختمان‌های قلعه‌مانند آن بود، اما پیامبر P به رأی آنها موافقت نمود، پس از آن صحابه پریشان شده و یکدیگر را ملامت کردند و حمزه T را به نزد پیامبر P فرستادند و او گفت: رأی ما پیرو دستور شماست، پیامبر P فرمود: برای هیچ پیامبری درست نیست که چون به خاطر امت خود زره پوشید، تا وقتی که آن را اجرا نسازد، از تن برون نکند<sup>2</sup>.

از این پیداست که میزان حرب بر مشوره استوار بوده و مشوره هم الزام آور است و برای رهبر جائز نیست که رأی اکثریت را ملغی قرار دهد؛ در غیر آن مشوره‌ای که همراه با آزادی

---

<sup>1</sup> — حدیث را حاکم موصولاً در المستدرک روایت نموده (426/3، 427، 482) و البانی در سلسله احادیث ضعیف گفته‌است: ضعیف است به خاطر جهالت واسطه که بین اسحاق و مردان بنی سلمه می‌باشد، و حاکم آن را موصول ذکر نموده (427/3)، (426) و ذهبی در تلخیص خود بر مستدرک آن را ضعیف شمرده، حافظ ابن حجر در الاصابة آن را حسن شمرده، لیکن او گفته که مرسل است، و حدیث مشهور است طوری که مبدأ شورا در جنگ و امثال آن ثابت و از پیامبر P روایت شده‌است.

<sup>2</sup> - تفسیر طبری (372/7) و اصل حدیث را بخاری معلق روایت نموده قبل از حدیث 7369، و نسائی در سنن الکبری، حدیث 7647، و احمد در مسند خود، حدیث 14829، و حافظ در تعلیق التعلیق (332/5) گفته‌است: سند آن صحیح است، و هیثمی در مجمع الزوائد (110/6) گفته‌است: رجال آن رجال صحیح است و بویصری در اتحاف الخیرة المهره (368/6) گفته‌است: سند آن صحیح است.



بیان نباشد، سودی ندارد<sup>1</sup>، همچنان دلالت دارد بر اینکه میزان قیادت بر عزم و هوشیاری بعد از مشوره، استوار می‌باشد و آن در قرآن کریم ثابت شده است، الله متعال فرموده است: ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾ (آل عمران: 159) ترجمه: با آنان مشوره کن و آنگاه که تصمیم قاطع گرفتی، بر خداوند توکل کن، که خداوند توکل کنندگان را دوست می‌دارد.

### ترازوی ششم: بازنگری برنامه‌ها، وسایل و ابزارها و استفاده از تجارب دیگران..

فقه میزان همراه فقه کتاب در غزه احزاب (خندق) نیز ظاهر می‌گردد، از خلال اینکه: ترازوی جنگ علاوه بر مشوره‌ی همیشگی، استوار بر بازنگری برنامه‌ها، وسایل و ابزارها و استفاده از تجارب دیگران می‌باشد، طوریکه پیامبر P از یاران گرامی خود مشورت خواستند، سلمان فارسی به حفر خندق در منطقه‌ی شمالی مدینه مشوره داد تا بین حرة الواقم و حرة الوبرة را بسته کند، و این تنها منطقه‌ی باز در برابر جنگجویان دشمن بود، درازی خندق پنج هزار ذراع، پهنایش نه ذراع و عمق آن از هفت الی ده ذراع امتداد پیدا کرد و این یعنی خرچ نمودن کوشش بزرگ توأم با سردی و گرسنگی، لیکن قوت ایمان، احساس آن دو را از بین برده بود، بر علاوه مشترک عملی پیامبر P که از فرط گرسنگی بر شکم خود سنگ را بسته بود. و هرگاه یاران گرامی در هنگام کندن صخره‌ای در برابرشان نمایان می‌شد به پیامبر P پناهی می‌برند، آن جنان کلنگ را میگرفت و سنگ را می‌شکست<sup>2</sup>.

پیامبر P هر بار کیفیت جنگ و مقاومت را تجدید می‌کرد، در بدر به صف بستن اقدام کرد و قریش را که جنگ‌های شان به حمله و گریز بود، غافلگیر کرد، سپس پیامبر P روش جنگ و دفاع را در غزه‌ی احد مبنی بر استفاده از خانه‌ها و قلعه‌ها تغییر داد، و بعد از تمکین به رأی اکثریت نقشه محکمی را کشید و آن اینکه پشت‌شان را به کوه احد و روی شان را به سوی مدینه قرار داد و پنجاه تن از تیراندازان را در بالای کوه عنین غرض دفاع از مسلمان‌ها

<sup>1</sup> - مراجعه شود به د. اکرم العمری: همان منبع (380/2).

<sup>2</sup> — صحیح البخاری همراه فتح الباری (392/7 - 395) و البداية و النهاية (99/4) مراجعه شود به: أ.د. اکرم العمری، مصدر گذشته (421، 420/2).

در هنگام حمله‌ی اسب سواران مشرکین بر آنها، توظیف نمود و لیکن آنها به اوامر پیامبر  $\text{p}$  التزام نورزیدند، و به مسلمان‌ها زیان وارد شد<sup>1</sup>.

درحالی که در غزوه احزاب "خندق" نقشه‌ی جدیدی را پیاده کرد که در جلوگیری از ورود دشمن به مدینه موفق گردیدند و آن حفر خندق بود.

ترازوی هفتم: بدون شک ترازوی رهبری موفق استوار بر این است که رهبر باید منحیث الگو در پیشاپیش قرار داشته و دارای مشوره می‌باشد، و پیامبر  $\text{p}$  چنین بود.

ترازوی هشتم: میزان روحیه و معنویات بلند در جنگ، طوریکه پیامبر  $\text{p}$  در اثنای حفر خندق یارانش را به فتح شام، فارس و یمن بشارت داد<sup>2</sup>.

ترازوی نهم: وادار ساختن دشمن به شکست و ترک جنگ و فریب دادن آنان در جنگها:

نعیم بن مسعود غطفانی نزد پیامبر  $\text{p}$  آمد و گفت: من اسلام آوردم ولی قوم من از اسلام آوردنم آگاهی ندارند، پس به آنچه می‌خواهی مرا دستور ده، پیامبر  $\text{p}$  فرمود: دقیقا تو در میان ما یک تن هستی، به نزد قوم خود برو، اگر می‌توانی آنها را به ترک جنگ با ما وادار کن، بدون شک جنگ نیرنگ است<sup>3</sup>.

از این جهت برای ایجاد شبهه در پیمان یهود با احزاب اقدام نموده و خود را به یهود در لباس انسان خیرخواه عرضه نموده به آنها تصریح نمود که قبایل عرب اهل جنگ و عقب‌نشینی هستند، و هرگاه جنگ به طول انجامد شما را برای محمد و یارانش رها خواهند کرد و آنها پیشنهاد داد که تا مرحله‌ی پیروزی تعدادی از قریشیان را به عنوان ضامن نزد خود

<sup>1</sup> - فتح الباری (126/6) و د. اکرم العمری (383/2).

<sup>2</sup> - فتح الباری (397/7) و آن را روایت نموده احمد و نسائی و دیگران و سندهای آن حسن است.

<sup>3</sup> — به چند طریق روایت شده که هیچ یکی از آنها از ضعف خالی نمی‌باشد و لیکن مشهور است و بسیار راه‌ها آنرا تقویت می‌کند. مراجعه شود به الجامع الصغیر، حدیث 2818 و تاریخ اسلام از ذهبی (241/1) و اما قول پیامبر  $\text{p}$ : (الحرب خدعة) حدیث صحیح است که بخاری آن را روایت نموده، حدیث 3029، 3030، و مسلم 1739، از این جهت عادت پیامبر  $\text{p}$  این بود که هرگاه اراده جنگی را می‌نمود توره غیر آن را می‌نمود و می‌گفتند: جنگ نیرنگ است، روایت نموده است آن را ابوداود به سند صحیح 2637، و ابن حبان در صحیح خود 3370، و روایت نموده است آن را طبری با سند صحیح در مسند علی 118.

نگهدارند، و در عین زمان رفته رهبران قریش را با خبر ساخت که باید از یهود ترسید که مبادا آنان با محمد همکار شده و تعدادی از گروگان‌های شما را به بسپارند. از این جهت وقتی که گروهی از یهود جهت درخواست گروگان آمدند و از رهبری قریش چیزی را که نعیم برای آنها ذکر کرده بود، خواستند، درخواست آنها را نپذیرفتند.<sup>1</sup>

### ترازوی دهم: جواز آشکار نمودن فخر و خود بزرگ نمایی / تکبر:

احمد، ابو داود، ترمذی، نسائی و غیره با سندشان از جابر  $\tau$  و او از رسول الله  $\rho$  روایت می‌نماید که ایشان فرمودند: ... و برخی از خودخواهی و خود بزرگ بینی‌ها را الله متعال دوست دارد، و برخی از آنها را الله متعال بد می‌بیند، اما از جمله خود بزرگ نمایی‌ای که الله متعال آن را دوست دارد، خود بزرگ نمایی شخص در وقت جنگ / جهاد است.<sup>2</sup> که در این جا تغییر حکم را مطابق میزان بیان کرد. رسول الله  $\rho$  به طرف ابو دجانه  $\tau$  دید که او متکبرانه بین دو صف قدم می‌زد، فرمود: "این نوع قدم زدن را الله متعال بد می‌بیند مگر در این جا". طبرانی اینرا روایت نموده و فقها آنرا دلیل آورده‌اند، همچنان احکامی که از رسول الله  $\rho$  صادر شده، تمام آنها اوج میزان است، چونکه آن بیان قرآن کریم است که او میزان حق است و برای اقرار میزان نازل گردیده، و تمامی آن از فقه کتاب و میزان سرچشمه گرفته‌است، به چیزی که ذکر کردیم اکتفا می‌نماییم، و گر نه تمامی غزوات رسول الله  $\rho$ ، سیرت عطرآگین او و اقدامات مبارکش بر فقه کتاب و میزان استوار است، و این کتاب ما در مورد شرح این میزان است.

**میزان یازدهم: صلح بر نرمی و مصالح دوجانبه و بدون دست زدن به اصول استوار می‌باشد.**

و در صلح حدیبیه موازین بزرگی به میان آمد:

<sup>1</sup> — مراجعه شود به: مصادر سابقه، و قضیه را به تفصیل دیده شود در السیره النبویه از ابن هشام (2/ 229 - 230) و المغازی از واقدی (2/ 481-482، 485) و البدایة و النهایة (113/4).

<sup>2</sup> مسند احمد، شماره حدیث 23572 و ابو داود حدیث شماره 2659 و ابن حبان در صحیح 295 و النسائی 558.

و از جمله اینکه میزان صلح:

1. تا حد ممکن استوار بر نرمی و بخشش بوده و بر گذشت میان دو طرف در غیر از اصول و موارد ثابت استوار می‌باشد.
2. بر قرار دادن فرصت‌های آینده بر واقعیت موجود استوار می‌باشد. به همین دلیل الله متعال آنرا فتح نامید.
3. بر تقدیم میزان عقل بر عاطفه و شعور استوار می‌باشد.
4. بر تقدیم میزان صلح بر میزان جنگ استوار می‌باشد، حتی اگرچه ظاهراً در صلح برخی کاستی‌ها هم وجود داشته باشد.<sup>1</sup>
5. بر استفاده از تمامی وسایلی استوار است که دشمن را ضعیف می‌سازد یا آنان را در تنگنا قرار می‌دهد، بیرون شدن رسول الله  $\rho$  همراه با نزدیک به 1400 تن از یاران گرامی‌اش در حالت احرام و لبیک گویان و به نیت عمره، قریش را به تنگ ساخت و ظاهر ساخت که آنها کسانی را که اراده‌ی تعظیم خانه‌ی خدا را هم داشته باشند، منع می‌کنند.
6. و از دانش درست سیاست این است که رهبر خودش در ساحه حضور داشته و مردم را به سوی چیزی که می‌خواهد سوق می‌دهد، نه این که چشم به راه دیگران باشد، به همین علت رسول الله  $\rho$  توانست قضیه‌ی عمره را به صلح بزرگی تبدیل نماید که الله متعال آنرا فتح بزرگ نامید؛ چونکه به رسول الله  $\rho$  در آن اجازه داده شد تا همراه با قبائل عرب پیمان بسته، دعوتش را نشر نماید و با استفاده از کنار زدن قریش که قوی‌ترین و فصیح‌ترین عرب بوده و دارای جایگاه و نظم بیشتری بودند، به دیگر دشمنانش بپردازد. و دلیل آن این است که تعداد صحابه که همراه با رسول الله  $\rho$  در صلح حدیبیه در سال ششم هجرت بودند، نزدیک به 1400 تن می‌رسید، درحالی‌که تعداد آنان که در فتح مکه با رسول الله  $\rho$  در سال هشتم هجرت - دو سال بعد- حاضر شدند نزدیک به 10 هزار جنگجو بودند.

---

<sup>1</sup> مراجعه گردد: تفصیلات صلح و چیزیکه در آن اتفاق افتاد: کتاب‌های سیرت نبوی.

7. وزن صلح در اسلام منحیث یک اصل، سنگین تر و قوی تر از وزن جنگ و قتال است، برای همین الله متعال آن را فتح نامید<sup>1</sup>، و همچنان به این دلالت می‌نماید که اصل در این دین دعوت، و نشر آن است، چنانچه قرآن کریم آنرا جهاد بزرگ نامید، می‌فرماید: ﴿وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا﴾ (الفرقان/52) ترجمه: با آنان به وسیله قرآن جهادی بزرگ کن. و در قرآن کریم وصف جهاد را به این صفت نمی‌بینیم مگر در وقت حرف زدن از جهاد دعوت بالا اعلام، که آشکارا بر سنگین بودن وزن دعوت از دیگر موارد دلالت می‌نماید.

ضرورت استفاده از فرصت‌های دست‌داشته و ضایع نکردن آن. رسول الله ﷺ فرصت را برای دعوت پادشاهان و امیران به اسلام غنیمت شمرد و از خلال فرستادن سفیران و نامه‌ها به قیصر، کسری، مقوقس و دیگران به این امر مهم، اقدام ورزید.<sup>2</sup>

#### ○ موازین برگرفته از فرستادن نامه‌ها به پادشاهان

موازینی که از فرستادن نامه‌های پیامبر ﷺ به پادشاهان و امیران برداشت می‌شود متعدد است، از جمله:

- اینکه میزان دعوت و وسایل آن فراخ و قابل انکشاف و تجدید بوده و با میزان عبادات که تغییر و تجدید در آن درست نیست تفاوت دارد. بخاری و دیگران به سندشان از انس بن مالک<sup>3</sup> روایت نموده‌اند که گفت: هنگامی که رسول الله ﷺ خواست به روم نامه بنویسد، برایشان گفته شد: اگر نامه‌ی شما مهر نشده باشد آنها نامه شما را

<sup>1</sup> روایات صحیح وارد شده که دلالت به این نماید که سوره فتح بعد از صلح حدیبیه در وقت برگشت به مدینه نازل شده، و در آن هنگام رسول الله ﷺ فرمود: سوره‌ی بالای من نازل گردید که برایم دوست‌داشتنی‌تر از تمامی چیزهایی است که آفتاب بر آن طلوع نماید، سپس قرأت فرمود: (إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا) (الفتح/ آیه 1).

مراجعه گردد: فتح الباری شرح صحیح البخاری ط. السلفیة (453-450/7) و حدیث را در صحیح البخاری، حدیث شماره 4172، 4177، 4834، 4833، 5012 بنگرید.

<sup>2</sup> مراجعه گردد: سیره ابن هشام (279/4) و تاریخ طبری (288/2) و طبقات ابن سعد (258/1) و زاد المعاد (30/1) و فتح الباری (127/8) و ا.د. اکر عمری: مراجع قبلی (454/2...)

نخواهند خواند، پس انگشتی از نقره را گرفت و آنرا نقش کرد: محمد رسول الله... 1

- میزان دعوت بر حکمت و مراعات نمودن اشخاص و مقام آنها در هنگام سخن گفتن استوار می‌باشد، همچنان رعایت زمین و زمانه و حالات در نظر گرفته می‌شود. امام بخاری، متن نامه‌ای را که رسول اکرم  $\text{p}$  به هرقل فرستاده‌است، چنین آورده‌است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنْ مُحَمَّدٍ عَبْدِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى هِرْقْلٍ عَظِيمِ الرُّومِ: سَلَامٌ عَلَيَّ مِنْ أَتَيْتَ الْهَدْيَ، أَمَا بَعْدَ فَإِنِّي أَدْعُوكَ بِدَعْوَةِ الْإِسْلَامِ، أَسْلَمْتُ تَسْلِمَ يَوْمَ تَكَلَّمَ اللَّهُ أَجْرَكَ مَرَّتَيْنِ وَإِن تَوَلَّيْتَ فَإِنَّ عَلَيْكَ إِثْمَ الْأَرِيسِيِّينَ<sup>2</sup>، ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾ آل عمران/64

ترجمه: به نام خداوند بخشنده و مهربان. از طرف محمد بنده و فرستاده خدا به هرقل بزرگ روم: سلام بر کسی که از هدایت پیروی نماید، اما بعد: من ترا به اسلام دعوت می‌کنم، اسلام بیاور تا سالم بمانی، الله برایت دو بار اجر خواهد داد، و اگر رو گردانی، گناه آن "اریسیان" به دوش تو می‌باشد، (ای اهل کتاب، بیاید از آن کلمه‌ی حق که میان ما و شما یکسان است پیروی کنیم که به جز خدای یکتا کسی را نپرستیم، و چیزی را با او شریک قرار ندهیم، و برخی برخی را به جای الله به خدایی نگیریم. پس اگر از حق روی گردانند بگوئید: شما گواه باشید که ما تسلیم فرمان خداوندیم).

از این نامه فهمیده می‌شود که:

- ✓ ترازوی دعوت بالای هر دو کفه استوار است که عبارت از بیان حق و مراعات نمودن حکمت است.
- ✓ کفه‌ی بیان حق: اسلام بیاور تا سالم بمانی، الله برایت دو بار اجر خواهد داد، و اگر رو گردانی، گناه اریسیان به دوش تو خواهد بود.
- ✓ کفه‌ی حکمت: مخاطب نمودن وی به "بزرگ روم" و سلام برای او.

<sup>1</sup> صحیح البخاری- مع فتح الباری- (325-323/10) حدیث شماره 5875.

<sup>2</sup> اریسیان به دو معنی آمده است: یک: کشاورزان. دو: گروهی از مسیحیان یکتاپرست.

✓ وقتی ذکر کرد "کسی که از هدایت پیروی نمود" اشاره به این نیست که او از جمله کسانی نیست که "از هدایت پیروی نموده باشد" بلکه از باب وضع ترازوی عامی است هرکه دارای این صفت باشد را در بر می‌گیرد. پس این از کفهی حکمت است؛ زیرا او گمان می‌کرد که از هدایت شدگان است.

افزون بر آن این جمله بر جدائی حق و هدایت از اشخاص دلالت دارد، و اینکه اشخاص به پیروی از حق و هدایت شناخته می‌شوند، نه برعکس.

✓ از کفهی حکمت است که پیامبر ﷺ نام او را با نام خود یکجا ذکر کرد، بدون اینکه کدام اشاره‌ای به مُلک، نیرو و یا حکمروایی خودش بر مدینه و اطراف آن داشته باشد. و این از بابت تواضع است، تا اینکه از آن تهدید و قدرت‌نمایی دانسته نشود، و این مقام پیامبران و دعوتگران است. و برای اینکه او به خاطر ملک نمی‌کوشید، و اگر پادشاهان و رعیت مسلمان می‌شدند آنان پادشاهان مردم خود باقی می‌ماندند.

✓ این هم کفهی حکمت است: تشویق بر اینکه در صورت اسلام آوردن برایش دو بار اجر داده می‌شود که این بر اهمیت تشویق دعوتگران دلالت می‌نماید، و هشدار از اینکه اگر مسلمان نشود گناه پیروانش را نیز حمل می‌کند.

✓ از کفهی حکمت است که: **اَوْ** کلمه‌ی "أریسین" را استعمال کرد و آنها - به گمان اغلب - گروهی از نصارا بودند که نسبت‌شان به "أریوس" می‌رسید و آنان در قرن چهارم میلادی ظاهر شده و بر ضد مبداً ثالوث ایستادگی کردند، آنان گروه یکتاپرست بودند، و امام طحاوی آنرا ذکر نموده است<sup>1</sup>، و حکمتش هم این است که

<sup>1</sup> آریوس همان عبدالله پسر-آریوس بود، که در قورینا (لیبیای فعلی) در سال 270 م تولد شد و او از جمله امایغ بود، و در مکتب لاهوتی اسکندریه درس خواند، و تحت تأثیر فکر اوریجن که متأثر از افلاطون بود قرار گرفت، و به عقیده توحید دعوت کرد، (و اینکه الله یگانه است که زاده نشده است، چیزی با ذاتش شباهت ندارد، و به جر از او همه چیز از هیچ به اداره و مشیت او تعالی پیدا شده شده است) و از برخی از متن‌های کتاب مقدس استفاده نموده، اما کنیسه او را مجمع نقیه زندقی خواند.

و این حزم ذکر نموده که آریوس از باشندگان مملکت هرقل بودند.

در یاد کردن " آریسی‌ها" برای هرقل یادآوری است که به توحیدی که دعوت می‌نمایم آن دین انبیاء است، و بیشترین پیروان خودت از موحدین است، و اگر اسلام نیاوری، قومت از تو پیروی می‌نماید، پس تحمل این مسئولیت در مقابل الله و در مقابل آنها به دوش تو می‌باشد.

✓ از کفهی حکمت ذکر آیهی کریمه است که دلالت به اهل کتاب بودن هرقل دارد، و این مدح است، و همچنان بر وحدت اصول ادیان الهی دلالت می‌نماید. این آیه به مشترکات بین اسلام و اهل کتاب که آنرا " کلمة سواء" نامیده، دعوت می‌نماید و این فراخوانی است به نزدیکی هر چه بیشتر به وجود اصول مشترک عقیده، اخلاق و شریعت.

✓ از کفهی حکمت این است که کلمه‌ی "تعالوا" (بیائید) در آیه دو معنی دارد: یک: به طرف مشترکات بیابید و نزدیک شوید، و دوم: "ترقی کنید"، پس ترک اختلافات و بازگشت به حق و مشترکات در اوج برتری و ترقی قرار دارد.

**میزان دوازدهم: در فتح مکه‌ی مکرمه تطبیقات زیادی از فقه میزان و کتاب را در سیرت معطر او<sup>۱</sup> می‌یابیم، از جمله:**

✓ پای‌بندی رسول الله<sup>۱</sup> به بندهای صلح حدیبیه به طور کامل، اما قریش پیمان را نقض کردند. هنگامی که میان بنی بکر و خزاعه اختلاف و جنگ رخ داد قریش با هم پیمانان خود(بنی بکر) همکاری کرده و به آنها اسب و نفر و سلاح فرستادند و به این وسیله به سبب نزاع در باره‌ی آبی که به نام "وتیر" در زمین خزاعه بود به هم پیمانان مسلمانان صدمه‌ی بزرگ رسانیدند. قبیله‌ی خزاعه ناگزیر شد که از طریق عمرو بن سالم به پیامبر<sup>۱</sup> شکایت نماید، پیامبر<sup>۱</sup> روی به عمرو کرده فرمود: « نُصرتَ یا عمرو بن سالم» ترجمه: ای عمرو بن سالم نصرت می‌شوی.<sup>1</sup>

پس رسول الله<sup>۱</sup> به قریش خبر داد که از دو کار هریکی را که خوش دارند انتخاب کنند:

مراجعه گردد: فتح الباری(39/1) و تاریخ یعقوبی (135/1) ولسان العرب ماده (أرس)

<sup>1</sup> بدایه و نهایه، به تحقیق شیخ محمود عبدالقادر آرنائوط ط. وزارت أوقاف قطر 1436 هـ (525/4)



یا به خزاعه دیت کشته شدگان شان را بپردازند یا راه جنگ را در پیش گیرند. آنها جنگ را انتخاب کردند. بعد پشیمان شده و ابو سفیان را به مدینه برای تجدید پیمان فرستادند، که او ناکام شد<sup>1</sup>، و برای همین رسول الله  $\text{p}$  برای فتح مکه مکره آماده شد.

✓ در اقدامات رسول الله  $\text{p}$  در آمادگی برای فتح مکه فقه میزان مخصوص جنگ از قبیل پنهان کاری و کتمان و التزام صحابه کرام به آن ظاهر شد.

✓ همچنان میزان وفاء به کسانی که فضل سبقت در اسلام داشتند و سنگینی وزن کسانی که در غزوه بدر اشتراک ورزیده بوند ظاهر شد، چنانچه حاطب بن ابی بلتعنه را مورد عفو قرار داد که از امر رسول الله  $\text{p}$  مخالفت کرده و نامه‌ای را همراه با یک خانم به سوی قریش فرستاد تا آنان را از وضعیت پیامبر  $\text{p}$  خبر بسازند، اما رسول الله  $\text{p}$  علی، زبیر و مقداد پسر اسود را فرستاد که آنها نامه را از وی گرفتند، و او را نزد رسول الله  $\text{p}$  آوردند، در این موقع عمر  $\text{r}$  گفت: ای رسول الله! به من اجازه بده تا گردنش را بزنم، چونکه این مرد منافق شده است، رسول الله  $\text{p}$  فرمود: ای عمر! چه می دانی، شاید الله متعال در روز بدر از احوال آنها مطلع شده که فرمود: هرچه می خواهید بکنید، من شما را بخشیده‌ام<sup>2</sup>.

و این بیانگر فرق میان میزان کسانی است که سابقه بزرگی در خدمت اسلام داشته باشند و کسانی که سابقه ندارند. چنانچه اهمیت وفا با کسانی را بیان داشته که در وقت سختی در کنار دعوت - دولت - ایستادند.

✓ برتری میزان دعوت، رحمت، گذشت، بخشش و صلح در اسلام بر میزان انتقام جوئی، جنگ و مجازت. با آنکه جائز است، چنانچه با اهل مکه - با آن همه آزار و جنگ‌هایی که کرده بودند - به نیکی رفتار کرد و برای شان گفت: من حرفی را می گویم که برادرم یوسف گفته: ﴿لَا تَثْرِيْبَ عَلَیْكُمْ الْیَوْمَ یَغْفِرُ اللهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ

<sup>1</sup> بدایه و نهاییه (4/526-530) و أ. د اکرم عمری: مراجع قبلی (2/473)

<sup>2</sup> به قصه در صحیح بخاری مراجعه گردد- با فتح- حدیث 4274، و مسلم 2494 و ابوداود 2650 و نسائی در سنن کبری 11585 و البدایه و النهاییه (4/282)

الرَّاحِمِينَ<sup>1</sup>. ترجمه: امروز هیچ ملامت و سرزنشی بر شما نیست، خدا شما را بیامرزد و او مهربان‌ترین مهربانان است.

✓ میزان تغییر احکام مرتبط به مکان، زمان و حوادث، به طور مثال رسول الله p بعد از فتح مکه اعلان نمود که بعد از فتح مکه -یا بعد از فتح- هجرتی نیست، اما جهاد و نیت باقی است، و هرگاه اعلان جهاد را شنیدید، حرکت نمائید<sup>2</sup>، و بخاری و مسلم به سندشان از عطا پسر ابو رباح روایت نموده، گفت: عائشه را با عبید بن عمیر الیثی زیارت نمودیم و در مورد هجرت از وی پرسیدیم، فرمودند: هجرتی بعد از امروز نیست، مومنان به خاطر دین‌شان به سوی الله متعال و رسولش از ترس فتنه فرار می‌کردند، اما امروز الله متعال اسلام را برتر ساخت، و مؤمن پروردگارش را هر کجا بخواهد عبادت کرده می‌تواند، اما جهاد و نیت است<sup>3</sup>.

✓ میزان پیامدهای کارها، و فقه قدرت‌یابی، و فقه آسیب‌پذیر. رسول الله p در طول دوران مکی به طرف کعبه شریفه رو می‌کرد، و همچنان در عمره قضاء، ولی نه روا شمرد و نه از یاران گرامی‌اش خواست تا بت‌های آویزان در کعبه را که تعدادشان به 360 بت می‌رسید دور نمایند؛ زیرا از قوتی که برای همیشه توانایی عملی نمودن را داشته باشد برخوردار نبودند، اما وقتی که مکه را فتح نمود، و توانائی آنها به دست آورد، به دور کردن یکا یک آن بت‌ها آغاز کرد، و می‌فرمود: ﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾<sup>4</sup>، ترجمه: و بگو که حق فرا رسید و باطل نابود شد، همانا باطل، نابود شدنی است. کما اینکه دستاوردها، و انتقام‌های جاهلیت را ملغی کرد؛ اما آب دادن حجاج مسجد الحرام و خدمت‌گزاری به بیت الله را مستثنی ساخت و آن را ابقاء کرد، همچنان تمام سوگندها و پیمان‌های دوره‌ی جاهلیت را

<sup>1</sup> ابو عبید در اموال در صفحه 143 و ابن هشام در سیرتش (412/2) روایت نموده، عبدالحق شبیلی در احکام فی الصغری 588 گفته: (صحیح الاسناد است) و البانی گفته: (اسناد اش حسن است).

<sup>2</sup> صحیح البخاری، حدیث شماره 2783، 2825

<sup>3</sup> صحیح البخاری، حدیث شماره 3900 و مسلم حدیث شماره 1863

<sup>4</sup> آیه شماره 81 سوره اسراء، و مراجعه گردد: صحیح بخاری همراه با فتح (118/5) و مسلم (97-95/2)

تحریم کرد جز قراردادهایی که به خاطر خیر رسانی، پشتیبانی حق و صلہ رحم، انعقاد یافته بود.<sup>1</sup>

### میزان سیزدهم: اقدامات دیگر

1. کتاب‌های سنت باب‌های زیادی را به جهاد اختصاص داده‌است که از آن موازین خاص جنگ و جهاد را استنباط می‌نماییم که بر غیر آن تطبیق نمی‌شود، به گونه‌ی مثال برخی از باب‌های صحیح بخاری در (جهاد) را که خاص برای میزان جنگ است، تقدیم می‌نماییم:

2. تعداد باب‌های جهاد به 199 باب می‌رسد.

3. باب‌های فرض پنج‌گانه 20 باب است.

4. باب‌های جزیه و صلح 22 باب که از جمله:

باب وجوب جهاد و جهاد زنان و جنگ‌شان در کنار مردان و آب دادن‌شان برای زخمی‌ها و تداوی نمودن زخمی‌ها در غزوه‌ها، و انتقال زخمیان و کشته شدگان توسط زنان، نگهداری در جنگ، و فضیلت پهره‌داری در راه خدا، تشویق به تیر اندازی، نیزه بازی و مانند آن، سپر و کسی که با سپر برادرش خود را سپر کند، زیور شمشیرها، پوشیدن ابریشم در جنگ، دعای بد در حق مشرکین به شکست و زمین لرزه، دعا برای هدایت مشرکین و نرم شدن دل‌های‌شان، در جنگ بیعت بر اینکه فرار نکنند، تنها بیرون شدن او<sup>۲</sup> در هنگام وحشت، آنچه در باره‌ی رنگ پرچم پیامبر<sup>۲</sup> گفته شده و موضوع بیرق‌های قبایل، جهاد به اجازه‌ی والدین، جاسوس، اسیران، کشتن زنان (جنگجو) در جنگ، جنگ نیرنگ است، دروغ در جنگ، ترور اهل حرب، حیل‌های جایز، و احتیاط با کسی که از جنگیدن با وی می‌ترسد، کراهیت نزاع و اختلاف در جنگ در صورتی که دشمن حکمیت کسی را بپذیرد، کشتن اسیر (مجرم جنگی)، رهایی اسیر، فدیہ گرفتن از مشرکین، جنگ در دفاع اهل ذمه، جوایز هیئت‌ها، هرگاه قومی در دار الحرب مسلمان شوند و از خود مال داشته باشند...، کتابت امام برای مردم، خیانت، تقسیم خمس و غنایم و کتاب جزیه و صلح<sup>2</sup>

<sup>1</sup> صحیح مسلم (490/2) و مراجعه گردد: البدایه و النهایه (565/542/4)

<sup>2</sup> صحیح البخاری- همراه با فتح- (283-3/6)

## موازن اقدامات رسول گرامی P

حالت: بشر بودن ایشان.

ترازوی خاص آن: بر عوارض و اقدامات بشری استوار می‌باشد.

حکم: بدون دلیل از آن حکم شرعی گرفته نمی‌شود.

واضح است که رسول گرامی ما P دارای حالات مختلفی بوده‌است، که بنا بر بشر بودن، ایشان می‌خورد، می‌نوشید، خوش می‌شد، قهر می‌شد و فراموش می‌کرد، چنانچه پیامبر P از این حالت خود چنین تعبیر کرده‌است: «إنما أنا بشر أَرْضِي كَمَا يَرْضِي الْبَشَرُ، أَغْضَبُ كَمَا يَغْضَبُ الْبَشَرُ<sup>1</sup>؛ و قَالَ أَيْضًا: وَ أُنْسِي كَمَا تَنْسُونَ<sup>2</sup> یعنی: بی‌گمان من انسان هستم، مانند دیگر انسان‌ها خوشحال می‌شوم و مانند دیگر انسان‌ها قهر می‌شوم، و نیز می‌فرماید: فراموش می‌کنم طوری که شما فراموش می‌کنید.

پس برای این حالت معیار ویژه‌ای وجود دارد که بر عوارض و اقدامات بشری استوار می‌باشد - به جز مواردی که الله متعال ایشان را منع فرموده و ایشان را از آن نگاهداشته است -؛ زیرا ایشان فرستاده‌ای پیام رسان بود که در چنین حالتی بدون دلیل از آن حکم شرعی گرفته می‌شود.

### ○ حالت: روایت‌های نبوی

آن چه که از پیامبر P روایت شده و در کتاب‌های حدیث جمع آوری شده‌است، به دو گونه‌اند: اول: آنچه که راه او راه پیام‌رسانی از جانب الله متعال است، مانند علوم مربوط به قیامت، غیب و بیان عبادات و احکام؛ که این قانون‌گذاری به گونه‌ی عام بوده، و در رابطه به قانون‌گذاری در احکام تکلیفی - از قبیل وجوب، ندب، اباحت، تحریم، و کراهت - و احکام وضعی از قبیل سبب، شرط، صحت، بطلان، عزیمت، و رخصت دارای معیار ویژه‌ی خودش می‌باشد.<sup>3</sup>

<sup>1</sup> - امام مسلم در صحیح اش این را روایت نموده‌است، شماره حدیث: 2630.

<sup>2</sup> - صحیح البخاری (401) و صحیح المسلم (572).

<sup>3</sup> - به کتب اصول مراجعه شود.

دوم: آن چه که مبتنی بر رأی و اجتهاد ایشان بوده، و یا ویژگی امامت یا قضاوت توأم با نبوت ایشان باشد<sup>(1)</sup>، که هر یک از این حالات معیارهای ویژه‌ی خودش را دارد و اینجا گنجایش بحث در آن وجود ندارد.

#### ○ اقدامات سیاسی پیامبر گرامی:

این اقدامات بر دو نوع است:

- نوعی که آیات قرآن در مورد آن نازل شده‌است، مانند اساسات عام از قبیل عدالت، مشورت و امثال آنها، و برخی از احکام تفصیلی برای فیء، غنیمت، تعامل با هم پیمانان و امثال آن. پیامبر گرامی  $\rho$  به این نوع اقدامات پای‌بند بوده و گاهی در مسایل جدید و تفاسیل آن‌ها به اجتهاد می‌پرداخت.
- آن نوعی که آیات قرآن عظیم الشان در مورد آن نازل نشده باشد، این نوع اقدامات بر اساس ترازوی سیاست شرعی مبتنی بر رعایت جلب مصالح و دفع مفاسد استوار بوده که به دو نوع می‌باشد:

⇐ میزان سیاست شرعی در زمان جنگ و بعد از آن، که قبلاً برخی از آن میزان‌ها را بیان نمودیم.

⇐ میزان سیاست شرعی در غیر از حالات جنگ، که برخی آن‌ها را [قرار ذیل] ذکر می‌کنیم:

1. آنچه رسول خدا  $\rho$  از اموال صدقه به مؤلفه القلوب داد، که بعداً حضرت عمر  $\tau$  در مورد آن اجتهاد نموده و فکر کرد که این از جهت مصلحت عام یعنی تقویت اسلام بود که با تغییر اوضاع نباید برای آنها از مال صدقات پرداخت گردد، بلکه مال مربوط به آنها به افراد مستمندتر و در جایی که منفعت آن به اسلام بیشتر باشد خرچ گردد<sup>2</sup>؛ و این کار حضرت عمر  $\tau$  تعارضی با آیت قرآن در مورد مؤلفه القلوب ندارد؛ زیرا این

<sup>1</sup> - جهت تشریح بیشتر به کتاب ما « الاجتهاد و الفتوی اهمیتها، و شروطها، و تطبیقاتها، المعاصرة، و دور المنظومة المقاصدية (البعد المقاصدی) فی ضبطها و تجدیدهما » ط. دارالبشائر الإسلامية بیروت 1438 هـ.ق.، ص 97-100.

<sup>2</sup> - به صحیح البخاری (93-92/4) و صحیح المسلم (717/2) و شرح مسلم از امام نووی (94/11) و جهت تفصیل هر چه بیشتر به کتاب فقه الزکاة دکتور یوسف قرضاوی ط. وهبة/القاهرة 2006 (622/610/2) مراجعه شود.

- کار بر اساس ترازوی سیاست شرعی مبتنی بر رعایت نیل مصالح و دفع مفاسد استوار است و این ترازو با توجه به بود و نبود مصالح حقیقی انعطاف‌پذیر است.
2. **شکستن خُم‌های شراب بعد از حرام شدن آن؛** چنانچه در احادیث ثابت است که وقتی آیت حرمت قطعی شراب نازل شد، پیامبر گرامی  $\rho$  امر به ریختن شراب و شکستن ظرف‌های آن کرد<sup>1</sup>، با وجود اینکه [در جای دیگری] پیامبر گرامی  $\rho$  از ضایع ساختن مال منع فرموده است<sup>2</sup>؛ پس این کار به ترازوی سیاست شرعی بر می‌گردد، که قضاوت بر منع قطعی از چیزی کرد که عرب به آن معتاد بودند، تا علاقه‌ی ایشان از آن بریده شود، خصوصاً در ابتدای حرمت شراب که دوری از آن برای‌شان دشوار بود؛ زیرا ظروف شراب مال است و تلف نمودن آن‌ها ناجایز است، بلکه شسته شده و پس از آن می‌توان از آن استفاده کرد؛ بنا بر این دستور شکستن آن‌ها از باب سیاست شرعی بود<sup>3</sup>.
3. **گرفتن نصف مال برخی از مانعین زکات توسط رسول الله  $\rho$ ؛** چنانکه امام احمد، ابوداود، نسائی به سندشان از بهز بن حکیم و ایشان از پدرش [حکیم] و وی از پدر کلان [بهز] روایت می‌کنند، که پیامبر  $\rho$  فرمودند: به ازای هر چهل شتر سائمه (حیوانیکه اکثر سال در دشت بچرد) یک بنت لبون (چوچه شتر دوساله) است، فردی که جهت حصول ثواب آن را بدهد، ثوابش را می‌گیرد، و هر کس او را باز دارد، ما آن را و نیم مال [دیگر او را تعزیراً] می‌گیریم، درحالی که این واجبی از واجبات الهی بوده و برای خانواده‌ی محمد  $\rho$  چیزی از آن حلال نیست<sup>4</sup>.

<sup>1</sup> - این حدیث را امام ترمذی (شماره/1293) روایت نموده است که امام البانی آن را حسن گفته است؛ هم چنان امام احمد در مسندش (شماره/13732) این را روایت نموده است، که امام البانی در تخریج مشکاة المصابیح (شماره/3575) آن را صحیح دانسته و حافظ عراقی در تخریج احیاء (408/2) و ابن ملقن در شرح بخاری (27/16) آن را ضعیف دانسته‌اند، اما روایات دیگر که این روایت را تقویت کنند وجود دارد، جهت شرح بیشتر به تحقیق شیخ احمد شاکر بر مسند امام احمد (248/8) مراجعه شود.

<sup>2</sup> - حدیث نهی از ضیاع مال صحیح است، چنانچه ابن حزم در المحلی (248/8) و البانی در غایة المرام (شماره حدیث: 359) به این تصریح دارند.

<sup>3</sup> - فتح الباری (122/5).

<sup>4</sup> - مسند احمد (شماره حدیث: 20016)، ابوداود (شماره حدیث: 1575) و نسائی (شماره حدیث: 2444) با اختلاف اندک

پس این اقدام پیامبر گرامی  $\rho$  یعنی در تعیین جریمه مالی بر مانعین زکات، اقدام به میزان سیاست قاطعانه برای تحقق توبیخ و پرداخت بدون تأخیر می‌باشد؛ به همین جهت از قوانین لازم الاجرای عام نبوده بلکه حاکم حق دارد تا حسب مصالح زمان آن را بگیرد یا ترک کند

4. **تعامل بدون مجازات پیامبر  $\rho$  با منافقان و رئیس ایشان؛** طوریکه پیامبر  $\rho$  با همه منافقان به طور عموم، و با رئیس ایشان عبدالله ابن ابی ابن سلول به طور خصوص رفتار نرم داشت؛ درحالی که الله متعال سخن ایشان را در قرآن چنین بیان می‌دارد ﴿يَقُولُونَ لَنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ﴾ (منافقون/8) یعنی منافقان می‌گویند: البته اگر به مدینه باز گردیم، حتما عزیزترین‌ها ذلیل‌ترین‌ها را از مدینه بیرون می‌کند؛ با وجود این کفر آشکار و ارتداد صریح، پیامبر  $\rho$  آنها را مجازات نکرد، تا اینکه حضرت عمر  $\tau$  به پیامبر گرامی فرمود: آیا این پلید (عبدالله ابن ابی ابن سلول) را نکشیم؟ پیامبر  $\rho$  فرمودند: او را بگذار، تا مردم نگویند که محمد  $\rho$  یاران خود را می‌کشد<sup>1</sup>؛ پس پیامبر  $\rho$  مجازات این‌ها را ترک کرد، و این از باب فقه میزان مخصوص سیاست شرعی مبتنی بر مصالح و فقه آینده‌نگری می‌باشد.

5. **ندادن سهم برای مجاهدی که از غنیمت بدزدد،** احادیثی در این مورد آمده‌است، که همه دلالت بر این دارند که اگر دزدی مجاهدی از غنیمت ثابت شد فرمانروا می‌تواند وی را از گرفتن سهم [تعزیراً] منع کند<sup>2</sup>.

در روایات ایشان، و حافظ در تلخیص (737/2) می‌فرماید: « اسناد آن در صورتیکه بدون بهز باشد صحیح بوده و وی معتمد می‌باشد، و درحالی که دیگران آن را نیک پنداشتند امام شافعی آن را ضعیف می‌داند، اما درجه ای حدیث از حسن پائین نیست » جهت تفصیل بیشتر به ارواء الغلیل (264/3) مراجعه شود.

<sup>1</sup> - صحیح بخاری (شماره حدیث: 3518)، صحیح مسلم (شماره حدیث: 2584)، سنن ترمذی (شماره حدیث: 3315)، نسائی در سنن کبری (شماره حدیث: 8863)، مسند احمد (شماره حدیث: 15223)، سنن ابوداود (شماره حدیث: 2716-2717) و سنن کبری از بیهقی (102/9).

<sup>2</sup> - صحیح بخاری (شماره حدیث: 3142)، صحیح مسلم (شماره حدیث: 1751)، سنن ابوداود (شماره حدیث: 2717) و الأم از امام شافعی (307/5).

6. دادن مال و لوازم جنگی مقتول برای غازی در صورت مصلحت؛ زیرا هویدا است که عده‌ای از فقها دادن لوازم مقتول را برای غازی در جهاد مربوط اجازة‌ی فرمانروا دانسته و عده‌ای دیگر کاملاً حق غازی می‌دانند [یعنی به اجازة فرمانروا نیاز نیست]، و این اختلاف به سبب اختلاف هر دو فریق در این حدیث پیامبر گرامی  $\rho$  است که «من قتل قتیلاً له علیه بینة فله سلبه»<sup>1</sup> یعنی فردیکه (کافری) را بکشد، و به آن گواه نیز داشته باشد، پس مال و لوازم مقتول از غازی است؛ که پیامبر گرامی  $\rho$  این را از جهت امام بودن و یا از جهت تبلیغ دین فرموده است<sup>2</sup>؛ ولی به هر صورت امام مسلم به سندش از عوف بن مالک اشجعی روایت نموده است که مردی از [قبیله‌ی] حمیر دشمنی را کشت، و خواست که مال و لوازم آن را بگیرد، حضرت خالد  $\tau$  که والی ایشان بود وی را بازداشت، عوف بن مالک  $\tau$  نزد پیامبر گرامی آمده و [واقعه را] بازگو کرد، پیامبر گرامی  $\rho$  از حضرت خالد بن ولید علت را پرسید، حضرت خالد فرمود: یا رسول الله! مال را زیاد پنداشتم، پیامبر  $\rho$  در ابتدا برای حضرت خالد امر کرد که اموال را برایش بدهد، اما بعداً دید که این کار باعث می‌شود تا مردم در مقابل امیران‌شان جرأت بی‌جا کنند، پس حضرت خالد را امر نمود تا مال و لوازم مقتول را برایش ندهد<sup>(3)</sup>؛ پس حدیث فوق نمایان‌گر این است که مسئولیت مال و لوازم مقتول به رئیس دولت بر می‌گردد.

امام خطابی -رحمه الله- (متوفی: 788 ه.ق.) در شرح حدیث فوق می‌فرماید: معنی حدیث این است، که مال و لوازم مقتول (سلب) کم باشد یا زیاد، بدون اینکه به پنج حصه تقسیم گردد همه برای غازی داده می‌شود؛ از همین جهت پیامبر گرامی به حضرت خالد امر کرد تا آن [سلب] را به غازی برگرداند، اما بعداً به خاطر اینکه مردم در مقابل پیشواهای‌شان جرأت [بیجا] نکرده و در هر حادثه از عجله کار نگیرند، لوازم و مال مقتول را

<sup>1</sup> - صحیح بخاری ( شماره حدیث: 3142)، صحیح مسلم ( شماره حدیث: 1751) و الأم ( 307/5).

<sup>2</sup> - به کتاب ما « الاجتهاد و الفتوی اهمیتها، و شروطهما، و تطبیقاتهما المعاصرة، و دور المنظومة المقاصدیة (البعده المقاصدی) فی ضبطهما و تجدیدهما » ط. دار البشائر الاسلامیة بیروت 1438 ه.ق.، ص 97 مراجعه شود.

<sup>3</sup> - حدیث بطور مفصل در صحیح مسلم ( شماره: 1753) مذکور است، که در این جا خلاصه بیان شد.



دوباره به حضرت خالد<sup>۲</sup> برگردانید؛ بنا بر این حضرت خالد بن ولید در این کار خویش از اجتهاد کار گرفته بود که پیامبر گرامی<sup>۳</sup> نیز بنا بر مصلحت عامی که وجود داشت، بعد از این که در آغاز بالایش رد کرد اما بعداً دوباره اجتهاد حضرت خالد را تأیید نمود، پس امر خاص شامل عام بوده و جهت نیل به منفعت و صلاح بزرگ، ضرر اندک قابل تحمل است<sup>۱</sup>.

7. **چگونگی آزاد سازی اسیران بدون عوض یا در مقابل عوض (من یا فداء) و غیره** و هم‌چنان آزاد سازی اسیران هم‌میهن اعم از مسلمان و کافر همه مرتبط به دستیابی مصلحت می‌باشد<sup>۲</sup>.

8. **مقدار جزیه و نام آن؛ چنانکه بر جوینده علم پوشیده نیست، چیزی که مسمی** به جزیه بوده عبارت از مالیه‌ای است که نمایانگر وفا و به رسمیت شناختن دولت و حقوق آن است؛ مثلاً: اگر فرض کنیم که مرد قادر به کار و تولید و مفاد طی یک سال فقط یک دینار بپردازد، این را برای دولتی می‌پردازد که امنیت، همزیستی و همبستگی اجتماعی او را تامین می‌کند، و فقط می‌توان آن را به عنوان یکی از وظایف شهروندی و مشارکت در آن تعبیر کرد، و اینکه این یک عمل کرد مالی اندک در ازای تامین امنیت و همبستگی اجتماعی است؛ و این همان چیزی است که اکثر فقها در تعریف خراج به آن اشاره می‌کنند، طوریکه علامه حنی شافعی می‌فرماید: آن عبارت از پولی است که با رضایت طرفین جهت اسکان آنها در خانه‌های ما گرفته می‌شود<sup>۳</sup>.

ازین رو شریعت در مقدار آن چشم پوشی نموده و زیاد و کم کردن آن را حسب مصلحت جایز دانست؛ زیرا در متون ثابت شرعی مقدار خاصی برای آن تعیین نگردیده‌است، بلکه تابع

<sup>۱</sup> - الاعتبار فی الناسخ و المنسوخ و الآثار از حازمی، ط. جامعه دراسات اسلامی، کراچی، پاکستان، ص: 512؛ و هم‌چنان بحث د. سعید الصاعدی در مورد سیاست شرعی در سیرت پیامبر بزرگوار اسلام که در کانفرانس فقه السیاسة الشرعیة تقدیم نموده بود، ص: 44.

<sup>۲</sup> - فتح الباری (167/6) و شرح امام نووی بالای صحیح مسلم (50/12).

<sup>۳</sup> - کفایة الأخیار فی حلّ غایة الاختصار (215/5)، شرح المنهج با حاشیه بجیرمی (268/4)، حاشیه قلیوبی (228/4)، فتاویٰ هندیه (244/2)، اللباب شرح الکتاب (143/4)، جواهر الاکلیل (266/1) و المغنی از ابن قدامه (495/8).

ترازوی مصلحت می‌باشد؛ از همین جهت بود که حضرت عمر  $\tau$  ذمی (کافری که تابعیت کشور اسلامی را داشته باشد) را به سه درجه تقسیم می‌کند: ثروتمند، میانه و مستمند<sup>1</sup>؛ که این اجتهاد با در نظر داشت توان بود، لذا ابو عبید می‌فرماید: جزیه و خراج باید مطابق توان [اقتصادی] ذمی‌ها باشد.

هم چنان فقه اسلامی در زمینه اسم آن توسعه آورده و تغییر نام را جایز شمرده است، مانند نام زکات بر جزیه، چنانچه حضرت عمر  $\tau$  در حضور داشت صحابه‌ی کرام با بنی تغلب توأم با رضا و رغبت آن‌ها به مقدار دو چند زکات مسلمانان با هم توافق کردند<sup>2</sup>؛ و اگر امروز تحت عنوان مالیه شناخته شود، اشکالی نخواهد داشت؛ چنانکه این مالیات، آنها را از مسئولیت ثبت نام عسکری معاف می‌کند و زکات نیز بالای آنها نیست، و اگر فرزندان اهل ذمه شامل لشکر نظام شوند، جزیه‌ی ایشان ساقط می‌گردد؛ طوریکه مفهوم شهروندی را نیز از خلال حقوق متقابل در عصر حاضر می‌توان تطبیق کرد، که اساس آن میثاق شهروندی است.

9. **صلح با غیر مسلمانان بدون جزیه**؛ چنانکه هویدا است پیامبر گرامی  $\mu$  با یهودیان بدون در نظر داشت جزیه پیمان بسته بودند<sup>3</sup> و در هیچ ماده و فقره‌ای از پیمان مدینه نامی از جزیه نیامده است<sup>4</sup> بلکه ابن سعد ذکر نموده است که عبد الله بن سعد بن ابی سرح هنگامی که در زمان خلافت حضرت عثمان  $\psi$  عهده دار ولایت مصر بود، اهل آن جا با ایشان درخواست صلح و پیمان بدون جزیه را نمودند که ایشان نیز پذیرفتند<sup>5</sup>.

<sup>1</sup> - الام (186/4) و الاموال از ابو عبید ص: 40-41.

<sup>2</sup> - الاموال از ابو عبید (ص: 40-41)، بدایة المجتهد (405/1)، المغنی از ابن قدامه (557/10) و الموسوعة الفقهية الكويتية (149-207/15).

<sup>3</sup> - الام (210/4)، السنن الكبرى (2051/9) شماره حدیث: 18511.

<sup>4</sup> - الصحیفة فی کتاب مجموعة الوثائق السیاسة از استاد محمد حمید الله، ط. دار الارشاد/ بیروت، 1389 هـ.ق.، ص. 40 و صفحات بعدی.

<sup>5</sup> - الجزء المتمم لطبقات ابن سعد (شماره اثر: 205) و تاریخ ابن عساکر (528/40).

## 10. بعض از فقه میزان ویژه‌ی سیاست شرعی:

← خودداری مطلق از کشتن سفیران؛ صحابی بزرگوار عبدالله بن مسعود<sup>1</sup> می‌فرماید: ابن نواحه و ابن اثال نزد پیامبر گرامی<sup>2</sup> آمدند، پیامبر گرامی به ایشان فرمود: آیا گواهی می‌دهید که من رسول خدا هستم؟ گفتند: ما گواهی می‌دهیم که مسیلمه رسول خداست، پس پیامبر بزرگوار اسلام فرمودند: من به خدا و رسولانش ایمان دارم، و اگر قاتل می‌بودم هر دوی شما را می‌کشتم؛ حضرت عبد الله می‌فرماید: پس سنت و روش همین شد که سفیران به قتل نرسند<sup>(1)</sup>؛ و در روایتی آمده‌است که آن‌ها در جواب پیامبر<sup>2</sup> گفتند: آیا شهادت می‌دهی که مسیلمه رسول خداست؟ پیامبر اکرم<sup>2</sup> فرمود: من به خدا و رسولانش ایمان دارم، و اگر هیئتی را می‌کشتم، حتما شما را می‌کشتم<sup>(2)</sup>.

← سفیر یا فرستاده در اسلام کشته نمی‌شود، حتی اگر توهین کند یا مرتد شود؛ و این به دلیل اهمیت حفظ پیام‌ها و مکاتبات است حتی اگر بین دشمنان نیز باشد، و در این مصلحتی وجود دارد که از دیگر مصالح برتری دارد، و این گواه بر آن است که ترازوی سفرا و فرستادگان با ترازوی دیگران متفاوت است.

← قضایای تعزیر و مجازات مالی و زندان در اتهامات؛ که همه از نگاه مقدار، نوعیت یا عفو از آن، بر اساس ترازوی سیاست شرعی مبتنی بر تحقق مصالح و دفع مفاسد استوار می‌باشند<sup>(3)</sup>.

## دو چند کردن مجازات مالی در بعض حالات؛ مانند:

✓ سرقتی که در آن دست قطع نگردد؛ چنانکه احمد، ابوداود، نسائی، و ترمذی با

<sup>1</sup> - مسند احمد (306/6) شماره حدیث: 3761، شیخ احمد شاکر می‌فرماید: اسناد آن حسن است (287/5)، و امام البانی در تخریج مشکات می‌فرماید که اسناد حدیث صحیح است (شماره: 3912)، و این قیم در زاد المعاد می‌فرماید: این حدیث ثابت است (80/5)، و این حدیث را طیالسی (248) و بزار (1733) نیز روایت کرده اند.

<sup>2</sup> - مسند احمد (3837)، شیخ احمد شاکر در تحقیق آن می‌فرماید: اسناد آن حسن است، و ابن تیمیه در الصارم المسلول اسناد آن را صحیح گفته‌است (607/3).

<sup>3</sup> - الموسوعة الفقهية الكويتية، واژه: التعزیر.

سندشان نقل می‌فرمایند که از پیامبر گرامی  $\rho$  در مورد دزدی میوه از شاخ درخت پرسیده شد: فرمود: اگر کسی از ناچاری گرسنگی آن را بخورد ولی در جیب خود پنهان نکند، بالایش چیزی نیست؛ و کسی که چیزی از آن را بیرون بیاورد، بالای آن دو برابر جریمه و سزای آن است<sup>(1)</sup> پس این جریمه مالی است که شامل ترازوی سیاست شرعی می‌باشد؛ و امام احمد، نسائی، ابن ماجه که الفاظ آن از ابن ماجه می‌باشد- با سندشان از عمرو بن شعیب از پدرش، از پدر کلانش نقل می‌کنند، که مردی از مزینه از پیامبر  $\rho$  در مورد میوه‌ها پرسید: پیامبر  $\rho$  فرمودند: آن چیزی را که - از سر درختان خرما- گرفته در آستین خود انداخت و با خود برد، بالایش قیمت آن و مانند آن لازم است، و آنچه که از خرمن بود در صورتیکه به قیمت سپر برسد در آن بریدن دست است، و اگر بخورد و نبرد پس بالایش چیزی لازم نیست؛ [صحابی] فرمود: گوسفند دزدیده شده؟ [جزای آن چیست؟] پیامبر اسلام فرمودند: قیمت آن همراه با مانند آن و مجازات<sup>(2)</sup>.

✓ **قضیه‌ی یافتن شتر و پنهان کردن آن**، چنانکه پیامبر بزرگوار  $\rho$  از گرفتن شتر گم شده منع نموده و به رها نمودن آن دستور داده‌است تا صاحبش با آن رو به رو شود<sup>(3)</sup> در زمان رسول خدا  $\rho$  و خلافت ابوبکر و عمر 5 حکم [این مسئله] چنین بود، اما زمانی که حضرت عثمان  $\tau$  زمام خلافت را به دست گرفت، دستور داد تا شتر گرفته شود و در میان مردم اعلان شود، اگر صاحب آن پیدا نشد فروخته شده و پول آن در بیت المال گذاشته شود؛ پس این گواه بر این است که ترازوی آن مصلحت و سیاست شرعی بوده‌است، و از سوی دیگر پیامبر  $\rho$  در مورد فردی که [شتر] را گرفته

<sup>1</sup> - سنن ابوداود (1710، 4390) و الفاظ منقوله نیز از همین است، سنن نسائی با اندکی از اختلاف (4956)، مسند احمد با اختصار (7094)، سنن ترمذی (1289)، و ابن دقیق العید در الامام (280/2)، ابن ملقن در تحفة المحتاج (482/2) و ابن حبان در صحیحش (6980) این را صحیح دانسته‌اند.

<sup>2</sup> - ابن ماجه (2120)، بیهقی (959/9) و البانی حدیث را حسن می‌داند.

<sup>3</sup> - یک حصه ای از حدیث که امام بخاری آن را طی ارقام ذیل آن را روایت نموده‌است، شماره: 91، 2295، 2372، 2436، 2429، 5292، 6112؛ و صحیح مسلم (1722) و ابن حبان (4889).

پنهان می کند می فرماید: [حکم] پنهان کردن شتر گمشده، تاوان آن همراه با مانند آن می باشد<sup>(1)</sup>.

✓ **ترازوی مال عام بر اساس کنترل و محاسبه استوار می باشد**، یعنی کنترل کارمندان و محاسبه‌ی آنان، اگر چه با اعتماد نیز باشد، و کسی که فساد کرد رسوا شد؛ زیرا ترازوی مال عام متفاوت از ترازوی مال شخصی می باشد؛ از همین جهت از جانب رئیس دولت و دیگر نهادهای نظارتی مراقبت جدی وی لازمی است، چنانچه پیامبر بزرگوار اسلام ابن اللتیبه را که کارمند جمع‌آوری صدقات بود تعقیب نموده و برایش خبر رسید که وی اموالی را تحت عنوان بخشش گرفته است، آن جناب پهر شد و بر منبر برآمده فرمود: چه شده است کارگری را که او را می فرستیم، واپس آمده می گوید: این برای تو و این برای من، پس چرا در خانه پدر و مادرش نمی نشیند تا بنگرد که برایش کسی بخشش می دهد یا خیر؟ قسم است به ذاتی که جانم در دست اوست..<sup>(2)</sup> و او را در میان مردم رسوا ساخت.

### ترازوی سرزمین‌های غیر اسلامی فرق دارد:

چنانچه در دارالحرب، در هنگام جنگ و در سفر حدود جاری نمی شود، احادیث و آثار آمده و دال بر این است که حدود در سرزمین دشمن و در هنگام جنگ جاری نمی شود، از آن جمله آنچه که امام شافعی از زید بن ثابت نقل فرموده که می فرماید: در دارالحرب حدود از بیم آنکه اهالی آن دیار به دشمن نپیوندند جاری نمی شود<sup>3</sup> ترمذی، ابوداود و احمد در حدیث مرفوع از پیامبر<sup>4</sup> روایت کرده‌اند که آنحضرت<sup>5</sup> فرمود: در در هنگام جنگ دست‌ها بریده نشود<sup>4</sup> و ترمذی گفته است: به خاطر عمل به این حدیث نزد برخی علماء - از جمله اوزاعی -

<sup>1</sup> - سنن ابوداود (1718)، شرح معانی الآثار (4873)، و حافظ عینی در نخب الأفكار (490/15) و البانی در حاشیه ابوداود (1718) این را صحیح دانسته‌اند.

<sup>2</sup> - صحیح البخاری (7174) و صحیح المسلم (1832).

<sup>3</sup> - الأم (236/9) و بیهقی در سنن صغیر (402/3) و الدراییه از حافظ بن حجر (104/2) و ابن الملقن در بدرالمنیر گفته است (3784/8): (له متابعه).

<sup>33</sup> - ترمذی حدیث (1450) و ابو داود حدیث 4408 و نسائی حدیث 49479 و احمد حدیث 17626 و طبرانی در اوسط (5/9) و حافظ پسر - حجر در مشکاة المصابیح حدیث (432/3) حسن قرار داده است، و البانی در حدیث ترمذی 1450 صحیح

موافق نیستند که حد در جریان جنگ و در حضور دشمن جاری شود مبادا آن کس که بالای او حد جاری می‌شود به دشمن بپیوندد<sup>1</sup> طوری که پیامبر P راست فرموده: دست‌ها در هنگام سفر (به منظور اجرای حد) قطع نشود.<sup>2</sup>

### چکیده

به غیر از مسائلی که یادآور شدیم موارد زیاد دیگری هم وجود دارد و در آن به وضوح مشخص است که ترازوها یکسان نیستند، و اینکه پیامبر اکرم P آنها را به کار برده و نشانه‌های روشنی بر ضرورت اندیشیدن و ریشه‌یابی و نظریه‌پردازی در پرتو آن به ما داده‌است، چنان که فهمیده می‌شود:

#### • ترازوی جنگ، غیر از ترازوی دعوت و معامله با دیگران است.

ترازوی جنگ همان ترازوی قوت، شدت و سختی و فخرورزی و خود بزرگ بینی و سرافرازی علیه جنگجویان، نیرنگ (بدون تقلب و خیانت) و مانور نظامی و رمزایش همه نیروها و به کارگیری هرنوع وسائل برای پیروزی در میدان نبرد است.

#### • ترازوی سیاست شرعی متفاوت از بقیه ترازوهاست.

ترازوی سیاست شرعی بر نیت درست، تحقق بخشیدن مصالح و دفع مفسد و بر پایه‌ی تغییرپذیری با نظرداشت زمان، مکان، افراد و رویدادها و بر اساس نوآوری، پیشرفت، ابتکار، قدرت و توانائی استوار است. البته علمای محققین ما ذکر نموده‌اند که معیار سیاست شریعت بر اساس مصالح راجح است<sup>3</sup> اما به دو شرط:

– اول: با اساسات عام اسلام مانند عدالت، شورا، برابری و عدم خیانت در تناقض نباشد.

گفته‌است و همچنان در تاویل مشکاة المصابیح 3532.

34- سنن ترمذی (53/4) حدیث 4406.

35- ابوداود در حدیث 4408 و نسائی در حدیث 49479 و ترمذی در حدیث 1450 و احمد در حدیث 17626 آنرا روایت نموده‌اند و البانی آنرا در صحیح ابوداود 4408 صحیح خوانده‌است.

<sup>3</sup> - أحكام أهل اللغة (1321/3).

دوم: با نص قطعی خاص تعارض نداشته باشد، که این مورد در باب سیاست شریعت به ندرت دیده می‌شود، بلکه امام حرمین ذکر می‌کند که بسیاری از قضایای سیاست شرعی مبتنی بر ظنیات و عاری از قطعیات می‌باشند.<sup>1</sup>

• **ترازوی صلح از غیر آن متفاوت است.**

معیار صلح بر چشم‌پوشی استوار است هرچند که در آن اندکی خودگذری هم باشد مادامی که این خودگذری به نقض اساسات ثابت نینجامد، طوریکه در صلح حدیبیه شاهد آن بودیم.

• **ترازوی دعوت بر کارگرفتن تمامی ابزارهای جدید استوار است.**

ترازوی دعوت بر کارگرفتن از تمامی ابزارهای جدید و مؤثر بر عقل و عاطفه، و بر اساس اندرز، حکمت و نرمی، ترغیب و جلب توجه، مژده‌دهی و عدم نفرت‌پراکنی، گفتگو و بحث به نیکوترین روش استوار است.

• **ترازوی رفتار با دیگران.**

ترازوی برخورد با دیگران بر اساس این استوار است که خوبی را برای دیگری دوست بداریم و با او به نیکی و خوبی رفتار کنیم مگر در صورتی که متجاوز باشد که در آن هنگام قوانین عدالت و انصاف با ترجیح بخشش و فروبردن خشم بر او اعمال می‌شود.

الله تعالی می‌فرماید: ﴿لَا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ۗ إِنَّمَا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوهُمْ ۗ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ (الممتحنة 8-9)

ترجمه: خدا شما را از نیکی کردن و عدالت ورزیدن با آنان که با شما در دین نجنگیده‌اند و از سرزمین تان بیرون نرانده‌اند، باز نمی‌دارد. خدا کسانی را که به عدالت رفتار می‌کنند دوست دارد. و تنها شما را از دوستی کسانی نهی می‌کند که در دین با شما قتال کرده و از

<sup>1</sup> - الغیائی، تحقیق آ. د. عبدالعظیم الدیب ط. دارالمنهاج جدة 1432 هـ

وطن‌تان بیرون کردند و بر بیرون کردن شما همدست شدند، زنهار آنها را دوست نگیرید و کسانی که با آنان دوستی و یآوری کنند ایشان به حقیقت ستم‌کارند.

این دو آیه اصول کلی اولیه را با غیر مسلمانان گذاشته‌است و آن بصورت مختصر عبارت‌اند از:

1. دعوت و عدم ناامیدی از اسلام آوردن‌شان.
2. اصل نبودن دوام دشمنی؛ زیرا احتمال دارد که این دشمنی با اسلام آوردن‌شان یا به صلح و امثال اینها به دوستی مبدل شود.
3. ترازوی برخورد در حالتی که بر مسلمانان تجاوز نکنند عبارت از عدالت، خوبی و نیکی است.
4. ترازوی برخورد در صورت دشمنی و جنگ پاسخ بالمثل بوده و دوستی با آنان مطلقاً نارواست.

بناء واکنش در همه حالات حتی در همین حالت همانا عدالت و عدم تجاوز از حق است، با فراخوانی بسوی صبر به شرطی که زیان متوجه عموم نباشد، الله متعال می‌فرماید: ﴿وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ ۗ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ﴾ (النحل/126). ترجمه: اگر عقوبت می‌کنید، چنان عقوبت کنید که شما را عقوبت کرده‌اند. و اگر صبر کنید، صابران را شکیبایی نیکوتر است.

پس این موارد همه در ترازوی جنگ شامل است، نه در ترازوی صلح و دعوت و آشتی.

#### • ترازوی صلح:

اما حالت‌های صلح معیارهای ویژه‌ی خود را دارد از نگاه تعامل با:

1. ارزش‌های اسلامی از قبیل مهربانی، نرمی و پاسخ زیبا.
2. همزیستی و همکاری بلکه همبستگی و مانند آن که سبب تقویت روابط اجتماعی شده و صلح و امنیت و آرامش را در جامعه به ارمغان می‌آورد.

عرصه‌های دعوت نیز ترازوی خاص خود را دارد، از قبیل دعوت با حکمت و اندرز نیکو و الگوی خوب، بحث و گفتگو به گونه‌ای که بهترین گفتار، رفتار و برخورد در آن باشد.



کوتاه اینکه غیرمسلمانان با مسلمانان یا کشور اسلامی چهار حالت دارند:

**حالت اول:** حالت جنگ که معیار خاص خود را دارد - چنانچه یادآور شدیم -

**حالت دوم:** حالت صلح و پیمان و امان برای کسانی که در سرزمین‌های غیر اسلامی زندگی می‌کنند، طوریکه بر ضد مسلمانان جنگ نمی‌خواهند، که در این صورت همان معیار صلح و پای‌بندی به معاهدات و پیمانها و قراردادهای می‌باشد که گفته شد.

قرآن کریم این دو حالت را با معیارهای‌شان بیان نموده‌است، او تعالی می‌فرماید: ﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ، إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوهُمْ ۗ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ (ممتحنه 8-9)

ترجمه: خدا شما را از نیکی کردن و عدالت‌ورزیدن با آنان که با شما در دین نجنگیده‌اند و از سرزمین‌تان بیرون نرانده‌اند، باز نمی‌دارد. خدا کسانی را که به عدالت رفتار می‌کنند دوست دارد. و تنها شما را از دوستی کسانی نهی می‌کند که در دین با شما قتال کرده و از وطن‌تان بیرون کردند و بر بیرون کردن شما همدست شدند، زنهار آنها را دوست نگیرید و کسانی که با آنان دوستی و یابوری کنند ایشان به حقیقت ستم‌کارند.

**حالت سوم:** حالت غیر مسلمان‌هایی که در کشورهای اسلامی و در میان مسلمانان به عنوان شهروند زندگی می‌کنند که از طریق قرارداد شهروندی تایید و حقوق و وظائف‌شان تثبیت می‌شود، چنانچه در پیمان‌نامه‌ی مدینه منوره نیز تایید شده که به یهودیان و مشرکان ساکن مدینه‌ی منوره حقوق شهروندی و وظائف‌شان داده شده بود<sup>1</sup> یا اینکه آنها هم پیمانان

<sup>1</sup> - به پیمان‌نامه مدینه مراجعه شود یا صحیفه مدینه که از 50 ماده تشکیل شده، و به راستی که نخستین قانون که رابطه مسلمانان را با غیرمسلمانان تعیین می‌کند به شمار می‌رود، پس به متن پیمان‌نامه در مجموعه مدارک سیاسی استاد محمد حمیدالله مراجعه شود. ط. دارالارشاد بیروت 1389 هـ ص 41-48 و ا.د. اکرم العمری: سیرت صحیح نبوی ط. قطر (282-285/1) و کتاب ما: ما و دیگر تحقیق فقهی اصیل برای بیان رابطه مسلمان با غیر آن درحالت صلح و جنگ، اقلیت و اکثریت در پرتو کتاب و سنت و فقه المیزان (به زبان عربی) ط. 2009 اتحادیه جهانی علمای مسلمانان شامل سلسله: قضایای امت (3)، به زبان انگلیسی ط. مرکز بین‌المللی دوحه برای بحث ادیان 2014.

استند، یعنی بین ما و ایشان پیمانی است و یا آنها دارای امنیت و مصونیت هستند، در این حالت شهروندان بر اساس پیمان دارای حقوق و تحت حمایت‌اند، یا اینکه به توافق دولت "ویزه" داخل کشور شده‌اند که میزان نگهداری مال و جان شان تطبیق می‌شود، و تجاوز بر آنان ممنوع است، طبق کلام الله متعال: ﴿وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (التوبة/6).

ترجمه: و هرگاه یکی از مشرکان به تو پناه آورد، پناهش ده تا کلام خدا را بشنود، سپس به مکان امنش برسان، زیرا اینان مردمی نادانند.

بناء اسلام ترازوی اخوت ایمانی مسلمانان که بر برادری، حقوق و مکلفیت‌ها یعنی حقوق متقابل استوار است تاکید دارد.

و در مقابل، معیار اخوت انسانی نیز گذاشته‌است چنانچه پیامبر P در مورد آن در حجت الوداع بیان فرموده و خطاب به مردم می‌فرماید: "ای مردم! پروردگارتان یکی است و پدرتان یکی است، آگاه باشید که هیچ عربی بر عجمی و هیچ عجمی بر عربی، و هیچ سرخ بر سیاه و سیاه بر سرخ هیچ برتری ندارد جزء با پرهیزگاری، آگاه باشید، آیا رساندم...<sup>1</sup>

چنانکه در این مورد سرور مان حضرت علی  $\tau$  نیز بیان فرموده و برای والی خویش در مصر مالک اشتر می‌گوید: (مردم دو گروه‌اند: یا برادر دینی است، شبیه تو در آفرینش).<sup>2</sup>

**حالت چهارم:** حالت اقلیت مسلمانانی که در سایه کشورهای غیر اسلامی زندگی می‌کنند، مانند اقلیت‌های اسلامی در اروپا، بناء معیار آن مبتنی است بر:

♥ **معیار شهروندی و حقوق متقابل** میان اقلیت‌های مسلمان و اکثریت کشور غیراسلامی، طوری که اقلیت‌های مسلمان باید به قوانین، عهدها و پیمان‌ها تا زمانی که با اصول اسلام در تعارض نباشد، احترام بگذارند.<sup>3</sup>

<sup>1</sup> - بیهقی آنرا در شاخه‌های ایمان (1820/4) روایت نموده و البانی در سلسله حدیث صحیح گفته‌است (2700) به سند صحیح) و در غایة المرام حدیث 313 گفته‌است: (حدیث صحیح).

<sup>2</sup> - نهج البلاغة ص 427 تحقیق صبحی صالح، و میگوید (سندش صحیح است).

<sup>3</sup> - به کتاب ما مراجعه شود: ما و دیگر تحقیق فقهی اصیل برای بیان رابطه مسلمان با غیر آن در حالت صلح و جنگ، اقلیت

### ♥ معیار توانمندسازی شان بر اساس قدرت دانش و تعهد اخلاقی و خدماتی که

به جوامع شان ارایه می کنند، مانند حالت سرورمان حضرت یوسفؑ که الله متعال او را توفیق عنایت فرمود که به قدرت برسد و توسط ایمان و اخلاق و علم و وفاء در سرزمینی که در آن زندگی می کرد عزیز مصر شود.<sup>1</sup>

### ♥ معیار اقلیت مسلمان ها در سایه اکثریت غیرمسلمان و کشور غیر اسلامی بر

اساس رعایت قراردادها، عهدنامه ها، پیمان نامه ها و قوانین اساسی می باشد، چنانچه این ترازو مبتنی است بر مراعات فقه نیازمندی ها و ضروریات و رخصت ها، که در آن صورت قاعده های مشخصی برای شان وجود دارد.

## سوم- فقه میزان نزد خلفای راشدین

شکی نیست که فقه میزان و پایه های فراگیر آن برای شناخت وزن های احکام، فقه موازنات، فرق میان باب ها از یکدیگر و جمع آیات قرآن کریم تا یکدیگرشان را تصدیق کنند و اینکه در دو پله ی ترازو گذاشته شوند تا حق و عدالت در تفسیر آن آشکار شود، این همه مسائل درسیرت خلفاء راشدین  $\frac{1}{2}$  واضح آمده است.

## دوره ی خلافت ابوبکر صدیق $\frac{1}{2}$ :

### وفات پیامبر $\frac{1}{2}$ حادثه المناک تاریخی.

---

واکثریت در پرتو کتاب و سنت و فقه المیزان (به زبان عربی) ط. 2009 اتحادیه جهانی علمای مسلمانان شامل سلسله: قضایای امت (3)، به زبان انگلیسی ط. مرکز بین المللی دوحه برای بحث ادیان 2014. طوریکه به ریشه یابی به آن پرداختیم.

<sup>1</sup> - به کتاب ما مراجعه شود. یوسفؑ الگو برای مسلمانان در غیر سرزمین شان، پژوهش تحلیلی، روشنائی ها و مفاهیم اخلاقی و استدلال های جدید برای همزیستی و ادغام مثبت، ط. دار البشائر اسلامی / بیروت 1439 هـ = 2018، شما در آن ریشه یابی و جزئیات خوبی پیدا میکنید.

## 1. توازن داوری میان عقل و مصلحت عمومی:

نخستین فاجعه‌ای که حضرت ابوبکر صدیق  $\tau$  با آن روبرو شد، وفات پیامبر  $\rho$  بود، بنا بر این طبق معیار مبتنی بر موارد ذیل عمل نمود:

◀ تحقق بزرگترین مصالح و دفع بزرگترین فتنه‌ها و فسادها که همانا انتخاب خلیفه برای مسلمانان به توافق همه قبل از دفن جسد مطهر پیامبر  $\rho$  بود، طوریکه آن حضرت  $\rho$  روز دوشنبه مطابق دوازدهم ماه ربیع الاول وفات یافت و در شب چهارشنبه دفن شد، مگر حضرت ابوبکر  $\tau$  قضیه را با ترازوی حکمت از دو نگاه بررسی کرد:

**اول:** شنید که عمر  $\tau$  می‌گفت: پیامبر  $\rho$  وفات نیافته بلکه او به سوی پروردگارش رفته چنانچه موسی به سوی پروردگارش رفت.. بناء حضرت ابوبکر - پس از آنکه نزد پیکر مطهر پیامبر  $\rho$  وارد شد و روی مبارک آنحضرت را بوسید و بیرون رفت- فرمود: ای مردم! کسی که محمد را می‌پرستید، بداند که محمد بدون شک وفات یافته‌است، و کسی که الله متعال را می‌پرستد، بداند که الله متعال زنده‌است و نمی‌میرد، سپس این آیت را تلاوت نمود: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾<sup>1</sup>

ترجمه: محمد جز پیغمبری نیست و پیش از او پیغمبرانی بودند و رفته‌اند، آیا اگر او بمیرد یا کشته شود به عقب برمی‌گردید(و با مرگ او اسلام را رها می‌سازید و به کفر و بت پرستی بازمی‌گردید)؟! و هرکس که به عقب بازگردد هرگز کوچک‌ترین زبانی به خدا نمی‌رساند،(بلکه به خود ضرر می‌رساند) و خدا به سپاسگزاران پاداش خواهد داد.

حضرت عمر می‌فرماید: " به خداوند سوگند گویا اینکه مردم نمی‌دانستند که الله متعال این آیت را نازل فرموده باشد تا آنکه ابوبکر آن را تلاوت نمود پس از آن همه مردم آن را تکرار

<sup>1</sup> - آیت 144 سوره آل عمران، و حدیث 4452 که بخاری آنرا در صحیحش روایت نموده است.

کردند...<sup>1</sup>

ابوبکر توانست این شرایط دشوار را با در میان گذاشتن ترازوی بشری که همه به شمول پیامبران می‌میرند و ترازوی خالق که زنده است و نمی‌میرد، مدیریت کند.

**دوم:** توانائی کاربرد ترازوی عقل و مصلحت عامه در حفظ وحدت امت برای انتخاب فوری امام برای مسلمانان تا عواقب نامطلوب در پی نداشته باشد، چنانچه انصار در سقیفه‌ی بنی ساعده گردهم آمدند تا به سعد بن عباده بیعت کنند در همین لحظه به ابوبکر که عمر و ابوعبیده بن جراح ۷ با وی بود خبر رسید، فوراً به سوی انصار شتافتند، حضرت ابوبکر گفت: این چه کاری است؟، پس گفتند: یک امیر از ما باشد و یکی هم از شما. حضرت ابوبکر فرمود: امیران از ما و وزیران از شما باشد. سپس بعد از رایزنی در همان روز دوشنبه بر خود ابوبکر موافقت کرده و با او بیعت کردند. سپس بر سر منبر به طاعت و فرمانبرداری از او بیعت صورت گرفت. طبری می‌گوید: در فردای روز بیعت با ابوبکر (روز سه شنبه)، آن حضرت بر منبر نشست، و مردم به صورت عمومی بیعت کردند بعد از آن پیامبر ۹ در حجره‌ی شان به خاک سپرده شدند.<sup>2</sup>

### این عمل مطابق فقه میزان است:

چنانکه نصب امام برای مسلمانان یکی از مهم‌ترین واجبات است؛ زیرا خالی بودن این جایگاه، فساد بزرگی را به دنبال دارد، بلکه جنگ و نزاع داخلی را نیز به دنبال دارد که پایانش را تنها خدا می‌داند و بس.

خداوند متعال دین خود و تلاش‌های پیامبرش را با انتخاب خلیفه، پر کردن خلای سیاسی و جلوگیری از فتنه‌های بزرگ به ویژه از قوم قریش که از قدرت و عصیت زیادی برخوردار بودند حفظ کرد، و اگر غیر از اینها انتخاب می‌شد شاید از هم گسستگی به میان می‌آمد، چنانچه ابوبکر نامزد واجد شرایط به این منصب بود. چنانکه حضرت عمر ابن خطاب گفته

<sup>1</sup> - ابن حیان آنرا در صحیحش حدیث شماره 6620، 5964 روایت نموده است. از ناووط گفته است (سندش صحیح است)، ابن حزم در المحلی (344/7) و آنرا صحیح خوانده است.

<sup>2</sup> - فتح الباری شرح صحیح البخاری (۱۳۱ / ۸) و بعد از آن) والبدایة والنهایة (5 / ۳۴۴-۳۵۲) طبع اوقاف قطر.

بود: به خدا سوگند! هنگامی که ما به این مجلس حاضر شدیم، هیچ کاری مناسبتر از بیعت با ابوبکر در آن مجلس صورت نگرفت؛ زیرا توسط آن فساد و فتنه‌ی بزرگی که ممکن بود دامنگیر مسلمانان شود، دفع شد<sup>1</sup>.

احساسات ممکن است غیر از این ایجاب کنند، اما پیروی از خواسته‌ی شرع و عقل، اولویت دارد و آن با حکمت عجین است.

پس فقه میزان در این جا عبارت است از:

1. ابوبکر صدیق ؓ میزان عقل و حکمت را بر عاطفه مقدم داشت.
2. ابوبکر صدیق ؓ به خاطر دفع فتنه‌ی بزرگ به انتخاب خلیفه اهمیت ویژه داد.

## 2. تقدیم ترازوی حق عمومی بر ترازوی فریضه‌ی فرعی:

همچنان ابوبکر صدیق ؓ فقه میزان را در زکات که رکن مالی همزیستی است، به نص قرآنی تطبیق کرد: ﴿فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَأِخْوَانَكُمْ فِي الدِّينِ وَنُفُصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ (سوره توبه/11) ترجمه: اگر توبه کردند، و نماز برپا داشتند و زکات دادند، پس برادران دینی شما هستند و ما آیات خود را با تفصیل بیان می‌نماییم برای مردمی که می‌دانند.

به این معنی که اگر آنها این شروط را پوره نکنند برادران دینی شما نیستند، از این رو زکات در حکومت اسلامی اهمیت زیادی دارد و آن تنها یک فرض نیست که مسلمان به ترک آن گنهکار شود و مانند روزه هیچ اثری بر دیگران نداشته باشد. بدون پرداخت حقوق مالی، دولت تشکیل نمی‌شود و نمی‌تواند بدون آن نقش خود را در تکافل اجتماعی ایفا کند. هنگامی که شماری از بزرگان صحابه به ابوبکر اعتراض کردند که زکات فرض است و امتناع از پرداخت آن به معنی ارتداد از اسلام نیست. ابوبکر ؓ به الله سوگند یاد کرده گفت: به خدا قسم هرکسی که بین زکات و نماز فرق می‌گذارد او را می‌کشم؛ زیرا زکات حق مال است. سوگند به خدا که اگر آنها زانوبند شتری را هم که به رسول خدا ﷺ می‌پرداختند ولی به من

1-مراجعه کرده شود حدیث بصورت تفصیل واختصار درمسند امام احمد(1/56-55) باسند صحیح درالبداية والنهائة(5/344).

نپردازند، با ایشان می‌جنگم. عمر گفت: دانستم که خداوند متعال به ابوبکر در این قتال شرح صدر داده و مطمئن شدم که او بر حق است. عمر با ابوبکر 5 بحث و مجادله می‌کرد و می‌گفت: ای ابوبکر، چگونه با آن مردم بجنگیم درحالی که پیامبر p فرموده‌است: به من دستور داده شده که با مردم تا زمانی بجنگم که (لا اله الا الله) بگویند، و هرکه (لا اله الا الله) گفت، مال و جان خود را از من نگهداشته است جز به حق شرعی‌اش، و حساب او به دوش خداست<sup>1</sup>. اما ابوبکر 7 سخن عمر 7 را با سخنی که قبلاً بیان داشتیم رد کرد، و این امر سبب باز شدن فکر عمر 7 شد.

**فقه میزان در این‌جا:** پرداخت زکات را در میزان حقوق دولت و ملت و برادری ایمانی قرار داد که اگر از آن محروم بماند، دولت تسلط خویش را بر امور دیگران از دست می‌دهد و مردم به نافرمانی جسارت می‌کنند که در نتیجه هیبت دولت نابود می‌شود، بلکه پایه‌هایش از هم فرو می‌پاشد، افزون بر اینکه آن بر اساس حقوق متقابل خلیفه و ملت استوار است. هرگاه امت وجیبه‌ی سمع و طاعت را در واجبات دینی انجام ندهد، دیگر چه حقوقی برای دولت باقی می‌ماند؟!

علاوه بر آن زکات- به قول ابوبکر- حق مالی است که خداوند متعال برای رسیدن به اخوت ایمانی از خلال نص آیت کریمه‌ای که ذکر نمودیم فرض گردانیده‌است. اگر این حق اداء نشود رشته اخوت هم می‌گسلد و جامعه دچار چندپارچگی می‌شود، از این رو، ترازوی زکات از دیگر واجبات دینی متفاوت است، گذشته از آنکه امتناع مانعین زکات از روی نخوت، عناد و خودبزرگ‌بینی و چلنج دادن قدرت دولت بود، اگر به آنها اجازه می‌داد و گذشت می‌کرد، زمام فرمانبرداری و طاعت گسسته می‌شد، و میثاق بیعت می‌شکست، در نتیجه سازمان دولت از هم می‌پاشید، در این حالت لازم بود که از ترازوی برنده و قاطع کار گرفته می‌شد.

### 3. ترجیح ترازوی حفظ قرآن کریم بر دیگران:

خلیفه‌ی اول ابوبکر صدیق 7 بر جمع آوری قرآن نیز سبقت جست که ترک آن خطرات

<sup>1</sup> - صحیح البخاری 6924، 1399، 7284، و مسلم حدیث شماره 20.

بزرگ‌تری را به دنبال داشت که از عدم انجام فعل رسول الله  $\rho$  بیش‌تر بود.

بخاری و دیگران از زید بن ثابت  $\tau$  روایت کرده‌اند که گفت: پس از واقعه یمامه، ابوبکر  $\tau$  کسی را به دنبال من فرستاد و گفت: عمر  $\tau$  نزد من آمد و گفت: کشتار یمامه بیشتر دامن قاریان قرآن را گرفته‌است و می‌ترسم قاریان در جنگ‌های دیگر نیز کشته شوند، به نظر من دستور بده تا قرآن جمع‌آوری شود. گفتم (ابوبکر) چگونه کاری را کنم که رسول الله  $\rho$  نکرده است؟ عمر  $\tau$  گفت: قسم به خدا که این کار خیر است، عمر  $\tau$  پیوسته و بار بار در این موضوع نزد من می‌آمد، تا این‌که خداوند به آنچه که سینه‌ی عمر  $\tau$  را گشوده بود، سینه‌ی مرا هم گشود، زید  $\tau$  گفت: ابوبکر  $\tau$  فرمود: تو مرد جوان و عاقلی هستی و مورد اتهام قرار نگرفته‌ای، تو وحی را برای رسول الله  $\rho$  می‌نوشتی، پس جستجو کرده و قرآن را جمع‌آوری کن...<sup>1</sup>.

### در این جا دو گزینه در برابر ابوبکر $\tau$ قرار داشت:

1. خودداری از جمع‌آوری قرآن به بهانه‌ی این‌که پیامبر اکرم  $\rho$  قرآن را در یک مصحف جمع‌آوری نکرده‌است.
  2. ترس از دست دادن بخشی از قرآن. پس هردو را وزن کرد، برایش روشن شد که ترازوی دوم سنگین‌تر و خطرناک‌تر است، لذا فوراً اقدام به جمع‌آوری کرد.
- در اینجا می‌توانیم میزان‌های دیگری را استنباط کنیم و آن این است که ترازوی اهداف از ترازوی ظاهر نصوص قوی‌تر است و ترازوی منافع عامه از ترازوی ادب ظاهری قوی‌تر است.

### عصر خلافت عمر بن خطاب $\tau$ :

در دوران خلافت عمر  $\tau$  تطبیقات زیادی را در این زمینه می‌یابیم، که بعضی از آنها را تذکر می‌دهیم:

#### 1. برتری میزان عدل بر ظاهر نص:

چنان که عمر  $\tau$  در مسئله‌ی حصص دوگانه از میراث دید که پدر مستحق حقوق کامل



نمی‌شود، و مادر به اساس ظاهر این آیه‌ی کریمه بیش‌تر از وی یعنی ثلث ترکه را دریافت می‌کند: ﴿لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَتْهُ أَبَوَاهُ فَلِلثُلُثِ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِلثُلُثِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفَعًا فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾ (نساء: ۱۱)، ترجمه: خداوند ما را درباره‌ی فرزندان تان فرمان می‌دهد که سهم یک پسر به اندازه‌ی سهم دو دختر است، و اگر فرزندان همه دختر و از دو بیشتر بودند، دو سوم «ترکه» مال آنهاست، و اگر فرزند یک دختر بود نصف ترکه از آن اوست، و اگر مرده دارای فرزند و پدر و مادر باشد به هر یک از پدر و مادر یک ششم رسد، و اگر مرده فرزند نداشت، و ورثه‌ی او پدر و مادرش بودند سهم مادرش یک سوم ترکه است، و اگر مرده برادرانی داشته باشد، به مادرش یک ششم می‌رسد (همه‌ی این‌ها) پس از انجام وصیتی است که مرده به آن وصیت کرده، و پس از آن ادای وام‌هایی است که بر گردن اوست. شما نمی‌دانید که پدران و فرزندان کدام یک برایتان سودمندتر است، این فریضه‌ی الهی است و خداوند دانا و با حکمت است.

ظاهر نص نه با فقه میزان و عدالت همخوانی دارد و نه با میزان به معنایی تساوی در میان دو چیز یکسان و ترجیح قوی بر ضعیف. بر اساس نصوص قرآنی باید پدر دوچند بگیرد، از همین‌رو حضرت عمر صحابه را جمع کرد و با اهل مجلس فیصله کردند که ثلث مادر را به یک سوم باقی‌مانده مقید نمایند و با این کار ترازوی عدالت تحقق یافت. و آن در دو مسئله است:

1. برای شوهر نصف، برای مادر ثلث و باقی از پدر است؛ زیرا او عصبه می‌باشد پس اصل مسئله از 6 می‌باشد، شوهر نصف آن یعنی (3) را می‌گیرد و مادر دو سهم و پدر حصه واحد را از آن خود می‌نماید. پس فیصله نمود عمر<sup>ع</sup> در محضر اصحاب چنین حکم کرد:

نصف ترکه از شوهر و باقی تقسیم بر سه حصه، یکی از آن سه برای مادر و دو از برای پدر.

2. برای زوجه و مادر ثلث و باقی برای پدر می‌رسد، اصل مسئله از 12 است، ربع (3)

برای زوجه، برای مادر ثلث (4) و باقی برای پدر که (5) حصه می‌باشد که حکم آتی بر آن مرتب می‌شود: ابتدا زوجه از ترکه ربع را می‌گیرد و مابقی به صورت اثلاث تقسیم می‌شود:

پدر: ثلثان (6)

مادر: ثلث باقی (3)

و این‌گونه تقسیم، این اصل فیصله‌کننده را تحقق می‌بخشد ﴿لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ﴾ (نساء: 11) ترجمه: حصه‌ی مرد دو برابر زن است. در این دو مسئله عمر  $\tau$  در این دو مسئله فقه میزان را به کاربرد که وزن پدر را در ارث سنگین‌تر و بزرگ‌تر از وزن مادر قرار داد و هیچ یک از یاران با وی مخالفت نکردند، ولذا اجماع به همین قول شد.<sup>1</sup>

## 2. میزان میراث بر اساس نزدیکی با مورث است:

هرچه پیوند نزدیک‌تر و قوی‌تر باشد، ارث نیز قوی‌تر است، عمر  $\tau$  به همراه تعدادی از اصحاب خود در مسئله مشرکه به این نتیجه رسیدند که وزن برادر شقیق از برادر مادری سنگین‌تر است.

وقتی که عملیه‌ی حسابی اجرا می‌شود و منجر به حرمان برادران شقیقی از میراث می‌شود و برادران مادری بخش چشم‌گیری از میراث را به دست می‌آورند، التزام به فقه میزان حتمی است، این همان مسئله‌ای است که در فقه اسلامی به مسئله‌ی مشرکه و مسئله‌ی حجریه یا

---

5- جمهور از صحابه و کسانی بعد از ایشان به همین حکم عمل نموده‌اند، ولی ابن عباس<sup>5</sup> با آنان مخالف است. بعضی مفسرین برای قضاوت عمر به این قول خداوند ﴿فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ﴾ (11/النساء) استدلال نموده‌اند. امام زمخشری گفته: (معنی آیه چنین است: اگر فرزند نداشت و تنها پدر و مادرش وارث او بودند، برای مادر ثلث ماترک است چنانچه فرموده: ﴿لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ﴾ (11/النساء)؛ زیرا اگر پدر و مادر با یکی از زوجین باشند، برای مادر ثلث مابقی بعد از اخراج حصه‌ی زوج می‌رسد، نه ثلث کل متروکه مگر نزد ابن عباس) و در علت آن چنین گفته که پدر قوی‌تر است.

و مسئله در موسوعة الفقهیه الكويتیه، به اصطلاح (فرائض) مراجعه شود، و همچنان: به ملخص الحبير (13/3) مراجعه شود؛ این را هم به یاد داشته باشد که ابن عباس در این مسئله با تمام اهل فرائض مخالفت نموده و گفته‌است: برای مادر ثلث کل است، و همچنان به المغنی از ابن قدامه، مسئله 4835، و محلی ابن حزم، مسئله 1716 مراجعه شود که رأی ابن عباس<sup>5</sup> برگزیده است.

ترابیه یاد می کنند. وآن:

1. نصف برای شوهر
2. سدس برای مادر
3. ثلث برای برادران مادری که دو یا بیش تر از آن باشند.
4. یک یا چند برادران شقیقی که عصبه هستند، اصل مساله از 6 است.

برای زوج 3 حصه، برای مادر: یک حصه، برای برادران مادری دو حصه و برای برادران شقیق چیزی باقی نمی ماند. این حکم در زمان حضرت عمر $\tau$  واقع شده بود. در عصر عمر $\tau$  دو برادر عینی نزد او آمدند و یکی از آنها گفت: فرض کنید پدر ما سنگ بود، مگر مادر ما یکی نیست؟ دومی گفت فرض کنید پدرمان خاک بود، آیا مادر ما یکی نیست؟ دومی گفت: فرض کنید که پدر ما یک بود مگر مادر ما یکی نیست؟، پس آنها را در ارث یعنی ثلث مخصوص برادران شریک کرد طوری که میان برادران و خواهران مادری و پدري و مادری «برای پسر دو برابر خواهر» (نساء: 11) توزیع می گردد.

راه حل این مساله با توجه به میزان عدل و میزان قرابت بود؛ زیرا اگر برادران شقیقی مستحق اکثریت نیستند، مناسب نیست محروم شوند یا کمتر از برادران مادری بگیرند. اصل داستان چنانچه در سنن آمده چنین است که این مسئله در دو سال جداگانه دو بار به عمر $\tau$  پیش شد<sup>1</sup>، در سال اول قواعد عمومی علم میراث را تطبیق کرد و آن اینکه: فرایض را به صاحبانش بسپارید، آنچه باقی ماند به نزدیک ترین مرد بدهید<sup>2</sup> و در نتیجه چیزی برای برادر یا برادران شقیقی باقی نماند، و امام ابوحنیفه و در روایتی هم احمد همین نظر را برگزیده اند، باز سال بعدی همین مسئله تکرار شد، خواست مانند سال گذشته فیصله کند لیکن زید بن ثابت $\tau$  نزد او رفته و گفت: فرض کن که پدرشان خر بود، مگر مادرشان یکی نیست؟ یعنی اگر پدر این را بطه را قوی نسازد، ممکن نیست که ضعیف بسازد؛ و برای همین زید گفت: پدرشان جز قرابت چیزی دیگری نیفزوده است، پس عمر $\tau$  به شراکت برادر یا برادران شقیقی با برادران مادری در ثلث فیصله کرد، و مالکی ها و شافعی ها همین نظر را

<sup>1</sup> بنگرید: أثر عمر في المستدرک با سند صحیح (337/4) و در سنن الکبری از بیهقی (255/6).

<sup>2</sup> بخاری آن را در صحیح خود به شماره (6735، 6746، 6732 و 6737) و مسلم به حدیث شماره (1615) روایت کرده اند.

برگزیده‌اند.

فیصله‌ی دوم دقیقاً مطابق فقه میزان است که به رعایت قوی‌تر در ارث و تحقق عدالت و توازن استوار می‌باشد؛

### 3. ترجیح ترازوی نص قطعی بر نص ظنی:

این ترازو کاربردهای بسیاری دارد از جمله آنچه در داستان فاطمه بنت قیس ذکر شد که شوهرش ابوعمرو بن حفص او را در غیاب طلاق قطعی داد... فاطمه نزد رسول الله آمد و داستان را برایش یادآور شد، رسول خدا فرمود: نفقه‌ای بر دوش او نداری، و دستورش داد که عده‌اش را در خانه‌ی امر شریک سپری کند. سپس فرمود: آن (أم شریک) زنی است که یارانم به دیدار او زیاد می‌روند، عده‌ات را نزد ابن ام مکتوم بگذران که او مرد نابیناست.<sup>1</sup> اما سیدنا عمر در باره‌ی زن مطلقه به حدیث فاطمه عمل نکرد و چنین نظر داد و فیصله کرد که در زمان عدت، مستحق نفقه و مسکن می‌باشد و در رد حدیث آن زن گفت: ما کتاب خدا و سنت پیامبرمان را با قول زنی رها نمی‌کنیم که نمی‌دانیم یادش هست یا فراموش کرده، برایش مسکن و نفقه است. او تعالی می‌فرماید: ﴿لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبِينَةٍ﴾<sup>2</sup>. ترجمه: آنها را از خانه‌های شان بیرون نکنید و خود آنها هم از خانه‌های خویش بیرون نشوند، مگر این که مرتکب فحشایی آشکار گردند.

دارقطنی روایتی را ترجیح داده‌است که در آن لفظ "سنت پیامبرمان" نیامده‌است و متن قوی در نگاه او از سخن عمر این است که: ما کتاب خدا را به خاطر حرف یک زن ترک نمی‌کنیم.<sup>3</sup>

آنچه از این داستان فهمیده می‌شود این است که دلالت آیت قرآن بر اثبات مسکن و نفقه‌ی زن مطلقه در زمان عدت روشن و آشکار است؛ لذا بیانگر حکم کلی است.

10- مسلم آنرا در صحیح خود (1114/2) و شافعی در الام (280/6) با سند صحیح روایت کرده‌اند.

11- آیه 1 سوره طلاق، و حدیث را مسلم با چندین روایات پی‌هم روایت کرده‌است (1114/2-1199) و حدیث شماره 1480.

12- سنن دارقطنی (25/4) و ابن نص را مسلم در صحیح خود به حدیث شماره 1480 و نسائی 3551 روایت کرده‌اند و البانی در صحیح نسائیگوید: حدیث صحیح است.

اما حدیث فاطمه بنت قیس احتمال هم فراموشی دارد و احتمال اینکه تنها ویژه‌ی او باشد.

مقتضی آیت همان تقاضای عدل و میزان است؛ زیرا عدتِ زن مطلقه، مطلقاً به خاطر حق کامل شوهر در پاکی رحم خانم و نبود حمل است و از این رو باید هزینه‌ی حبس زن در این مدت را تحمل کند.

میزان دیگر آن تقدم اصل مورد توافق می‌باشد که همانا وجوب نفقه و تقدم اثبات بر نفی، بخشش بر منع و آنچه در آن مصلحت خاص برای طبقه‌ی ضعیف (زنان) می‌باشد بر آنچه که بنا بر داشتن قوت (مردان) مصلحت خاص در آن نیست، می‌باشد. و دلالت بر آن دارد که عمر در صحت گفتار آن زن شک داشت، چنانچه نسائی و دیگران به سند صحیح نقل کرده‌اند که عمر برایش گفت: اگر دو شاهد آوردی و شهادت دادند که آن را از رسول خدا<sup>ﷺ</sup> شنیده‌اند خوب، ورنه ما کتاب خدا را به گفته‌ی یک زن رها نمی‌کنیم<sup>1</sup>، هدف او از گفتن "یک زن" قصد استهانت نبود؛ بلکه برای بیان همان حالت و دلالت بر تنها بودن آن زن بوده‌است، چنانچه او یک زن تنها بود، و حتی اگر یک مرد تنها هم می‌بود، باز هم کتاب الله را به خاطر حرف او ترک نمی‌کرد، چنانچه در حالات دیگری اتفاق افتاده‌است؛ در چنین حالتی رجوع عمر<sup>ؓ</sup> به فقه میزان واضح است؛ زیرا میزان متواتر بر میزان آحاد و میزان کتاب بر میزان سنت از حیث مبداء مقدم می‌باشد.

و شرط گذاشتن عمر برای موجودیت دو راوی در احادیثی که خودش نشده‌است از بارها اتفاق افتاده‌است. چنانچه ابوموسی برای یادآور شد که رسول الله<sup>ﷺ</sup> فرموده‌است: هرگاه یکی از شما سه بار اجازه خواست و برایش اجازه داده نشد، باید برگردد، عمر<sup>ؓ</sup> گفت: حتماً باید کس دیگری را با خود بیاری تا بر این گفته‌ات گواهی دهد<sup>2</sup>.

#### 4. ترجیح میزان مصلحت عامه:

عمر<sup>ؓ</sup> دستور داد که کاخ سعد بن ابی وقاص در کوفه را آتش زنند، به خاطری که از دیدار

13- سنن نسائی حدیث شماره 3551 و البانی در صحیح نسائی، و ابن حزم در المحلی (296/10) صحیح گفته‌اند.

14- بخاری در صحیح خود 6245 و مسلم 2153 روایت کرده‌اند.

مردم خودداری می‌کرد، با آنکه در این کار تلف مال وجود داشت ولی به خاطر سد ذرائع بود که منجر به منع مصلحت عامه می‌شد، و همچنان برای پند و عبرت و توجه به مکلفیت‌های ولایت در همزیستی با عامه‌ی مردم و عدم دوری از آنان بود.

عمر<sup>۲</sup> باور داشت که توازن دولت بر اساس خدمت به مردم و تلاش برای حل مشکلات آنان استوار است. اگر حاکم در خود را بر روی مردم بسته و از آنها دوری کند، همه‌ی این مصالح از بین رفته و فساد بسیاری پیدا می‌شود، که در نتیجه وزن ویران کردن کاخ از وزن دوری از مردم و پیامدهای آن کمتر شد. همچنین این موضوع تابع ترازوی سیاست شرعی است که مبتنی بر تحقق مصالح، از میان بردن فساد، سد ذرائع و فقه آینده‌نگری می‌باشد.

### 5. ترازوی سیاست شرعی با حاکمان و محاسبه آنها به خاطر تجارت شان:

اصل در نظام سیاسی اسلام، فارغ بودن والیان و امیران به خاطر مصالح عمومی و عدم مزاحمت به آنان به خاطر مصروف شدن در تجارت و امثال آن می‌باشد؛ زیرا با مصروفیت‌شان در تجارت ممکن است فاسد شوند و تجارت به فساد کشیده شود. به همین دلیل هنگامی که ابوبکر<sup>۳</sup> خواست تجارت کند صحابه‌ی کرام او را از تجارت باز داشتند و معاش مناسب برای او تعیین کردند تا او خود را وقف مصالح عمومی کند.

عمر<sup>۴</sup> در محاسبه‌ی کارگزارانش شعاری را تعیین کرده بود و آن اینکه: «این را از کجا کردی؟»؛ زیرا قدرت و سلطه از مهم‌ترین منابع زراندوزی و افزایش مال است، اگر برایش معلوم می‌شد که پول‌شان از منبع حرام است، آنها را مجازات می‌کرد و آن‌را به صاحبانش یا به بیت المال بر می‌گرداند. ولی اگر برایش روشن می‌شد که افزایش پول آنها در نتیجه تجارت مشروع بوده‌است، نیم آن‌را می‌گرفت؛ زیرا وجود آنها در قدرت کمک می‌کرد تا از تسهیلات مالی برخوردار شده و مفاد به دست آورند.

بلاذری به سند خود از عمر بن خطاب روایت کرده‌است که او: در هنگام مقرر کردن کارگزاران خود، دارائی آنان را ثبت می‌کرد، سپس در پایان مأموریت‌شان آنچه زیاده از اموال

ثبت شده بود را تقسیم می‌کرد و بسا اوقات همه اموال اضافی را از آنها می‌گرفت.<sup>1</sup>

سرور ما عمر بن خطاب  $\text{ؓ}$  با چنین کاری بر سیستم‌های نظارتی معاصر سبقت جسته بود، طوری که در عصر فعلی از شخصی که وظیفه عمومی را به عهده می‌گیرد خواسته می‌شود: تا تمام دارایی‌های خود را معلوم نموده و ثبت کند، و در قبال افزایش آن پاسخگو بوده و تحت مراقبت قرار داشته و مطابق دو مورد قبلی با وی رفتار شود.

**۶- نمونه‌های دیگر از این دست مانند منع کردن عمر  $\text{ؓ}$  از پرداخت زکات به مؤلفه القلوب و عدم تطبیق حد سرقه در سال قحطی<sup>2</sup> و غیره که همه در فقه میزان داخل می‌باشند.**

<sup>1</sup> - فتوح البلدان (1 / 257) و گفته شده که عمر فاروق مال عمرو بن العاص را وقتی که والی مصر بود تقسیم کرد، (الإصابة 6 / 704) همین طور ذکر شده که عمر  $\text{ؓ}$  قسمتی از مال حجاج بن عتيك ثقفی، بشر- بن محنفز، خالد بن حارث و دیگران را گرفته‌است.

<sup>2</sup> - اثری از عمر ضی الله عنه روایت شده که وی در سال قحطی دست دزد را قطع نکرد مشهور است، طوری که ابن قیم آن را بیان نموده و گفته‌است: (این مذهب امام احمد و اوزاعی می‌باشد) دیده شود: إعلام الموقعین (3 / 22) و المغنی (10 / 288-289). در این مورد ابن قیم به اثری استدلال نموده‌است که این فرموده عمر  $\text{ؓ}$  می‌باشد: (لا تقطع الید فی عذق، ولا عام سنة) یعنی به خاطر خوردن میوه از شاخ درخت و در سال قحطی دست بریده نمی‌شود. که آن را عبد الرزاق در مصنف خود (10 / 242) با شماره حدیث 18990 روایت نموده‌است، و از طریق وی ابن حزم در المحلی (11 / 343) و ابن ابی شیبیه در مصنف خود (5 / 21) با شماره حدیث 28586 آن را روایت نموده‌است، در این اثر داستان طوری است که در سند آن یحیی بن کثیر می‌باشد که وی به ارسال و تدلیس حدیث مشهور است، لیکن بنا بر زیاد بودن راه‌های روایت آن و مشهور شدن آن نزد فقها، آن را حدیث مقبول و حسن گردانیده‌است، و همین‌طور امام مالک در موطأ روایت نموده‌است که: برده‌های حاطب بن ابی بلتعہ شتر مردی از مزینه را دزدی نمودند، آن‌ها را پس از دستگیری نزد عمر  $\text{ؓ}$  آوردند و آنها به جرم‌شان اعتراف نمودند... عمر فاروق فرمود: (سوگند به الله اگر نمی‌دانستم که شما از آن‌ها کار می‌گیرید و گرسنه نگاهشان می‌دارید تا جایی که اگر یکی‌شان حرام خدا را بخورد برایش حلال است؛ حتماً داستان‌شان را می‌بریدم...) و آن را عبد الرزاق در مصنف خود (10 / 239) با شماره حدیث 18978 روایت نموده‌است، امام شافعی رحمه الله در الأم (7 / 231) فرموده‌است: (این حدیث ثابت بوده و عمر  $\text{ؓ}$  مطابق آن در مدینه بین مهاجرین و انصار حکم میکرد) و ابن حزم در المحلی (11 / 325) گفته‌است: (ثبوت این اثر از عمر  $\text{ؓ}$  مانند آفتاب است).

و فقه میزان در این موضوع، عبارت است از فرق گذاشتن میان حالت قحطی عمومی یا خصوصی که در آن مجازات تخفیف می‌یابد و حالت عادی که در صورت موجودیت بقیه شروط آن، حدود تطبیق می‌شود.

## زمان خلیفه سوم عثمان بن عفان<sup>۳</sup>

حذیفه بن یمان از برخی فتوحاتی که با اهل شام در ارمنستان و با مردم عراق در فتح آذربایجان شرکت داشت بازگشت و دید که مردم در قرائت قرآن اختلافات زیادی دارند. از این وضع هراسان شد و به حضرت عثمان رضی الله عنه گفت: ای امیرالمؤمنین: این امت را دریاب پیش از آنکه در کتاب (قرآن) اختلاف کنند چنانکه یهود و نصاری اختلاف کردند. عثمان<sup>۳</sup> کسی را به سوی ام المومنین حفصه<sup>۴</sup> فرستاد که: «مصحف خود را برای ما بفرست، از روی آن در چند مصحف نسخه برداری می‌کنیم و آن را دوباره به تو برمی‌گردانیم». هیئتی را از زید بن ثابت، عبدالله بن زبیر، سعید بن العاص و عبدالرحمن بن الحارث، تشکیل داد. آنها قرآن را از روی آن در چندین مصحف نسخه‌برداری کردند، سپس عثمان<sup>۳</sup> مصحف را به حفصه باز گردانید و مصاحف نسخه‌برداری شده را به مناطق مختلف سرزمین‌های اسلامی فرستاد و امر کرد که به جز از مصحف‌های رسمی باقی تمام مصحف‌های غیر رسمی باید سوزانده شود و هیچ یک از صحابه بر آن ایراد نگرفتند<sup>۱</sup>.

آنچه عثمان<sup>۳</sup> در سوزاندن دیگر مصاحف انجام داد برای دفع فتنه بود، چنانچه نظری این بود که التزام به نسخه‌ی تایید شده مورد توافق و برگرفته از قرآنی که در عهد ابوبکر<sup>۲</sup> جمع آوری شده است. واجب‌ترین و بااحتیاط‌ترین اقدام است. و بدون شک این شهکاری از فقه میزان دقیق می‌باشد.

## عصر خلیفه‌ی چهارم علی<sup>۴</sup>

### «ترازوی وحدت امت و ترجیح آن حتی بر جنگ»

سرور ما علی<sup>۴</sup> با خوارج که بر ضد او قیام کرده بودند جنگید و بر این باور بود که:

1. حفظ یکپارچگی امت و دولت به عنوان یک فریضه‌ی شرعی قوی‌تر و بزرگ‌تر از خونریزی ناشی از این جنگ است.

<sup>۱</sup> - برای حدیث حذیفه مراجعه شود به: صحیح بخاری، باب جمع القرآن (183/6) شماره: 4987، و برای تفصیل این واقعه: شعب الایمان بیهقی (2/ 226، 8/ 90) و الاتقان فی علوم القرآن و کتاب‌های دیگر علوم قرآن دیده شود.



2. از همه ابزارهای گفتگو و مناقشه با آنها استفاده کرد تا به خود بیایند، حتی به آنها پیشنهاد داد که بر دیدگاه خود باشند، اما علیه دولت اسلامی اسلحه به دست نگیرند؛ اما شورشیان بر عقیده‌ی خود مبنی بر مبارزه مسلحانه با دولت پافشاری کردند.
3. با وجود این، حضرت علی ع برای مبارزه با آنها معیارها و موازین خاصی را تعیین کرد که با مبارزه با غیر مسلمانان تفاوت دارد. طوری که اموال آنها غنیمت نیست، زنان شان اسیر گرفته نمی‌شود و زخمی‌هایشان از بین برده نمی‌شوند، بلکه آنها معالجه و درمان می‌شوند.<sup>1</sup>
4. همچنین جنگیدن او با معاویه ع بر این فرض بود که خلافت او مشروع بوده و معاویه با به دست گرفتن اسلحه علیه دولت در زمره‌ی باغی‌ها قرار گرفته‌است، لذا جنگیدن با آنان لازم است تا امت بر یک فرد و یک امام متحد شوند.<sup>2</sup>
- این‌گونه زندگی پاک آنها بر اساس حکمت و فقه میزان استوار بود، اگرچه این مورد ذکر نشده‌است.

### گام‌های عملی فقه میزان (به اختصار)

**اولین گام: اظهار ترازوهای پراکنده در قرآن کریم و سنت و سیرت معطر پیامبر ص که عبارتند از:**

1. ترازوی عالم عقیده با تمام انواع آن.
  - ترازوی عالم غیب، و ترازوی عالم مشاهده.
  - ترازوی آخرت و ترازوی دنیا.
2. ترازوهای عبادات خالص و مناسک و ترازوهای عادات، و عبادات ناخالص.
  - ترازوی بدعت حرام، و ترازوی نوآوری‌های خواسته‌ی شریعت.

<sup>1</sup> - مراجعه شود: تاریخ الطبری (5 / 72) والکامل فی التاریخ از ابن اثیر (2/671)، و همین‌طور دیده شود: د. علی طلابی: فکر الخوارج والشیعة ص 33.

<sup>2</sup> - مراجعه شود به: تاریخ طبری (4 / 6) و البداية والنهاية (8 / 129).

➤ ترازوی رخصت و ترازوی عبادات

3. ترازوهای معاملات مالی.
4. ترازوهای خانواده و موارد مربوط به آن مانند نکاح، جدایی، نفقه و ارث.
5. ترازوهای جهاد و قتال و ترازوهای صلح، دعوت و آشتی.
6. ترازوهای مجازات و حدود.
7. ترازوهای سیاست شرعی و موارد مربوط به آن.
8. ترازوهای عقل، سرشت و عاطفه و ترازوهای شرع، وحی و همین‌طور...

**دومین گام: تعیین میزان برای آن نص، فعالیت یا حکم**

مثال آن: بر تمام آیات و روایاتی که دلالت بر شدت، تندخویی، کشتار، اسارت و امثال آن دارد، میزان جنگ، تهاجم و دفاع تطبیق می‌شود. همین‌طور بر آیات و احادیث مربوط به نرمش، دوستی و خوش‌گفتاری با غیر مسلمانان و مانند آن، ترازوی صلح و دعوت بر آن تطبیق می‌شود، و همین‌طور.

**سومین گام: این گام توازن است**

که پس از اتمام گام دوم یعنی نگاه به وزن‌ها و رتبه‌ها از نگاه قوت و ضعف می‌آید و این گام دو بخش دارد:

**بخش اول: موازنه بین یک جنس با جنس دیگر<sup>1</sup>**، مانند ترازوهایی که بین عقیده و اعمال عبادت، یا بین این دومی و اخلاق، یا بین عبادات و عادات و غیره است.

**بخش دوم: موازنه در درون یک جنس**، یعنی ایجاد تعادل بین انواع و افراد آن؛ مانند

---

<sup>1</sup> - منظور از جنس در اینجا: وصف کلی است که شامل گروهی از گونه‌ها می‌شود، مانند اصطلاح (حیوان) که شامل گروهی از گونه‌ها مانند انسان، اسب، شیر و غیره می‌شود، درحالی‌که نوع دوم نیز کلی است ولی در داخل جنس و مخصوص آن و اجزاء آن افراد هستند؛ مانند انسان، اعضای آن زید و عبید هستند درحالی‌که اجزاء تیره هستند پس ممکن است تیره نزدیک یا دور یا متوسط به تیره باشد. مثلاً (حیوان) تیره‌ای است نزدیک به انسان و (جسم) تیره‌ای است واسط آن و (ذات) تیره‌ای دور و متعالی است و با توجه به موضوع ما، عبادت مناسکی از نوع متوسط است. و مطلق (نماز) از نوع قریب است و غیره...

موازنه در عبادات خالص، مثل موازنه بین رکن اول اسلام که شهادت است و پنج رکن دیگر که قوی‌ترین و سنگین‌ترین آنها شهادت است. سپس موازنه بین نماز و زکات، روزه و حج یا داخل نمازهای فرض با یدیگر، جایی که نماز فجر سنگین‌تر از دیگر نمازهاست، و بین فرض و سنت، که فرض قوی‌تر، سنگین‌تر و بهتر از سنت‌هاست، سپس در سنت‌ها، نماز وتر سنگین‌تر است، همچنین سنت فجر و غیره.

این‌ها -چنانکه می‌آید- در فقه اولویت‌ها و فقه مراتب و اوزان داخل است.

### ارجاع همه ترازوها به ترازوی جفت «دو پله‌ی ترازو»

چنانکه خواهیم دید، ترازوها بسیار و متنوع هستند، اما مرجع همه آنها بر می‌گردد به:

➤ **میزان جفت که نشان‌دهنده‌ی وجود دو کفه است.**

در جفت بودن که خداوند همه عالم - انسان، جانوران، درختان، گیاهان، مواد و اتم‌هایش - را از آن آفرید و آن را جفت ساخت، خداوند متعال فرمود است: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ﴾ (یس: 36) ترجمه: تسبیح و تقدیس خداوندی را سزد که همه‌ی نرها و ماده‌ها را آفریده‌است، اعم از آنچه از زمین می‌روید، و از خود آنان، و از چیزهائی که ایشان نمی‌دانند.

همه عالم جفت و جوهره است، تاق ذات یگانه‌ای است که چنین سوگند یاد کرده‌است:

﴿وَالشَّفَعِ وَالْوَتْرِ﴾ [الفجر: 3] ترجمه: سوگند به جفت و تاق!

چنانکه از گروهی از سلف از جمله ابن عباس، مجاهد، حسن و مقاتل نقل شده‌است که وتر خداست و ما سوای الله همه جفت‌اند. ابن کثیر گوید: از ابن عباس روایت است که: خداوند یگانه و تاق است، «وشما» جفت هستید... حسن بصری و زید بن اسلم گویند: همه خلق جفت‌اند... و به قول مجاهد که گفته‌است: خداوند تاق است و مخلوقاتش جفت است: نر و ماده‌است... و فرمود: هر چه خدا آفریده جفت است. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ (ذاریات: 49) ترجمه: ما هر چیزی را جفت آفریدیم،

تا شما (عظمت آفریدگار) را یاد کنید. یعنی باید بدانید که خالق جفت‌ها یگانه است.<sup>1</sup> بنا بر این، خداوند متعال شریعت خود را به صورت کتابی دوگانه نازل کرد که مبتنی بر میزان دوگانه است و هر کاری را که انسان انجام می‌دهد با دو کفه‌ی آن وزن می‌شود، همان‌طور که ترازوی حق را در کتاب خود منتشر کرد تا به بی‌راهه نرفته و بدبخت نشویم، بلکه باید سعادت‌مند، متحد و قوی شویم، الله متعال می‌فرماید: ﴿مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى﴾ (طه: 2) ترجمه: ما قرآن را برای تو نفرستادیم تا خویشتن را خسته و رنجور کنی. و دوگانه بودن آن، مزده و هشدار و اوصاف اهل جنت و اوصاف اهل دوزخ و غیره می‌باشد.

### ➤ شریعت در ذات خود بر اساس پایه‌های ذیل استوار است:

اصل جفت و عدالت راستینی که برای انسان که بر اساس جفت و جوهره بوده استوار می‌باشد، مناسب است، بلکه برای این جهانی که با انسان و شریعت سازگار است، زیرا هر چیزی در این عالم جفت و جوهره است: نر و ماده، مثبت و منفی، حقوق و تکالیف، خوب و بد، درست و نادرست، کیفر و پاداش، خوش‌بختی و بدبختی بهشت و دوزخ، نعمت و عذاب، دنیا و آخرت، ماده و معنا، پیدا و پنهان و غیره.

این شریعت برای روشن ساختن این اقسام از طریق موازین دقیق برای تحقق عدالت و انصاف بین همه مردم آمده است و به اندازه‌ی دانه‌ی سپند از نیک و بد ضایع نمی‌شود. ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾ (الزلزلة: 7-8) ترجمه: پس هرکس به اندازه‌ی ذره‌ای نیکی کرده باشد، آن را می‌بیند، و هرکس به اندازه‌ی ذره‌ای بدی کرده باشد، آن را می‌بیند.

<sup>1</sup> - دیده شود تفسیر ابن کثیر، ذیل آیه 3 سوره فجر.



باب دوم

تطبيق فقه ميزان به ميدان واقعيت‌ها (بعد تطبيقی)



## فصل اول

### ترازوی پندارها، باورها و عبادات

موارد ذیل را در بر می‌گیرد:

#### 1. ترازوی پندارها و کارکردها یا ترازوی علم و عمل

پندارها در بردارنده‌ی موارد ذیل اند:

- دنیای فکر و اندیشه و فرآورده‌های عقل بشری.
- همه انواع فهم مفرد و مرکب، یعنی در مقابل اقداماتی که تمامی اعمال و فعالیت‌ها را در خود دارند.

چنانکه در علم منطق مشهور است آنها را در دائره‌ی تصورات و یا پندارهای محض محدود نمی‌کنیم.

زیرا آن ترازوی علمی است که همه انواع معرفت را در بر می‌گیرد، و ترازوی عملی است که همه‌ی اقدامات را شامل می‌شود.

ترازوی علم، بر فهم دقیق اهل آن و ترازوی عمل، بر اجرای درست آن استوار است.

ترازوی علم، استوار بر کسب مبتکرانه است، چنانکه پاسخ آدم<sup>U</sup> به پرسش‌های راجع به اسم اشیاء دلالت بر آن دارد و آن کلید هستی و تمدن است.

اما عمل تابع علم است و میزان آن استوار بر اراده و تلاش مناسب، و پیشرفت آن منوط بر برنامه‌ریزی، تنظیم، خلاقیت، استمرار و اراده‌ی نوآوری است.



آنچه برای ما مهم است:

ترازوی علم و پندارها مقدم بر ترازوی عمل و اقدامات است؛ زیرا الله  $\Psi$  می‌فرماید: ﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ (محمد ۱۹) ترجمه: بدان که هیچ معبودی جز الله یکتا و یگانه وجود ندارد.

دستور به علم را مقدم داشته‌است؛ زیرا شرط ایمان و توحید علم است اگرچه به طور اجمالی باشد، و شاید هم این رازی باشد بر اینکه نخستین دستور از وحی الهی بر این امت همانا دستور به خواندن است. «إقرأ»، و اینکه پس از آنکه آدم  $\cup$  در امتحان علم، کامیاب شد، الله  $\Psi$  به فرشتگان دستور داد که در برابر او سجده کنند. ﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ (محمد ۱۹) ترجمه: بدان که هیچ معبودی جز الله یکتا و یگانه وجود ندارد. و کلمه‌ی (إِعْلَمُوا) یعنی بدانید در قرآن کریم به تکرار آمده‌است.

• همانا علم، کلید دین و دنیا و کلید تمدن، جانشینی و آبادانی است که الله متعال به دوش انسان سپرده‌است. الله  $\Psi$  می‌فرماید: ﴿هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا﴾ (هود، ۶۱). ترجمه: خداوند ذاتی است که شما را از زمین آفرید و بر آبادانی آن مکلف گردانید.

• پس میزان علم و پندارهای درست سنگین تر و پیش‌تر از عمل و اقدامات است.

• به گمان من خلل در این ترازو از مهم‌ترین اسباب عقب‌ماندگی، تفرقه و از هم گسستگی ماست. چنانکه رسول اکرم  $\rho$  با بیان روشن می‌فرماید: (إن الله لا ينزع العلم بعد أن أعطاكموه انتزاعاً، ولكن ينتزعه منهم مع قبض العلماء بعلمهم، فيبقى ناس جهال، يستفتون فيفتون برأيهم فيضلون- و يضلون)<sup>1</sup> ترجمه: خداوند علم را پس از آنکه به شما ارزانی داشت، یکسره نمی‌گیرد، ولی با میراندن علماء همراه با علم‌شان، آن را از ایشان می‌گیرد، پس از آن مردمانی نادان باقی می‌مانند، از آنها فتوا پرسیده می‌شود و آنان به نظر و رأی خودشان فتوا می‌دهند، بدین وسیله هم

<sup>1</sup> بخاری آن را در صحیح خود، به حدیث شماره ۷۳۰۷ و ابن حبان ۶۷۲۳ و احمد (۱۲/۱۱) با تحقیق شاکر روایت کرده‌اند.

خود در گمراهی فرو می‌روند وهم دیگران را گمراه می‌سازند). و در روایت مسلم به لفظ (إن الله لا ينتزع العلم من الناس انتزاعاً ولكن يقبض العلماء فيرفع العلم معهم، و يبقى رؤوساً جهالاً يفتونهم بغير علم فيضلون، و يضلون)<sup>1</sup> ترجمه: خداوند علم را از مردم به اجبار نمی‌گیرد، ولی جان عالمان را می‌گیرد و به تعقیب آن بساط علم برچیده می‌شود، و سرانی جاهل را نگه می‌دارد که بدون علم و دانش فتوا می‌دهند، و بدین‌سان هم خود گمراه می‌شوند وهم سبب گمراهی دیگران می‌شوند).

**از مثال‌های نبوی:** ابوداود روایت می‌کند که برتری عالم بر عابد مانند برتری ماه شب چهارده بر سائر ستارگان است. پس ماه تابان و نمایان که نزدیک شماسست، روشنائی آن شما را بیشتر از ستارگان که دور از شما قرار دارند به کارهای درست رهنمایی می‌کند، همین‌گونه علم علمای واقعی شما را در تصحیح پندارها و اقداماتتان یاری می‌رساند، این خودش در حقیقت مقایسه‌ای است میان ماه شب چهارده و دیگر ستارگان.

- در واقع بزرگترین اسباب پراگندگی و از هم گسیختگی که امت اسلامی ما را فرا گرفته‌است، نبود علمای ثابت‌قدم به شکل درست و پیدایش جاهلان متعصبی است که دین خود را پارچه پارچه و اهل آن را به گروه‌ها و فرقه‌ها که یکدیگر را تکفیر می‌نمایند تقسیم کرده‌اند.
- وضعیت در تمام علوم که رمز ماندگاری، تمدن و پیشرفت انسان بوده و او را از قدرت تسخیر هستی برخوردار می‌سازند، بهتر از این نیست. این در حالی است که باید این علوم را در صدر اولویتهای زندگی خود قرار دهند و تلاش بورزند که در این میدان از خود خلاقیت نشان دهند.
- علم شرط درست بودن ایمان، عقیده و انجام شعائر دینی بوده و شرط اساسی نهادینه‌سازی رسالت‌جانشینی در روی زمین و آبادانی آن می‌باشد.
- ترازوی علم در بسا چیزها با ترازوی عمل تفاوت دارد؛ چون میزان علم گسترده‌تر و فراگیرتر بوده و تکالیف و التزامات وابسته به آن نمی‌باشد. پس یک عالم می‌تواند برای رسیدن به حق تمام احتمالات و اندیشه‌ها را مورد اندیشه و بررسی قرار دهد؛

<sup>1</sup> صحیح مسلم، حدیث شماره ۲۶۷۳.

زیرا دائره‌ی علم همان دائره‌ی تصورات و خیال گسترده‌ای است که نوآوری‌های زیادی از آن می‌تراود.

- اما بستر عمل: همان توانایی و حرام نبودن یک چیز است، و پیامبر P هم به همین مورد اشاره نموده می‌فرماید: (إن الله تجاوز لأمتی عما حدثت به أنفسها مالم تعمل أو تكلم به)<sup>1</sup> ترجمه: الله متعال از امت من {گناه} آنچه که نفس با او سخن گفته‌است را درگذشته‌است، مگر اینکه به آن عمل کند یا آن را به زبان بیان کند.
- علم در واقع تهداب است و تراوزی آن سنگین‌تر، پیش‌تر و درازدامنه‌تر و چارچوب آن آن نامحدود است و در یک حد معین توقف کردن نارواست، اما عمل تابع توانایی و وابسته به آن می‌باشد.

## 2. ترازوهای عبادات

- عبادت در لغت به معنی فروتنی، سرسپردگی و فرمان‌برداری است.<sup>2</sup>

و در اسلام: عبادت جز برای الله متعال بوده نمی‌تواند،<sup>3</sup> و آن فرمان‌برداری، فروتنی و سرسپردگی است برای الله متعال از روی اراده و اختیار باشد؛ زیرا عبادت بدون اراده و اختیار عابد تحقق نمی‌یابد.

بعضی علماء محبت را شرط تحقق عبادت دانسته‌اند، اما در واقع: عبادت فقط با فرمان‌برداری و سرسپردگی به خاطر ترس از خشم الهی و آتش او تحقق می‌یابد، به همین خاطر اختیار و اراده شرط دانسته شده‌است، نه محبت؛ اما کمال بندگی با محبت توأم با خوف دست‌یافتنی است.<sup>4</sup>

<sup>1</sup> مسلم آن را در صحیح خود به حدیث شماره ۱۲۷، و ابن حبان در صحیح خود به حدیث شماره ۴۳۳۵ روایت کرده‌اند.

<sup>2</sup> مراجعه شود: القاموس المحيط و لسان العرب و المعجم الوسیط، واژه‌ی (عبد)

<sup>3</sup> مراجعه شود: رساله العبودیة از ابن تیمیة چاپ. دار الإیمان اسکندریة ۲۰۰۳م، ص ۱۵-۱۴، و مجموع الفتاوی چاپ. ریاض (۱۹۷/۱۱) و شیخ یوسف قرضاوی: العبادة فی الإسلام چاپ. مؤسسه‌ی الرسالة ص ۴۳-۲۷، و مدارج السالکین (۲/۱۱۳-۱۰۴) و استاد مودودی: المصطلحات الأربعة فی القرآن الکریم: الإله، الرب، والعبادة، الدین، تعریف محمد کاظم چاپ، کویت ۱۹۹۵، ۹۷، و سید قطب: مقومات التصور الإسلامی چاپ. دار الشروق قاهرة ۱۹۹۷ ص ۹۸.

<sup>4</sup> ابن تیمیة: مجموع الفتاوی (۱۹۷/۱۱).

• عبادت هدف است و تعمیر رسالت

بدون شک الله متعال انسان را بی مسؤولیت و بیهوده نیافریده است، الله می فرماید: ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾ (المؤمنون/۱۱۵) ترجمه: آیا گمان می برید که شما را بیهوده آفریدیم، و شما به سوی ما باز گردانیده نمی شوید؟

وهرگز انسان بدون مسؤولیت و بازپرسی رها نمی شود، در جای دیگری می فرماید: ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾ (القيامة / ۳۶) ترجمه: (آیا انسان گمان می کند که به حال خودش رها خواهد شد؟) طوریکه تمام کائنات بی هدف آفریده نشده است. الله متعال می فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ﴾ (الأنبياء/ ۱۶) ترجمه: و آسمان و زمین و آنچه را که میان آن دو است به بازیچه نیافریدیم.

ومی فرماید: ﴿رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾ (آل عمران: ۱۹۱). ترجمه: خدایا! این (دستگاه شگفت آور کائنات) را بیهوده نیافریده ای، تو منزّه و پاکی، پس ما را از عذاب آتش برهان.

بناءً الله متعال انسان را برای به جای آوردن نوع ویژه ای از عبادت برای الله متعال آفریده است، می فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (ذاریات: ۵۶) ترجمه: ما جن و انس را نیافریدیم مگر برای آنکه مرا عبادت کنند.

ومی فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ (أنبياء: ۲۵) ترجمه: و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر آنکه به او وحی کردیم که معبودی جز من نیست، پس تنها مرا بپرستید.

ومی فرماید: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ (نحل: ۳۶). ترجمه: همانا در هر امتی رسولی فرستادیم که الله را بپرستید و از طاغوت دوری کنید. و عبودیت انسان در ترازو، سنگین تر از عبودیت جهان فرشتگان است.

پس هدف نهائی و مقصد والای آفرینش انسان و فرستادن پیامبران و نزول کتابها همانا تحقق عبادت خالصانه برای الله متعال به خاطر صالح و مصلح شدن و توانایی حمل امانتی است که به دوش او نهاده شده است، امانتی که آسمانها و زمین از به دوش کشیدن آن باز

ایستادند. الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾ (الأحزاب: ۷۲). ترجمه: ما امانت را به آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها پیش کش کردیم، از تحمل آن سرباز زدند و از آن ترسیدند. انسان آن امانت را بر دوش گرفت، که او ستمکار و نادان بود.

وقتی انسان (آدم) در آغاز خلقت آفریده شد، مکلف به رسالت جانشینی و آبادی زمین گردید تا خیر و عدالت را در زمین نهادینه سازد. الله متعال می‌فرماید: ﴿هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا﴾ (هود: ۶۱). ترجمه: اوست که شما را از زمین بیافرید و خواست که آباداش دارید.

یعنی از شما آبادی زمین را خواسته است، برای همین مفسرین می‌گویند: آن نیز یک فریضه‌ی شرعی است. توضیح حالت ترازوی عبادات خالص و شعائر دینی حتمی است؛ زیرا آن ترازویی است که برای موجودیت نصوص دینی بالای آن اعتماد می‌شود و زیادت و تغییر در آن بدعتی است بس زشت، بناءً درستی عبادات خالص و شعائر دینی وابسته به دو شرط است:

- اجازه و رضایت معبود. و آن از نصوصی دانسته می‌شود که از جانب او صادر شده و دلالت بر این داشته باشد.
- عبادت و بندگی به روشی صورت بگیرد که او اجازه داده است.

### تفاوت ترازوی عبادات با عادات

هر آنچه وابسته به دنیا است، با تمام اشکال آن مبتنی بر ابتکار می‌باشد تا مقصدی که الله متعال از آفرینش انسان بیان نموده است تحقق یابد. الله متعال می‌فرماید: ﴿هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا﴾ (هود/ ۶۱). ترجمه: اوست که شما را از زمین بیافرید و آبادانی زمین را به دوش شما گذاشت.

### یک یادآوری و یک قاعده

- اطلاق بدعت بر نوآوری در فعالیت‌های دنیوی، پریشانی آفریده و به جمود و عقب‌مانی در دنیا و به تکفیر و گمراه دانستن ناحق دیگران به نام دین می‌انجامد.

## ترازوهای بدعت و سنت‌های نیک و بد

بدعت در لغت، عبارت از چیز نوپیدایی است که پیشینه نداشته باشد، یعنی آفرینش یک چیز نو. آفریننده‌ی راستین و کامل الله متعال است که هستی را از نیستی آفرید و بیاراست. الله متعال می‌فرماید: ﴿بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ (البقرة/ ۱۱۷) یعنی از نو پدید آورنده‌ی آنها، و مبدع کسی است که چیز بی‌پیشینه‌ای را بیافریند که پیش از وی کسی دیگر مانند آنرا نیافریده باشد.<sup>1</sup>

پس بدعت به این معنی تمام نوآوری‌ها را شامل می‌شود، برای همین، به بدعت نیک و بدعت بد تقسیم شده و آنگاه احکام تکلیفی پنج‌گانه‌ی زیر بر آن دو، تطبیق می‌گیرد:<sup>2</sup>

### معنای شرعی آن

آنچه از بعضی احادیث صحیح بر می‌آید این است که هر بدعتی گمراهی است. مانند آنچه امام مسلم از جابر<sup>۲</sup> روایت کرده که رسول الله<sup>۳</sup> فرمودند: ... اما بعد به راستی بهترین سخن کتاب خداوند و بهترین رهنمود رهنمود محمد<sup>۴</sup> است، و بدترین کارها نوآوری‌ها در آن است و هر بدعت گمراهی و هر گمراهی در آتش است.<sup>3</sup> روایت دیگر از حضرت عرباض بن ساریه<sup>۲</sup> است که می‌گوید: در یکی از روزها نبی اکرم<sup>۴</sup> با ما نماز خواند، سپس روی به سوی ما کرده چنان پند دل‌نشین داد که دل‌ها با آن ترسان و چشم‌ها با آن اشک‌بار شد. گفتیم: ای پیامبر خدا گویا این واپسین اندرز باشد، پس ما را نصیحت کن. فرمود: (أوصیکم بتقوی الله، والسمع والطاعة وإن تأمر علیکم عبد حبشی، وأنه من یعش منکم فسیری اختلافا کثیرا فعلیکم بسنتی وسنت خلفاء المهدیین الراشدین، تمسکوا بها وعضوا علیها بالنواجذ، وإیاکم

<sup>1</sup> دیده شود: القاموس المحيط، ولسان العرب، والمعجم الوسیط، وازهی (بدع). و تفسیر آیه شماره ۱۱۷ سوره‌ی بقره در تفسیر طبری، ابن عطیة، و ابن کثیر و غیر اینها دیده شود.

<sup>2</sup> دیده شود: د. عبد الإله عرفج: مفهوم البدعة، و أثره فی اضطراب الفتاوی المعاصرة، چاپ دوم. ۱۴۳۳ هـ دار الفتح ص ۶۷، و د. یوسف قرضاوی: السنة والبدعة ص ۱۰ و پس از آن.

<sup>3</sup> مسلم آن را در صحیح به حدیث شماره ۸۶۷، نسائی ۱۵۷۸، و احمد ۱۴۹۸۴، ۱۴۳۳۴ روایت کرده‌اند.

ومحدثات الأمور فإن كل محدثة بدعة وكل بدعة ضلالة وكل ضلالة في النار)<sup>1</sup>. ترجمه: (شما را به خداترسی و شنیدن و فرمان بردن سفارش می‌کنم اگرچه برده‌ای حبشی بر شما حاکم مقرر شود، اگر از میان شما کسی زنده بماند، گواه اختلافات زیادی خواهد بود، به سنت من و به سنت خلفای ره‌یافته و پرهیزگار چنگ زنید، آن را با دندان‌های خویش محکم بگیرید، و از کارهای نوپیدا بپرهیزید؛ زیرا که هر نوپیدا (در امر دین) بدعت است، و هر بدعتی گمراهی و هر گمراهی‌ای جایگاهش دوزخ است...)

این در حال است که احادیث صحیح دیگری هم وجود داشته و دال بر آن است که برخی از آنچه در اسلام نو ایجاد می‌شود یعنی بدعت، سنت نیکو و برخی دیگر سنت بد شمرده شده است. از آن جمله امام مسلم در صحیح خود از جریر بن عبد الله روایت کرده که او می‌گوید: چاشت روز نزد رسول الله ﷺ بودیم که گروهی با پاها و تن‌های برهنه حضور رسول خدا ﷺ رسیدند، رنگ چهره‌ی پیامبر ﷺ با دیدن فقر و تنگدستی ایشان، تغییر کرد، داخل خانه شد، دوباره بیرون شده بلال را دستور داد که اذان و اقامت بگوید و نماز را اداء کردند، پس از آن خطبه ایراد فرموده آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ﴾ (النساء/۱) را تا آخر تلاوت نمودند.

و همچنین آیه سوره حشر را که می‌فرماید: ﴿اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ﴾ (الحشر/۱۸)

ترجمه: از خدا بترسید و هر کس باید بنگرد که برای فردای خود چه چیزی پیش فرستاده است.

کسی دینار، کسی درهم و کسی مقداری از لباس خود را، و کسی هم پیمان‌های از گندم و دیگری پیمان‌های از خرما آوردند، می‌گوید حتی به اندازه‌ی نیم خرما هم آوردند، راوی گوید: مردی از انصار کیسه‌ی از پولی را آورد که نزدیک بود در آستین جامه‌اش ننگد، راوی گوید: سپس مردم پی‌هم می‌دادند دیری نگذشته بود که دو کومه‌ی از طعام و لباس را در پیش

<sup>1</sup> ابوداود ۴۶۰۷، ترمذی ۲۶۷۶، ابن ماجه ۴۳، احمد ۵۷۱۴۴ و ابن حبان در صحیح خود به شماره ۵ و ۱۰، روایت کرده‌اند و اسناد حدیث حسن است.

چشمان خود دیدم، تا اینکه چهره‌ی پیامبر P را دیدم که همچون ماه می‌درخشید، انگار بر روی مبارکشان طلا روکش شده باشد، سپس پیامبر P فرمودند: «کسی که در اسلام روش نیکی را تهداب گذارد، پاداش آن و پاداش کسی که پس از وی بدان عمل می‌کند را به دست می‌آورد، بدون آنکه از پاداش آنها چیزی کاسته شود، و کسی که در اسلام روش بدی را تهداب گذارد، کیفر آن و کیفر کسی که پس از وی بدان عمل می‌کند به دوش او می‌باشد بدون آنکه از کیفر آنها چیزی کاسته شود...»<sup>1</sup>.

و حکم این حدیث هم عام است.

حتی حضرت عمرؓ بدعت را به نیکی یاد کرده است، قسمی که به سندهای صحیح و ثابت آمده است: حضرت عمرؓ شبی از شب‌های رمضان در حالی که راوی این داستان او را همراهی می‌کرد بیرون شد، دید که مردم جداگانه و پراکنده نماز می‌خوانند، پس اُبی بن کعب را امر کرد تا در ماه رمضان آن‌ها را امامت کند، بار دیگر حضرت عمر بیرون شد و دید که مردم با امامت قارئ‌شان نماز (تراویح) می‌خوانند، فرمود: بهترین نوآوری همین است...<sup>2</sup> همچنان آمده است: ابن عمرؓ که مشهور به پیروی سرسختانه از سنت پیامبر P بود، هنگامی که از نماز چاشت پرسیده شد؟ گفت: بدعت است و چه خوب بدعتی!!<sup>3</sup>

دلیل بدعت نامیدن کاری که عمرؓ کرده این است که او سنت پیامبر P را بعد از آنکه پیامبر P از بیم فرض شدن ترک کرده بود، دوباره زنده ساخت و گروهی از نمازگزاران پراکنده را پشت یک امام گردآورد، پس منظور از بدعت پسندیده اینجا غیر از بدعتی است که رسول خدا P یاد کرده و هر بدعتی را گمراهی خوانده است، و بدعت خواندن نماز چاشت از سوی عبدالله بن عمرؓ همین‌گونه است، پس هر دو سنت ثابت‌اند، و بدعت خواندن هر دو به

<sup>1</sup> مسلم آن را در صحیح خود به حدیث شماره ۱۰۱۷ به چندین روایت آورده و بزار در البحرالزخار (۱۴۵/۱۰) حدیث ۲۴۰۸، و در روایت دیگری از حذیفه (۹۴/۴) روایت کرده‌اند و غیر اینها به چندین روایت روایت کرده‌اند.

<sup>2</sup> حافظ ابن حجر در التلخیص الحبیر (۵۱۵/۲) گوید: «إسناده حسن است، و ابن تیمیة در مجموع الفتاوی (۱۶۳/۲۰): گوید: «إسناده صحیح است، و حافظ ابن رجب فی جامع العلوم والحکم (۲۶۶/۱) گوید: «إسناده صحیح است.

<sup>3</sup> حافظ عینی در عمدة القارئ (۳۴۴/۷) آورده و گوید: «إسناده صحیح است.



اعتبار مفهومی است که گفته شد<sup>1</sup>.

مطابق فقه میزان مبنی گردآوری همه نصوص وارده در یک موضوع کنار هم و سپس گذاشتن آنها در دو کفه ترازو، به یک نتیجه‌ی روشن و آشکار دست می‌یابیم و آن اینکه، احادیثی که بر نکوهش و گمراه خواندن دلالت دارند در ساحه آوردن نوآوری در اصل دین است، بدون اینکه اصلی برای آن در دین وجود داشته باشد، منظور از دین هم اینجا بعد تبعیدی خالص و اعمال عبادتی است، و این همان خطری است که این دین آسمانی را با افزودن و تحریف آن در معرض تهدید قرار می‌دهد، و یا نوآوری‌هایی است که دین و دینداران را دچار تفرقه و پراگندگی می‌نماید.

**واما احادیثی که دلالت بر سنت نیکو و بدعت نیکو دارند در غیر از ساحه‌ی یاد شده می‌باشد، یعنی در دو ساحه هستند، و آنها:**

**اول:** در ساحات غیر از اعمال تبعیدی و عبادات خالص، از کارهای دنیا یا وسائلی که در عبادات خالص داخل نمی‌شوند، پس بدعت اینجا نوآوری نامیده می‌شود و آن ضرورت شرعی بلکه فریضه‌ی «کفائی یا عینی» شرعی است؛ زیرا آماده کردن قوت و نیرو برای امت و جانشینی در زمین و آبادسازی آن، هرگز بدون ابتکار و نوآوری دست‌یافتی نیست.

**دوم:** در زمینه‌هایی که اصل شرعی دارد، ولی نوسازی شده، چنانچه برای نماز تراویح اتفاق افتاد و حضرت عمر رضی الله عنه این خلیفه راشد آنرا بر امامت یک تن گردآورد.

بدین لحاظ نصوص شرعی بر دو ترازو سنجیده می‌شود و آنها عبارتند از:

- ترازوی عبادت محض که استوار بر پیروی و اخلاص است.
- و ترازوی غیر آن که بر دو میزان درونی دیگر دسته‌بندی می‌شود و آن:
  1. ترازوی کارهای مادی دنیوی؛ مانند: اعمار هستی، فناوری و علوم وابسته به زمین، بحرها، آسمان، باد، سیاره‌ها و امثال آن، این ترازو استوار بر نوآوری دوام‌دار و نوآوری همیشگی و بدون توقف است.

<sup>1</sup> نماز تراویح و زنده‌داری پیامبر آن را سه شب به گونه‌ی جماعت با مردم، و پس از آن ترک جماعت آن از ترس فرض شدن، با احادیث صحیح و اجماع ثابت است. باید به: صحیح البخاری همراه الفتح، کتاب التراویح مراجعه شود.

2. ترازویی که از نگاه وسیله بودن، انجام دادن و مانند آن هیچ ارتباطی با شعائر دینی ندارد، که دو مسئله به این حالت تعلق می‌گیرد:

مسئله اول: نوآوری در اصل عبادت و عمل مثل نماز، اذان، حج، روزه و غیره که نوآوری بدون دلیل در آن‌ها به هیچ وجه جائز نیست.

مسئله دوم: مسائل خارج از آن می‌باشد؛ مانند: وسائل و ابزارها، پس تقاضای فقه میزان این است که بر این وسائل، احکام بدعت حرام تطبیق نگردد، مگر اینکه دلیلی بر منع آن وجود داشته باشد، باید به چند نمونه در این مورد اشاره کنم:

1. در گذشته جواز جماعت و قصر در نماز مرتبط به سفر پیاده یا سوار بر قاطر و امثال آن بود، و امروز طیاره‌هایی است که فاصله قصر ۸۲ کیلومتری را در کمتر از یک ساعت طی می‌کند، پس اینجا مفهوم بدعت حرام بر آن تطبیق نمی‌شود.

2. در گذشته اذان روی بام‌ها و مناره‌ها ادا می‌شد تا صدا به دورترین حد ممکن برسد. ولی امروز از میکروفون و مانند آن کار گرفته می‌شود؛ پس مفهوم بدعت حرام بر آن تطبیق نمی‌شود.

3. در گذشته اسباب جهاد در راه خدا اسب سواری، تیرزنی و امثال آن بود، آنجا که الله متعال دستور داده می‌فرماید: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ﴾ (الأنفال/۶۰) و نبی اکرم (ص) قوت را به تیرزنی تفسیر کرده است.<sup>1</sup> و امروز وسائل جهاد و دفاع، به نیروی هسته‌ای، سلاح‌های پیشرفته و مؤثر، طیارات و تانک‌های جنگی و مانند آن تغییر یافته است. و هر آنچه که وسیله قرار گرفته بتواند چنین است، مثل برگزاری جشن میلاد شریف.

بنا بر آنچه گذشت می‌توان گفت: اختلاف میان فقهاء که برخی از آن‌ها بدعت شرعی را در زمره بدعت حرام داخل می‌کنند و برخی از آن‌ها دامنه‌ی آن را گسترده‌تر ساخته و به بدعت حرام و بدعت پسندیده تقسیم می‌کند، و هم‌چنان سنت‌های نو را به سنت‌های

<sup>1</sup> مسلم آن را به حدیث شماره ۱۹۱۷، ابو داود به حدیث ۲۵۱۴ و ابن حبان در صحیح خود به شماره‌ی ۴۷۰۹ روایت کرده‌اند.

پسندیده و سنت‌های ناپسند تقسیم می‌کنند، و بلکه تطبیق احکام پنج‌گانه (وجوب، استحباب، حرام، مکروه و مباح) بر آنها، همه اختلافاتی‌اند که در ذات خود اختلاف لفظی اصطلاحی است، نه اختلاف اصلی، معنی و حقیقی.

زیرا گروه نخست به این دیدگاه است که بدعت در شریعت همان بدعت حرام است و دیگر مجالی برای تقسیم آن باقی نمی‌ماند. اما گروه دوم به این نظر اند که اطلاق بدعت به هر ابتکار و نوآوری که انسان‌ها می‌کنند درست است که بر این اساس بدعت، شامل بدعت حرام و غیر آن می‌گردد، بدین اساس هر دو گروه در ارتباط به این که ایجاد کردن یک عبادت و یا یک فعل عبادی مخالف و در تضاد با دلیل شرعی و سنت پیامبر  $\rho$  یک بدعت حرام و ناجائز می‌باشد اختلافی ندارند. هم‌چنان هر دو گروه در جائز بودن جمع‌آوری قرآن کریم در یک مصحف، بنا نهادن آذان اول در عصر حضرت عثمان  $\tau$  برای نماز جمعه و نیز استفاده از وسائل جدید در راستای بهتر انجام دادن کارهای عبادتی و حفظ قرآن کریم اتفاق نظر دارند، خواه بدعت حسنه نامیده شود یا نه، که در ادامه برای روشن شدن این ترازو، به برخی نصوص اشاره خواهیم کرد:

**امام شافعی - رحمة الله علیه - می‌گوید:** بدعت دو نوع است: بدعت پسندیده و بدعت نکوهیده. هر آنچه موافق سنت باشد بدعت پسندیده بوده و هر آنچه مخالف سنت باشد، بدعت نکوهیده است.<sup>1</sup> و این سخن حضرت عمر  $\tau$  را دلیل آورده است: "چه خوب بدعتی است این"<sup>2</sup>. - چنان که گذشت - امام شافعی رحمة الله علیه نیز گوید: چیزهای نوپیدا دو نوع است. یکی آنکه مخالف کتاب، سنت، اثر یا اجماع باشد، که این بدعت گمراهی است. دوم نوآوری‌های نیکی که هیچ اختلافی با موارد متذکره نداشته باشد که این‌گونه نوآوری ناپسندیده نیست.<sup>3</sup>

<sup>1</sup> بیهقی آن را در (مناقب الشافعی) (469/1) روایت کرده و حافظ ابن حجر در (فتح الباری): (13 / 267) آورده است.

<sup>2</sup> حافظ ابن حجر در التلخیص الحبیر (2 / 515) گوید: و إسناده حسن است، و ابن تیمیه در مجموع الفتاوی (20 / 163) گوید: إسناده صحیح است، و حافظ ابن رجب در جامع العلوم والحکم (1 / 266) گوید: إسناده صحیح است.

<sup>3</sup> بیهقی آن را در (مناقب الشافعی) (1 / 469)، آورده و حافظ ابن حجر در (فتح الباری): (13 / 257) آورده است.

و عز الدین بن عبدالسلام رحمه الله می گوید: بدعت انجام دادن کاری است که در عصر رسول الله وجود نداشته باشد و به: بدعت واجب، بدعت حرام، بدعت مستحب، بدعت مکروه و بدعت مباح تقسیم می گردد. راه شناخت هر یکشان این است که بر قواعد شریعت سنجیده شود، اگر در زیر قواعد واجب داخل شد واجب است و اگر در تحت قواعد تحریم داخل شد حرام است<sup>1</sup>. برای بدعت واجب ایجاد علم نحو، تدوین اصول فقه، علم جرح و تعدیل، و رد بر شبهات و بدعت‌های حرام را مثال زده است<sup>2</sup>.

و شیخ محمد بن عبد الوهاب می گوید: از تمامی انواع بدعت خویشتن را پاک ساز مگر آنی که در شریعت اصل داشته باشد؛ مانند: احیاء جماعت تراویح توسط عمر، گردآوری مصاحف، گردآوری حضرت ابن مسعود اصحاب خویش را جهت شنیدن داستان‌ها در روزهای پنج‌شنبه و غیره که این گونه بدعت‌ها از بدعت‌های پسندیده می‌باشند<sup>3</sup>.

در حقیقت منظور از کلمه‌ی "محدثات" که در حدیث: چیز نوپیداست و معنی خود بدعت هم همین است، بناءً اگر عموم عبارت محدثات را چنانکه در حدیث آمده است معتبر بدانیم، دلالت بر این دارد که همه نوآوری‌های دینی و دنیوی گمراهی و حرام است، و قطعاً چنین برداشتی نه در شرع پذیرفتنی است و نه در عقل. دلائل شرعی دلالت بر این دارند که اصل در بدعتی که به معاملات و آبادی زمین و خلافت در آن تعلق می‌گیرد بر مباح بودن است<sup>4</sup>، و عقل نیز این گونه عمومیت را رد می‌کند چنان که عمومیت در این سخن الله متعال را رد می‌نماید که می‌فرماید: ﴿تُدْمِرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا﴾ (الأحقاف/ 25) پس عمومیت این آیه‌ی کریم در مورد آن قریه‌ای است که خداوند اراده‌ی هلاکت و ویرانی آن را داشت نه در مورد تمامی دنیا و داشته‌هایش، و دلائل کلی دیگری نیز وجود دارد که بر عدم گمراهی و ناپسند بودن تمامی محدثات دلالت دارند، حتی ادله‌ی خاصی نیز موجود است، از جمله

<sup>1</sup> القواعد الكبرى، تحقیق أ.د. نزهة حماد، و د. عثمان ضمیرية چاپ. وزارة اوقاف قطر (2/ 337-339).

<sup>2</sup> همان منبع.

<sup>3</sup> الدرر السنية (5/ 103).

<sup>4</sup> برای تفصیل و ریشه‌یابی بیشتر به کتاب ما: مبدأ الرضا في العقود، دراسة مقارنة، چاپ. اول، دارالبشائر الإسلامية، بیروت 1985 (1148-1161/2) و مصادر معتمد آن مراجعه شود.

حدیث امام مسلم و دیگران است که پیامبر p عده‌ای از کارهای نو پیدا را سنت پسندیده دانسته‌اند و این در حقیقت همان بدعتی است که خلیفه‌ی راشد عمر فاروق r طوری که گذشت بدان تصریح کرده‌است.

بناءً حدیث متذکره در صدد تثبیت و تأسیس قاعده‌ی کلی شرعی نیست بل از آن محدثات در دین سخن می‌زند که جنبه‌ی عقیدوی، عبادی و شعائری داشته باشند، محدثاتی که باعث جدایی در دین گردیده و اهل دین را به فرقه‌ها و گروه‌ها تقسیم نماید که در این صورت مصداق این سخن خداوند قرار می‌گیرند. ﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيْعًا لَسْتُ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾ (الأنعام/ 159) ترجمه: آنان که دین خود را بخش‌بخش کردند و گروه‌گروه شدند تو را با آنان کاری [و مسئولیتی] نیست. کارشان فقط با خداوند واگذار شده‌است. و آن گاه آنان را به [سرانجام] آنچه می‌کردند، خبر می‌دهد.

پس در نظر گرفتن سیاق، شرایط و چگونگی بیان و عوامل دیگر از جمله اسبابی‌اند که از نگرانی پیامبر p در برابر شامل ساختن محدثات در اصول دین، سخن می‌راند، آن اصول در برگیرنده‌ی عقیده و شعائر دینی که در صورت نپرداختن به آن‌ها بی‌آلایشی و قدسیت دین در خطر قرار گرفته و بدعت‌ها و خرافات زیر نام دین، مرزهای دین را مورد تهاجم قرار خواهند داد.

همان طوری که گذشت اگر سیاق و سباق و شرایط و کیفیت ارائه‌ی سخن در نظر گرفته نشود، دلالت بر این دارد که این نوآوری‌هایی که به نام دین، اما به نفع این فرقه و آن فرقه صورت می‌گیرد که منظورم بهره‌کشی از نام دین در مسیر شکستن وحدت امت و رسیدن به قدرت است، نمونه‌ی روشن آن فتنه‌ای است که به شهادت حضرت عثمان r انجامید. همه‌ی آن فتنه‌ها به نام دین صورت گرفته بود، جنگ معاویه با حضرت علی r هم زیر نام دین - خون‌خواهی - صورت گرفت، و این چنین مواردی. این چیزی است که پیامبر p در حدیث خود از آغاز تا پایان در هر کلمه‌اش بر آن تأکید دارد چنانکه اصحابش را در نخست به ترس از خداوند و فرمان‌برداری از امیرشان حتی اگر برده‌ی حبشی هم باشد، توصیه می‌نماید و سپس آن‌ها را به این امر آگاه می‌سازد که اگر کسی از میان یارانش زنده بماند حتماً گواه

اختلافات زیادی خواهد بود و در ادامه، آنان را به تمسک و چنگ زدن محکم به سنت خویش، امر می‌کند و سپس آنان را از خطر کارهای نو پیدا در دین یعنی آن بدعات خطرناک که قبلاً متذکر شدیم، بر حذر داشته می‌فرماید: و ای‌اکم و محدثات الأمور فإن کل محدثة بدعة، و کل بدعة ضلالة و کل ضلالة فی النار.<sup>1</sup> ترجمه: از امور نو پیدا خودداری کنید، که حقیقتاً هر نوپیدا بدعت است و هر بدعتی گمراهی و هر گمراهی هم در آتش است. بناءً سخن از محدثات همان‌های اند که در مسائل ثابت دین و امت واقع گردند. و آنچه که پیامبر P از آن برحذر داشته بود، عملاً به وقوع پیوست. آن فتنه‌ای که در پوشش مخالفت‌های شرعی و به دست مسلمانان حتی فرزندان بزرگان صحابه اتفاق افتاد و سبب به شهادت رسیدن حضرت عثمان r شد و سپس امتداد آن تا نبرد حضرت معاویه r با حضرت علی کرم الله وجهه که پوشش و دستاویز دینی -قصاص قاتلان حضرت عثمان r ادامه یافت، آن‌هم درحالی که در آن وقت ولی امر مسلمانان نبود- پس روشن است که آن از همان فتنه‌هایی بود که پیامبر P از آن‌ها هشدار داده بود، و همین فتنه‌ها بود که امت اسلامی را به شدت چند پارچه ساخت و تا امروز هم پیامدهای خطرناک آن باقی است که همانا تبدیل شدن خلافت راشده به نظام‌های شاهی جورپیشه به نام دین. این بدون شک گمراهی و در آتش است، اما کارهای بیرون از این دو دایره در بدعت حرام و نهی شدید داخل نیست، بلکه چنانکه پژوهش‌گر عز بن عبدالسلام و دیگر پژوهش‌گران رحمهم الله گفته‌اند، بر پایه‌ی شناخت نوعیت آن سنجیده می‌شود.<sup>2</sup>

### خلاصه‌ی سخن اینکه ترازوی شرعی مشتمل است بر:

- آن چیزهای نوپیدا، بدعت‌ها، نوآوری‌ها و قضایای جدید حرام که افزایش در یک عبادت یا در بخشی از آن یا در کیفیت خاص یک عبادت آورده شود، آن‌هم بدون کدام دلیل شرعی، پس غیر از این موارد، اصل بر مباح بودن‌شان است، مگر اینکه

<sup>1</sup> ابو داود به شماره‌ی 4607، ترمذی 2676، ابن ماجه 43، أحمد 57144 و ابن حبان فی صحیح خود به شماره‌ی 5،10، روایت کرده‌اند و إسنادش حسن است.

<sup>2</sup> به مصادر و مراجعة سابق و القواعد الكبرى، تحقیق أ.د. نزهة حماد، و د. عثمان ضمیریه چاپ. وزارة اوقاف قطر (2/ 337-339) مراجعه شود.

دلیلی بر حرام بودن آن دلالت کند، بناءً همه‌ی آنچه که به تعمیر و آبادی جهان و به استحکام پایه‌های اداره‌ی جهان تعلق می‌گیرد نه تنها مشروع که مطلوب هم است، و گاهی حکم آن به فرض کفائی و عینی هم می‌رسد<sup>1</sup>.

- وسایل مادی که عبادات مشروع توسط آن ادا می‌گردد، مگر اینکه قرینه‌ای بر حرمت آن دلالت کند، برای همین، امروز وسایل حفظ قرآن کریم مانند ثبت صوتی، ویدیو و از راه وسایل انترنیتی و مانند اینها، و وسایل رساندن اذان و خطبه‌ها و مانند اینها، وسایل نوین جهاد و غیر آن در بدعت حرام داخل نیست، بلکه از نگاه عقل و شرع مطلوب است.

- برگذاری جشن میلاد نبی اکرم (ص) جهت شناخت پیامبر (ص) و سیرت عطرآگین او، دعوت بسوی الله متعال، کاشتن محبت آن حضرت (ص) در قلب‌ها، و امثال این‌ها در حقیقت وسیله‌ی دعوت بسوی الله متعال بوده و هیچ‌گاه در بدعت‌های حرام داخل نیست، چنان‌چه حافظ ابو شامة المقدسی می‌گوید: یکی از بهترین بدعت‌های زمانه‌ی ما که خداوند قبول کند این است که در شهر اربیل همه ساله در زادروز پیامبر (ص) خیرات و صدقات، کارهای نیک و اظهار خوشی و سرور صورت می‌گیرد که علاوه بر همدردی با فقرا و مستمندان، این یک فرصت بزرگ برای درک محبت رسول الله (ص)، بزرگداشت و احترام او در دل‌ها و نیز شکرگزاری خداوند به خاطر فرستادن پیامبر رحمت برای جهانیان می‌باشد<sup>2</sup>.

**جنایت علیه پیشرفت امت به سبب عدم شناخت فقه میزان نتایج ذیل را به بارآورده است:**

گسترش دائره‌ی بدعت‌های حرام سبب بروز فتوایی شد که امت را سخت متضرر ساخت و در گودالی از غلو و افراط فرو برد و زمینه‌ساز عقب‌ماندگی و جلوگیری از پیشرفت و توسعه شد، که باید به چند نمونه‌اش اشاره نماییم:

<sup>1</sup> به مصادر و مراجعه سابق مراجعه شود.

<sup>2</sup> الباعث علی إنکار البدع و الحوادث ص 20-21.

- حرام دانستن شمولیت در مکاتب و دانشگاه‌های حکومتی به ویژه در کشورهای غیر اسلامی، فتواهایی که در برخی از کشورهای اسلامی و یا اقلیت‌های مسلمان صادر شد و سبب که مسلمانان را در آفریقا و در هندوستان از پیشرفت باز داشته و مانع هم‌رکابی شان با تمدن گردد و دیگران پیشرفت کنند. بلکه شما به چشم سر در برخی از دولت‌های آفریقایی می‌بینید که فیصدی مسلمانان خیلی زیاد است؛ اما اداره از ریاست جمهوری شروع تا وزارت‌خانه‌ها و حتی وظائف عادی به دست دیگران است، این در حالی است که فیصدی مسلمانان 70% و فیصدی صاحبان ادارات کمتر از 15% و یا بیش‌تر از 15% است<sup>1</sup>.
- حرام دانستن شمولیت دختران در مکاتب نظامی یا حربی تا همین نزدیکی‌ها.
- حرام شمردن تصویر به طور مطلق که شامل تلویزیون و غیره هم می‌شود و حرام قرار دادن مطلق ماهواره‌ها و شبکه‌ها.
- تحریم رانندگی و امثال آن برای زنان.
- تحریم هر چیز جدید، حتی تجارب موفقی مانند بخش تطبیقی دموکراسی همچون انتخابات و تفکیک قوا.

علاوه بر آنچه گذشت، حقیقتاً این علماء و محققان، حجم بزرگی از فرصت‌ها و میدان وسیعی از تلاش‌های خویش را در خدمت مسائل جزئی، فرعی و اختلافی قرار داده‌اند که نه تنها باعث مصروف ساختن مسلمانان گشته بلکه آنان را از هم پاشانده‌است، این دامنه‌ی گسترده قلمرو تکفیر، بدعت خواندن و فاسق شمردن مسلمانان هم در بر گرفت، به طور مثال بر سر دست دادن نمازگزاران با هم بعد از سلام دادن از نماز، جشن میلاد شریف، شب اِسراء و معراج و شب نیمه‌ی شعبان چه قدر اختلاف صورت گرفته‌است که در نتیجه کتب و

---

<sup>1</sup> بدون شک نقش استعمار در عقب‌مانی مسلمانان برانزده است و فتواهایی که در قبال منع تعلیم نظامی صادر می‌شدند نیز در زمینه دارای نقش بزرگ بوده‌اند و ما منکر آن نیستیم که مفتی‌های این فتواها بیم از گرویدن فرزندان مسلمانان به دامان عیسویت داشتند، عیسویتی که دعوت به آن از خلال مدارس کشورهای مستعمره، سامان می‌یافت اما این هم امکان داشت که در عوض، مردم توسط فشار مانع تدریس دیگران در این چنین مدارس می‌شدند و یا مدارس نظامی را در کنار مدارس شرعی می‌ساختند.



رساله‌های فراوانی در این موارد نوشته شد و موارد مذکور را از بزرگ‌ترین مظاهر گمراهی قلمداد کرد، حتی دکتور عبدالإله عرفج می‌گوید از یکی از خطیبان به گوش خود شنیدم که می‌گفت: گناه کسی که از میلاد شریف بزرگداشت می‌کند بزرگ‌تر از گناه شراب‌نوشی، دزدی، زنا و قتل است. دکتور بعد از ذکر این داستان گفت: علیه برادران مؤمن خود به آیاتی استشهاد می‌کرد که راجع به کافران نازل شده‌اند، و سپس آن آیات را بر برادران اهل ایمان خود حمل می‌کرد، نمونه‌ی دیگر این سخن الله متعال است: ﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ (زمر: 3) ترجمه: و کسانی که به جای او دوستانی گرفتند [گویند]: آنان را نمی‌پرستیم جز برای آنکه ما را گامی به خدا نزدیک سازند. آنان این آیه را بر مؤمنانی تطبیق می‌کنند که در دعا‌های خویش به رسول الله ﷺ توسل می‌جویند. مثال دیگر ﴿وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾ (روم: 31-32) ترجمه: و از مشرکان نباشید از [همان] کسانی که دین‌شان را بخش‌بخش کردند و گروه‌گروه شدند و هر گروهی به آنچه نزد خود دارند خورسندند. این سخن خداوند متعال را بر بالای مؤمنانی حمل می‌دارند که در مسائل فرعی خویش از مذاهب چهار گانه پیروی می‌کنند.<sup>1</sup>

### بررسی بدعت مطابق فقه میزان

بررسی بدعت مطابق فقه میزان این است که بدعت و نوآوری حرامی که شرح دادیم واقعا خطر جدی برای دین است، اما گستردن دامنه آن درست نیست، و همان طوری که قبلا یادآوری کردیم باید محدود شود، اینجا توجه به موارد ذیل لازم است:

1. عدم توسع در معنای "بدعت حرام" از نگاه معنی و تطبیق.
2. در نظر گرفتن درجات بدعت حرام، چون حرام درجاتی دارد که از صغائر آغاز می‌شوند و به کبائر می‌رسند.
3. ندادن اهمیت بیشتر و قلمرو گسترده به بدعت‌های جزئی، چنانچه که در دهه‌های

<sup>1</sup> مراجعه شود: د. عبدالإله عرفج: مفهوم البدعة و أثره في اضطراب الفتاوي المعاصرة، چاپ دوم. 1433 هجری دار الفتح ص 67، و د. یوسف قرضاوی: السنة و البدعة ص 27-29.

اخیر شاهد آن بودیم، من کتابها، رسائل و مقالات سخت‌گیرانه‌ای راجع به بدعت به طور عموم و راجع به بدعت‌های جزئی به طور خاص را شمردم، شمارشان را نزدیک به هزار کتاب و مقاله و رساله یافتیم.

4. نباید در مسائلی که در آن‌ها اختلاف معتبر-اختلافی که با هیچ نص قطعی الدلاله و قطعی الثبوت و یا اجماع صحیح در تعارض نباشد- وجود دارد، حکم به بدعت حرام بودن آن‌ها شود و هم‌چنان نباید آنرا زشت شمرد، البته این مورد اتفاق جمهور محققین علمای اصول و قواعد است، چون یکی از قواعد معتبر عدم وجوب انکار در مسائلی است که شریعت اجازه‌ی اختلاف در آن را داده باشد<sup>1</sup>. و این سخن امام احمد نقل شده که ایشان از موارد مختلف فیه انکار نمی‌کردند<sup>2</sup> و جرهری می‌گوید: گفتند: امر اختلافی مورد انکار قرار نمی‌گیرد. این قاعده‌ی بزرگی است که اصل بزرگی را با خود دارد<sup>3</sup> زیرا نسبت دادن شیء مورد اختلاف به مجتهدی که آن را حرام پنداشته است بهتر از نسبت دادن آن به مجتهدی نیست که آن را حلال دانسته است.

از میان علمای معاصر می‌بینیم که جناب شیخ ابن عثیمین راجع به بستن دستان بعد از بلندشدن از رکوع پرسیده می‌شود که یکی از علماء این کار را بدعت می‌داند، در پاسخ می‌گوید: برایم بسیار دشوار است که مخالفت سنت را در جایی که محل اجتهاد است بدعت بدانم، کسانی که دستان خویش را بعد از بلندشدن از رکوع بر سینه‌هایشان می‌گذارند، قول خویش را بر دلیلی از سنت بنا می‌کنند، پس وقتی ما می‌گوییم: این بدعتی است، چون مخالف اجتهاد ماست، این برای انسان بسی گران تمام می‌شود، نباید واژه‌ی بدعت در چنین جاها به کار رود، چون سبب می‌شود مردم یک‌دیگر را در مسائل اجتهادی که حق

<sup>1</sup> مراجعه شود: الفروق از قرافی چاپ. دار المعرفه/ بیروت (257/4) و المنشور فی القواعد از زرکشی چاپ. وزارت اوقاف کویت (364/3) و الاشباه و النظائر از سیوطی چاپ. دار الکتب العلمیه/ بیروت ص 137 و اسنی المطالب از قاضی زکریای انصاری چاپ. دار الکتب الاسلامی (180/4).

<sup>2</sup> الآداب الشرعیة از ابن مفلح چاپ. موسسه‌ی قرطبه (66/1).

<sup>3</sup> المواهب السنیة چاپ. دار البشائر الاسلامیه/ بیروت (333/2).

در آن احتمالی است که در این دیدگاه باشد یا آن دیدگاه، متهم به بدعتی بودن کنند، و براینکه این تفرقه چیزهایی خواهد بود که خدا می‌داند و بس<sup>1</sup>.

کار درست در چنین مسائلی اختلافی است که بر بدعت بودن آن حکم نشود و طرفداران آن مسائلی فاسق خوانده نشوند، و این مانع گفتگوهای آرام و هدفمند به منظور اثبات قوی‌تر و راجح‌تر آنها نیست.

**هرگاه عبادات خالص را به ترازوهای عادات بسنجیم و عادات را تابع احکام مسایل تبعیدی بسازیم، در حرام واقع می‌شویم.**

هر یک از نقل صحیح و عقل سلیم جایگاه معلومی دارد که تجاوز از آن نارواست، و به این معنی نیست که میان آنها هیچ رابطه وجود ندارد. بلکه نقل، حکم شرعی تکلیفی را برای هر فعالیت انسان روشن می‌سازد، چه توسط نص صریح یا از خلال اصول عامه یا از طریق اجتهاد-عقل-. چنانچه عقل با فهم و استدلال خود با نص رابطه دارد.

و به سبب عدم آگاهی بسیاری‌ها از این میزان، خلل بزرگی در احکام و تصوراتشان ایجاد شده است، از آن میان کسانی‌اند که عقل را یگانه اساس می‌پندارند و نقل را با وجود قوی

<sup>1</sup> فتاوی ارکان الاسلام از شیخ ابن عثیمین ص 324 و مراجعه شود: د. عبدالاله العرفج: همان منبع.

این مسئله اختلافی است، طوری که جمهور فقهای سلف و خلف به آویزان گذاشتن دستان پس از رکوع نظر دارند، و شیخ ابن باز گذاشتن آن را شامل اعتدال رکوع می‌داند با تکیه بر حدیثی که آن را نسائی از وائل بن حجر روایت کرده که گفت: "پیامبر را دیدم که هرگاه در نماز ایستاده می‌بود دست راست خود را بر روی دست چپ می‌گذاشت" ولی این حدیث دلیلی برای موضوع اختلافی نیست و از همین رو جمهور لفظ "ایستاده" را به حالت ایستادن اصلی در هنگام خواندن فاتحه و سوره حمل کرده‌اند، و این در کتب سنت یاد شده و کدام حدیث صحیح و صریحی نیست که پیامبر دست راست مبارک را بر دست چپ خود چس از رکوع گذاشته باشد، بلکه نصوص صحیحی هست که آن را مسلم از خود وائل بن حجر حضرمی روایت کرده که او: پیامبر را دیده که در هنگام داخل شدن به نماز دستان خود را بلند کرده تکبیر گفت... سپس دست راست را بر دست چپ گذاشت... و زمانی که سمع الله لمن حمده گفته برخاست دست خود را بلند کرد... و گذاشتن دست راست بر چپ پس از رکوع را یاد نکرده، بیشترین روایت همین گونه است، برای همین البانی گوید: گذاشتن دست راست بر دست چپ پس از رکوع بدعت است، و احمد در روایتی گوید: در میان آویزان کردن یا گذاشتن اختیار دارد.

ما می‌بینیم که در این مسئله اختلاف است و بدعت گفتن هیچ دیدگاهی درست نیست، اگرچه دیدگاه برتر از جمهور هم باشد، ولی این مسئله دامن فراخ دارد.

بودنش، تابع آن می‌شمارند که بر این تصور و برداشت، خطای بزرگی مترتب شده و منجر به نادیده گرفتن نصوص شرعی یا تاویل آن بدون مراعات قواعد درست تاویل و شروط آن می‌گردد، همانگونه که نزد جمهور معتزله و دیگران اتفاق افتاده است که آیات قرآن و احادیث صحیح را تاویل و به سبب ادعای وجود تعارض با عقل آنرا نادیده گرفته‌اند، چنانچه بر مبنای مذهب شان، و قیاس نمودن غایب بالای شاهد، صفات الله تعالی را نفی کردند و به همین اساس گفتند که تعدد صفات قدیمه به تعدد قدماء می‌انجامد. و به این ترتیب، با فلاسفه خصوصاً افلاطون در نفی صفات خارج از ذات هم نظر شدند،<sup>1</sup> و گفتند: الله عالم و قادر است و بذاته موجود و زنده است حتی ابوظهیل می‌گوید: او تعالی عالم به علم خود است، و تمام آیات صفات را تاویل نموده و همه را به چهار صفت ارجاع کردند که عبارت از حیات، وجود، علم و قدرت می‌باشد.<sup>2</sup> و همچنان آیاتی را که در رابطه به رؤیت الله وارد است، تاویل کردند؛ مثل فرموده‌ی الله تعالی: ﴿إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾<sup>3</sup> به پروردگار خود می‌نگرند. و عرب‌ها می‌گویند هرگاه نظر با {الی} استعمال گردد، دلیل بر {دیدن} می‌باشد، ولی با آن هم معتزله آن را به منتظره تاویل کردند.

و حتی حدیث صحیح متفق علیه را که آمده است: شما پروردگارتان را می‌بینید چنانی که این مهتاب را بدون مزاحمت می‌بینید.<sup>4</sup>

به این دلیل که با عقل در تعارض قرار دارد، نادیده گرفتند و معطل قرار دادند.<sup>5</sup>

<sup>1</sup> افلوپین زاده‌ی 205 و متوفای 270، فیلسوف یونانی که به عنوان بارزترین چهره‌ی افلاطونی نوین شناخته می‌شود. در منابع عربی به شیخ یونانی مشهور است.

<sup>2</sup> دیده شود: مقالات الاسلامیین از ابوالحسن اشعری (258/1) و شرح الاصول الخمسه از قاضی عبدالاجبار ص 151 و المغنی او (273/3) والموسوعة المیسرة فی الاداب والمذاهب (64/1).

<sup>3</sup> قیامه/23.

<sup>4</sup> صحیح البخاری همراه الفتح (434-419/13) و مسلم، کتاب ایمان (173-158/1) و مسند أحمد (13، 64/2، 450 و 537) و سنن ترمذی مع التحفة (269/7) و تفسیر طبری با تحقیق شاکر (78.113/13) دیده شود، و تفسیر ابن کثیر، تحقیق د. البنا و د. محمد عاشور (466.471/3) (وتفسیر قرطبی (278/7)).

<sup>5</sup> براجع: شرح المطالع ص 381، و غایة المرام ص 159 و المغنی از قاضی عبد الجبار (240-33/4) و شرح الاصول الخمسة او ص 232 و 277 و الاقتصاد از غزالی ص 38 42

این همه ناشی از دخیل ساختن عقل در مسائلی است که برای عقل در آن جای نیست؛ چون تفصیلات ذات باری تعالی و صفات او تابع عقل‌های ما نیست، ما را همین بس که عقل‌های مان را به ایمان به الله تعالی و ثبوت صفاتش رهنمون بسازد، اما کیفیت رؤیت و دیدار الله متعال بر وجهی صورت خواهد گرفت که شایسته‌ی ذات اوست، بدون تشبیه و تجسیم و تعطیل و بر وفق موازین روز رستاخیر و بس.

و همچنان زمانی که لفظ بدعت بی جا استعمال گردد و نصوص در اموری وارد کرده شود که خاصه آن نیست و تمام فعالیت‌های علمی و ابتکارات به میزان عبادات محض و شعائر تبعیدی سنجیده شود و تابع آن گردد؛ این جاست که جمود مطلق به میان آمده، همه ابتکارات متوقف شده و تمدن‌ها راه خویش را به سوی عقب‌ماندگی و سقوط پیش می‌گیرند.

### شمولیت عبادت

اگر عبادت در اسلام طاعت الله است، پس در این صورت شامل تمام آنچه می‌شود که الله متعال به آن دستور داده و از آن نهی فرموده است و اوامر و نواهی در قرآنکریم و سنت شامل تمام جوانب زندگی انسان می‌گردد؛ پس عبادت شامل اداء نمودن واجبات و مستحبات و ترک محرمات و مکروهات و همچنین شامل اداء نمودن مباحات یا ترک آن به خاطر الله-طبق نیت‌های شان-می‌باشد. و در حقیقت الله خواسته تا اوامر و نواهی‌اش را شامل تمام چیزهایی بسازد که به انسان، رابطه‌ی وی با الله، رابطه‌ی وی با برادرش و رابطه‌ی او با محیط و هستی و حیوانات تعلق می‌گیرد.

### انواع اوامر و نواهی

اوامر و نواهی چهار نوع اند:

#### نوع اول:

اوامر و نواهی که به حقوق خالص خداوند متعال تعلق می‌گیرند، که دو قسم است:

**قسم اول: آنچه که به ایمان به الله متعال، کتاب‌ها، فرستادگان و پیامبران او علیهم الصلوة والسلام و ایمان به فرشتگان و روز آخرت و تقدیر و دیگر امور غیبی تعلق می‌گیرد که به دلیل صحیح ثابت‌اند.**

## ترازوهای بخش نخست از نوع اول

بخش نخست شامل دو موضوع است:

موضوع اول: آنچه که متعلق به ایمان به الله متعال است که این مطابق هر دو نوع شان دو میزان دارد:

1. **ترازوی پیش از ایمان به الله متعال**، که برای رسیدن به آن از لابلائی تکیه بر قانون علیت و سببیت، و قانون آفرینش و پیدایش و نوآوری هستی و نظام شکفت‌آورش و غیره مواردی که منجر به ایمان به خدا می‌شود، بر عقل تکیه می‌کند، چنانچه قرآن کریم از سرورمان ابراهیم<sup>1</sup> نقل می‌کند وقتی ستاره را دید و سپس ماه و خورشید را دید و در نهایت با اندیشه و تدبر به ایمان به الله متعال و یگانگی‌اش دست یافت، الله متعال به نقل از ابراهیم<sup>1</sup> می‌فرماید: ﴿يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ، إِنِّي وَجْهْتُ وَجْهِيَ لِلذِّى فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ<sup>1</sup> ای قوم من! بی‌گمان من از آنچه انباز خدا می‌کنید بیزارم (و تنها رو به خدا می‌دارم). بی‌گمان من رو به سوی کسی می‌کنم که آسمان‌ها و زمین را آفریده‌است، و من (از هر راهی جز راه او) به کنارم و از زمره مشرکان نیستم.

وهمچنین رسیدن به ایمان به پیامبران از طریق عقل یا از طریق نظر و استدلال یا هم از طریق معجزات مادی یا معنوی تمام پیامبران ممکن است؛ اما الله متعال رسول واپسین خود را با رسالتی عزت بخشید که معجزه‌هایش تا روز رستاخیز ماندگار است که همانا قرآن کریم می‌باشد،

2. **میزان پس از ایمان به الله متعال**، یعنی دست یافتن عقل به ایمان به الله تعالی و پیامبرانش، که در این صورت، بر او واجب است تا آنچه را که الله متعال به زبان پیامبرانش که با معجزات مورد تأیید هستند، تصدیق نماید، همچنان عمل کردن بر او واجب است تا مطابق آنچه که الله متعال دستور داده‌است اگر از واجبات و فرائض باشد عمل کند، اما اگر از مستحبات باشد باز هم آن را بپذیرد، و همچنان اقدام بر

<sup>1</sup> (انعام) 79 - 78.

آنچه که الله متعال آنرا حرام گردانیده است، برایش حرام است، و در صورتی که مکروه باشد برایش اقدام به آن ناپسند است.

**پس این ترازوی پذیرفتن و به جای آوردن پس از قناعت و ایمان است.**

**موضوع دوم: ترازوی آنچه که تعلق به ایمان به دیگر غیبات غیر از غیر الله دارد** که شامل ایمان به فرشتگان، جن و شیاطین، روز واپسن و غیره مواردی است که قرآنکریم و رسول الله  $\text{p}$  ذکر کرده است.

ترازوی این تابع ترازوی اول است، و آن با عقل هم سوئی ندارد، مگر از خلال باور به خالق و آنچه نازل فرموده و فرستادگانی که ارسال داشته است.

و انسانیت در این عرصه تجربه‌ی درازی دارد، فلاسفه، اغریق، یونان و روم تلاش‌های بسیار زیادی در باره‌ی عالم غیب یا آنچه که به جهان ماوراء الطبیعه یا متافزیک نامگذاری شده است، به خرج دادند، با وجود آن، به حقایق دست نیافتند و انرژی‌های زیاد و بیهوده را صرف کردند. از همین سبب اسلام بعد از تصدیق به الله تعالی، در اموری که عقل به ابداع می‌پردازد، به رهنمایی آن دستور داده است، که عبارت از خود طبیعت و کائنات می‌باشد.

از همین جا بود که عقل اسلامی با سرعت زیادی توانست به ابتکارات ارزنده‌ای در زمینه‌های علوم دست یابد که عقل یونانی و رومانی نتوانسته بود به آن دست یابد، و دلیل این همه پیشرفت در زمینه‌های علمی همانا وقت دادن به بعد مادی و انتخاب روش تجربی بود.

و غرب هم از طریق انتخاب روش تجربی توانست از لحاظ مادی و تکنالوژیکی پیشرفت کند، آن هم با سوق دادن عقل به سمت ماده و بریدن از عالم ما وراء طبیعت یا میتافزیک. و این ترازوی تصدیق، بدون فرورفتن در جدل بیهوده و عقیم است.

**فقه میزان در آنچه که ویژه‌ی خالق یا مخلوق است، و آثار اختلال آن:**

بدیهی است که خالق مثل مخلوق نیست، ورنه او خالق بوده نمی‌تواند، پس ترازویی که برای معرفت خالق و صفات وی استفاده می‌شود غیر از ترازویی است که به ذات و صفات مخلوق دآوری می‌کند، علامه عبدالرحمن الباجه جی زاده کتاب بزرگی را به نام الفارق بین المخلوق

والخالق<sup>1</sup> تالیف کرده است و در آن فرق‌های لازم و ضروری را میان آنها از حیث ذات و صفات، از حیث آغاز و انجام، از حیث قدیم بودن و حادث بودن و بقاء و فناء بیان کرده است. پس خالق و آفریننده و پدیدآورنده‌ی هستی اینچنین بوده نمی‌تواند مگر اینکه عالم قادر و انجام دهنده هر چیزی باشد که بخواهد و متصف به همه صفات کمال و بی‌نیاز از هر کسی باشد و صفات ضعف و نقص و زوال و حدوث و فنا و نیازمندی در وی نباشد، پس او تعالی جسم و جوهر و عَرَض نیست.

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾<sup>2</sup> ترجمه: هیچ چیزی مانند خدا نیست و او شنوا و بیناست.

این آیه‌ی مبارکه میزان و توازن را بیان کرده است اما میزان، این است که خالق در ذاتش همانند مخلوق نیست، او ذات اول است و پیش از ذاتش چیزی وجود نداشته و او آخر است و بعد از ذاتش هم چیزی باقی نمی‌ماند، او ظاهر و باطن است و سایر صفاتش نیز از نگاه قدامت و شمولیت و جاودانگی مانند صفات مخلوق نیست.

اما توازن در قسمت پایانی آیه به طور مستقیم ذکر گردید: ﴿وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾<sup>3</sup> ترجمه: او شنوا و بینا است.

قسمی که صفات وجود و کمال را برای خداوند  $\Psi$  به اثبات رسانده و او شنوا و بینا و دارای تمامی صفات کمال است، لیکن صفات او تعالی از لحاظ قدمت، شمولیت و دوام مانند صفات مخلوق نیست.

بدون شک قرآن کریم بر بیان موازین وابسته به خداوند  $\Psi$  در بسیاری از آیات پرداخته و به تصحیح خلل‌های برخاسته از آن پرداخته است، از جمله این فرموده‌ی او تعالی: ﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ أَمْ

<sup>1</sup> چاپ. مطابع البیان / دبی 1407 هـ.

<sup>2</sup> سوره‌ی شورا / آیه‌ی 11، و دیده شود: معجم ألفاظ السنة در این واژه‌ها.

<sup>3</sup> - سوره‌ی شورا، آیه‌ی: 11، و معجم ألفاظ السنة در این واژه‌ها دیده شود.



عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُصِيطِرُونَ<sup>1</sup> ترجمه: مگر ایشان بدون هیچ خالق آفریده شده‌اند؟ یا اینکه خودشان آفریدگار اند؟ یا اینکه آسمان‌ها و زمین را آفریده‌اند؟! بلکه ایشان طالب یقین نیستند. آیا گنجینه‌های پروردگارت در اختیار آنان است؟ یا اینکه ایشان سیطره دارند (وارباب و فرمانده کل کائنات هستند؟).

پس صفات خالق آن است که او آفریدگار است و دیگران مخلوق، و او ذاتی است که آسمان‌ها و زمین را آفریده، و هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که او آسمان‌ها و زمین، یا تنها آسمان یا زمین را آفریده‌است، یا ادعای علم غیب و دیگر چیزهای که در این سوره و سوره‌های دیگر قرآن کریم ذکر شده را کند یا ادعای برآوردن خورشید از سمت مغرب به جای مشرق یا در اختیار داشتن مرگ و زندگی را کند. به همین خاطر هنگامی که خداوند  $\Psi$  از مشرکین عصر جاهلیت درباره‌ی آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین پرسان می‌نماید پاسخ شان این است: **﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾**<sup>2</sup> ترجمه: هرگاه از آنان (که معتقد به انبازها و شرکا هستند) بپرسی: چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده‌است؟ حتما می‌گویند: خدا. (چرا که بتها و سایر انبازها سازنده‌ی چیزی نبوده و بلکه خودشان ساخته و مخلوق‌اند) بگو: ستایش خدا را (که مسئله آن اندازه روشن است که خودتان بدان اعتراف می‌کنید). ولی اکثر آنان نمی‌دانند.

پس خداوند  $\Psi$  خالق این عالم بزرگ هستی است، و غیر او مخلوق ضعیف و ناتوان که همه حادث و محتاج‌اند، و او پروردگار، پادشاه و معبود است که همه دستور و حکم از آن اوست و نام‌های زیبا و صفات والا شایسته‌ی اوست و او در ذات و صفات خدایی و پروردگاری اش یگانه است.

بنا بر این مقایسه‌ی موازین و معیارهای بشر با اوتعالی حرام و نارواست و اگر کسی چنین کند بدون شک راه هدایت را گم کرده‌است -چنانچه خواهد آمد-.

1 - سوره‌ی طور، آیات: 35 - 37.

2 - سوره‌ی لقمان، آیه‌ی: 25.

## خلل در فقه میزان، سبب همه انحرافات عقیدوی است

1. هرگاه در باره‌ی انحرافات عقیدوی اعم از الحاد، شرک یا به سطح انحرافات یهود و نصاری یا اشتباهات و خطاهای که در بین فرق اسلامی رخنه کرده تحقیق نماییم ریشه‌ی همه‌ی آن به فهم نادرست از فقه میزان بر می‌گردد.

### مرتبہ بی‌دینی

آنان که منکر وجود خدا هستند، میزان مخلوق را به میزان خالق مقایسه می‌نمایند و می‌گویند اینکه مخلوق محتاج خالق است پس خالق را که آفریده؟ از این‌رو مطلقاً منکر وجود خالق گردیده‌اند! و این را فراموش کرده‌اند که سخن آخرشان سخن اول شان را نقض می‌نماید؛ زیرا محال است که خالق، مخلوق باشد، و این راعقل ثابت نموده که اشیاء محدث و نوپیدا به محدث و پیداکننده نیاز دارد پس او اگر به پیدا کننده نیاز داشته باشد خود نوپیدا است<sup>1</sup>.

و این دلیل بر آن است که این سوال در شأن خالق لایزال درست نیست، و غیر ممکن است که مخلوق بدون خالق آفریده شود، پس مسبب بدون سبب به وجود نمی‌آید یعنی علل و اسباب مقتضای ارتباط مسبب بر اسباب است نه عکس آن، پس سبب بدون شک قبل از مسبب حتما وجود دارد وعلیت ویژه‌ی مخلوقات حادث است نه خالق قدیم؛ زیرا بدون شک سوال به میان می‌آید که او را که آفریده؟ پس پاسخ آن حتمی است که خداوند خالق و حکیم.

### میزان، خواهان بررسی است

**اول:** از ذاتی که مخلوقات را آفریده، و از این که او را قطعاً به اثبات واجب الوجود می‌رساند و او نخستینی است که قبل از او موجودی نبوده‌است، بناءً سوال از خالق واجب الوجود عبث و بیهوده و درتناقض با خرد و عقلی است که دور و تسلسل را محال می‌داند.

---

1 - هر کتاب عقیده و علم کلان در این موضوع سخن می‌گوید، به گونه‌ی مثال دبه شود: الإرشاد إلى قواطع الأدلة في أصول الاعتقاد، از امام الحرمین الجونی چاپ. مکتبه الخانجی / قاهرة، و أبتکار الأفكار في أصول الدين از آمدی در پنج جلد.

**دوم:** رخنه و فساد در این میزان هنگامی تبارز می کند که فرقی میان تعامل خالق و مخلوق نباشد، اگر اینها به فقه میزانی که ویژه‌ی خالق و فقه میزانی که خاصه‌ی مخلوق است رو آورند و میان مخلوق حادثی که نیاز به آفریدگار دارد و خالقی که در آفرینش نیاز به کسی ندارد فرق نمایند هیچ‌گاه د رتناقض واقع نشده و منکر خالق نگردیده و در دام همچو انحرافات عقیدوی نمی افتند.

2. **به سطح شرک و مشرکین،** به خصوص عرب عصر جاهلی که به وجود خدا ایمان و باور داشتند ولی در عبودیت و حاکمیت و الوهیت به او انباز می آوردند و مخلوق را معبود و برای او تعالی در امر و حکم انبازهایی از ملائکه، جن، انسان، آفتاب، مهتاب، پیامبران، و بت‌ها قرار می دادند. و نسبت به بتها گفتند: ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِقُرْبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾<sup>1</sup> ترجمه: ما آنان را پرستش نمی کنیم مگر بخاطر آن که ما را به خداوند نزدیک گردانند.

و خداوند می فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَرَزَرَأْتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً ۗ إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ (انعام/74). ترجمه: و بدان گاه که ابراهیم به پدر خود آزر گفت: آیا بت‌هایی را به خدائی می گیری!! به راستی من تو د قومت را در گمراهی آشکار می بینم.

به همین خاطر جواب دندان شکن - قهرمان توحید - حضرت ابراهیم U استوار بر این بود که معیار آفرینش و الوهیت در این معبودان تحقق نمی یابد و فرمود: ﴿إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا﴾ (مریم/42) ترجمه: هنگامی که به پدرش گفت: ای پدر! چرا چیزی را پرستش می کنی که نه می شنود و نه می بیند و اصلاً شر و بلائی را از تو بدور نمی دارد. واژه (شیئا) مفعول به یا مفعول مطلق است.

و گفت: ﴿قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمُ إِذْ تَدْعُونَ أَوْ يَنْفَعُونَكُمُ أَوْ يَضُرُّونَ﴾ ترجمه: آیا هنگامی که آنها را به کمک می خوانید، صدای شما را می شنوند و نیازتان را برآورده می کنند؟ یا سودی به شما می رسانند و یا زبانی متوجه شما می سازند.

بدون شک آن در این فرموده‌ی خداوند متعال تأکید گردیده: ﴿يَدْعُو مَنْ دُونَ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا يَنْفَعُهُ ۚ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ، يَدْعُو لِمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ ۚ لَبِئْسَ الْمَوْلَىٰ وَلِبِئْسَ الْعَشِيرُ﴾ ترجمه: آنان جز خدا چیزهایی را به فریاد می‌خوانند و می‌پرستند که نه زبانی می‌تواند بدیشان رساند و نه سودی را، این سرگشتگی فراوان و گمراهی بسیار دور (از حق و حقیقت) است. کسانی را به فریاد می‌خوانند و می‌پرستند که زیانشان بیش از سودشان می‌باشد. چه یاوران و سروران بدی، و چه همدمان و دوستان بدی هستند!

بدون شک حضرت ابراهیم (ع) این فساد بزرگ در میزان را که این مشرکین بدان معتقد بودند بار دیگر در خصوص عدم اهلیت معبودیت مهتاب و خورشید بیان نمود؛ زیرا آن دو حادث و رونده‌اند که توانائی خلقت و آفرینش را ندارند در حالی که ایجاب می‌نماید خالق ازلی و ابدی و آفریننده‌ی هر چیز باشد، فرمود: ﴿فَلَمَّا رَأَى السَّمَاسَ بَارِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ ۖ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ، إِنِّي وَجْهَتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا ۖ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ (انعام/78-79). ترجمه: و هنگامی که خورشید را در حال طلوع (در کرانه‌ی افق) دید (دوباره بر سبیل فرض گفت: این پروردگار من است (چراکه) این بزرگ‌تر (از ستاره و ماه) است! اما هنگامی که، غروب کرد گفت: ای قوم من! بی‌گمان من از آنچه انباز خدا می‌کنید بیزارم (و تنها رو به خدا می‌دارم). بی‌گمان من رو به سوی کسی می‌کنم که آسمان‌ها و زمین را آفریده‌است، و من (از هر راهی جز راه او) بکنارم و از زمره‌ی مشرکان نیستم.

و همچنان خداوند بر آنانی که ملائکه و جن را در حالی که مالک هیچ‌گونه سود و زبانی نیستند انبازهای او قرار دادند رد نموده فرمود: ﴿وَيَوْمَ يُحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهُولَاءَ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ، قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيِّنَا مِنْ دُونِهِمْ ۚ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ ۚ أَكْثَرَهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ، فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ﴾ (سبأ/40-42). ترجمه: (یاد آور شو) روزی را که خداوند جملگی آن را گرد می‌آورد و سپس به فرشتگان می‌گوید: آیا اینان شما را (به جای من) پرستش می‌کرده‌اند؟! می‌گویند: تو منزهی (از نسبت‌های ناروائی که به ساحت مقدست داده‌اند) و تنها تو یار و یاور ما بوده‌ای نه آنان. بلکه ایشان جنیان را می‌پرستیده‌اند،

و اکثر آنان بدیشان ایمان داشتند. در آن روز هیچ یک از شما نمی‌تواند برای دیگری سودی و زبانی داشته باشد و به ستمگران می‌گوئیم: عذاب آتشی را بچشید که آن را دروغ می‌دانستید.

همچنان خداوند بر آنانی که عیسی را فرزند و انباز او قرار دادند در حالی که او بنده و مخلوق است، پس چگونه بنده و مخلوق معبود و انباز خالق قرار می‌گیرد، پس هردو میزان متفاوت است و چگونه تصور می‌شود که دو چیز متناقض در شخص واحد موجود باشد را رد نموده فرمود: ﴿وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا، إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا﴾ (مریم/92-93). ترجمه: برای خداوند مهربان سزاوار نیست که فرزندی بگیرد. تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، بنده‌ی خداوند مهربان می‌باشند.

و فرمود: ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ ۗ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ۗ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا ۗ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (مائده/17).

ترجمه: به طور مسلم، کسانی که می‌گویند: خدا، مسیح پسر مریم است! کافرانند. بگو: اگر خداوند بخواهد مسیح پسر مریم و مادر او و همه کسانی را که در روی زمین هستند هلاک کند، چه کسی می‌تواند (کوچک‌ترین) کاری بکند (و جلو دست خدا را بگیرد)؟ از آن خدا است آنچه که در آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو است. هرچه بخواهد می‌آفریند؛ و خدا بر هر چیزی تواناست.

خداوند معیار شناخت مخلوق و خالق بر اینکه او آفریننده، توانا بر هر چیز، زنده گراننده و میراننده و اینکه از او مالک آسمان‌ها و زمین است، اما مخلوق ناتوان و حتی مالک نفع و ضرر برای خودش نیست را بیان نمود.

همچنان خداوند  $\Psi$  عقیده‌ی یهود و نصاری را هنگامی که گفتند: ما پسران و عزیزان خدائیم رد نمود؛ زیرا مقتضای این ادعا ایجاب می‌نماید که برای شما مقام و جایگاه عالی و بهشت باشد، در حالی که شما را در دنیا و آخرت عذاب می‌نماید و شما همانند سایر بشر مخلوق هستید. پس بر شما معیار بشر بودن تطبیق می‌شود فرمود: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ ۗ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ ۗ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ ۗ

يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ ۗ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا ۗ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ ﴿١٨﴾ (مائده/18). ترجمه: یهودیان و مسیحیان می گویند: ما پسران و عزیزان خدائیم! بگو: پس چرا شما را در برابر گناهان تان عذاب می دهد؟ بلکه شما انسان های همچون سایر انسان ها هستید که خدا آنان را آفریده است. مالکیت آسمان ها و زمین و آنچه در میان آن دو است، از آن خدا است، و بازگشت به سوی اوست.

همچنان خداوند Ψ این باور مسیحیان را که حضرت عیسی و راهبان را معبودان خود قرار دادند در کرد که آنان مخلوق و بندگان اند پس چگونه معبود قرار می گیرند را نیز رد نموده فرمود: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا ۗ لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ۗ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ (توبه/31).

ترجمه: یهودیان و ترسایان علاوه از خدا، دانشمندان و ترسایان و مسیح پسر مریم را نیز به خدایی گرفتند (در صورتی که در همه کتاب های آسمانی و از سوی همه پیغمبران الهی) بدیشان جز این دستور داده نشده است که: تنها خدای یگانه را بپرستند و بس. جز خدا معبودی نیست و او پاک و منزّه از شرک و ورزی و چیزهایی است که ایشان آن ها را انباز قرار می دهند.

و همچنان بر یهودیان هنگامی که خود را دوستان ویژه ی خدا معرفی نمودند رد کرده فرمود: ﴿فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ (جمعه/6). ترجمه: اگر راست می گوئید خواستار مرگ شوید.

### 3. انحرافات عده ای از یهودیان و نصرانی ها

برخی از یهودیان منحرف شده و الله متعال را متصف به اوصاف بشر نمودند، به طور نمونه گفتند: دستان خدا بسته است، خدا فقیر است، خدا جسم دارد و غیره سخنان فاسد را در شأن الله متعال به کار بردند، راه انحراف را در پیش گرفتند و خداوند متعال هم با بیان حق و ارجاع همه چیز به میزان خود و حقیقت خود پاسخ قاطعی به آنها داد و فرمود: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ ۗ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا ۗ بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ﴾ (مائده/64). ترجمه: یهودیان گفتند: دست خدا با غل و زنجیر بسته است! (و بخل، او را از عطا و بخشش به ما گسسته است)!. دست های خودشان بسته باد! و به سبب آنچه

می‌گویند: نفرین‌شان باد (و از رحمت خدا محروم و مطرود گردند)!. بلکه دو دست خدا باز است (و او جواد و بخشنده است)، هرگونه که بخواهد (و حکمت خداوندی اقتضا کند) می‌بخشد.

در تلمود آمده: روز دوازده ساعت است که در سه ساعت اول آن خداوند می‌نشیند و شریعت را مطالعه می‌نماید، و در سه ساعت دوم اصدار حکم می‌نماید، و در سه ساعت سوم مخلوقات را طعام می‌دهد، و در سه ساعت اخیر مصروف بازی با مخلوقات و پادشاه ماهیان است<sup>1</sup> و این میزان مخلوق و صفات اوست که منتهای درجه‌ی تشبیه خالق به مخلوق است، پس خداوند، متعال و بلندمرتبه است از آنچه که به او نسبت می‌دهند، بلکه برخی از نصرانی‌ها در خلط بین دو میزان افراط نموده و برای حضرت عیسی<sup>ص</sup> آنچه را که از صفات خالق است ثابت نموده و گفتند: مسیح فرزند خدایی است که او روح القدس است، سه اقوم دریک اقوم بوده، و او کلمه است، کلمه یعنی خدا و او مخلوق است از طریق جسم و خالق است از طریق نفس، و جسمش را آفریده، مادرش را آفریده، و معبود کامل است، و انسان کامل است، از جمله رحمت کامل او بر انسان‌ها ریختن خورش به خاطر آن‌ها در چوبه‌ی صلیب است، پس تمکین داد یهود دشمنانش را از طریق نفش و همینطور<sup>2</sup> به تحقیق خداوند مهم‌ترین چیزهای را که از ایشان در رابطه به فقه میزان سرزده درقرآن کریم ثبت نموده است، می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أُنْتِ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخَذُونِي وَأُمِّيَ الْهَيْبِينَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ۗ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ ۚ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ ۗ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ ۗ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ، مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ ۗ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ ۗ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ ۗ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ، إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عَبْدُكَ ۗ وَإِنْ تُغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ (مائده/116-118).

1 - کتاب مقدس، عهد قدیم، به نقل العقیده فی الله از دکتر عمر الأشقر ص 259 و برای تفصیل بیشتر دیده شود: الشیخ عبد المعز عبدالستار، الشعب المختار فی المیزان ط. قاهره 1998 ص 39، 85.

2 - دیده شود: عقیدتهم فی کتبهم، و در الفارق بین الخالق والمخلوق ص 7 وما بعد آن.

ترجمه: و (خاطر نشان ساز) زمانی را که خداوند می‌گوید: ای عیسی پسر مریم! آیا تو به مردم گفته‌ای که جز الله، من و مادرم را هم دوخدای دیگر بدانید (و ما دو نفر را نیز پرستش کنید)؟. عیسی می‌گوید: تو را منزه از آن می‌دانم که دارای شریک و انباز باشی. مرا نسزد که چیزی را بگویم (و بطلبم که وظیفه و) حق من نیست. اگر آن را گفته باشم بی‌گمان تو از آن آگاهی. تو (علاوه بر ظاهر گفتار من) از راز درون من هم باخبری، ولی من (چون انسانی بیش نیستم) از آنچه بر من پنهان می‌داری بی‌خبرم؛ زیرا تو داننده‌ی رازها و نهانی‌هایی (و از خفایا و نوایای امور باخبری). من به آنان چیزی نگفته‌ام مگر آنچه را که مرا به گفتن آن فرمان داده‌ای (و آن) اینکه جز خدا را نپرستید که پروردگار من و پروردگار شماست (و همو مرا و شما را آفریده‌است و همه بندگان اوئیم). من تا آن زمان که در میان آنان بودم از وضع (اطاعت و عصیان) ایشان اطلاع داشتم، و هنگامی که مرا میراندی، تنها تو مراقب و ناظر ایشان بوده‌ای (اگر آنان را مجازات کنی، بندگان تو هستند (و هرگونه که بخواهی درباره‌ی ایشان می‌توانی عمل کنی) و اگر از ایشان گذشت کنی (تو خود دانی و توانی) چرا که تو چیره و توانا و حکیمی و تو بر هر چیزی مطلع هستی.

بدون شک حضرت عیسی ۷ مطابق حق، معیار مخلوق را که استوار بر ضعف و عدم آگاهی کامل و جامع است معرفی نمود، و اینکه عبادت لازمه‌ی خالق و کرنش سزاوار او است، و اینکه از جمله عوارض عارضه بر آن مرگ و نیاز به خالق است، و اینکه خدای یگانه دانا به همه اشیاء و دانای غیب و شایسته‌ی عبادت است، و خالق است که از حق اعزاز و تعذیب برخوردار است.

#### 4. انحرافات گروه‌های مبتدعه‌ی اسلامی به سبب خلل در فقه میزان

معیارهای ارزشمندی در بخش عقیده، فکر، و تصورات وجود دارد که قرآن کریم و سنت نبوی شریف آن را به اثبات رسانیده‌است که مهم‌ترین آنها را همراه با پیامدهای خلل در آنها به سطح گروه‌های اهل عقیده که از مبادی عقیده‌ی عام اهل سنت و جماعت خارج‌اند همانند: معتزله، مجسمه، مشبهه، جبریه، قدریه، مرجئه، باطنیه و خوارج. آن‌هم به سبب خلل در معیارفقه میزان، گرچه این فرقه‌ها به طور کامل از اسلام خارج نگردیده‌اند.



## ترازوی‌های عقیده، فکر و تصورات

### ترازوی دنیا و ترازوی آخرت یا ترازوی غیب و ترازوی مشاهده

ترازوی دنیا بر ماده، دیدنی‌ها و چیزهایی استوار است که عقل سلیم آن‌را می‌پذیرد، و از لحاظ ادراک و تعامل و غیره دارای قوانین ویژه و شیوه‌های مختص به خودش می‌باشد.

در واقع مدار رازهای هستی، علوم، صنعت و کشاورزی، عقلی است که می‌اندیشد و ابتکار می‌نماید، اما در سایه‌ی رهنمایی وحی مسائلی هست که به حلال و حرام تعلق می‌گیرند و "احکام تکلیفی" نامیده می‌شوند، و از پرتو شریعت در التزام به اخلاق و ارزش‌های اسلامی مدد جسته می‌شود، از نور خدا و رحمت و عدل او در تعامل با بندگان و محیط و حیوانات طلب هدایت می‌شود و میان قول پیامبر (ص) که می‌فرماید: *أنتم أعلم بأُمور دنیاکم*<sup>1</sup> (شما کارهای دنیای‌تان را بهتر می‌دانید) و میان نصوصی که موجب التزام مؤمن در همه کردارهایش به احکام تکلیفی و میان اخلاق و قیام ارزشمند می‌شود، جمع نموده‌است.

بناءً شریعت در چگونگی علوم و تفصیل آن، چگونگی نظریات علمی و چگونگی اختراعات مداخله نمی‌کند، مگر تشویق می‌نماید و آنرا فرض کفایی قرار می‌دهد؛ اما در زمانی که از ضروریات امت قرار گیرد آنرا فرض عین می‌شمارد. تقاضای شریعت در قبال علوم و کارهای دنیوی این است که علاوه بر پای‌بندی به ارزش‌های اخلاقی، نباید پیامدهای عملی و تصرفات آن به ضرر کسی بیانجامد، یا ناپاک باشد یا در آن فساد بزرگی باشد.

به همین اساس بالای این فعالیت‌های دنیوی دو میزان تطبیق شده: میزان وحی و شریعت، و میزان عقل که مدارش مختلف است و نقش آن در زمینه‌ی عملی گسترده‌تر و بزرگ‌تر است.

اما برای میزان آخرت و پوشیده‌ها شیوه و قوانین مختص به خودش است به عنوان مثال:

✓ بالای جهنمیان آتش شعله می‌زند باز هم نابود نمی‌شوند. این امر با قوانین دنیا سازگاری ندارد.

<sup>1</sup> -مسلم این حدیث را در صحیح خود به شماره 2363 روایت کرده‌است.

✓ چگونگی گذشت از پل صراط، دیگر حالات قیامت، داخل شدن به بهشت و صفات بهشتیان، چون بهشتیان می‌خورند و می‌نوشند مگر به قضای حاجت ضرورت احساس نمی‌کنند که این همه تابع قوانین و شیوه‌های خاص به میزان آخرت می‌باشد و سنجش آن با میزان دنیا ناممکن است، اگر کسی آن را با میزان دنیا سنجش نماید گمراه می‌شود.

**تطبیق قوانین دنیا بر آخرت مشکلات بزرگی را به بار می‌آورد. و تطبیق قوانین آخرت بر دنیا نیز همین‌گونه است، پس هر یکی ترازو و قوانین خاص خود را دارد.**

### ترازوی پیدا و ترازوی پنهان

**پیدا:** آنچه که دیدن و درک آن به یکی از حواس پنج‌گانه ممکن باشد، و آن تمامی موجودات مادی است که این بدون شک ترازو، قوانین و احکام ویژه‌ی خودش را دارد.

**پنهان یا غایب:** جهان دیگری است که درک آن با حواس پنج‌گانه در دنیا ممکن نیست و آن جهان غیب است که شامل همه امور آخرت می‌شود و هم‌چنان در برگیرنده‌ی فرشته، جن و مانند اینهاست، و آن جهان هم از خود ترازوی ویژه‌ی خود را دارد.

مشکل زمانی به وجود می‌آید که ترازوی اول بر دومی یا برعکس استفاده شود. و این چیزی است که عده‌ای از گروه‌ها در آن واقع شده‌اند. معتزله در اکثر نظریات، مفکوره‌ها و احکام خاص‌شان در مورد  $\Psi$  ترازوهای غایب یا پوشیده را بر ترازوهای پیدا یا آشکار قیاس نموده و از این‌رو چیزهایی را بر خدا واجب گردانیده‌اند.

ابن حزم در توضیح این موضوع و رد آنان می‌گوید: این رأی یعنی لازم گردانیدن چیزی بر  $\Psi$ ، روشی است که لازم می‌گرداند بالای هر که گوید: ظاهراً زندگی کردن مستلزم زنده بودن است پس لازم شد که  $\Psi$  زنده باشد برای زندگی کردن. هر دو قول تفاوتی وجود ندارد، و هر دو قول لازم می‌شود بالای کسی که به یکی از آنها التزام بورزد و هر دوی آن گمراهی و اشتباه اشکار است. اما جاری کردن حکم بالای  $\Psi$  مانند آنچه یکی از ما بالای

دیگری حکم می‌کنیم گمراهی آشکار است.<sup>1</sup>

ومعتزله بر اساس این اصل الله  $\Psi$  را در باب افعال، در باب صفات و در مسئله حسن و قبح بر حال انسان قیاس نموده‌اند و به همین سبب از الله متعال خلق شر را نفی کرده‌اند.<sup>2</sup> معتزله در حکمت، تعلیل و مشیئت الهی یعنی در جانب فعل و وجود، غائب را بر آشکار قیاس نموده‌اند، همان طوری که در نفی رؤیت و دیدار الله متعال در دنیا و آخرت هم غائب را بر آشکار قیاس نموده‌اند؛ چون دیدار نیازمند رو به رویی بیننده با ذات مورد رؤیت، تماس شعاع چشم با جسم و یا ترسیم شدن صورت ذات مورد رؤیت در چشم می‌باشد، و اینکه ذات مورد رؤیت، در نهایت نزدیکی و دوری و شفافیت و کوچکی نباشد، این امور همه حوادث‌اند، و الله متعال از آنها منزّه است، برای همین آیات و احادیثی را که دلالت واضح به دیدار الهی در آخرت دارند را تأویل کرده و در تأویل آن‌ها زیاده‌روی کرده‌اند.

و اهل سنت و جماعت جواب داده‌اند که این بر یک اصل فاسدی بنا شده‌است، و آن قیاس غایب بر شاهد است. چون شرایط را که معتزله برای رویت الله ذکر کرده‌اند شرایط اجسام و محدثات است، اما برای رویت الله متعال میزان دیگری است چنانچه فعل الله  $\Psi$  با این قول او که: (انجام شو، انجام می‌شود)، جدا از فعل انسان است که محتاج استفاده از اسباب می‌باشد.<sup>3</sup>

معتزله بر قیاس غایب بر شاهد تاکید دارند، چنانچه قاضی عبدالجبار معتزلی در بیان علت این اساس می‌گوید: شیوه‌های استدلال درغایب و شاهد یکی است. می‌گوید: آنچه که دلالت می‌کند بر اینکه صحت فعل دلالت بر قادر بودن او دارد، این است که در شاهد دو جمله را می‌بینیم: اول اینکه فعل از وی درست صادر شود مانند یکی از ما. دوم اینکه

<sup>1</sup> - الفصل في الملل والنحل. چاپ. قاهره 98/3.

<sup>2</sup> - دکتر حسن شافعی، المدخل إلى دراسة علم الكلام. چاپ وهبه، قاهره، ص 176.

<sup>3</sup> کتاب التوحید (419.434/13) و صحیح مسلم کتاب ایمان (158.173/1) و مسند احمد (13.62.450/2 و 537) و تحفة الأحوذی شرح سنن الترمذی (269/7) و تفسیر طبری با تحقیق شاکر (78.113/13)، در رابطه به رأی خاص معتزله مراجعه شود: شرح الطالع علی الطوابع ص ۳۸۱، وغایة المرام فی علم الكلام ص ۱۷۸. ۱۵۹، المغنی از قاضی عبدالجبار معتزلی (33.240/4) و شرح الأصول الخمسة او ص ۲۳۲.۲۷۷ و الاقتصاد از غزالی ص ۳۸.۴۲.

معذور و ناتوان باشد مانند مریض جامانده. کسی که کار را درست انجام دهد متفاوت از شخصی است که بنا بر علتی معذور باشد، و این صفتی است که یک جمله را می‌رساند و آن قادر بودن اوست، و این حکم در ذات حکیم ثابت است؛ زیرا شیوه‌ی دلایل در پیدا و پنهان فرق ندارد.<sup>1</sup>

آمدی دانشمند اصول فقه، هنگامی که به طور مطلق از قیاس در احکام عملی دفاع کرده این موضوع را متذکر شده که از دید او نباید در مباحث کلامی بر آن اعتماد کرد به دلیل اینکه شناخت کلی غائب متعذر است. در چنین حالتی جمع در میان آنها پیش داوری محض و دعوای بی‌دلیل است. و بر کسی که به این امر قائل است لازم می‌آید تا به صحت حکم کسی اعتراف کند که می‌گوید: همه مردم سیاه پوست‌اند، در صورتی که جز سیاه پوست کسی دیگری را ندیده باشد.<sup>2</sup>

آمدی از همه کسانی که می‌گویند می‌توان غائب را بر آشکار قیاس کرد انتقاد کرده‌است، حتی اشاعره را که فقط در باب صفات بر آن اعتراف دارند نه در باب افعال مورد انتقاد قرار داده‌است، این در حالی است که اشاعره بر این قیاس ضوابطی وضع کرده‌اند که یکی هم این است که جامع میان مقیس و مقیس علیه قیاسی باشد، پس یادآوری می‌کند که احتمال اینکه جهان در ظاهر معلل به علم و یا مشروط به آن است، حتماستلزم این نیست که غائب هم چنین باشد، پس معنی که در آشکار ذکر شده‌است در غائب موجود نیست، پس تعدیه لازم نمی‌آید، و یا به معنی دیگر از آن مطلع نشده‌است، و از عدم علم به آن و دلایل آن، علم به عدم آن لازم نمی‌شود.

دکتور حسن شافعی می‌گوید: آمدی در ارزش این قیاس اینگونه شک می‌کند، فرقی نمی‌کند که جمع‌کننده‌ی خیالی در بین شاهد و غائب هرکه باشد، اما روش اسفراینی در قیاس غائب بر شاهد به محض تلازم و یا تشابه در دست‌یابی ولو هیچ‌جامعی متحقق هم نشده باشد، پس لازمه اش این است که الله متعال جوهر باشد چون باید قائم به نفس باشد به خاطر ضرورت تلازم در میان آن دو در شاهد، پس هر قائم بنفسه در شاهد، جوهر و قائم

<sup>1</sup> - المغنی (۱۴/۵۵)

<sup>2</sup> - الأبکار ۱/۳۹، د. حسن شافعی: المدخل إلى علم الکلام، چاپ کتاب‌خانه‌ی وهبه. قاهره، ث ۱۷۸.

بنفسه بوده و چاره‌ای جز آن ندارد، اما بطلان این باور بسیار آشکار است.<sup>1</sup>

برای همین، این قیاس مورد انتقاد بسیاری از محققان قرار گرفته از جمله ابن رشد دانشمند و فیلسوف که آنرا مطلق رد نمود و از این رد خود برای آن اساسی برای ایجاد موافقت بین عقل و دین گرفته‌است که همیشه دلیل‌شان این قول الله  $\Psi$  است ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ ۗ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ (شورا/11) ترجمه: هیچ چیزی مانند او نیست و او ذات شنوا و بیناست.<sup>2</sup>

چنانچه گذشت آنرا ابن حزم خطا و گمراهی آشکار پنداشته و امام جوینی در موردش گفته‌است، این قیاس هیچ اصلی ندارد.<sup>3</sup>

وغزالی فرموده: هیچ خیری در قیاس غائب (ناپیدا) بر شاهد (پیدا) نیست؛ زیرا ذات موجودات آشکار در خود صفات پنهانی دارند، به همین اساس باید شاهد باشد، سپس می‌گوید: این همه در مورد باطل نمودن تمثیل در عقلیات است، اما در فقهیات اگر دلیلی وجود داشته باشد، می‌تواند حکم جزئی معین به جزئی دیگری که دارای وصف مشترک باشند، انتقال یابد.<sup>4</sup>

پس اعتماد بر این اصل فاسد سبب شده‌است که این همه مفاصد عقیده‌وی را به بار آورد. اما بیشتر از آن مجسمه‌ها که به جسمانی بودن الله متعال باور دارند از این اصل فاسد الهام گرفته‌اند، چون برای الله متعال دست، پا و ساق، روی، نشست و برخاست را بدون تأویل و نفی تشبیه اثبات کرده‌اند، پس مجسمه‌ها آنانی‌اند که برای الله متعال جسم و صورت می‌تراشند.

اهل سنت بر کفر مجسمه و مشبهه متفق‌اند، مشهورترین کسانی که تمثیل و تشبیه سخن گفته‌اند گروهی از یهود و نصارا و بعضی گروه‌های مسلمانان؛ مانند: کرامیه، باطنیه، سبئیّه

<sup>1</sup> - د. حسن شافعی: همان منبع ص ۱۷۸. ۱۷۹.

<sup>2</sup> - همان منبع ص ۱۰۸.

<sup>3</sup> - د. نوفیه حسین: جوینی امام الحرمین ص ۱۴۲. ۱۴۰.

<sup>4</sup> - معیار العلم ص ۹۵. ۹۴.

وهشامیه‌اند<sup>1</sup>..

نعیم بن حماد گوید: کسی که الله  $\Psi$  را شبیه مخلوق بداند کافر است<sup>2</sup>. و این از امامان اهل سنت مانند: أبو حنیفه، مالک، شافعی، احمد و غیره روایت شده است<sup>3</sup>.

این گروه‌های مجسمه و مشبیه به سبب آنکه بین جایگاه پروردگار و صفات او و جایگاه مخلوق و صفات شان تفاوت قائل نشدند، در گمراهی و کفر افتادند، اینها غایب را بر شاهد قیاس نمودند پس در آنچه افتادند، در آن گیر ماندند. اگر الله را چنان که سزاوار بود می‌شناختند و صفات الله را درست می‌دانستند اگر آنچه در ذات الله گفتند طبق میزان مخصوص برای فهم خالق می‌بود، و آنچه در مورد مخلوق گفتند طبق میزان مخصوص مخلوق می‌بود در این گمراهی نمی‌افتادند.

سبب این همه خطاها نقص و رعایت نکردن میزانی است که ویژه‌ی آفریدگاری می‌باشد که او را ندیده‌ایم و در مورد مخلوق میزان ویژه‌ی مخلوق است چنانچه گذشت اگر اینجا فهم از هردو میزان می‌بود این خلل در فهم، تصویر و احکام واقع نمی‌شد.

خواست و تقاضای عقل و نقل در این است که میزان غیب باید در امور غیبی و پوشیده استفاده شود که او الله  $\Psi$  است، و چیزی غیر از غیب به آن موازنه نشود چون عقل هر قدر که پیشرفت کند نمی‌تواند به علم یقینی و حقیقی در امورات پوشیده مطلق برسد؛ مانند: حقیقت و کنه إله، عالم جنیات و فرشتگان، بهشت و دوزخ، عذاب گور و مانند آن برسد، و جایز نیست که در مورد اینها مطابق چشم دید خود از موجودات صدور حکم کنیم.

نقش عقل در امور غیبی همانا دست یافتن از طریق استدلال به عالم پیدا و راه‌های مختلف آن به ایمان به آفریدگار آن است. ﴿أَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ﴾ (واقعه: 59). ترجمه: آیا شما آن را آفریده‌اید یا آنکه من آفریننده‌ی آن هستم؟

<sup>1</sup> - برای تفصیل دیده شود: الملل و النحل از شهرستانی (1841-1985) و کتاب الأسماء و الصفات از بیهقی با تعلیق کوثری ص 9 و مابعد آن، التبصیر فی الدین از اسفرائینی ص 119-121، الفرق بین الفرق ص 214-219، مجموع الفتاوی از ابن تیمیه (20/6)، الحجة فی بیان المحبة (87/1) و فتح الباری، کتاب التوحید (13/344).

<sup>2</sup> - شرح اصول الاعتقاد از اکانی (532/3).

3 همان منبع.

و ایمان به ذاتی که به آنها عالم است ﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ (ملک: 14).

ترجمه: آیا کسی را که آفریده نمی‌شناسد، درحالی که او لطیف و آگاه است).

پس از آن، نقش عقل همانا تصدیق هر چیزی که نسبت آن به این خالق هستی ثابت باشد، و ایمان محکم به آن و به اصول عامه‌ی آن می‌باشد. اما رسیدن به حقیقت و کیفیت معین آن از خلال قیاس غایب برشاهد که -چنانچه گذشت- یک قیاس باطل می‌باشد، ناممکن است؛ زیرا چنانچه گذشت این تفصیل جز از طریق حواس و مشاهده یا قیاس بر آن دانسته نمی‌شوند، اما از آنجا که غیب را هیچ بشری ندیده و از آن آگاه نیست، پس چگونه بر آن قیاس می‌شود و برایش صفات ویژه ذکر می‌شود؟

نقش عقل منحصر به این جهان قابل دید است که در آن رفت و آمد دارد و می‌تواند در آن نوآوری کند و معادن و داشته‌های زمین را استخراج کند و بلکه هم از جهان هستی که برای او مسخر شده است استفاده نموده آبادش بدارد و تا باشد که به پیشرفت، تمدن و رفاهیت دست یابد.

### ترازوی نقل و ترازوی عقل

آنچه به این باب تعلق می‌گیرد فهم ترازوی عقل و ترازوی نقل است. آمیختن بین هردو منجر به این می‌شود که منزلت و جایگاه یکی از آن دو کم شود، یا یکی به اثر دیگری ناپدید شود. جای شکی نیست که عقل اساس تکلیف است و بدون آن تکلیف برداشته می‌شود، پس مکلفیتی بدون عقل نیست، و عقل همچنان اساس فهم نصوص شرعی طبق قواعد زبان عربی و اشارات مختلف آن بوده و اساس اجتهاد از طریق قیاس و استحسان و مقاصد شرعی و امثال آن می‌باشد، چنانکه اجتهاد جز با استعمال عقل در خدمت نص و استنباط از نص و قیاس بر آن کامل نمی‌شود، و همچنان اساس برای فقه تنزیل و تحقیق مناط برای علت و نصی و... می‌باشد<sup>1</sup>.

<sup>1</sup> - مراجعه شود به کتاب ما: الاجتهاد والفتوی اهمیتها، و شروطها، وتطبیقاتها المعاصرة و در المنظومة المقاصدية (البعید

عقل در استدلال به شیوه‌های مختلف و متنوع جهت رسیدن به ایمان به الله متعال و تصدیق رسول خدا<sup>p</sup> و رسالت، نقش برآزنده داشته و اساس صحت ایمان می‌باشد.

اما نقشی نقل صحیح که "در کل قرآن کریم و حدیث ثابت تمثیل یافته‌است" روشن‌سازی چیزهایی است که الله<sup>Ψ</sup> از بندگانش می‌خواهد، همچون انجام دادن فرایض و واجبات و ترک محرّمات و منکرات و راهنمایی راه راست در همه اموری که انسان به آن نیاز دارد و برای خوشبختی انسان در دنیا و آخرت ضروری است، و بیان راه شر و گمراهی و راه‌های فسادپیشگان و گمراهان.

نقل در بیان پوشیده‌ها و تفصیل در آن به اندازه ضرورت انسان نقش منحصر به خودش را دارد؛ عقل به تنهایی راه رسیدن به این تفصیل عینی و پوشیده‌ها (غیبیات) را یافته نمی‌تواند، همچنان بیان عبادات و شعائر و تفصیل آن را با کم و کیف آن چنانچه الله<sup>Ψ</sup> از بندگانش می‌خواهد را نمی‌داند.

پس هر یک از این دو نقش ویژه‌ی خود را دارند و در بعضی حالات نقش مکمل را ایفا می‌نمایند. اگر این دو با هم خلط شود یا میزان یکی به جای دیگری استعمال شود به پیمایش نابرابر، فساد و گمراهی آشکارا منجر می‌شود.

### و در موارد ذیل خلط بزرگ و فساد گسترده رونما خواهد شد:

اگر عقل در مواردی استعمال شود که ویژه‌ی نقل باشد؛ مانند: تفصیل امور غیبی و شعائر دینی، آن هم بدون کمک گرفتن از وحی که در این صورت راهش را گم خواهد کرد؛ زیرا نه رهنمایی دارد و نه هم نوری که راهش را روشن سازد.

به بیش و کم بودن یا هم تغییر در تفصیل اعمال تعبدی حکم کند؛ مثل: تعداد نمازها، تعداد رکعات و کیفیت آن و آنچه ویژه‌ی جزئیات روزه و حج است؛ که در این صورت وارد جهان بدعات ناپسند شرعی شده که آن را گمراهی خوانده‌است.



امت اسلامی در روشنی فقه میزان، از وحی در تمام عرصه‌های آن و از عقل در تمام ساحات آن به یک تکامل سودمند و به دور از تناقض و تعارض استفاده می‌کند.

در روشنی فقه میزان، هرگز:

1. میان نقل صحیح و عقل سلیم تعارض به وجود نمی‌آید و این چیزی است که علمای پژوهش‌گر ما در گذشته و حال بر آن اتفاق دارد.

فخرالدین رازی در تفسیر کبیر و ابن تیمیه در کتاب ارزشمند خود دفع تعارض عقل و نقل در ۱۲ جلد این مسئله را مورد بررسی قرار داده و یادآور شده که بعضی علمای کلام، قانونی را در این مورد وضع کرده‌اند و آن این که هرگاه دلایل سمعی و عقلی، یا سمع و عقل یا نقل و عقل یا ظاهر نقلی و مسایل قطعی عقلی در تعارض قرار گیرند، تقدیم عقل واجب است، ولی نقل یا تأویل می‌شود یا هم به علم خدا واگذار می‌شود.

و پاسخی محکم و بسنده‌ای بر آن‌ها داده و روشن ساخته که دلائل‌شان کاملاً باطل است، و پس از بررسی سودمند به این نتیجه رسیده که این احتمالات نادرست و این فرضیه‌ها باطل‌اند، بناً هیچ تعارضی میان عقل صریح و نقل صحیح وجود ندارد.<sup>1</sup>

2. عقل بشر هر اندازه به بلوغ برسد، بازهم قادر به کشف کنه امور غیبی و تفصیل آن و ترسیم طریق هدایت، حق، صواب، و موجوبات ایمان نیست؛ ورنه الله تعالی فرستادگان خود را برای اقامه حجت نمی‌فرستاد.

چنانچه که الله تعالی فرموده است: ﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾ (نساء 165-166).

ترجمه: پیامبرانی که بشارتگر و هشداردهنده بودند تا برای مردم پس از [فرستادن] پیامبران در مقابل خدا [بهبانه و] حجتی نباشد و خدا توانا و حکیم است. لیکن خدا به [حقانیت] آنچه بر تو نازل کرده است گواهی می‌دهد [او] آن را به علم خویش نازل کرده است

<sup>1</sup> - در تعارض عقل و النقل از ابن تیمیه، تحقیق د. محمد رشاد سالم چاپ. دانشگاه امام محمد بن سعود.

و فرشتگان [نیز] گواهی می دهند و کافی است که خدا گواه باشد.

### موارد ذیل از وظایف عقل بشری نیست:

- اینکه بر شریعت حاکم باشد تا صحت و بطلان آن را تعیین کند، آن هم پس از اطمینان از صحت آن، هر آنچه که الله متعال از عقاید، عبادات و شرایع تعیین کرده در صورتی که نصوص صحیح و قطعی الدلالة باشند و در مقابل آن کدام دلیل پذیرفته‌ی شرعی وجود نداشته باشد، آن شرعا پذیرفته شده است، و عقل هیچ حق ندارد که آن را به شکل کلی و یا جزئی رد نماید.
- در صورتی که دلالت نصوص ظنی باشد، عقل حق دارد که شرائع و عبادات مستخرجه از آن نصوص را بر واقعیت‌ها تطبیق کند و یا هم در آن اجتهاد کند.
- عقل راجع به مقصد نهایی، وظیفه و پیامی که بشر بدان خاطر آفریده شده که عبارت از بندگی به معنای وسیع آن و آبادانی زمین در روشنایی برنامه‌ی الهی می باشد نقش تعیین کننده دارد و باید از آن در ابتکارات و نوآوری‌ها استفاده شود.
- همان طور عقل نقش بزرگی دارد تا در روشنایی قواعد معروف راجع به نصوص اجتهاد کند و آزادی آن هم تضمین شده است و قدرتی و یا هم شخصی وجود ندارد که اجازه ندهد عقل مفهوم نص صحیح را درک کند، البته این آزادی عقل تا زمانی است که دیدگاهی که مطرح می کند از چارچوب قواعد صحیح و منهج درست و مبتنی بر ثوابت بیرون نشود<sup>1</sup>.
- اسلام دین عقل است به این معنی که عقل را مطابق قضایا و مقررات خود مخاطب قرار داده است و آن را بر خلاف توایانی‌هایش مجبور نساخته است، و عقل را مخاطب قرار داده و آن را مدار تکلیف قرار داده است، و عقل را گرمی داشته و آن را مدار احترام و برتری انسان از دیگر مخلوقات گردانیده است، بلکه ایمان قابل پذیرش نمی باشد مگر آن ایمان که عقل پذیرفته باشد و به آن قناعت کرده باشد.
- خلط کردن این میزان و عدم فهم درست آن سبب می شود خلط و افراط و تفریط

<sup>1</sup> - فی ظلال القرآن چاپ. دار الشروق (807/2-809).

زیادی رونما شود، و ما می بینیم که:

- کسانی عقل بشری را خدا شمردند و از این رو آن را حاکم بر همه چیز در ثوابت دینی صحیح قرار می دهند.
- کسانی هم اند که عقل بشری و نقش آن را از زندگی حذف کردند.

در حقیقت هر دوی آنها از جاده‌ی درست به دور اند و راه را گم کرده‌اند، بناءً عقل نمی‌تواند که کنه غیبیات و عبادات محض را درک کند، مگر از طریق وحی صحیح که راه مستقیم را ترسیم می‌کند و توضیح می‌دهد، و عقل را از عیوب ترکیب ذاتی و عیوب فشار وارده بر آن از قبیل خواهشات، شهوات و وسوسه‌ها محافظت می‌کند، و همین طور راه عقل را به سمت علم و معرفت و تجربه باز می‌کند و استقامت رفتار او را در واقعیت زندگی مطابق شریعت عیار می‌سازد<sup>1</sup>، و وحی که چراغ عقل است مسیر عقل را روشن می‌سازد.

و همچنان تحقق خلافت زمین و اعمار آن ممکن نیست مگر با استفاده از عقل با تمام نیرو و توانی که خداوند برایش ارزانی داشته‌است، پس عقل هدیه‌ی الهی و چیزی است که خدا در وجود انسان دمیده‌است و انسان با آن قادر به انجام مأموریتش در آبادانی زمین و ایجاد تمدن و پیشرفت می‌سازد.

### میزان ایمان به قضا و قدر و میزان تکلیف (اوامر و نواهی)

یکی از اسباب انحراف عقیدوی هم‌چنان خلط میان میزان ایمان به قضا و قدر و میزان تکلیف و مسؤولیت است، نصوص ثابتی که به قضا و قدر تعلق می‌گیرد همان ایمان به الله دانا و تواناست، آن هم ایمان صادقانه قبل از قوع قدر. قدر پس از وقوع، به مؤمن انرژی می‌بخشد و او را در مقابل مصیبت‌ها شکیبا می‌سازد، چون می‌گوید: از قبل همین طور مقدر بوده‌است، پس اتفاق افتاد، و خیر را در چیزی می‌داند که خداوند برایش پسندیده‌است. فرقی نمی‌کند متعلق به دینش باشد و یا دنیایش، رمز شکیبایی و تحمل مصیبت‌هایش هم همین است، الله متعال می‌فرماید: ﴿لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ

<sup>1</sup> في ظلال القرآن، چاپ دار الشروق (809-807/2).

لَا يَحِبُّ كُلُّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿ (حدید: 23).

ترجمه: تا بر آنچه از دست شما رفته اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده است شادمانی نکنید و خدا هیچ خودپسند فخرفروشی را دوست ندارد.

اما میزان تکلیف، تحمل مسؤولیت را اقتضا می کند، کسی که مرتکب فعل حرام می شود، گنه کار است و در دنیا و آخرت یا هم تنها در آخرت مستحق عقاب است، اما کسی که فعل واجب و یا مستحب را انجام می دهد مستحق اجر و پاداش است، و یا هم کسی که فعل مباحی را انجام می دهد گنه کار نمی شود، پس میزان تکلیف -از پاداش و کیفر- بر اصل سببیت، علیت، قدرت و اختیار استوار است، تا وقتی مسؤول فعل خودش می باشد که به اندازه‌ی مسؤولیت خود اراده و اختیار داشته باشد، هرگاه این دو میزان را با هم جمع کرد، در حقیقت هریکی از آن‌ها را در جای خود گذاشته است، اولی در دایره‌ی ایمان و دومی در دایره‌ی سنت‌های الهی که سبب شده‌اند تا انسان مسؤول فعل خود باشد؛ چون الله متعال او را به اندازه‌ی مسؤولیتش در قبال افعالش قدرت و اراده داده است.

بناءً نصوص ویژه‌ی تکالیف و کیفر و پاداش بر میزان دومی که همان توان و اراده است حمل می شود و نصوص ویژه‌ی ایمان به تقدیر مطلق الهی بر میزان نخست حمل می شود که همانا میزان ایمان به قضاء، قدر، قدرت، اراده و حکمت الهی است.

درست نیست که تقدیر را دستاویز قرار داده ارتکاب منکرات از قبیل قتل و فسق و فجور را توجیه کنیم و بگوییم که چنین مقدر بوده است، چون تقدیر غیب است و جز الله متعال کسی دیگری آن را نمی داند، و انسان مکلف است آنچه را که پروردگار عالمیان برایش دستور داده است انجام دهد و از آنچه که او را باز داشته است، باز ایستد، پس توجیه گناهان با تقدیر، وزن کردن یک چیز به غیر از ترازوی ویژه‌ی آن می باشد که همانا میزان تکلیف و اختیار است.

اما میزان تکلیف در اوامر و نواهی، در صورتی که شرایط معتبره‌ی آن در تکلیف فراهم باشد، استوار بر تنفیذ است.

بناءً می توان گفت که میان این دو میزان هیچ تعارضی وجود ندارد، میزان قضاء و قدر ویژه‌ی علم، قدرت و اراده‌ی الله متعال است و ما تکلیفی جز تصدیق آن و رضایت به نتایج

آن نداریم، و مسؤولیت ما این است که در مقابل خیری که به ما می‌رسد شکرگزار و در مقابل آزمایش و شری که به ما می‌رسد بردبار باشیم؛ ولی میزان بایدها و نبایدها در صورتی که مکلف توان اجرای آن را داشته باشد و دیگر شروط تکلیف هم فراهم باشد استوار بر تنفیذ می‌باشد، پس هیچ تعارضی میان تصدیق و تنفیذ وجود ندارد.

کسی که این دو میزان را فهمید چشم‌اندازش روشن است و در عملش نه خلطی صورت می‌گیرد و نه هم شکی، و کل تلاش‌هایش را برای رسیدن به خیر به خرج می‌دهد، پس می‌توان گفت که هرکه را از بهر کاری ساختند<sup>1</sup>.

### میزان خبر و میزان تکلیف

میزان خبری که از الله متعال صادر می‌شود صادق، واقع شدنی و حتمی است، چه گذشته باشد یا هم حال و یا هم آینده، مثل خبر دادن الله متعال از آنچه که در آفرینش آسمان‌ها انجام داده‌است، و یا آنچه که به آفرینش و دستور و یا هم به روز رستاخیز تعلق می‌گیرد، مثل خبر دادن الله متعال از پیروزی رومی‌ها و یا قدرت‌مند شدن مؤمنان در زمین و غیره که در قرآن کریم و سخنان گهربار رسول خدا<sup>ﷺ</sup> آمده‌است.

پس همه‌ی این اخبار که الله متعال و رسول او از آن‌ها سخن گفته‌اند حق است که حتماً یا واقع شده و یا هم حتماً بدون هیچ گونه تردید واقع خواهد شد.

اما دستوراتی که الله متعال و پیامبرش صادر کرده‌اند در صورت فراهم شدن شروط تکلیف مثل عاقل و بالغ بودن و توان و قدرت و عزم و اراده داشتن به بندگان تعلق می‌گیرد، و این نوع دوم گاهی متحقق می‌شود و گاهی هم متحقق نمی‌شود.

بنابراین کسی که به میزان خبر الله متعال و رسول او<sup>ﷺ</sup> و میزان تکالیف علم دارد و در میان‌شان فرق کرده می‌تواند و آن‌ها را با هم در نمی‌آمیزد، در مسیر هدایت و بصیرت قرار دارد.

اما کسی که از این فقه و فهم برخوردار نیست، فکرش پریشان است، اخبار و اقدار الهی را با تکالیف شرعی خلط می‌کند؛ به طور مثال الله متعال راجع به مسجد الحرام می‌فرماید:

<sup>1</sup> این جزء از حدیثی است که آنرا بخاری در باب "فسینسره للعسری"، و مسلم در باب "خلق الادمی فی بطن أمه" روایت کرده‌اند.

﴿وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا﴾ (آل عمران 97) ترجمه: و هر که در آن درآید در امان است. لیکن این آیهی کریمه گرچند به لفظ خبر آمده است؛ اما بر تکلیف شرعی اولوالامر مبنی بر تلاش سریع برای تامین امنیت وارد شدگان مسجد حرام دلالت می کند.

برخی ها این طور فهمیده اند که آن خبر است، و به تبع آن برداشت شان این بوده است که هر کسی که داخل حرم شود به قدرت خدا امان می یابد، و طبعاً چنین اشخاصی در مقابل اتفاقات هجوم بر حرم شریف و چندین بار کشتن باشندگان آن از روزهای شهادت عبدالله بن زبیر تا وقائع سالیان اخیر حیرت زده می شوند.

این خودش خلل در فقه میزان است؛ چون این آیه مشمول میزان تکلیف است، نه میزان خبر.

### میزان ارادهی تقدیری و تکوینی و میزان ارادهی تکلیفی

آیاتی وجود دارد که در مورد ارادهی کونی وارد شده اند، چنانچه الله تعالی می فرماید: ﴿إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ (نحل: 40) ترجمه: ما وقتی چیزی را اراده کنیم همین قدر به آن می گوئیم پیدا شو، بی درنگ پیدا می شود.

این اراده را کسی رد کرده نمی تواند، همان طور ارادهی تکلیفی هم است که منظور از آن رهنمایی انسان به سوی انجام و ترک فعل می باشد؛ مانند این فرمودهی الله تعالی: ﴿مَا يَرِيْدُ اللهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيْدُ لِيَطَهِّرَكُمْ وَلِيَتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ (مائده/6).

ترجمه: خدا نمی خواهد بر شما سخت بگیرد لیکن می خواهد شما را پاک و نعمتش را بر شما تمام گرداند که سپاس [او] بدارید. پس این از باب تکلیف است، چنان که در گذشته بیان شد برای اراده دو میزان است: میزان ایمان و میزان سنت ها.

همین طور ارادهی تکوینی خدا با رضایت خدا تفاوت دارد، چون هر چه را انسان بخواهد و شروطش فراهم شود ارادهی تکوینی خدا به آن تعلق می گیرد، و لو که شر و کفر هم باشد، اما رضایت خداوند فقط به چیزی تعلق می گیرد که او دوست دارد و به انجام آن فرمان داده است، الله متعال می فرماید: ﴿وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ﴾ (زمر/7).

و برای بندگان کفر را نمی‌پسندد.

### میزان قضاء و میزان دعوت در تکفیر

این هم یکی از موضوعاتی است که نظریات و افعال به سبب کمک نگرفتن از فقه میزان به صورت دقیق دچار آشفتگی شده‌است، و آن این که ایمان تصدیق قلبی به وجود الله متعال و صفاتش، و به فرشتگان و کتاب‌ها و رسولان او و روز آخرت و تقدیر می‌باشد، بدیهی است که تصدیق یک امر قلبی است و جز الله متعال کسی دیگری آن را نمی‌داند، بناءً واجب است که هر که آن را به زبان آورد، ایمان پذیرفته شود، چون کسی قلب او را نشکافته است که بداند راست می‌گوید یا دروغ؟ ما به اساس ظاهر قضاوت می‌کنیم و فراسوی ظاهر را خدا می‌داند، بناءً نمی‌توانیم کسی را از دائره‌ی ایمان خارج کنیم، مگر اینکه خلاف ایمان به صورت قطعی از او صادر شود که در این صورت حکم به کفر او صادر می‌شود؛ چون او دیگر کافر شده‌است.

اما حکم کفر بر شخص مسلمانی که از او این کفر صریح صادر شده‌است درست نیست؛ زیرا شاید او تأویلی داشته باشد، تنها حاکم صلاحیت تکفیر او را دارد، آن هم بعد از تحقیق از وی و اینکه در آن سخن خود چه اراده و نیتی داشته‌است، و حالت علم و جهل و عاقل بودن و نبودن آن فرد و موارد دیگری را بررسی می‌کند. بناءً غیر از حاکم هیچ کسی صلاحیت تکفیر شخص معینی را ندارد، اما در صورتی که سخن و یا فعلی از او صادر شود که کاملاً کفر آشکار باشد، آنان این صلاحیت را دارند که بگویند: آن قول و یا فعل کفر است؛ چون میان کفر دانستن قول و فعل و میان تکفیر صاحب آن تفاوت است.

بناءً میزان دعوتگران "رهنمایی و بیان" است و میزان قاضی‌ها "اصدار احکام". این جاست که گفته می‌شود: دعوتگرانیم نه داوران.

این جا ترازوی قاضی حاکم و ترازوی دعوتگری دخالت می‌کند که وظیفه‌اش رهنمایی، اصلاح، بیان، دعوت به حکمت و نصیحت نیک است؛ نه اصدار حکم و تفتیش عقاید، همین جا بود که شیخ هضیبی رحمه الله در پاسخ جماعت التکفیر والهجرة گفت: (ما دعوتگرانیم نه داوران).

## میزان توکل و میزان استفاده از اسباب

همچنان در میان میزان توکل و میزان استفاده از اسباب، خلط وجود دارد، میزان توکل بر جانب اعتقاد و تصدیق بر این است که همه چیز به دست خداست و مدد از جانب الله متعال است و همانا روزی و مرگ تقسیم شده‌اند ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ فَوَرَبَّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِّثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ﴾ (ذاریات: 22 و 23).

ترجمه: و روزی شما و آنچه وعده داده شده‌اید در آسمان است پس سوگند به پروردگار آسمان و زمین که واقعا آن حق است همان گونه که خود شما سخن می‌گویید.

میزان افعال بندگان استوار بر اسباب بوده و محک آن قاعده‌ی علیت و سببیت است، و بر اساس قوانین فیصله کننده‌ی الله تعالی در پیروزی و شکست، در ثروت‌مندی و فقر، در قوت و ضعف، در تمدن و عقب‌ماندگی و در اینکه از آسمان سیم و زر نمی‌بارد، و برای انسان کار گرفتن از اسباب، هیچ چیزی میسر نمی‌شود؛ به استثناء معجزات که دارای میزان خاص است و نشان می‌دهد که الله تعالی آفریننده‌ی اسباب و مسببات است و گاهی در حالات خاصی که پیامبران به چالش برخوردند، این قاعده را شکستانده‌است.

کسی که حقیقت این دو میزان را بداند دچار خلط و سردرگمی نمی‌شود، چون در میان این دو میزان هیچ تعارضی وجود ندارد، یکی از آن ویژه‌ی بعد عقیدتی است که باید مؤمن با آن آراسته باشد و دیگری هم ویژه‌ی بعد عملی است، و هر دوی‌شان دستور و خواسته‌ی صاحب شریعت است، و هیچ تعارض و تناقضی در میان‌شان نیست.

اما کسی که آن را نفهمد، در بسیاری از مسائل دچار در هم آمیختگی و سردرگمی می‌شود، چنانچه یا به تنبلی روی آورده و کار و استفاده از اسباب را رها کرده دنیایش را بر باد می‌دهد و یا اینکه همه اعتمادش بر اسباب مادی است که گمراه و بدبخت می‌شود و ماده و خواهشاتش را به خدایی می‌گیرد و هلاک می‌شود.

اما افعال خالق بر میزان خالق تکیه دارد که استور بر اراده‌ی مطلق و توانا بر آفرینش و ایجاد از نیستی است که چون فرمان دهد "پیدا شو پیدا می‌شود".



## ترازوی سنت‌های الهی و ترازوی معجزات

همه‌ی این هستی از خود قواعد، احکام و قوانین عام و ثابتی دارد که تبدیل و تغییرپذیر نیست. الله متعال می‌فرماید: ﴿سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾ (احزاب/ 62).

ترجمه: سنت الهی در باره کسانی که پیشتر گذشتند و در سنت خدا هرگز تغییری نخواهی یافت.

همچنان فرموده‌است: ﴿سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾ (فتح/ 23). ترجمه: سنت الهی از پیش همین بوده و در سنت الهی هرگز تغییری نخواهی یافت.

و روش الله متعال نابودسازی ستمگاران است و تباهی ایشان را به ستم و سرکشی شان پیوند زده‌است و می‌فرماید: ﴿هَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الظَّالِمُونَ﴾ (انعام/ 47).

ترجمه: آیا جز گروه ستمگران [کسی دیگر] هلاک خواهد شد.

همچنان فرموده‌است: ﴿حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرًا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (یونس/ 24).

ترجمه: تا آنگاه که زمین پیرایه‌ی خود را برگرفت و آراسته شد و اهل آن پنداشتند که آنان بر آن قدرت دارند شبی یا روزی فرمان ما آمد و آن را چنان درویده کردیم که گویی دیروز وجود نداشت، این‌گونه نشانه‌ها [ی خود] را برای مردمی که اندیشه می‌کنند به روشنی بیان می‌کنیم.

و از روش‌های فیصله‌شده‌ی الله متعال به کارگیری اسباب و وسایل است؛ تاجایی که هیچ نتیجه و پیامدی بدست نمی‌آید مگر با به کارگیری اسباب آنها؛ و هر که اسباب را به کار گیرد به اراده، لطف و حکمت پروردگار نتایج را بدست می‌آورد.

این روش ثابت، قاطع و شامل که مسلمانان و غیر مسلمانان را در بر می‌گیرد، بالای الله متعال نشده بلکه او تعالی بر خویشتن چنین مقرر داشته‌است، چنانچه فرموده‌است: ﴿كَتَبَ

عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ ﴿ (انعام/12) ترجمه: رحمت را بر خویشتن واجب گردانیده است.

برای کسی که از اسباب رحمت استفاده نموده است و خساره و تباهی را برای کسی مقرر داشته است که اسباب آن را به کار می گیرد، چنانچه فرموده است: ﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِيَّ أَهْلَ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًا وَلَا نَصِيرًا﴾ (نساء/123). ترجمه: [پاداش و کیفر] به دل خواه شما و به دل خواه اهل کتاب نیست، هر کس بدی کند در برابر آن کیفر می بیند و جز خدا برای خود یار و مددکاری نمی یابد.

پس این یک قانون، عام، شامل، ثابت و همگانی است؛ برای همین، رسول الله P و صحابه کرام بیشترین تلاش، حرص و عمل کرد خود را نسبت به دیگران انجام می دادند.

در شب هجرت پیامبر P، از تمام تدابیر لازم را برای برون رفتن شان کار گرفتند با آنکه می دانست و می فرمود: ﴿لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ (توبه:40) ترجمه: اندوه گین مباش که خدا با ماست.

او با وجودی که رسول خدا بود بر معجزات و چیزهای بالاتر از قوانین هستی اعتماد نکرد؛ اما بر خداوند به گونه ای شایسته توکل کرد و از همین رو تنها به کمک خدا و توفیق او مطمئن بود، پس بین آنچه که خدا بر آن امر کرد که عبارت از توکل درست بر خداوند متعال است و در بین استفاده از اسباب جمع فرمود، و به هر دو دستور آمده است، همچنین پیامبر P در غزوه ی بدر چنین کرد و به ما الگو بخشید چنانچه از همه اسباب کار گرفت و کارها منظم کرد، سپس به سوی الله متعال با دعاء و نیایش روی آورد.

این سنتها که مهم ترین شان استفاده از اسباب است، یک اصل عمومی است، مگر اینکه صاحب سنتها که الله متعال است خودش بخواهد که از طریق معجزاتش این سنتها را بی اثر کند که این مورد، استثناء ویژه ای است که تنها به دست قدرت الله متعال تحقق می یابد نه به دست انسان، بناءً علماء بر اساس نصوص ثابت، اجماع کرده اند که تکیه بر معجزه و ترک اسباب برای انسان نادرست است.

پس میزان معجزات، بر قدرت الله متعال در امور خارق العاده استوار است، نه بر میزان اسباب و یا آنچه که سببیت و علیت می گویند، از این جهت کسی که ایمان به الله متعال

ندارد تصدیق نمی‌کند و کسی که ایمان دارد تصدیق می‌کند و تنها بر آنچه که حسب ظاهر معقول باشد اعتماد نمی‌کند، بلکه بر آن چه که در توانایی الله متعال و تحت قدرت مطلق او قرار دارد اعتماد می‌ورزد، به طور مثال تبدیل عصا به شکل مار بزرگ که دست آوردهای ساحران را می‌بلعد و باز به شکل اولی خود به قدرت الله آفریننده بر می‌گردد و هیچ قوانین سببیت و علیت بر آن تطبیق نه می‌گردد.

مگر غیر از معجزات - یعنی بر امور عادی - میزان سببیت و قوانین علیت تطبیق می‌گردد، بناءً در میان علماء این یک اصل ثابت است که هیچ چیزی بدون اسباب متعلق به آن واقع نمی‌شود.

و به سبب خلط این دو میزان، افراط و تفریط به میان می‌آید که بعضی از مردم از معجزات منکر می‌شوند و بعضی دیگری به این موضوع خیلی وسعت قایل هستند، و کارهای دیگری را هم بر آن قیاس می‌کنند، و سرنوشت امت را بر آن گره می‌زنند که هر دو کار نادرست است. از سویی هم میزان معجزات مادی یک استثنای خاصی است که نه امت بر آن ساخته می‌شود، نه دولت و تمدنی به اساس آن به وجود می‌آید، و نه دوام می‌آورد، بلکه این معجزات برای تقویت ایمان به راستی صاحب پیام است، و برای امت جایز نیست که سرنوشت خویش را بر آن گره بزنند، یا منتظر آن بنشینند، بلکه بر امت واجب است تا بر سنت الهی که متعلق به امور عمرانی، آبادانی، پیشرفت و تمدن است چنگ زنند، و همین منهجی است که رسول الله  $\text{P}$  بر وفق آن پیشرفت کرد، قسمی که دیده می‌شود معجزه‌ی بزرگ او قرآن کریم است که آن در ذات خود یک منهج زندگی است، و معجزه‌ی خویش را در خارق العادات نگذاشته - مگر در حالات خاص استثنائی - تا امت او نیز پیشرفت را در تمسک بر اسباب و سنن جویند، و به بازدهی و اقتدار ادامه دهند تا خداوند زمین و داشته‌هایش را از میان بردارد.

و همچنان استفاده از اسباب در ذات خود، متضمن ترک اسباب است، اگر کسی از اسباب سعادت استفاده کند ناگزیر است تا اسباب شقاوت را ترک کند، از همین جاست که نتیجه‌ی کامیابی در صورت التزام به شریعت اسلامی به دست می‌آید و هرگز برای کسی که مجموعی از نافرمانی‌ها را با آن بیامیزد متحقق نمی‌شود.

## ترازوی اختیار و ترازوی جبر و تسبیب<sup>1</sup> «جبریه و قدریه»

هدف ما از این، خلط میان ترازوی اختیار و ترازوی جبر-تسبیب و قدریه- است. کسانی که فلسفه‌ی قدیم و جدید و حتی علم کلام را بخواند، دشواری این مسئله‌ی انسان را درک می‌کنند که: آیا او مخیر است یا مُسبِب؟ قسمی که فلاسفه‌ی یونان و روم و اکثریتی از اهل کتاب در این موضوع سرگردان شده‌اند، و نظریات فرقه‌ها و نحله‌های اسلامی نیز در آن اختلاف زیادی نموده و نظریات گوناگونی ارائه داشتند که اکثر آنها در افراط و تفریط قرار گرفتند، ولی اگر از زاویه‌ی فقه میزان به جبر و اختیار بنگریم، کاملاً حل این معضله برای ما آسان می‌شود و حقیقت بر ما واضح شده و پوشیدگی و ابهام از ما زایل می‌شود، و آن این است که هر آنچه که محل تکلیف الهی باشد و بر آن پرسش و محاسبه و قاعده‌ی ثواب و عقاب باشد، انسان در آن به اندازه‌ی توان ضعیف خود دارای اختیار و اراده‌ی کافی است - ولی اختیار و اراده‌ی او مانند اراده‌ی الله متعال آفریدگار نیرومند و توانا نیست- و این شامل تمامی کارهای خوب و بدی است که انسان انجام می‌دهد و این به خاطر این است که میزان تکلیف خواهان اختیار است و همچنان میزان ثواب و عقاب بر مبنای مسؤولیتی استوار می‌گردد که صاحب آن در اجرای اعمال مختار و قادر باشد، از همین جاست که در صورت فقدان عقل، اراده و اختیار بر کسی عقاب و تکلیف نیست؛ زیرا در این صورت تکلیف بر محال خواهد بود و این خودش محال است، و همچنان این با اصل عدل مقدسی در تعارض است که هرگز نباید باعث خللی در اسلام شود.

و هر آنچه که محل سوال و جواب و محاسبه نباشد و قاعده‌ی ثواب و عقاب بر آن تطبیق نشود، انسان در آن مسیر است نه مخیر؛ مانند شکل انسان، نر و مادگی انسان، رنگ، درازی، پهنای و امثال آن که انسان در آن اختیاری ندارد.

پس در میان اراده و اختیار داشتن انسان و میان اراده و مشیت الهی هیچ تعارض و تناقضی وجود ندارد، و این به خاطر این است که اراده‌ی الله متعال از اراده‌ی انسان تفاوت

---

تسبیب بر خلاف تخبیب بوده و طرف‌داران این نظریه بدین باوراند که انسان هیچ‌گونه اختیاری نداشته و جبراً به آنچه که در تقدیر او نوشته شده روان است<sup>1</sup>

دارد، چون اراده‌ی الله متعال مطلق، حتمی و مسلط بر اراده‌ی انسان است، در حالی که اراده‌ی انسان مقید، ضعیف و تابع اراده‌ی الهی است، مگر سنت الله متعال بر این رفته است که برای انسان اراده و قدرت مناسبی اعطاء فرماید، تا قابل محاسبه، پرسش و پاسخ و ثواب و عقاب باشد؛ زیرا الله متعال عادل‌ترین حاکمان است و هرگز انسان را بدون داشتن اراده و اختیارش مورد محاسبه قرار نمی‌دهد.

اگر آیات قرآنی مختص به این دو اراده و مشیت یاد شده را گردآوری نمائیم، حتما این را خواهیم یافت که آن به طور آشکارا در روشنی میزانی که ما از آن یاد می‌کنیم در دو پله‌ی ترازو گذاشته می‌شود.

و به سبب خلل در این دو میزان روال جبریه - که می‌گویند: انسان مُسَيَّرٌ و مجبور است که هیچ اختیاری از خود ندارد- و قدریه - که اختیار مطلق را برای انسان ثابت می‌دانند- هردو گروه در دام گمراهی افتادند. این همه از فهم نادرست از آیات وارده در رابطه به اراده‌ی مطلق الله متعال، و اراده‌ی انسان می‌باشد، پس جبریه تنها بر این قول الله متعال تمرکز کرده‌اند که می‌فرماید: ﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ (تکویر: 29).

ترجمه: و شما نمی‌خواهید مگر آنکه خداوند، آن پروردگار جهانیان بخواهد. و این قول الله متعال که می‌فرماید: ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾ (انفال: 17). ترجمه: و آنگاه که تیر انداختی، تو تیر نینداختی بلکه این خدا بود که تیر انداخت.

و آیاتی از این قبیل که به جبر گراییدند، در حالی که قدریه به این گونه آیت‌ها که الله متعال می‌فرماید: ﴿فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾ (کهف: 29) ترجمه: پس هرکه بخواهد ایمان بیارد و هرکه بخواهد کافر شود. و به امثال آن استدلال می‌کنند و برای انسان مشیت مطلق قایل می‌شوند، از جانب دیگر فرقه‌ی اول -جبریه- به عظمت الله متعال و قدرت مطلق او تعالی نظر کردند و هیچ فاعلی به جز الله متعال ندیدند، و فرقه‌ی دوم - قدریه- به مسئله‌ی تکلیف نظر کردند، و الله متعال را منزّه از این دانستند که بندگان خود را مکلف به امری بسازد و مورد محاسبه و پاداش و عذاب قرار دهد که اراده‌ی انجام آن را

نداشته باشند<sup>1</sup>، پس هریکی نیم حق را گرفته و نیم دیگر را رها کردند، در حالی که حق در جمع کردن از لابلای میزان یاد شده می‌باشد. ابن قیم می‌گوید: دلایل جبریه در مقابل کسانی درست است که قدرت الله متعال را بر هر چیزی از اعیان و افعال رد می‌کنند، و به طور عموم مشیت و آفرینش الله متعال را نفی می‌کند. و ادله قدریه قوی و درست در برابر کسانی است که فعل بنده و قدرت و مشیت و اختیار تو را نفی می‌کند<sup>2</sup>.

و اگر آنها و اینها به میزان تکلیف و میزان قدرت الله متعال برگردند، هرگز در این خلل و پریشانی نخواهند افتاد، از همین خاطر ابن قیم گوید: بدون شک اهل حق کسانی‌اند که تمام حقایق موجود در یک طایفه را با حقایق موجود در گروه دیگر جمع می‌کنند، و از بطلان هر گروهی بیزار می‌جویند<sup>3</sup>.

پس مؤمن به قدرت مطلق خداوند ایمان دارد که آیات استدلال شده علیه جبریه به آن دلالت می‌کند و همان گونه به تمام آیاتی که علیه قدریه به آن استدلال شد ایمان داشته آنرا چنین تفسیر می‌کند: - سنت الهی بر این جاری است که برای انسان اختیار و قدرت ببخشد تا او محاسبه شود و بر نیکی و بدی‌اش پاداش ببیند، پس در این صورت تعارضی بین این دو وجود ندارد و این مفهوم از خلال فقه میزان به دست می‌آید که مردم عدل را استوار می‌دارند و با آن عدالت بین مردم تحقق پیدا می‌کند.

**قسم دوم: آنچه که به اداء عباداتی از قبیل نماز، روزه، زکات و مانند آن تعلق می‌گیرد.**  
و این قسم، عبادات محض یا شعائر تبعیدی نام دارد و در چیزهایی داخل است که فقهاء آنرا "تعبد" نامیده‌اند و اصل در آن توقف است.

**میزان قسم دوم: بر اخلاص و نیت و بر توقف و پیروی در موارد آتی استوار می‌باشد:**

1. **پیروی در اندازه و تعداد:** مانند تعداد نمازهای فرض، پس افزایش و کاهش در آن ناجایز است، البته یک مقدار تفصیل‌های پیرامون آن مندوباتی وجود دارد که خود

<sup>1</sup> - مراجعه شود به شیخ قرضایی: المرجعية العليا في الإسلام چاپ. الرسالة ص 177.

<sup>2</sup> - شفاء الغلیل في مسائل القضاء والحكمة والتعليل، ص 51-52.

<sup>3</sup> همان منبع.

شرع در افزایش و کاهش آن چشم‌پوشی کرده‌است، آن‌هم در همان حدودی که دلیل عام بر آن دلالت دارد؛ مثل: نماز شب.

2. **پیروی در کیفیت:** در آنچه که کیفیت آن محدود است؛ مانند نماز که با تکبیر آغاز و به سلام دادن انجام می‌پذیرد، پس تغییر کیفیت آن جایز نیست.

3. **پیروی در زمان آن،** اگر زمان برایش تعیین شده باشد، و در این باره تفصیل است:

\* عباداتی که مرتبط به زمان هستند؛ مثل "حج در ماه‌های مشخص" بناءً اداء و حتی قضایش در غیر زمانش جایز نیست، و اینجا عبادات دیگری نیز هست که مربوط به زمان است ولی اگر زمانش فوت شود قضا آورده می‌شود؛ مانند: نمازهای فرض، روزه، صدقه‌ی فطر و مانند آن.

\* عبادات نامرتب به زمان؛ مانند: ذکر الله متعال، خواندن قرآن کریم و دعاء، چنانچه در همه اوقات که مانع موجود نباشد جایز است.

4. **پیروی در مکانش،** اگر مکانی برایش تعیین شده باشد، مثل طواف گرد کعبه و وقوف در عرفه.

پس میزان عام در این قسم که ویژه‌ی شعایر است، همان میزان تعبد و توقف در هنگام دلالت نص خاص و عام می‌باشد؛ زیرا بدعت عبارت است از ایجاد یک فعل عبادتی یا افزایش در آن، یا تغییر کیفیت آن بدون اینکه اصلی در شریعت داشته باشد.

### ترازوهای پنج‌گانه برای عبادت‌ها و عادات‌ها

از دلایل گذشته و دلایل دیگر واضح می‌گردد که ترازوهای حاکم بر عقیده و بر عبادات به معنای وسیع آن همانا پنج ترازوی اساسی ذیل می‌باشد:

1. ترازوی نظر، استدلال، تعلیل و تحلیل. این ترازو ویژه‌ی ایمان به خدای متعال طبق آنچه گذشت می‌باشد.

2. ترازوی معجزات، برای اثبات رسالت فرستادگان و پیامبران علیهم السلام، و این ترازو شکننده‌ی سنت‌هاست، یعنی از سنت‌های خداوند متعال در این کاینات مستثنی می‌باشد و این ویژه انبیا علیهم السلام است، آن‌هم صرف به خاطر تصدیق

ایشان.

3. ترازوی تصدیق و پیروی است، و این ویژه‌ی جهان غیب از قبیل ایمان به فرشتگان، جن، شیاطین، روز آخرت، جنت، دوزخ و مانند آن می‌باشد<sup>1</sup> که الله متعال و رسول اکرم  $\text{P}$  آن را ذکر کرده‌اند که مربوط به عالم ماوراء ماده می‌باشد. پس کسی که ایمان به خداوند دارد بر او واجب است که به آنچه در رابطه به غیب می‌گوید، ایمان آورد؛ زیرا در آن غیر از آنچه که خدا و پیامبرش  $\text{P}$  خبر داده‌اند، مرجع دیگری وجود ندارد.
  4. ترازوی بدعت حاکم بر اعمال عبادتی خالص، مطابق آنچه گذشت.
  5. میزان ابداع مطلوب در غیر از عبادات محض و شعایر تعبدی از قبیل عادت و افعال.
- پس خلط میان این ترازوها درست نیست، ورنه در فهم خلل، ستم در حکم، و ظلم و حدگذاری در تعامل به وجود می‌آید.

## نوع دوم

### آنچه میان حقوق خدا و حقوق بندگان جمع می‌کند

از این نوع، اقسام دیگری به وجود می‌آید، ولی آنچه برای ما مهم است، این است که آنچه بر بعد مربوط به شعایر تطبیق می‌شود؛ ترازوی تعبد و توقف است و آنچه بر بعد دیگر تطبیق می‌شود، ترازوی تعلیل و معقولیت معنی است.

مثال: زکات از این جهت نمایانگر جانب شعائری است که عبادت مالی و یکی از ارکان اسلام می‌باشد و ترازوی عبادت بر حصه‌ها و اندازه‌ی تعیین شده‌اش تطبیق می‌گردد، پس اجتهاد در تغییر حصه‌های آن و مقداری که در نص آمده‌است، جایز نیست، اما هدف از این نظام تکافلی پایان دادن به فقر و نهادینه‌سازی سهمی است که برای فقیران و بی‌نویان بسنده‌است، به خاطر همین بعدش فرضیت آن به مجرد پرداخت، ساقط می‌گردد ولو نیت هم نداشته باشد، و اجتهاد و قیاس در هر آنچه نص قطعی یا اجماع در آن نیامده باشد جایز

<sup>1</sup> به تفسیر ابن کثیر (80-73/1) و التنویر و التحویر (229/1) و الدر المنثور (277-271/1)، تفسیر المنار (107/1) در تفسیر این فرموده‌ی او تعالی در سوره‌ی بقره ﴿يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾ مراجعه شود.



است.

## نوع سوم

### اوامر و نواهی وابسته به صلاح و اصلاح انسان

دگرگونی حقیقی او به سوی بهترین‌ها و تغییر آوردن در اطرافیانش تا آماده‌ی حمل امانت شده و توان ادای آن را داشته باشد، البته بر پایه‌ی اینها:

1. اصلاح دل تا سالم شود.
2. اصلاح نفس تا از یک سو سرزنش‌گر شود و از سوی دیگر آرامش یابد، خشنود و راضی ساخته شده و پراطمینان شود و از دایره (دستوردهنده بر بدی‌ها) بیرون شود.
3. اصلاح روان تا بلند و والا و گرامی شود و از پستی و خواری به دور باشد.
4. اصلاح عقل، تا به الله متعال و صفات او و به آنچه نازل کرده است مؤمن باشد، و در خیر و آبادی و اسباب آن و بیرون آوردن گنج‌های زمین و بلکه تمام هستی، به سود مصالح و منافع همه‌ی انسان‌ها مبتکر و اندیشمند باشد.
5. اصلاح اخلاق و رفتار، تا صالح و سودمند باشد و توانایی اصلاح دیگران را داشته باشد.

### میزان نوع سوم

#### جمع میان درون و بیرون، و پیدا و پنهان

ترازوی نوع سوم بر اثرپذیری فعل داخلی و تاثیرگذاری عملی استوار است، چنانچه صلاح و اصلاح تنها به شعارها نه تحقق می‌یابد و نه اداء می‌شود، بلکه به اثرپذیری و تغییر حقیقی از درون و تغییر بالفعل تحقق پیدا می‌کند، اینجا سخن از آن آیات بزرگی به میان می‌آید که از سخن بدون عمل باز می‌دارد و می‌گوید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ. كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾ (صف: 32).

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید چرا چیزی را به زبان می‌آورید که انجامش نمی‌دهید، نزد خداوند گناه بس بزرگی است که چیزی را بگویید و انجامش ندهید.

و خداوند یهود را به خاطر تناقض گفتار با کردار و صفات‌شان سرزنش کرده می‌فرماید:

﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ (بقره: 44)

ترجمه: آیا مردم را به نیکی دستور می‌دهید و خودتان را از یاد می‌برید؟ این در حالی است که کتاب را هم می‌خوانید، آیا عقل‌تان را به کار نمی‌بندید؟

و در حدیث صحیح آمده است: آنانی که امر به معروف می‌کنند و خودشان فعل معروف را انجام نمی‌دهند و آنانی که دیگران را از بدی منع می‌کنند ولی خودشان مرتکب آن می‌شوند روز قیامت سخت‌ترین عذاب را می‌بینند<sup>1</sup>.

بلکه جایگاه منافقین در پایین‌ترین طبقه‌ی دوزخ است؛ زیرا آنها اظهار به ایمان می‌کنند در حالی که کافراند، اظهار به اصلاح می‌کنند در حالی که مفسداند، او تعالی فرموده است: ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا﴾ (نساء: 145).

ترجمه: بی‌گمان منافقان در پائین‌ترین طبقه‌ی دوزخ‌اند و هرگز یآوری برای آنان نخواهی یافت.

حتی نفاق اخلاقی که قرآن و سنت سخت از آن برحذر داشته‌اند، آن را از جهت همین تناقض<sup>2</sup> هشدار داده است که مبدا نفرین خداوند و عذاب او ایشان را فرا بگیرد، و پیامبر P آن عالمی را که به آدم خیر را تعلیم می‌دهد و خود به آن عمل نمی‌کند به آن چراغی تشبیه داده است که به دیگران روشنی می‌دهد اما خودش را می‌سوزد<sup>3</sup>.

<sup>1</sup>- رجوع شود: صحیح البخاری با شرح آن: فتح الباری حدیث 3267 و صحیح مسلم و شرح آن حدیث 2989.

<sup>2</sup>- رجوع شود به صحیح ابن حبان، حدیث ۲۵۶، وطبرانی در الاوسط، حدیث ۷۹۶۱، و صحیح الجامع از البانی حدیث ۳۰۴۳.

<sup>3</sup>- طبرانی و غیره آن را به سند خود روایت کرده‌اند که پیامبر P فرمود: "مثال دانشمندی که برای مردم خیر را می‌آموزد ولی خودش را فراموش می‌کند مانند چراغی است که برای مردم روشنی می‌کند ولی خودش را می‌سوزاند" هیثمی در مجمع الزوائد (189/1) گوید: رجال آن مورد اعتماد اند، سیوطی در الدر المنثور (345/1) گوید: اسنادش جید است و البانی در السلسله الصحیحه (۱۱۳۳/۷) گوید: صحیح است و در کتاب اقتضاء الصراط المستقیم حدیث 70 هم چنین گفته است..

## نوع چهارم

### آنچه مربوط به تعامل با مردم است

طوری‌که ترازوی آن بر رعایت اهمیت تسلسل ذیل استوار است:

- \* نیکی با پدر و مادر و خوبی با فرزندان.
- \* خوبی میان زن و شوهر.
- \* خوبی با خویشاوندان نزدیک و نزدیک‌تر.
- \* خوبی و برخورد نیک با همه مردم، مگر در حالت جنگ و تجاوز که برای اینها میزان ویژه‌ای است ﴿وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا﴾ (بقره: 83) ترجمه: و برای مردم سخن نیک بگویید.
- \* تعامل بالمثل هنگام تجاوز همراه با برتری گذشت، شکیبایی و فروردن خشم.
- \* پاسخ نادان را با سلام دادن و از بین بردن بدی با نیکی در جامعه.

### ترازوی نوع چهارم

ترازوی نوع چهارم بر عدالت و نیکی و خوبی به مثابه‌ی یک قاعده‌ی عمومی استوار است، و در میان مَوْجِبَاتِ عدالت و مَوْجِبَاتِ نیکی و خوبی به استثنای حالت کارزار و نبرد، توازن برقرار است که بعداً به آن خواهیم پرداخت.

## نوع پنجم

### اوامر و نواهی مربوط به چگونگی تعامل انسان با اطرافیان

و هر آنچه خداوند در آسمان‌ها و زمین و میان این دو برایش رام کرده‌است.

### ترازوی نوع پنجم

ترازوی نوع پنجم ویژه‌ی آبادی زمین و همه کاینات است و آن ترازوی سنت‌های الهی برای استفاده از همه اسبابی می‌باشد که سبب آبادی، پیشرفت و استخراج گنج‌ها و دیگر چیزهای مفید می‌گردد.

و این ترازوی عامی است که در آن از کسی طرفداری نمی‌شود، هرکه آن را تطبیق کند مزد خود رابه اندازه ای که خداوند تعیین کرده است می‌گیرد.

البته آباد ساختن در اسلام -افزون بر آنچه گذشت- بر میزان رحمت و خلافت استوار است که می‌خواهد:

1. اینکه آبادی، خلافت، پیشرفت و تمدن به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان صورت بگیرد که نشان‌دهنده‌ی رحمت فراگیر است و به نام پروردگار صورت بگیرد که دلالت بر پرورش، عطوفت و نرمی دارد و هدفش رسیدن به کمال است و این همان چیزی است که خداوند در اولین آیه بر پیامبر رحمت جهانیان نازل کرد: ﴿أَفْرَأَ بَاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ﴾ (علق: 1-2).

ترجمه: بخوان به نام پروردگارت که آفرید، انسان را از خون لخته بیافرید.

و این در برگزیده‌ی این است که آبادی به سود همه انسان‌ها و بلکه به سود همه جهانیان باشد؛ زیرا الله متعال پروردگار جهانیان است؛ تنها پروردگار مسلمانان نیست، و این چیزی است که به طور وجوبی در تمام نمازهای خود هر روز حد اقل هفده بار آنرا می‌خوانیم ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ (فاتحه: 1-2).

ترجمه: ثنا و ستایش خدایی را که پروردگار جهانیان است، بحشده و مهربان است.

2. اینکه آبادی، پیشرفت و تمدن درسایه‌ی کرامت انسان و برای تحقق آن باشد؛ زیرا خود انسان محور خطاب تکلیف و خلافت است و از همین جهت خداوند در نخستین سوره به ما دستور داده است که ما این کاینات، این انسان و این کتاب‌ها را همراه با کرامت انسانی به خوانش بگیریم، اوتعالی فرمود ﴿اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ﴾ (علق: 3) ترجمه: بخوان و پروردگار تو بزرگوارترین است. یعنی بزرگوارترین برای انسان است.

3. اینکه: رقابت برای سازندگی به جایی نکشد که امتی یا ملتی داشته‌های زمین را در قبضه‌ی خود بگیرد و بدون در نظر گرفتن امت‌ها و ملت‌های دیگر آن را از آن خود سازد؛ زیرا الله متعال این زمین را برای همه‌ی بشر بلکه برای همه مخلوقات

آفریده است، می فرماید ﴿وَالْأَرْضَ وَصَعَهَا لِلْأَنَامِ﴾ (الرحمن: 10) ترجمه: زمین را برای همه مخلوقات بیافرید.

4. اینکه: در آبادی و پیشرفت، حقوق حیوانات و محیط را در نظر داشته باشی، به دیگر سخن هنگام آبادی زمین و هنگام استخراج گنج های آن، هیچ ضرری به حیوانات و محیط زیست نرسد و از همین جهت خداوند به ما دستور می دهد که قرائت ما درسایه ای ایمان به خدایی باشد که پروردگار جهانیان است ﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾ (العلق: 1).

ترجمه: بخوان به نام پروردگارت که بیافرید.

همانگونه خداوند ما را از هر عملی که منجر به اخلال در توازن زمین می شود، منع فرموده است، می فرماید: ﴿وَالْأَرْضَ مَدَدْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ﴾ (حجر: 19).

ترجمه: و زمین را گسترانیدیم، و در آن کوه های محکم و پابرجایی را فروافکندیم. و از هر نوع گیاه بهجت انگیز و مسرت بخش در آن رویاندیم.

و خداوند از هرگونه فساد در زمین بازداشته می فرماید ﴿وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا﴾ (اعراف: 56). ترجمه: در زمین بعد از اصلاح آن تباهی به بار نیاورید.

و سرکشان را چنین معرفی می کند ﴿وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ ۗ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ﴾ (بقره: 205).

ترجمه: و هنگامی که پشت می کند و می رود (و یا به ریاست و حکومت می رسد)، در زمین به تلاش می افتد تا در آن فساد و تباهی ورزد، و کشت و نسل (انسان ها و حیوانات) را نابود کند (و با فساد و تباهی خود، اقوات و اموال و ارواح را از میان ببرد)، و خداوند فساد و تباهی را دوست نمی دارد.

و خداوند واضح می سازد که عذاب خداوند زمانی فرامی رسد که به سبب تصرفات نادرست مردم در زمین فساد پیدا شده باشد، چنانچه می فرماید ﴿ظَهَرَ الْفُسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ (روم: 41).

ترجمه: به سبب اعمال مردم، فساد در خشکی و دریا آشکار شد تا به آنان جزای بعضی از کارهایشان را بچشانند، باشد که بازگردند.

و به همین خاطر سزای فساد در زمین از سخت‌ترین سزاهای بوده است ﴿ إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ  
يَحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ  
وَأَرْجُلُهُمْ مِّنْ خَلْفٍ أَوْ يَنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ۚ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا ۗ وَلَهُمْ فِي آٰلِ آٰخِرَةٍ  
عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿ (مائده: 33).

ترجمه: کیفر کسانی که با خدا و پیامبرش جنگ می‌کنند و در زمین به فساد می‌کوشند، آن است که کشته شوند، یا بردار گردند یا دست‌ها و پاهایشان یکی از چپ و یکی از راست بریده شود یا از سرزمین خود تبعید شوند. اینها زبونی و خواری‌شان در این جهان است و در آخرت نیز به عذابی بزرگ گرفتار آیند.



## فصل دوم

### ترازوی‌های تعامل، اقتصاد و معاملات

1. ترازوی اقتصاد اسلامی و توازن آن ترازوی اقتصاد اسلامی مبتنی بر آن است که عادات و اقدامات استوار بر اباحت می‌باشد، مگر آنکه دلیل ثابتی بر ممنوعیت آن دلالت کند، و اینکه محل آن -مال- در جهت پایداری اجتماع است و در نتیجه، مالکیت مال به غرض تأمین صلاح جامعه از حیث تولید، مصرف، مبادله، توزیع و تکرار آن دارای قیودی است.

بدون تردید، میزان موفقیت اقتصاد اسلامی استوار بر تحقق رشد همه شمول، خود کفایی کامل، کسب سرمایه‌های حلال و نیک‌بختی در دنیا و آخرت می‌باشد. اما نشانه‌های توازن در اقتصاد اسلامی در روشنی موارد آتی می‌باشد:

#### اول- توازن در همه فعالیت‌های اقتصادی و در داخل یک فعالیت اقتصادی،

#### که شش نوع است

1. توازن در ملکیت از لابلای موارد آتی:

- ملکیت در اسلام نه تنها ملکیت فردی نیست، آنگونه که در نظام سرمایه‌داری آزاد است و نه ملکیت اجتماعی - دولتی - است، چنانچه در نظام سوسیالیستی است. بلکه با نهایت دقت جمع‌کننده بین هردو است، از حیث اینکه ملکیت فردی مصوون بوده و تجاوز بر آن نارواست ولیکن آن (ملکیت فردی) مقید به قیودی است که در هنگام به دست آوردن، تولید، مصرف، تبادل و توزیع، به سود منافع عامه باشد،



همانگونه که تکرار توزیع کاملاً تابع منافع عامه و تکافل است. باوجود آن دولت حق نظارت بر این قیود، رهنمایی و تحقق اولویت‌ها و مانند آن را دارد<sup>1</sup> و همچنان آزادی ملکیت در چارچوب قواعد آن میسر است، طوری که اصل در اشیاء، عقود و شروط اباحت است، چیزیکه فضای گسترده‌ای را برای فعالیت‌های اقتصادی فراهم می‌سازد<sup>2</sup>.

- اسلام شروطی را بر تملک از حیث اسباب مشروع، و قیودی را بر ملکیت، به خاطر جلوگیری از حرص و احتکار و جلوگیری از پیامدهای فلسفه‌ی مادی، توأم با تشویق فراوان بر مال و کسب آن و بیان اهمیت و نقش آن در بیداری امت، جهت نابود سازی نشانه‌های رهبانیت و گوشه‌گیری، وضع کرده است.
- اسلام حقوق زیادی را مانند زکات، نفقه و امثال آن، بر مال در جهت تحقق همکاری و اینکه مال در دایره‌ی معینی محصور نگردد، وضع کرده است، ﴿كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ﴾ (حشر: 7)، ترجمه: این بدان خاطر است که اموال تنها در میان اشخاص ثروتمند شما دست به دست نگردد.

از سویی هم ملکیت و دارایی در حد معینی محدود نشده، بلکه اسلام آزادی قاعده‌مندی را داده است تا مسلمان با در نظرداشت شروط، قیود و حقوق گذشته، ملیون‌ها و ملیاردها را به دست آورد.

2. **توازن در تولید** از جهت رهنمایی اسلام به تولیدات سودمند و جلوگیری از تولیدات مضر به انسان، حیوان و محیط زیست.

با آنکه اسلام قیودی را بر تولید وضع کرده است، اما آن را عبادت دانسته و بر آن اجر و پاداش بزرگی در نظر گرفته است؛ زیرا هنگامی که چیز مفیدی تولید گردد، تمام کسانی که به شمول انسان و حیوان از آن استفاده می‌کنند، اجر و پاداش آن برای تولیدکننده جاری است و به همین ترتیب...

1 — برای معلومات مزید مراجعه شود به رساله دوکتورای ما، مبدأالرضا فی العقود، دراسة مقارنة، چاپ اول، دارالبشائر الاسلامیة/بیروت 1985 (1140/2 - 1218) با مصادر معتمد.

2 - همان منبع.

3. مصرف که لازم است به گونه‌ی میانه باشد، طوری که در نص قرآن کریم در وصف عباد الرحمن آمده است: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾ (فرقان: 67). ترجمه: و آنان که چون انفاق کنند، نه اسراف می‌نمایند و نه سخت‌گیری؛ بلکه در میان این دو، حدّ اعتدالی دارند.

و نیز الله متعال فرموده است: ﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا﴾ (اسراء: 29).

ترجمه: نه دست خویش از روی بخل به گردن ببند و نه به سخاوت یکباره بگشای که در هر دو حال ملامت‌زده و حسرت‌خورده بنشینی.

4. **مبادله از طریق عقودی** که نصوص شرعی دلالت بر آن دارند که باید بر عدالت و بر حقوق مساوی طرفین عقد استوار باشند، شریعت حقوق و وجایب را بین دو طرف عقد تقسیم کرده است، پس هرگاه در این توزیع خللی ایجاد گردد، عقد نامشروع می‌گردد، به طور مثال عقد قرض در اسلام بر ترازوی دارای دو کفه‌ی متعادل که در هر کفه‌ی آن حقوق و تعهدات یا امور مثبت و منفی قرارداد شده، در یک توازن دقیق استوار گردیده است. موضوع مثبت در کفه‌ی قرض دهنده -دائن- همانا لزوم ضمان قرض به مجرد تسلیم به قرض گیرنده است و در این کفه یک موضوع منفی نیز قرار داده شده که همانا نداشتن حق گرفتن هیچ مفادی از این قرض می‌باشد، و اما در کفه‌ی قرض گیرنده -مدیون- یک موضوع مثبت نهاده شده است که همانا استفاده از تمام درآمد حاصله از قرض است بدون اینکه دائن یا قرض دهنده در آن هیچ نوع حقی داشته باشد، لیکن در این کفه یک موضوع منفی نیز نهاده شده است و آن اینکه مال قرض به صورت مطلق در تمامی حالات حتا در حالت قوه‌ی قاهره هم بر ذمه‌ی وی می‌باشد.

به همین ترتیب عقد مضاربت شرعی - قراض- دارای ترازوی متشکل از دو کفه است، در کفه‌ی مضارب -بهره گیرنده- یک موضوع مثبت نهاده شده و آن اینکه تاوان مال جز حالات تعدی و تقصیر دیگر در هیچ حالتی به عهده‌ی او نیست، و یک موضوع منفی نیز در کفه آن نهاده شده و آن عبارت از مشارکت رب المال در درآمد حاصله از زحمات آن بر اساس فیصدی

توافق شده‌ی 50% و غیره است و در کفه‌ی صاحب سرمایه یک موضوع مثبت نهاده شده و آن اینکه سرمایه‌گذار در ربح حاصله از آن شریک است و یک موضوع منفی نیز در آن نهاده شده است و آن اینکه ضمانت مال آن جز در همان دو حالتی که پیش‌تر یاد شد (تعدی و تقصیر مضارب) بر عهده‌ی مضارب نیست. به همین ترتیب توازن در تمام عقود برقرار گردیده است.

در اینجا یک موضوع خیلی مهم دیگری نیز وجود دارد که عبارت از ضرورت استفاده‌ی هر عقد در مقتضای شرعی آن بدون کدام تغییر و عدم استفاده از آن در غیر از موارد تعیین شده می‌باشد.

5. **توزیع:** مکتب سرمایه‌داری در برابر سرمایه - پول نقد - فایده‌ی ربا - را گذاشته است، اما اسلام ربا را حرام گفته است؛ زیرا سودخوری بر اساس ترازوی عدلی که در جمله‌ی گذشته از آن سخن گفتیم، ظلم است، به خاطر آنکه تمام نقاط مثبت در کفه‌ی سودخوار و تمام نقاط منفی در کفه‌ی قرض‌گیرنده قرار می‌گیرد، چون کفه‌ی سودخوار به صورت مطلق در همه حالات بین ضمانت اصل سرمایه و گرفتن جزء از مال - بر اساس نسبت متغیر یا ثابت از اصل سرمایه - جمع می‌کند، درحالی‌که کفه‌ی قرض‌گیرنده تمام نقاط منفی از جمله ضمانت اصل سرمایه و ضمانت پرداخت فیصدی معین از اصل سرمایه به طوری افزودی و ربا را در خود جمع می‌نماید.

بنابراین شریعت اسلامی، عقود شرعی را به عنوان جایگزین وضع کرده است؛ مانند: بیع، سلم، مشارکت، مضاربت، مساقات، مزارعت و امثال آنها از عقود متوازن و عادلانه‌ای که بر اساس تقسیم حقوق و وجایب در میان طرفین و قاعده‌ی -نفع در برابر تاوان- در همه‌ی مشارکت‌ها استوار می‌باشد.

از طرف دیگر ربا ظلم بر جامعه است؛ زیرا ربا بر تولیدکننده و مصرف‌کنند یک مشقت است، درحالی‌که ربح ناشی از عقود شرعی - مشارکت‌ها - [ربح] تولید شده به صورت حقیقی است، هرگاه به دست نیاید، مستحق ربح نمی‌گردد.

## تکرار توزیع

بدون تردید نظام اسلامی در این زمینه از نظر برقراری توازن بین ثروتمندان و تهی‌دستان و همه طبقات جامعه در نهایت درجه اهمیت قرار دارد، بنابراین اسلام برای‌شان اجازه‌ی داشتن ملکیت، کسب ملکیت، تولید و انعقاد قرارداد (انجام معاملات) برای کسب مفاد و مال صحیح را داده‌است و در مقابل، حقوق ساده‌ای را بر ثروتمندان واجب ساخته است، اما این حقوق اندک، تکافل و تکامل را متحقق می‌سازد، این حقوق عبارت‌اند از حق زکات و حق نفقه و این حقوق طوری است که تکافل از داخل خانواده‌ی کوچک آغاز و همه جامعه را زیر پوشش قرار می‌دهد؛ و افزودن بر آنها صدقات، وقف‌ها، کفارات و دیات هم می‌باشد، پس از آن دولت از طریق اموال فیء و غیره در جهت تحقق تکافل اجتماعی دخالت می‌کند. پس اسلام از یک سو ثروتمندان را بدون اینکه حقوقی به دوش داشته باشند رها نکرده و از سویی هم بر ایشان ضرر نرسانیده که مال‌شان را از قید ملکیت‌شان بیرون کند یا قیود زیان‌آوری بر ملکیت آنها وضع کرده باشد، همچنان حقوق فقراء و تهی‌دستان را در یک توازن شگفت‌انگیزی تضمین کرده‌است.

## دوم- توازن بین نقش دولت، نقش فرد و بازار

مسئلاً که اسلام از راه نظارت، مسؤولیت را بین جامعه و دولت و مسؤولیت فردی در تکامل حقیقی قراردادده‌است، طوری که نصوص شرعی بر خطیر بودن این مسؤولیت در پیشگاه الله متعال و سپس در برابر امت دلالت می‌کند، می‌فرماید: ﴿وَقَفُّوهُمْ ۖ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾ (صافات: 24). ترجمه: آنها را نگهدارید که باید مورد بازپرس قرار گیرند!

و پیامبر (ﷺ) می‌فرماید: «کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیتة»<sup>1</sup> هر یک‌تان رهبر هستید و هر یک‌تان در برابر زیردستان‌تان پاسخ‌گو هستید. و خلفای راشدین این مسؤولیت را به مسؤولیت از انسان، حیوان و محیط زیست تعبیر کرده‌اند. چنانکه عمرؓ خلیفه‌ی دوم مسلمین فرموده‌است: اگر پای چهارپایی بر سرپل دجله بلغزد و بشکند، بی‌گمان عمر از آن پرسیان خواهد شد.

<sup>1</sup> حدیث صحیحی است که بخاری و مسلم آنرا روایت کرده‌اند.

اقتصاد دانان امروز می‌گویند که یکی از اسباب این بحران اقتصادی عمل نکردن دولت‌ها به وظایف‌شان در برابر بورس‌ها و مؤسسات مالی است، جوزیف استیگلیتز "برنده‌ی جایزه‌ی نوبل در اقتصاد و یکی از اقتصاد دانان ارشد بانک جهانی" در مقاله‌ای در مجله‌ی تایم می‌گوید: «من و سایر کارشناسان اقتصادی معتقدیم که: مقررات دولتی و نظارت دو عنصر اساسی در اقتصاد بازار کارآمد هستند و بدون این دو عنصر بحران‌های اقتصادی همچنان به تکرار اتفاق خواهد افتاد. بعداً در وهله‌ای نخست رهایی از قوانین تنظیم‌کننده‌ی دقیق، و کنترل مؤثر را در زمینه مقصر دانسته است.. سپس به اهمیت تعادل اشاره کرده‌است... و در پایان مقاله گفته‌است: این بحران به ما آموخته‌است که بازارهای آزاد و عاری از قوانین پر خطر هستند<sup>1</sup>.

### سوم- توازن دقیق در بین ضروریات، نیازها و تجملات (امور رفاهی)

در رابطه به تمامی اعمال دولت، سازمان‌ها و افراد بل در درون خود فرد -چنانکه گذشت- برای رسیدن به یک جامعه متعادل.

### چهارم- توافق میان تعادل و فقه اولویات

منظور از توازن، توقف در یک حد معین نیست؛ زیرا این از نظر اسلام پذیرفتنی نیست، چون اسلام به مسلمانان دستور می‌دهد که در تمامی زمینه‌های موجود پیشرفت پی‌هم داشته باشند و توقف، تأخیر محسوب می‌شود، الله سبحانه و تعالی می‌فرماید: ﴿لَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ﴾ (مدثر: ۳۷). ترجمه: برای کسی از شما که بخواهد گام پیش نهد یا پس بماند» و نگفته‌است که "یا توقف نماید" چون توقف در پس ماندن شامل است بلکه الله متعال ما را به تعجیل در کارهای خیر و رقابت در به دست آوردن پاکیزگی‌ها و پیش‌دستی در زمینه‌ی کشفیات و خلاقیت در آبادانی زمین و استخراج گنج‌های زمین و استفاده از تمام آنچه که الله متعال از زمین و آسمان و آنچه که در بین آن‌ها ارزانی داشته، امر کرده‌است؛ زیرا لازمه به چنگ آوردن یک چیز، قدرت یافتن بر آن و بهره‌مندی از آن است، چنانکه الله

1 - به وبسایب الجزیره نت مورخ 18 اکتوبر 2008م، مراجعه گردد.

متعال می‌فرماید: ﴿و سخر لكم مافی السماوات و مافی الارض جمیعاً منه ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون﴾ (جاثیه:13).

ترجمه: و آنچه در آسمان‌ها و آنچه را در زمین است به سود شما رام کرد، همه یکجا پدید آورده‌ی اوست، بی‌گمان در این (رام ساختن) برای گروهی که می‌اندیشند نشانه‌هایی است).

بنابراین رعایت اولویات و تلاش همیشگی و پیوسته برای به دست آوردن بهترین‌ها و نیکوترین‌ها، خواسته‌ی شرعی بوده و این بخشی از توازنی است که به آن امر شده و مافاتی با آن ندارد.

### خلل در توازن (چاه بی‌کاره و کاخ بر افراشته)

منظورم از عدم توازن: خللی به وجود آمده در میان تولید و مصرف در درون جهان اسلام و حتی در درون یک کشور اسلامی، و میان ضروریات و نیازمندی‌ها و تجملات و میان منابع انسانی در یک کشور و منابع مالی در یک کشور دیگر و بین... می‌باشد.

مثلاً دولت‌های خلیج عربی صاحب منابع مالی سرشاری هستند. خدا را شکر. و برخی از دولت‌های عربی و اسلامی دارای امکانات بشری فراوانی هستند، با این وجود سیاست‌های مؤثری برای رسیدن به توازن و تکامل گذاشته نمی‌شود، پس این یک خلل است.

و از سویی هم دولت‌های ثروتمند جهان اسلام تمام توجه خویش را به تجملات و رفاه معطوف داشته‌اند بل به فرهنگ مصرف و ولخرجی روی آورده‌اند، درحالی‌که آنان نیاز به فراهم ساختن ضرورت‌های صنعتی، زراعتی، غذایی و دارویی خویش دارند و در نتیجه همه این نیازمندی‌های خویش را وارد می‌کنند بدون اینکه برنامه‌ی عملی ۱۰ ساله، ۵۰ ساله و یا هم ۱۰۰ ساله برای بیرون شدن از دنیای مصرفی کامل به سوی دنیای تولید، صنعت و خودکفای و بلکه به صادر کردن به بیرون از کشور داشته باشند، با اینکه امکانات فراوان و حتی اضافی برای رسیدن به پیشرفت صنعتی، کشاورزی و بازرگانی را در اختیار داریم.

به همین ترتیب در سودان و دیگر کشورهای اسلامی مناطق وسیعی برای کشت‌های مختلف کامیاب و پرورش چهارپایان و پرندگان وجود دارد و حتی اگر از فناوری‌های معاصر بهره‌برداری شود، به سبد غذایی کافی برای کل جهان عرب تبدیل خواهد شد.

و به همین منوال ما در اکثر مسایل اقتصادی گواه خلل‌ها و عدم توازن در جهان اسلام هستیم، بنابراین عقب‌مانده و گرفتار فقر شده و درصد فقر در آن نسبت به جهان دیگر به بالاترین حد خود رسیده‌است.

از همین جهت قرآن کریم تمدن‌های سابقه را این‌گونه توصیف کرده‌است، اوتعالی می‌فرماید: ﴿فَكَأَيُّ مَن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَبَنُو مَعْطَلَةٍ وَقَصْرِ مَشِيدٍ﴾ (حج: ۴۵) ترجمه: پس چه بسیار شهر و دیاری که ما اهلش را در آن حال که به ظلم و ستم مشغول بودند به خاک هلاک نشانیدیم و اینک آن شهرها از بنیاد ویران است و چه چاه‌های بی‌کاره ماند و چه کاخ‌های برافراشته بی‌صاحب ماند.

طوری که الله متعال توضیح داده که سبب ابتلاء تمدن‌های گذشته به این سرنوشت، همانا ظلم به مفهوم گسترده‌ی آن بوده‌است و اینکه نتیجه‌ی ستمگری مسلماً خرابی است و لیکن از آیه‌ی شریفه فهمیده می‌شود که آن قریه -شهر- مرفه بوده و در آن کاخ‌های مجلل وجود داشته و لیکن ستمگر و نامتوازن بوده‌است؛ زیرا با آنکه کاخ‌های مجلل -مظهر سرکشی و خوشگذرانی- در آن موجود بوده‌است، با تأسف شدید که این وضعیت یاد شده بر اکثر مناطق جهان اسلام صدق می‌کند، زیرا کاخ‌های سر به فلک کشیده از مظاهر خوشگذرانی وجود داشت ولی وسایل تولید مانند چاه‌های معطل بود، و با هزاران اندوه که تمامی آنچه گفتیم بر بیشترین کشورهای اسلامی صدق می‌کند، چنانچه نمادهای رفاه و کاخ‌ها قد برافراشته‌است، ولی ابزارهای تولید به ویژه در زمینه‌ی صنعت و زراعت، به اندازه‌ی بسنده وجود ندارد. باید از خدا یاری خواست.

### خلاصه اینکه راه نجات در اقتصاد متعادل است

بنابراین بلندترین هدف اقتصاد اسلامی که از لابلای نصوص شرعی و مقاصد آن دانسته می‌شود همانا رسیدن به اقتصاد میانه‌رو، متوازن و سنجیده‌است.

الله متعال همه چیز این هستی را آفریده و به هرچیز وزن داد و هر چیز را در یک تعادل دقیق در جایش نهاد تا دارای یک جهان متعادل با تمام عناصر و خواص آن، باشیم، الله متعال می‌فرماید: ﴿وَالْأَرْضُ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُونٍ، وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ، وَإِنْ مِّنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ

وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ، وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ، وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ ﴿حجر: 19-23﴾.

ترجمه: و زمین را گسترديم و در آن کوه‌های عظيم افکنديم. و از هر چيز به شيوه‌ای سنجيده در آن رويايديد. و در آن برای شما و کسانی که روزی دهنده آنان نيستيد، انواع وسايل و ابزار معيشت قرار داديم. و هيچ چيزی نيست مگر آنکه خزانه هایش نزد ماست، و آن را جز به اندازه معين نازل نمی کنيم. و بادهای آيستن کننده را فرستاديم، و از آسمان آبی نازل کرديم و شما را بدان سيراب ساختيم و شما را نرسد که خازنان آن باشيد. هرآينه ما هستيم که زنده می کنيم و می ميرانيم و بعد از همه باقی می مانيم.

به همين ترتيب ساز و کار زندگی در اين دنيا جز با توازن دقيق مستقيم نخواهد شد، و اين به خاطر آن است که تمامی موجودات هستی جفت و جوره‌اند، و اين همان امری است که علم جديد آنرا به اثبات رسانده و قرآن کریم بيش از 14 قرن پيش آن را به وضوح بيان کرده است، چنانکه می فرماید: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ﴾ (يس: 36).

ترجمه: منزه است آن خدایی که همه جفت‌ها را بيافريد، چه از آنچه زمین می رويايد و چه از نفس‌های شان و چه آن چيزهایی که نمی شناسند.

از سرشت یک چيز جفت، تمايل آن به یکی از دو عنصر آن، يعنی به سمت راست يا چپ است، انسان که مرکب از روح و ماده‌ی گلی است، می تواند به سمت یکی از آن دو عنصر بيشتر متمايل گردد، شايد بيشتر به یکی از آن دو ميلان کند، اگر بيشتر به سوی اولی ميلان کند، به رهبانيت و گوشه‌گیری می انجامد و هرگاه بيشتر به سوی عنصر مادی تمايل کند، فلسفه مادی تحقق می يابد، و تمامی تصرفات او نيز همين طور است، بنابراین او در ذات خود و در تمامی تصرفات و افعال خویش شديداً نيازمند توازن است، و همچنين فعاليت‌های اقتصادی، سياسی و اجتماعی او نيازمند توازن است. تجربه، تاريخ و حقايق نشان داده است که بشر به تنهایی بدون هدايت الهی قادر به دست‌يابی به اين توازن نخواهد بود و از اين رو واپسين پیام -پیام اسلام- در تمامی اوامر و نواهی، ارشادات و رهنمودهایش بر اين تعادل استوار گردیده است.



برای همین، این میزان دقیق و با این توازن مانند خود قرآن کریم، فروفرستاده از نزد الله متعال است، او تعالی می‌فرماید: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ ۗ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ ۗ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾ (حدید/25).

ترجمه: ما پیامبرانمان را با دلیلهای روشن فرستادیم و با آنها کتاب و ترازو را نیز نازل کردیم تا مردم به عدالت عمل کنند. و آهن را که در آن نیرویی سخت و منافی برای مردم است فروفرستادیم، تا خدا بداند چه کسی به نادیده، او و پیامبرانش را یاری می‌کند. زیرا خدا توانا و پیروزمند است.

تا این توازن، ترازوی دقیق نداشته باشد، هرگز عدالت تحقق نمی‌یابد، بلکه جهان گاهی به سمت راست و گاهی به سمت چپ تمایل می‌کند، حق همیشه همان راه میانه و راه راست است، از این رو می‌بینیم که آیه شریفه به وضوح بین ترازو و تحقق عدالت پیوند می‌زند "تا مردم عدالت را برپا دارند" (حدید/25).

چنانچه این پیوند را بین عدالت و ترازو در فعالیت‌های انسانی می‌بینیم، طوری که قرآن کریم بین بقای آسمان و زمین متوازن و بین ترازو ارتباط برقرار کرده می‌فرماید: ﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ، أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ، وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ﴾ (الرحمن: ۷-۹).

ترجمه: (و آسمان را بر افراشت و ترازو را بنهاد تا در ترازو تجاوز نکنید؛ و وزن را براساس عدالت و انصاف، درست بسنجید و از ترازو نگاهید)

### میزان پیمان‌های انفرادی و پیمان‌ها میان امت و امام

بدون تردید ترازوهای همه پیمان‌ها بر قوانین واحدی استوار نیستند، هرچند که همه در این اشتراک دارند که از جمله عاداتی هستند که معانی پسندیده‌ای دارند، طوری که هر دسته یا مجموعه‌ای ترازوی ویژه‌ی دارد.

1. مسلماً ترازوی عمومی میان رئیس دولت و ملت مبتنی بر رضایت، عدالت و توانائی انجام تعهدات و ترقی امت، بازسازی، توسعه و دفاع از آن می‌باشد. و طرف اول عقد

که همانا مردم و ملت است، تحقق اراده‌ی شان مبنی بر پیشنهاد عقد- ایجاب- و قبول از طریق همه‌پرسی و انتخابات و آزاد شفاف که -مطابق قانون اساسی اگر وجود داشته باشد- موافقه‌ی اکثریت از طریق آن برای انتخاب طرف دوم- رئیس یا امام- صورت می‌گیرد یا از طریق انتخاب اعضای مجلس شورا- پارلمان- به رأی دادن اکثریت برای وی تحقق می‌یابد.

این یک عقد (قرارداد) عمومی اداری است که دارای معیار خاص خود است و از قراردادهای مالی و اداری فردی متفاوت است.

به نظرم بهترین ویژگی آن این است که این یک قرارداد عمومی اداری مبتنی بر نمایندگی از ملت در برابر مزد می‌باشد، پس ملت یا مردم طرف اول -موکل- و در نتیجه آنها تصمیم‌گیر هستند، ولیکن نصوص شرعی بر حقوق و مکلفیت‌های هردو طرف دلالت می‌کند و جایز است که متنی وارده در این زمینه و آنچه که مصالح و مقاصد شرعی از حکومت‌ها و تجارب کامیاب، تقاضا می‌کند مطابق یک قانون اساسی مدونی تنظیم گردد که از طرف ملت و مردم تأیید شده باشد. در این وقت بر طرفین قرارداد الزامی می‌گردد. بنابراین بین عقد بیعت برای امامت (ریاست) و سایر قراردادهای ویژگی‌های مشترکی وجود دارد، همان‌طوری که هریک از آنها تفاوت‌هایی نیز دارند، از جمله اینکه:

- عقود فردی بین دو شخص منعقد می‌گردد، درحالی که عقد بیعت در بین ملت و مردم از یک طرف منعقد می‌گردد، بنأ عقد بیعت هرگز کامل و صحیح نمی‌گردد و منعقد نمی‌شود جز آنکه موافقه اکثریت امت به شکل واضح بالای طرف دیگر حاصل گردد.
- فسخ عقود فردی با عقد بیعت متفاوت است، طوری که عقد بیعت دارای شرایط متفاوت از عقود فردی است.
- اصل در عقود فردی: مساوات بین طرفین عقد است، بنابراین قرآن کریم از این اصل به لفظ -ترازی- که دلالت کننده بر مساوات بین طرفین عقد می‌باشد، تعبیر کرده است، چنانکه الله متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ ۚ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ۚ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا﴾ (نساء: 29).

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اموال یکدیگر را به ناحق مخورید، مگر آنکه تجارتي باشد که هر دو طرف بدان رضایت داده باشید. و خودتان را مکشید. هر آینه خدا به شما مهربان است.

معلوم است که "تراضي" از باب مشارکت مساویانه بین طرفین می‌باشد، از این جهت فقهای ما گفته‌اند: قاعده و اصل همانا برابری عاقدین در تحقق رضایت و حقوق می‌باشد.

اما پیمان بین امت - مردم - و امام - رئیس دولت - استوار بر این است که طرف قوی که توانایی حل و عقد و خلع را داشته باشد، امت - مردم - است. از این رو قرآن کریم از آن به صیغهای تعبیر کرده که دلالت بر قوی تر بودن آن دلالت دارد، الله متعال فرموده است: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ (فتح: 18).

ترجمه: به راستی خداوند از مؤمنان هنگامی که زیر درخت با تو بیعت می‌کردند خشنود شد، و معلوم داشت که در دل‌های‌شان چیست، در نتیجه بر آنان آرامش فرود آورد و فتحی نزدیک را به آنان پاداش داد.

پس مبیاعه، مشارکت است و از باب مفاعله و دلالت بر این دارد که فاعل که فعل به آن تعلق دارد قوتی بیش‌تر از مفعول به دارد، پس محمدP، پیامبر و پیشوا بود و یاران گرامی پیامبر کسانی بودند که خدا و پیامبرP را پذیرفتند و سختی‌های این بیعت را تحمل نمودند، این آیه بر آن دلالت دارد: ﴿هُوَ الَّذِي آيَدُكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ﴾ (انفال: 62). ترجمه: او همان ذاتی است که با یاری خودش و مؤمنان از تو پشتیبانی کرد.

حتی الله متعال عامل را تکرار نموده است که همانا باء (حرف جر) است، تا بر اهمیت همکاری مؤمنین به پیامبرP دلالت نماید.

**لیکن پیامبرP دارای دو صفت بود**، صفت پیامبر بودنش که اطاعت از وی در آنچه که از جانب الله متعال تبلیغ می‌نماید، بدون اختیار لازم می‌باشد. و صفت امام بودنش که ترازوی پیمان‌ها، تعهدات و شورا بر او تطبیق می‌شود، برای همین پیامبرP در غزوه بدر به انصار مراجعه نمودند، چون آنها در بیعت عقبه به حمایت پیامبرP تنها در داخل مدینه تعهد نموده بودند، در نتیجه موافقه آنها (انصار) را برای رفتن به جنگ مشترک در بدر بیرون از

مدینه، به دست آورد، اما اولی الامر دیگری غیر از پیامبر (ص) تنها دارای صفت مبیعت (بیعت کردن) می‌باشند که در نهایت ترازوی مبیعت بر آن تطبیق می‌گردد. بدون شک در عقد و فسخ آن، حق به بیعت کنندگان بر می‌گردد، اینجاست که در اسلام نامگذاری بیعت کنندگان به اصطلاح "اهل حلّ و عقد" آمده است و آن دلالت می‌کند بر اینکه آنها در هنگام فقدان شروط و یا موجودیت اسباب موجب و منافع عامه جهت فسخ بیعت، در قدم نخست قادر بر فسخ و حل عقد هستند و در قدم دوم قادر بر عقد پرچم بیعت با کسی که شروط در او تحقق یابد، می‌باشند. و کلمه "حل" را با وجودی که بعد از "عقد" می‌آید، ولی مقدم ذکر کرده به خاطر اهمیت و ارزش آن و نیز اشاره به اهمیت ابقای همین حق در تمام حالات می‌باشد، به همین جهت بیعت در اسلام از تمام تمدن‌های گذشته که برای امت (مردم) حق حل و فسخ را نمی‌دادند، متفاوت است.

2. در داخل عقود فردی برای هر یک از دسته‌های عقود در روشنایی موارد آتی ترازوهایی است:

- بدون شک، ترازوی بخش عقود معاوضات مالی از ترازوی تبرعات متفاوت است، چون اصل در معاوضات این است که فریب در آن باطل کننده و یا فاسد کننده است، درحالی که فریب و جهالت در عقود تبرعات تأثیر نمی‌گذارد، لیکن دارای سرشت دیگری است که عبارت از عدم جواز استعمال آن برای کسب مفاد می‌باشد، مانند قرض حسنه که گرفتن زیادت بر آن نارواست.
- عقود نوع مشارکات بر اساس قاعده "تاوان در برابر نفع و مفادی به دست آمده از مشتری است در برابر ضمانتی که از مبیعه در صورت تلف شدن دارد" و عدم قطع آنچه که به مشارکه (زمین کشتی) می‌انجامد، استوار می‌باشد، بر عکس عقود بیوع اجاره‌ها و دیون.

حکم عقود امانات و توثیقات هم همین‌گونه بوده و دارای ترازوی ویژه خود می‌باشند.



## فصل سوم

### ترازوهای فهم دلایل

علاوه بر آنچه قبلاً یاد کردیم و چیزی که علم اصول فقه بیان کرده، تعداد دیگری از ترازوها و وزن‌ها ذکر می‌کنیم:

#### ترازوهای فهم قرآن کریم

بدون تردید، علم اصول فقه متضمن فهم الفاظ، دلالات الفاظ، مراتب و مفاهیم آن و چگونگی استنباط از آن می‌باشد، ما در این جا به آن نمی‌پردازیم، بلکه به موازینی می‌پردازیم که در فهم قرآن کریم و تحقق هدف نهایی که الله متعال آن را ذکر کرده کمک می‌نماید، الله متعال فرموده است: ﴿وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ (حدید/25).

ترجمه: و با آنها کتاب و ترازو را نیز نازل کردیم تا مردم به عدالت عمل کنند.

از مهم‌ترین چیزهایی که در فهم قرآن کریم، به فقه میزان تعلق دارد موارد آتی است:

**اول: درک روش و طریقه‌های درمان، شفاء و راه حل‌هاست،** آن در تثبیت عقیده و افکار، تصحیح مسیر انسانیت و رهنمایی آن به سوی سعادت دنیا و آخرت، ایجاد مبادی عامه، قواعد کلی و احکام اساسی و نیز بیان اهداف مخلوق، فروفرستادن کتاب‌های آسمانی، ارسال پیامبران و مقاصد عامه به تفصیل می‌پردازد ولی در تفصیل آن اندکی فرو می‌رود، پس قرآن کریم تفصیل برای اصول هرچیز بوده و توضیحی است برای هرچه که بشریت از راه‌ها و روش‌های هدایت به آن نیازمند است.

لیکن توضیح چگونگی تنفیذ، تفصیل وابسته به اصل، قاعده یا حکم از وجایب پیامبر<sup>ﷺ</sup> است، الله متعال فرموده است: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (نحل: 44). ترجمه: و قرآن را بر تو نازل کردیم تا چیزی را برای مردم روشن سازی که برای آنان فرستاده شده است و تا این که آنان بیندیشند. پس ترازوی سنت بر بیان، آشکار کردن و تفصیل استوار است.

بنا بر آن، خلط بین هر دو ترازو یا نادیده گرفتن یکی از آن، حتی اگر به خاطر دیگرش هم باشد، بدون شک به عدم فهم قرآن کریم به شکل درست می انجامد، بلکه منجر به خلل بزرگی در فهم خود اسلام می شود.

شاطبی می گوید: بدان که قواعد کلی ابتداء در زمانی که قرآن کریم به پیامبر<sup>ﷺ</sup> در مکه نازل شد وضع شد سپس در پی آن اشیای دیگری در مدینه نازل شد که بر مبنای آن، همه قواعدی که اصل آن در مکه وضع شده بود، تکمیل گردیده است که اول آن ایمان به الله متعال، پیامبر<sup>ﷺ</sup> و روز آخرت بود، بعد از آن اصول عامه ای مانند نماز، انفاق مال و غیره در پی آن آمده است<sup>1</sup>.

**دوم: قرآن کریم از خلال سنت‌ها، کلیات، مبادئ و مقاصد عامه آن درست فهمیده می شود، جدایی در میان آن و فهم جزئیات و فروع جواز ندارد.**

بدون تردید، قرآن کریم به سنت‌های الله متعال که تغییر و تبدیل را نمی پذیرد و به روش‌های کسانی که قبل از ما بودند از سنت‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی می پردازد، برای هریکشان ترازوی خاصی است، در نتیجه استخراج همین سنت‌های الهی که میزان آن ثبات است و سنت‌های انسانی، اجتماعی و سیاسی که میزان آن تغییر است واجب می باشد و در کنار آن نیاز است از هر دو میزان استفاده شود.

دقیقا قرآن کریم مجموعه ای از کلیات عمومی، مبادئ شامل و قواعد کلی قاطع را در بردارد، این به مثابه فطرت سلیمی است که نزد هر خردمندی که پرده شهوت و عناد، خردش را نپوشانیده باشد معروف است، قرآن کریم به آن اشاره نموده می فرماید: ﴿وَيَحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتُ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ﴾ (اعراف: 157).

<sup>1</sup> - الموافقات (3/3).

ترجمه: و پاکیزگی‌ها را برای آنان حلال می‌گرداند و پلیدی‌ها را بر آنان حرام می‌گرداند. اینک برای آنها چیزی را که فطرت و عقول سلیم آن را پاک می‌شمارد حلال می‌گرداند و هرچیزی را که فطرت سلیم و خردهای درست آن را ناپاک شماریده‌است، بر آنان حرام می‌سازد. پس پلیدی، زیان و فساد آن را درک کرده‌اند.

از این جهت، میزان این نوع ثبات است و رفتن از آن به سوی سایر محرمات بر اساس پلیدی، زیان و فساد می‌باشد که فطرت سلیم و عقول درست آن را درک می‌نماید.

### مقاصد قرآن کریم

بدون شک، قرآن کریم به مقاصد کلی و مقاصد جزئی تفصیلی پرداخته‌است که می‌توان آن را در دو مقصد کلی خلاصه کرد و آن دو عبارتند از: مقصد اصلاح انسان و نیک‌بخت ساختن او در دنیا و آخرت و مقصد تحقق آبادی.

#### 1. مقصد اصلاح انسان

##### • منظور از اصلاح انسان

اصلاح همه جانبه‌ی فرد و جماعت در عقیده و اخلاق -درونی و بیرونی-، دور کردن فساد از وی و جلوگیری از آن، و مبارزه با تمام انواع فساد - اداری، مالی و محیطی- می‌باشد، الله متعال به زبان شعیب فرموده‌است: ﴿إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ ۗ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ ۗ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾ (هود: 88).

ترجمه: من قصد [کاری] جز اصلاح در حد توان خویش ندارم و توفیقم جز به [فضل] خدا نیست. بر او توکل کرده‌ام و به سوی او باز می‌گردم.

##### • تغییر فراگیر درونی و بیرونی

مقصد اصلاح، مقصد تغییر فراگیر درونی و بیرونی -نفس، قلب، عقل و تصرفات- را به بهترین شکل تکمیل می‌نماید و آن عبارت از تغییر عقاید فاسد به عقیده‌ی درست و تزکیه‌ی نفس می‌باشد، با این کار انسان صالح و مصلح می‌شود.

#### 2. مقصد تحقق آبادی به گونه‌ای که الله Ψ آن را می‌خواهد، طوری که تحقق مصالح،

منافع، خوبی‌های دنیا و آخرت و دفع مفاسد، و زیان‌ها و پلیدی‌ها بر آن مرتب گردد.



قرآن کریم خوبی‌ها را برای مامی خواهد و اینکه تمام مخلوقات در زیر سایه‌ی عدالت و حقوق متقابل از آن استفاده کند، و ضرر و مفسد را از تمام مخلوقات اعم از انسان، حیوان و محیط زیست دفع نماید، الله  $\Psi$  فرموده است: ﴿وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ﴾. (الرحمن: 10) ترجمه: خداوند زمین را برای (زندگی) انسان‌ها بیافرید. یعنی برای همه مخلوقات. و دقیقاً این آیه بعد از این قول الله متعال آمده که فرموده است: ﴿الرَّحْمَنُ، عَلَّمَ الْقُرْآنَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ﴾ (الرحمن: 1-3) ترجمه: خداوند مهربان، قرآن را آموزش داده، انسان را آفریده. سپس فرموده است: ﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ، أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ، وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ﴾ (الرحمن: 7-9).

ترجمه: آسمان را برافراشت و قوانین و ضوابطی را گذاشت، [با این هدف] که در سنجش از حد مگذرید، در وزن کردن و بر کشیدن (کالاها و در متر کردن و اندازه‌گیری چیزها) دادگرانه رفتار کنید و از ترازو مکاهید (و کم و کاست ندهید و کم فروشی نکنید).

هدفم این است که میزان فهم آیات قرآن کریم و احکام آن باید موافق با این مقاصد بوده و تحقق بخشنده‌ی آن باشد، نه معارض آن.

3. متأثر نشدن اصطلاحات آن از هیچ یک از عرف‌های آینده: دقیقاً قرآن کریم مجموعه‌ی از اصطلاحات خاصی دارد؛ مانند کلمه‌ی فقه و مشتقات آن، بناء لازم است همان اراده‌ی فراگیری که قرآن کریم از فقه برای جهان، انسان و سنت‌ها دارد، باقی بماند، پس تغییر معانی رایج آن در قرآن کریم طبق عرف زمان نزول به معانی رایج در رسم‌های بعدی جواز ندارد، مصطلحات قرائت، سنن و امثال آنها هم همین‌گونه است.
4. تعامل با قرآن کریم با روش فهم دوگانه، و نگاه جامع به اهداف قرآن کریم و تمام آیاتی که در یک موضوع وارد شده‌اند و حتی احادیثی که قرآن را توضیح داده‌است اگر پیدا شود، این نگاه را به نام نگاه دوگانه که استوار بر دو کفه‌ی ترازو است، یا دوگانه‌ای به دور از نگاه یگانه نامیده‌ام. به طور مثال اگر از این آیه ﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ (تکویر: 29).

ترجمه: و حال این که نمی‌توانید بخواهید جز چیزهائی را که خداوند جهانیان بخواهد. و این قول الله  $\Psi$ : ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾ (انفال: 17) ترجمه: و هنگامی که [به سوی آنان خاک] افکندی، تو نیفکندی بلکه خداوند افکند.

و آیات دیگری امثال آنها، حکم را اخذ نمایم، البته قول جبریه مبنی بر اینکه انسان مُسَبِّر است (انسان در زندگی بگونه ای است که خدا برای او هرچه بخواهد همان است و از خود اختیاری ندارد) ظاهر می‌شود، و لیکن اگر برآن آیات دیگری را که قدریه و معتزله به منظور اثبات اختیار مطلق به آن‌ها استدلال نموده‌اند علاوه کنیم، مانند قول الله متعال که فرموده است: ﴿فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾ (کهف: 29).

ترجمه: پس هرکس که بخواهد ایمان بیاورد و هرکس که بخواهد کافر شود.

و تمام آیات که افعال و پاداش را به انسان نسبت داده، به حق می‌رسیم و آن عبارت از این است که الله متعال برای انسان آزادی، اراده، اختیار و مشیئت را عطا فرموده و لیکن اراده، قدرت و مشیئت الله متعال فوق اراده انسان می‌باشد، پس این دایره اولی برای آن مهم است، الله Ψ آفریننده‌ی هر چیز و قادر بر هر کاری است، در عین زمانی که برای اراده‌ی انسان دایره‌ای خاصی مطابق سنت‌های الهی وجود دارد.

ابن قیم گوید: بزرگان این مذاهب، با وجودی که هر گروهی از آنها به خطا و صواب رفته‌اند، باز هم بهره‌ای از حق برده‌اند، به طور مثال حق با جبریه در این است که افعال بندگان مخلوق الله متعال می‌باشد و لیکن در نفی اراده و اختیار از انسان خطا نموده‌اند، قدریه در اثبات قدرت، اختیار و اراده به حق رسیده‌اند، اما در مستقل قرار دادن آنها از قدرت، اراده و مشیئت الله متعال به خطا رفته‌اند.

همین‌گونه در تمام قرآن کریم که به دو موضوع پرداخته‌است، مانند ستایش و نکوهش دارایی، تهی‌دستی و توانمندی و امثال آن. بدون شک تعدادی از آیات و احادیث نبوی را می‌بینیم که در مدح و ستایش مال و نقش آن در پیشرفت و خوبی‌ها صحبت می‌نماید و تعداد دیگرش از نکوهش مال، زشتی، فتنه و خطر آن و مانند این‌ها صحبت می‌سرخ می‌زند.

لیکن اگر هر دو طائفه را طبق "فهم دوگانه" و نظریه‌ی "جفت" جمع نمایم، مشکلی یافت نخواهد شد، به گونه‌ای که ستایش از مال و توانگری به حالتی حمل کرده شود که مال و ثروت از راه مشروع کسب و در راه خیر صرف شود، و نکوهش آن دو به حالتی حمل شود که از راه حرام به دست آید، یا سبب و وسیله برای بدی، فتنه و امثال آن باشند<sup>1</sup>.

<sup>1</sup> - شفاء الغلیل، تحقیق سید عمران، و د. سید محمد سید چاپ. دارالحدیث قاهره ص 305.

روش جوهری جمعی دوگانه مجتهد یا پژوهش‌گر را به حق جامع رسانده و توازن را از خلال نگاه به دو کفه‌ی ترازو متحقق می‌سازد، اما نگاه یک جانبه‌ی جزئی دیدگاهی است که پیوند نصوص را قطع می‌کند و هر فهم یا بنا بر اساس آن بدون شک منجر به تناقض و تعارض می‌شود، واضح است که نگاه دوگانه و جوهری با سرشت انسان و بلکه با تمام جهان که استوار بر جفت بودن است، هماهنگ و متناسب می‌باشد، الله متعال فرموده‌است:

﴿سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ﴾<sup>1</sup>

(یس: 36).

ترجمه: تسبیح و تقدیس خداوندی را سزاست که همه‌ی نرها و ماده‌ها را بیافرید، اعم از آنچه از زمین می‌روید، و از خود آنان و از چیزهایی که ایشان نمی‌دانند.

در نتیجه فهم آیاتی که ارتباط به این انسان زوجی (زندگی مشترک مرد با زن با ازدواج) دارد، تکمیل نمی‌گردد مگر به خود منهج زوجی.

تعامل با قرآن کریم با روش همه‌جانبه برای کلیات<sup>1</sup>، قواعد عمومی و اصول عامه آن که با نهایت دقت به آن توجه نموده‌است و در تفصیل به جز اندکی داخل نشده‌است، توجه به این اصول، پژوهش‌گر، مفتی و مجتهد را بر فهم قرآن کریم، دلالت‌ها و اشارات آن<sup>2</sup> کمک می‌نماید.

<sup>1</sup> - غرض از کلیات: الفاظ و جملاتی است که در قرآن کریم بر معنای جامع آمده‌است؛ مانند سخن ابن عباس و ابن زید: هر چه در قرآن کریم (رجز باشد آن عذاب است)، گاهی همراه اطلاق، استثناء را ذکر می‌نمایند، مانند: هر واژه‌ی "بعل" که در قرآن کریم ذکر می‌شود به معنی شوهر است مگر در سوره صافات ﴿أَتَدْعُونَ بَعْلًا﴾ یعنی: آیا بعل (نام بت) را به خدایی می‌خوانید.

مراجعه شود به: المفردات فی الفاظ القرآن از راغب اصفهانی، و البرهان فی علوم القرآن (138/1)، لیکن هدف من از کلیات وسیع‌تر از آن است، به ویژه کلیات عامه‌ای که به معنی شامل ثابت آمده‌است؛ مانند کلیت عدل، کلیت رحمت و همچنان برای تفصیل بیشتر مراجعه شود به: د. احمد ریسونی: الکلیات الأساسية للشریعة الاسلامیة.

<sup>2</sup> - برای تفصیل بیشتر مراجعه شود به کتاب ما: الاجتهاد و الفتوی اهمیتها، و شروطها، و تطبیقاتهما المعاصرة، و دور المنظومة المقاصدیة (البعده المقاصدی) فی ضبطها و تجدیدها. طبع: دارالبشائر الاسلامیة بیروت 1438 هـ ص 65 -

## 5. تعامل با قرآن کریم به گونه روشمند

➤ شامل پی‌گیری محل ورود هر کلمه در قرآن و کاربرد مختلف آن می‌باشد، گاهی یک لفظ در یک سوره بر یک معنی، در سوره دوم بر معنی دیگر و در سوره سوم بر معنی دیگری اطلاق می‌شود، مانند لفظ "روح" و "آیه" و "نسخ" پس وقتی که مجتهد یا مفتی به جمع نمودن این کلمات در آیات اقدام ننماید غالباً در خطاء واقع خواهد شد.

خلاصه اینکه تفسیر موضوعی تحلیلی برای فهم درست و اجتهاد دقیق مطلوب می‌باشد.

➤ شامل معانی کلمه در عصر نزول قرآن کریم و تغییری که بر آن عارض شده‌است را در بر می‌گیرد، چنانچه برای تشخیص کلمه باید به زمان رسالت رجوع شود، و این خواهان شناخت آیات مکی و مدنی و شناخت خصایص زمانه‌ی هر کدام آنها می‌باشد.

➤ شامل دانستن قرینه‌ی موضوعی، مکانی، زمانی و آنچه بدان ملحق است، یعنی آیات که بعد از آن آمده‌است، می‌شود.

6. **حرص شدید به تفسیر قرآن توسط خود قرآن**، چون از روش قرآن کریم یکی هم این است که در جایی مجمل و در جایی دیگر به طور مفصل بیان می‌دارد، پس چون حل موضوع را در آیات مجمل دریافت نتواند، بر اوست که به بیان و توضیح پیامبر گرامی U و پس از آن به روایات ثابته از اصحاب کرام مراجعه فرماید<sup>1</sup>. و خواسته‌های لغت عربی، علوم، آداب و فقه را در نظر بگیرد.

7. **تطبیق میزانی که علم الهی می‌خواهد، نه علم بشر**، منظورم این است که قرآن کریم از جانب خداوند دانا و آگاه با تمامی کارهایی که اتفاق افتاده و اتفاق خواهد افتاد فرستاده شده‌است، بنا بر این حاکم کردن تفسیر یک یک زمان از مسایل هستی و انسانی بر قرآن و یا این که این تفسیر را بنیادی بر نسل‌های بعدی قرار دهیم، جایز نیست.

<sup>1</sup> برای تفصیل بیشتر به کتاب مؤلف: الاجتهاد والفتوی‌ اهمیتها، شروطها، وتطبیقاتهما المعاصرة، و دور المنظومه المقاصديه (البعده المقاصدی) فی ضبطهما وتجدیدهما چاپ. دارالبشائر الإسلامیة بیروت 1438 هـ ص 69-70.

به طور مثال: کشفیاتی صورت گرفته است که قرآن کریم از آن‌ها یاد کرده است و یا بسیار روشن به آن‌ها اشاره کرده است، از معجزات علمی و طبیبی قرآن کریم است که گذشتگان آن را نمی فهمیدند، شاید بسیاری از علمای گذشته آن آیات را مطابق علم زمانه‌ی خودشان تفسیر کرده باشند، پس آن تفسیرها بر کسانی که پس از آنان آمده‌اند حجت شده نمی‌تواند. از جانب دیگر انتساب تفسیر علمی به قرآن جواز ندارد، مگر اینکه از حقایق علمی ثابت باشد؛ یعنی آیات قرآن کریم به عقاید، احکام، داستان‌ها، پندها و آیات تکوینی تقسیم می‌شود، که تفصیل آیات عقاید و احکام تکمیل گردیده است اما بیان آیات کونی یا کیهانی تکمیل نشده است. ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ﴾ (فصلت، ۳۵). ترجمه: نشانه‌های مان را در اطراف هستی و در وجود خودشان نشان خواهیم داد.

8. **اعتماد بر محکمت که اصل کتاب اند**، و آنها را مرجع متشابهات گردانیدن، و خودداری از فرورفتن در متشابهات، یا واگذاری فهم آنها برای علمای دانشمند متبحر در روشنیایی محکمت، ومنظور ما این است که گاهی فهم قرآن کریم حتی با ترازوی فهم سنت شریف - که خواهد آمد - متفاوت است.

### اهمیت والای ترازوهای فهم سنت

از وظایف رسول گرامی علیه الصلوه والسلام تربیه و تزکیه مسلمانان و یاد دادن همزمان قرآن و حکمت بود، او تعالی در وصف‌شان فرموده است: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ (جمعه/۲).

ترجمه: او ذاتی است که در میان مردم درس نخوانده، پیامبری از خودشان بر انگیخت که آیاتش را بر آنان می‌خواند و پاک‌شان می‌سازد، و به آنها کتاب و حکمت می‌آموزد، اگرچه پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

مولای ما حضرت ابراهیم U برای واپسین پیامبر P چنین دعا نموده: ﴿رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ ۗ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ (بقره ۱۲۹). ترجمه: ای پروردگار مان! در میان فرزندان مان پیامبری از خود

شان بر انگیز تا آیات را برای شان بخواند و به آنها کتاب و حکمت را بیاموزد و آنان را پاک و تزکیه نماید.

حکمت شامل فقه میزان می شود؛ زیرا بیانگر تمام چیزهایی می شود که فطرت سلیم در سایه های وحی و رهنمودهای پروردگار حکیم آن را درک نماید. خداوند متعال فرموده: ﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ ۚ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا ۗ وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ (بقره/۲۶۹).

ترجمه: الله به هر کس بخواهد، حکمت و دانش می بخشد، و هر که از حکمت و دانش برخوردار شود، به راستی از خیر فراوانی برخوردار شده است و تنها خردمندان پند می گیرند. بناء آیهی کریمه دلالت بر این دارد که پیامبر ﷺ کتاب را که وحی است برای مسلمین از طریق سنت می آموخت و هم چنان برای فهم این کتاب و سنت خود و برای بیان روش حکیمانه و راه درست، برای شان حکمت می آموخت، تا در دنیا و آخرت از زندگی عزت مندانه برخوردار باشند و در کنار آن قدرت و توان نقش آفرینی در مسیر خیر را هم داشته باشند. بناء سیرت پیامبر ﷺ در تعامل با افراد و جماعتها بر حکمتی استوار بود که فقه میزان را با همه عناصر آن در بر دارد.

و آنچه را که می توانیم از کاربردهای ملاموس رسول الله ﷺ در پرتو فقه میزان مشاهده نمائیم این است که او نقش های زیادی داشت؛ او یک پیام رسان رسالتی بود که از سوی خداوند بر او نازل می شد، همچنان پیشوا - رئیس دولت - بود، که منیث پیشوا اقداماتی می کرد، و هم یک قاضی بود و از این نگاه در میان مردم قضاوت می کرد، آنچه در اینجا برای ما مهم است این است که هر یک از اینها ترازوی ویژه ای دارد. در ترازوی تبلیغ اصل غالب آن است که بر وحی استوار است نه بر اجتهاد، حتی نزد کسانی که به مجتهد بودن پیامبر الهی ﷺ نظر دارند، پس این در صورتی که به لفظ عام باشد و تخصیص نشده باشد، یک تشریح دایمی و عمومی است، البته با رعایت آنچه در علم اصول و علم حدیث پیرامون سنت گفته شده است، همچنان اقدام رسول ﷺ در صدور فتوایی که: با توجه به دلایلی که از حکم الهی می یافت، آن را از طرف الله تعالی خبر می داد؛ مانند: اعلام نماز و شکل ادای آن به صورت خاص،

اجرای مراسم حج و مانند آن<sup>1</sup> که آن تشریح کلی و دایمی تا روز جزا است و نیاز به حاکم و امیری ندارد - مگر آن که فتوای ویژه‌ای باشد که بر یک حالتی معین، و یا زمان خاص تعلق داشته باشد- با توجه به ضوابط ویژه‌ی تشریح.

اما ترازوی اقدامات پیامبر<sup>ص</sup> منحیث پیشوا تنها بر اساس سیاست شرعی و منافع دخیل در این رفتار می‌باشد و این حکم را تنها کسانی پیاده کرده می‌توانند که امام باشند و قواعد سیاست شرعی را رعایت نمایند؛ به طور مثال، کارهایی از قبیل آماده‌سازی لشکر، اعلان جهاد، اقامه‌ی حدود و مانند اینها که به کارهای دولت‌داری تعلق می‌گیرد. این موارد برای عام مسلمانان نیست، صرف برای کسی است که امام باشد یا آنچه به نام خلیفه، امیر و رئیس می‌نامند. چنانکه پیامبر<sup>ص</sup> در آن مصلحتی را که در انجام دادن آن مناسب می‌دید انجام می‌داد و این مصالح ممکن است تغییر کند، به طور مثال هدف از صف آرایی ارتش، یا تنظیم جناح راست و چپ و مانند آن، برای رعایت مصالح بود، اما جنگ‌های فعلی بر قواعد و تاکتیک‌های قبلی استوار نیست، اما اصل اساسی رعایت چیزی است که سودمندتر و قوی‌تر باشد.

همچنین چیزهایی را که رسول الله<sup>ص</sup> از جایگاه یک حاکم گفته‌است، آن موارد از امور و سخنان، ویژه حاکم مسلمانان است؛ مانند این قول رسول الله<sup>ص</sup>: هر که دشمنی را بکشد، وسایل جنگی‌اش از آن اوست.<sup>2</sup>

این حکم را تعداد زیادی از فقهاء ویژه‌ی مواردی دانسته‌اند که از یک حاکم صادر شده باشد. ولی اگر چنین فرمانی صادر نشد، وسایل جنگی شامل مال غنیمت می‌باشد.

همچنین این فرموده‌ی او<sup>ص</sup> که: هر که زمین مرده‌ی را آباد سازد از خودش می‌باشد.<sup>3</sup> که از نظر امام ابوحنیفه رحمت الله علیه و دیگران این حدیث از رسول الله<sup>ص</sup> منحیث حاکم صادر شده‌است، از سوی هم این حکم عام نیست که به اجازه‌ی حاکم و اعلان او نیاز

<sup>1</sup> الإحکام فی تمییز الفتاوی عن الأحکام از قرافی، کتاب خانه‌ی مطبوعات، حلب، ص 23-38 و الفروق (48/4) و همچنان دیده شود: د. خلیفه بابکر حسن: الاجتهاد بالرأی فی مدرس الحجاز الفقهیة چاپ زهراء، قاهره ص 112-114.

<sup>2</sup> بخاری این حدیث را در صحیح خود روایت کرده‌است.

<sup>3</sup> بخاری آن را در صحیح خود باب من احیا ارضا مواتا روایت کرده‌است.

نداشته باشد، اما ترازوی قضا بر مبنای خصومت و ظاهر، و اسناد و شواهد استوار است، نه بر اساس علم شخصی، و اینکه حکم قضائی صادره از رسول الله  $\rho$  در موضوعات قضایی، یک حکم قضایی است که با در نظر داشت دلایل، تمام تدابیر لازم را به خاطر رسیدن به حق، اتخاذ نموده، و به همین جهت پیامبر  $\rho$  فرمود: من مانند شما انسان هستم و شما نزد من دادخواهی می کنید، شاید برخی از شما در استدلال خود زبان دارتر از دیگری باشد، و من به نفع وی مطابق استدلالش فیصله می کنم، پس کسی که چیزی از حق برادرش را برایش فیصله کرده ام، نباید آنرا بگیرد؛ زیرا در حقیقت من قطعه ای از آتش را به او می دهم<sup>1</sup>. این حدیث صحیح آشکارا این را می رساند که حکم قضایی رسول الله  $\rho$  احتمال دارد که موافق به حق باشد یعنی دایم مطلق باشد، و نیز احتمال غیر آن را نیز دارد، یعنی حقی مقید به یک وقت یا مخصوص به یک فرد باشد، با آنکه فتوا و تبلیغ رسول الله  $\rho$  بر حق مطلق استوار است، از جانب دیگر این فتوا قابل نسخ می باشد.

پیامبر  $\rho$  در امور فتوا و رسالت، پیام رسان از جانب خداوند تعالی است به ویژه هنگامی که سخن خود را به خداوند  $\Psi$  نسبت بدهد که اجتهاد هرگز در آن جای ندارد، لیکن در امور قضاوت که رسول الله  $\rho$  در راه رسیدن به حکم، اجتهاد می کرد، نفس حکم گاهی بر گرفته از وحی الهی بود و گاهی از طریق اجتهاد، و منظور چیزی که امام شعبی روایت کرده هم همین است که: رسول الله  $\rho$  گاهی قضیه ای را فیصله می نمود، بعداً قرآن کریم به غیر فیصله اش نازل می شد. و پیامبر  $\rho$  آنچه را فیصله کرده بود به حال خود گذاشته، و آنچه قرآن فرستاده شده را می پذیرفت<sup>2</sup>. و داستان داود و سلیمان علیهما السلام هم این را تأیید می کند، می فرماید: ﴿وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ، فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ ۗ وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا ۗ وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ ۗ وَكُنَّا فَاعِلِينَ﴾ (انبیاء- ۷۸-۷۹).

ترجمه: وداود و سلیمان را یاد کن، آن گاه که در باره کشتزاری که گوسفندان قوم، شبانه

<sup>1</sup> بخاری آن را در صحیح خود روایت کرده است.

<sup>2</sup> الإحکام از آمدی (224/4).



در آن چربیده بودند، داوری میکردند وما، شاهد قضاوت شان بودیم. و این شیوه داوری را به سلیمان آموختیم و همه را حکم و علم دادیم و کوه‌ها را مسخر داود گردانیدیم که آنها و پرندگان با او تسبیح می‌گفتند و ما این کار را انجام دادیم.

چون هر دو پیامبر اجتهاد کردند، اما اجتهاد سلیمان را خداوند مورد تایید قرار داد. در این جا موضوع دیگری هم وجود دارد که ویژه‌ی جانب بشری اوست؛ مانند: خوردن، نوشیدن، درمان کردن، خوابیدن و بیمار شدن، او که در آن ترازوی بشری که قرآن بر آن تاکید دارد، حاکم می‌باشد.

**پیامبر U دارای دو بعد بود: بشری و رسالت، در بعدی بشری او، ترازوی انسان آراسته، هدایت شده و کامل و حکیم حاکم است، و در بعد نبوی او ترازوی عصمت حکم است، علمای گرامی ما در تبیین این موضوع تلاش‌های ارزشمندی انجام داده‌اند که اینجا کوتاه به آن می‌پردازیم:**

**اولا: قاعده کلی در سنت پیامبر P همان تشریح عام است، یعنی بیان احکام شریعت برای افعال انسان که از فرض، واجب، مستحب، تحریم، کراهیت، اباحت، صحت، بطلان، عزیمت و رخصت می‌باشد؛ زیرا وظیفه‌ی او بیان شریعت الهی است، او تعالی می‌فرماید** ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (نحل/۴۴).

ترجمه: و قرآن را بر تو نازل کردیم تا شریعتی را که به سوی شان نازل شده است، برای شان بیان کنی و برای اینکه شاید بیندیشند.

**ثانیا: چون پیامبر U بشر است گاهی بدون قصد تشریح، گفتار یا کرداری را انجام می‌دهد. چنانچه فرموده است: بدون شک من یک انسان هستم مانند دیگر انسان‌ها خشنود می‌شوم و مانند آنان خشم می‌گیرم...<sup>1</sup> و نیز زمانی که در نماز سهو کرد، فرمود... من مانند شما انسان هستم، مانند شما فراموش می‌کنم، پس زمانی که فراموش کردم، برایم یادآور شوید...<sup>2</sup>**

<sup>1</sup> مسلم آن را در صحیح خود به حدیث شماره ۲۶۰۳ روایت کرده است.

<sup>2</sup> بخاری آن را در صحیح خود به حدیث شماره (401) و مسلم به شماره (572) روایت کرده‌اند.

چنانکه در مسئله‌ی قضاء حکم به ظاهر ادله می‌نمود، پس پیامبر P فرمود: بدون شک من بشر هستم و شما نزد من به محاکمه و داوری دادخواهی می‌کنید، و شاید بعضی از شما در استدلال خود از بعضی دیگر داناتر و هوشیارتر باشد. پس بر اساس آنچه از دلایل او می‌شنوم، حکم می‌کنم، بناءً برای هر شخصی که از حق برادرش برای او فیصله کردم، نباید آنرا بگیرد؛ زیرا آن قطعه‌ای از آتش است که برایش جدا کرده‌ام.<sup>1</sup>

ابن عاشور گوید: یاران گرامی میان دستورهای پیامبر P که در مقام تشریح صادر می‌شد و میان آنچه که در غیر از مقام تشریح صادر می‌شد، فرق می‌گذاشتند و چون موضوعی بر آنان پوشیده می‌ماند، از آن جناب می‌پرسیدند<sup>2</sup>، و دلیل این موضوع آن است که چون حضرت عمر T در سال گرسنگی به خاطر ذبح شتران آبکش، نزد پیامبر U مراجعه نمود، پیامبر U دیدگاه او را پذیرفت<sup>3</sup>. نووی گوید: ... عایشه و ابن عباس در هنگام حج در ابطح- (نام محله در میان مکه و منی) فرود نمی‌آمدند، و می‌گفتند: پیامبر U در آنجا اتفاقی فرود آمده بود و قصدی نبود<sup>4</sup>، و مثال‌های فراوان دیگری<sup>5</sup>.

و بدون شک علما تلاش‌های زیادی در این مجال نموده‌اند، قرافی آن را به تفصیل شرح داده و علامه دهلوی آن را چنین فشرده ساخته‌است. **آنچه از رسول خدا P روایت شده و در کتاب‌های حدیث تدوین شده‌است به دو قسم اند:**

**نخست:** آنچه که مسیرش مسیر تبلیغ رسالت است و در این مورد خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ (حشر/7).

ترجمه: آنچه پیامبر به شما داد، آن را بگیرید و از آنچه شمارا باز داشت، باز آیید. که علوم معاد (سرای آخرت) و شگفتی‌های جهان از آن جمله است که این همه مستند به

<sup>1</sup> بخاری در صحیح خود آنرا روایت کرده حدیث نمبر (۲۴۵۸، ۷۹۶۷، ۷۱۸۵) و مسلم ۱۷۱۳.

<sup>2</sup> مقاصد الشریعة از ابن عاشور، چاپ دار السلام ص 27.

<sup>3</sup> حدیث صحیح مسلم.

<sup>4</sup> شرح نووی بر مسلم (59/9).

<sup>5</sup> التجدید الأصولی ص 217-222.

وحی می‌باشد<sup>1</sup>، و از این جمله قواعد و ضوابط عبادات و اتکا به روش‌های ضبطی است که در گذشته گفته شد، برخی این‌ها متکی به اجتهاد اند، و اجتهاد رسول الله p به منزله‌ی وحی است؛ زیرا الله متعال آن را از اینکه اجتهادش بر خطا باقی بماند معصوم داشته‌است، نه چنانچه گمان می‌رود، اجتهاد او استنباط از منصوص باشد، بلکه اکثریت آن طوری بود که خداوند  $\Psi$  مقاصد شریعت و قانون تشریح، تیسیر و احکام را به او آموخته بود و او مقاصدی برگرفته شده از وحی و از این قانون را بیان می‌کرد، از آن جمله مصالح مرسله و مطلق است که برای آنها زمان و حدود خاصی را تعیین نکرده‌است؛ مانند بیان اخلاق نیک و ضد آن که استناد آن غالباً به اجتهاد بوده‌است، به این معنی که خداوند متعال قوانین قابل اتکا را برایش می‌آموخت و او حکمت را از آن بر می‌گرفت و بر آن اصول کلی وضع می‌کرد، و از این میان<sup>2</sup> فضائل اعمال و جایگاه عمل‌کنندگان است که به فکر من که بر خی از آنها مستند به وحی است و برخی مستند به اجتهاد، و بیان این قوانین قبلاً گذشت، و این همان قسمی است که می‌خواهیم آن را شرح دهیم و معانی‌اش را بیان کنیم.

**دوم آن: آن که از باب تبلیغ رسالت نیست**، که در این مورد رسول الله p می‌فرماید: بدون شک من بشر هستم هرگاه به چیزی از دین تان شما را امر نمودم، به آن عمل کنید و چون شما را به چیزی از رای خود امر نمودم، پس من بشر هستم، و این سخن او p در داستان گرده‌افشانی درختان خرما: که فرمود: به راستی من گمان کرده بودم و بر اساس گمان از من پیروی مکنید، ولی هرگاه به شما از خدا سخن گفتم آن را بگیری که من بر خدا افتراء نمی‌کنم.

و از آن موارد امور طبابت است و از همین موارد باب این قول رسول الله p است: شما اسپ‌های سیاه پیشانی سفیدی را برگزینید<sup>3</sup>.

<sup>1</sup> یعنی اجتهاد در آن جای ندارد.

<sup>2</sup> ابن قیم در زاد المعاد (۹۹/۳) ذکر نموده که رسول u در هنگام پیکار به یاران خود شعاری تعیین می‌کرد که در هنگام سخن گفتن شان شناخته می‌شدند، یکباره (أمت أمت) یعنی بمیران بمیران. و بار دیگر (بامنصور) و بار دیگر (هم لاینصرون) بود.

<sup>3</sup> ادهم از آن جمله اسپ‌هایی است که سیاهی تیره دارد، و اقرع آنست که در پیشانی‌اش سفیدی کوچک باشد.

و تکیه‌گاه آن تجربه است، و از آن جمله افعالی است که پیامبر  $\rho$  از روی عادت و تصادفی انجام داده باشد، نه از روی عبادت یا قصدی؛ مثلاً چیزهایی که همانگونه که قوم‌شان یاد می‌کردند، ایشان هم همانگونه یاد می‌کرد؛ مانند حدیث ام زرع و حدیث خرافه که همان گفته‌ی زید بن ثابت است که چند فرد وارد خانه‌اش شدند و از او خواستند که احادیث رسول الله  $\rho$  را برای‌شان بیان کند: گفت: من همسایه‌اش بودم وقتی بر او وحی نازل می‌شد، کسی را به دنبال می‌فرستاد و من رفته آن را برایش می‌نوشتم، وقتی دنیا را ذکر می‌کردیم او نیز با ما ذکر می‌کرد، وقتی از آخرت یاد می‌کردیم او نیز آن را با ما یاد می‌کرد، وقتی از طعامی یاد می‌کردیم با ما یک‌جا یاد می‌کرد، همه‌ی آنچه که گفتم از رسول خدا  $\rho$  بود؟ از آن جمله مواردی است که منظور پیامبر  $\rho$  مصلحت جزئی همان روز بود، نه اموری لازمی برای همه امت، مانند دساتیر خلیفه مبنی بر بسیج لشکر و تعیین شعار، مانند قول عمر  $\tau$  که می‌فرماید: ما را چه به پهلوانی در طواف، در گذشته با آن قدرت خود را به رخ مردمی می‌کشیدیم که خداوند آنان را حالا هلاک کرده‌است، و بعد ترسید که مبدا سبب دیگری داشته باشد، و احکام زیادی بر این حمل شده‌است؛ مانند فرموده‌ی او  $\rho$  که: هرکس جنگجویی را بکشد، وسایلیش از آن وی است. و از آن جمله حکم و قضای خاص است که در آن به جستجوی مدارک و سوگند بود، و این همان فرموده‌ی او  $\rho$  برای علی  $\tau$  است که: شاهد چیزی را می‌بیند که او را غائب نمی‌بیند.<sup>1</sup>

و ابن عاشور دوازده حالت را برای رسول الله  $\rho$  ذکر کرده و آن تشریح، فتوی، قضاء، امارت، رهنمایی- ارشاد- صلح، مشوره برای مشوره گیرنده، پند، کامل کردن نفوس، آموزش حقائق والا، تأدیب، و جدا از رهنمایی می‌باشد<sup>2</sup> و می‌توان حالت سفارش را نیز بر آن اضافه نماییم، وقتی که بریره از شوهرش جدا شد رسول الله  $\rho$  برای بریره فرمود: (چه می‌شود) اگر نزد او بازگردی! بریره گفت: ای رسول خدا! آیا به من دستور می‌دهید؟ فرمود: "خیر؛ فقط سفارش

<sup>1</sup> حجة الله البالغة چاپ. دار المعرفة بیروت ( 128/1)

<sup>2</sup> مقاصد الشریعه ص 32 و بعد از آن

می‌کنم". بریره گفت: من به او نیازی ندارم<sup>1</sup>.

### خلاصه:

1. ترازویی که از رسول خدا p به حکم اینکه به عنوان مبلغ صادر شده است همان طور که قبلا گفتم مبتنی بر تشریح شامل احکام تکلیفی و وضعی می‌باشد، چون وحی الهی است.
  2. اموری که از پیامبر p به حکم بشر بودن خالص‌شان صادر شده است؛ مانند: خوردن، نوشیدن، دارو و درمان، میزان آن مبتنی بر تشریح نیست، مگر اینکه دلیلی بر آن دلالت کند که منظور پیامبر p از آن تشریح است؛ مانند: خوردن به دست راست.
  3. اموری که به حکم حاکم بودن، از او p صادر گردیده است، بر سیاست شرعی، تحقق مصالح و دور کردن مفسد استوار می‌باشد.
  4. اموری که به حکم قاضی بودن، از او p صادر شده است، احکام قضاء و اجراء آن بالایش تطبیق می‌گردد.
  5. اموری که در وقت جنگ از ایشان صادر گردیده است، چنانچه گذشت، ترازوی جنگ بر او تطبیق می‌شود.
- بقیه‌ی احوال پیامبر p نیز همین‌گونه است، پس شناخت هر یک از این موارد استثناء شده از اصل و اعتبار جایگاه پیامبر p و فهم ترازوی ویژه‌ی آن برای مجتهد یا مفتی یا جستجوگران حقیقت نهایت مهم می‌باشد، تا نه خلطی صورت بگیرد و نه هم اشتباهی<sup>2</sup>.
- در این شکی نیست که: هرکه این موازین مختص به این حالات را نفهمد، و در اجتهاد یا تفسیر خود و شرح احادیث شریف نبوی بالای آن اعتماد ننماید، در اشتباهات سنگینی قرار می‌گیرد، و خلل بزرگی در نتایج به میان می‌آید.
- و اگر به اوضاع زمان خود بنگریم، به جاهای خلل بزرگ در همین باب بین افراط و تفریط،

<sup>1</sup> صحیح بخاری حدیث شماره 4979

<sup>2</sup> برای تفصیل بیشتر مراجعه شود: التجدید الاصولی ص 236-238.

غلو، و آسانگیری ناپسند، واقع می‌گردد و به همین علت نشر این فقه بر میزانی که الله متعال آنرا با کتاب (قرآنکریم) و سنت ربط داده‌است، لازم می‌باشد.

**سوم:** برخی از گفته‌های پیامبر  $\rho$  که بر وجوب، استحباب، حرام، کراهیت، مباح، سبب، یا شرط و دیگر احکام شرعی دلالت می‌نماید، و این دلالات از لابلای نشانه‌ها شناخته می‌شود، و علمای اصول ضوابطی را برای آن گذاشته‌اند و برای هر نوع آن ترازوی ویژه‌ی نهاده‌اند.

اما راجع به کردار او  $\rho$ ، علماء بر عصمت و پاکی پیامبر  $\rho$  و دیگر پیامبران از گناهان کبیره و رذایل اخلاقی اتفاق دارند، و محققین امت هم به عصمت آنان از گناهان صغیره نیز اتفاق دارند، و حتی کسانی که سرزدن گناهان صغیره را از آنان جایز شمرده‌اند، به توبه‌ی آنان و اینکه آن را تأیید نمی‌کنند، اتفاق دارند. قسمی که اتفاق نمودند که آنها از خطای که شایسته‌ی آنان نباشد معصوم اند، و حتی اگر از آنها خطایی سر زده باشد، آن را تأیید نمی‌کنند<sup>1</sup>، بناً در فعل ایشان چیزی حرام یا مکروهی نیست، بلکه افعال ایشان یا برای اباحت است، یا واجب یا هم استحباب که قرائن آنرا بر اساس ضوابطی که علمای اصول ذکر نموده‌اند تعیین می‌نماید، و همچنان تأیید او  $\rho$  و ویژگی‌های خلقی ایشان نیز چنین است.

#### چهارم: فقه میزان با نصوص شرعی برگرفته از کتاب و سنت طور ذیل می‌باشد:

➤ امتیاز ترازوی نصوص قرآن، داشتن وزن سنگین است، چون همه‌ی آن متواتر است، در حالی که همه‌ی سنت متواتر نیست، بلکه برخی از آن متواتر است، و از این جهت که قرآن کریم نمایانگر اصول عامه و جاویدان است با برخی تفصیلات مناسب، ولی سنت بر پایه‌ی شرح و بیان یک حادثه و درمان یک واقعیت استوار است.

برای همین پیامبر  $\rho$  به نوشتن دقیق قرآن دستور می‌داد، ولی به نگارش احادیث دستور نمی‌داد، بلکه جز برای تعداد اندکی و در حالات مشخصی به دیگران حتی اجازه نداد، پس الفاظ نبوی شاید به معنی نقل شده باشد، آری راویان خدا رحمت‌شان کند تا حد امکان

<sup>1</sup> بحر المحيط، دست‌نویس دارالکتب (101) أصول فقه (ج 2، ورق 116-121) و غیره کتاب‌های اصول.

دلبندهی نقل لفظی به قدر امکان بودند.

➤ با این وجود اگر نصی از کتاب یا سنت صحیح یافته شد، نه طفره رفتن از آن رواست، و نه اجتهاد در وجود آن که به مخالفت آن بینجامد، لیکن به این معنی نیست که در آن موضوع اجتهاد نارواست، یاران گرامی و فقهای کرام در نص اجتهاد می کردند و در معانی آن اختلاف می کردند، ولی با موجودیت آن اجتهاد نمی کنند، برای همین دیدگاه عمر<sup>۲</sup> در بارهی مؤلفه القلوب چنین تفسیر می شود که عمر مؤلفه القلوب را به گونه ای تفسیر کرده بود که شامل این کسانی که نزد او آمده اند نمی شود، و همچنان آیهی سرقت را چنین تفسیر کرده حد دزدی در سال گرسنگی و هنگام ضرورتی که ممنوعات را مباح گرداند و مواردی از این قبیل تطبیق نمی شود.<sup>۱</sup>

**پنجم: فهم درست سنت وقتی تحقق می یابد که با قرآن کریم یکجا باشد و با آن در یک موضوع جمع گردد** سپس چنانچه گذشت، بر آن روش جامع و فراگیر مبتنی بر نظریه ی شفع، تطبیق شود، و آن اینکه در یک موضوع مثلاً مال تمامی آیات و احادیث وارده در آن گردآوری شود، بعداً فهم آن در روشنی قواعد فهم و استنباط که آنرا هنگام صحبت از مصدر اولی ذکر کردیم صورت گیرد، پس از آن به روند جمعی اقدام می شود که در اولویت قرار داشته و اصل می باشد، یا در هنگام تعارض که دفع آن ممکن نباشد، ترجیح داده می شود، و این نیاز به فهم حدیث در روشنائی اسباب ورود، شرایط، مقاصد و اهداف آن، و تفکیک میان احادیث وارده در وسائل و احادیث وارده در مقاصد می باشد.<sup>۲</sup>

**ششم: برخی از موازین هست که به سنت گفتاری اختصاص می یابد، و تطبیق آن با سنت فعلی و یا تقریری ممکن نیست، بناً باید آن را در نظر داشت، از آن جمله به طور مثال:**

عمومیت تنها از ویژگی های الفاظ است، به همین خاطر از افعال و تقاریر پیامبر

<sup>۱</sup> ان شاء الله به دنبال آن قسم دوم در باره ی کیفیت استنباط از سنت و راه های آن خواهد آمد.

<sup>۲</sup> برای معلومات بیشتر مراجعه شود: شیخ یوسف قرضاوی: کیف نتعامل مع السنة النبویة چاپ. احسان، تهران، و کتاب ما: الاجتهاد والفتوی اهمیتها، وشروطها، وتطبیقاتهما المعاصرة، ودور المنظومة المقاصدیة (البعد المقاصدی) فی ضبطهما و تجدیدهما چاپ. دارالبشائر الإسلامیة بیروت 1438 هـ ص 70-104.

عمومیت گرفته نمی‌شود مگر این که دلیل دیگری به آن دلالت نماید<sup>1</sup>. همچنان فعل به نسخ دلالت نمی‌نماید، پس آنچه را که رسول الله  $\rho$  انجام داده و بعداً آن را به گونه‌ی تکرار کرده باشد به نسخ اولی دلالت نمی‌کند، مانند سجده سهو، در حدیث صحیح ثابت شده که رسول الله  $\rho$  کمی قبل از تشهد دو سجده‌ی سهو را اداء نمود<sup>2</sup>، همین طور ثابت شده که رسول الله  $\rho$  بعد از سلام دو سجده را اداء نمود<sup>3</sup>. و به همین علت راجح این است که تمامی چیزهایی که نبی کریم  $\rho$  آن را انجام داده به بیان جواز محمول است، نه اینکه اخیری آن- اگر ثابت شود- ناسخ عمل قبلی وی باشد<sup>4</sup>، و به همین علت نیازی نیست که خود را در اختلافات ناشی از آن مصروف سازیم، تمامی افعال دلالت بر جواز دارد، و اگر دلیلی وجود داشته باشد، جستجوی اینکه کدام یک بهتر است، هیچ مانعی ندارد.

**هفتم: میزان سنت مشرفه مبتنی بر بیان و تطبیق احکام الله متعال در میدان واقعیت‌ها است، طبعاً شرایط مقترن با زمان نزول وحی در آن رعایت می‌شود، و این در سیرت پیامبر  $\rho$  بازتاب می‌یابد.**

اما نصوص قرآنی نصوصی است که هدف از آن تغییر اوضاع و ارتقای آن به جایی است که خداوند می‌خواهد، و به همین علت منحصر ساختن آن به واقعه‌ی معینی جواز ندارد، برای همین فرق‌های لازم بین نصوصی که در مکه نازل گردیده و نصوصی که در مدینه برای تثبیت اصول نازل گردیده را نمی‌توانیم دریابیم مگر در برخی از تفصیل‌ها، و تشریح بیشتر احکام. به طور مثال قرآن مکی و مدنی بالای یگانگی الله متعال، جنگ با شرک و مشرکان، و بالای عقیده‌ی راسخ و شریعت، اخلاق، و حتی احکام اساسی از ارکان ایمان و اسلام، و اساسات

---

1 المستصفی (32/2) و رسالة از شافعی ص 53-54 و تفسیر النصوص از دکتور محمد ادیب صالح (275/2-277) و مناہج اصولی در اجتهاد از دکتور فتحی درینی ص 534، و کتاب ما: الاجتهاد والفتوی اهمیتها، وشروطها، وتطبیقاتهما المعاصرة، ودورالمنظومة المقاصدیة (البعد المقاصدی) فی ضبطهما و تجدیدهما ط. دارالبشائر الإسلامیة بیروت 1438 هـ ص 101-

2 بخاری در صحیح خود روایت کرده، کتاب سهو حدیث 1224، و فتح الباری مراجعه گردد (3/ 92).

3 بخاری در صحیح خود روایت نموده، کتاب سهو حدیث 1226، و برای تفصیل مراجعه گردد: فتح الباری (3/ 92-102)

4 برای اصطلاح "سجود سهو" موسوعه فقهیه کویتیه مراجعه گردد.



واجبات و محرمات تمرکز کرده، به طور مثال آیات مکی از وجوب زکات، حرمت سود، ظلم و ستم در حقوق و غیره صحبت کرده است.

و به همین دلیل نصوص قرآنی را با جانب تاریخی و یا واقعه‌ی معین ربط دادن قسمی که باطنیه‌های جدید می‌خواهند جواز ندارد.<sup>1</sup>

### فقه میزان در وقت ترتیب دلائل

میان صحابه و تابعین و فقهای متقدمین اتفاق بر این است که تسلسل تکیه بر دلائل باید به اساس حدیث معاذ<sup>2</sup> باشد و آن تقدیم قرآنکریم بر سنت، بعد سنت ثابت، - همراه با ضوابط قبلی- بر دیگر اجتهادات است و بعد تکیه بر اجتهادی که بالای آن اجماع شده باشد، و اجتهادی که آنرا اولو الامر برگزیده است، چنانچه حکم حاکم یا قاضی اختلاف را بر می‌دارد، پس از آن اجتهاد دسته‌جمعی، مانند فیصله‌های مجامع فقهی، بعد اجتهاد فردی- با ضوابط آن- که شامل قیاس و غیره دلائل می‌شود، و آن با این فرموده‌ی الله متعال همخوانی دارد که می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (نساء/ 59). ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید از الله اطاعت کنید و از پیامبر و صاحبان امر خویش فرمان برید.

ابن قیم گوید: همیشه پیشوایان اسلام قرآن را بر سنت، و سنت را بر اجماع مقدم داشته و اجماع را در مرتبه سوم نهاده‌اند، شافعی گوید: حجت در قرآنکریم و سنت پیامبرش و اتفاق پیشوایان است، و در کتاب اختلافش با مالک گوید: علم چندین طبقه است: اول: کتاب و سنت، دوم: پس از آن اجماع در چیزی که در کتاب و سنت نباشد، سوم: آنچه که صحابی

1 مراجعه گردد: کتاب ما: الاجتهاد والفتوى أهميتها، وشروطها، وتطبيقاتهما المعاصرة، ودور المنظومة المقاصدية (البعد المقاصدي) في ضبطهما وتجددهما ط. دارالبشائر الإسلامية بيروت 1438 هـ ص 151-168

2 حدیث معاذ<sup>2</sup> امام احمد در مسندش و اصحاب سنن و غیر آن با الفاظ مختلف و نزدیک روایت کرده‌اند، اما اکثرشان آنرا ضعیف دانسته، ترمذی گوید: این حدیث را نمی‌دانیم مگر از همین طریق، و اسنادش نزد من متصل نیست. و بخاری گوید: حارث جز با این شناخته نشده، و این صحیح نیست. و شیخ شعیب ارناؤوط در مورد وی گوید: اسنادش به دلیل ابهام دوستان معاذ و جهالت حارث بن عمرو ضعیف است، و شیخ حسین اسد گوید: اسنادش به دلیل انقطاع آن ضعیف است. و شیخ البانی ضعیف گفته و برخی‌ها مانند ابن عبد البر و ابن قیم آنرا صحیح دانسته‌اند.

گفته باشد و در میان صحابه کسی مخالف آن نباشد. چهارم: اختلاف صحابه. پنجم: قیاس. رجوع به کتاب و سنت را بر اجماع مقدم داشته‌است، و بعد از آن می‌فرماید، وقتی به اجماع رجوع می‌شود که از کتاب و سنت راجع به آن مسئله چیزی یافت نشود، این قول درستی هم است<sup>1</sup>.

امام شاطبی بر تقدیم کتاب بر سنت تاکید نموده، و به قول برخی علماء که می‌گویند سنت بالای کتاب قاضی است... چنین پاسخ داده، که این سخن در قضیه‌ی بیان، تفسیر و تخصیص بوده و موافق این سخن الله متعال است: ﴿لَتُبَيِّنَنَّ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (نحل / 44). ترجمه: تا برای مردم آنچه را که بر آنها فرو فرستاده شده‌است، به روشنی بیان کنی، تا باشد که بیندیشند.

چنانچه گفته‌است: معنی قضاوت کننده بودن سنت بر کتاب این است که آن بیان کننده‌ی این است، نه اینکه بگوئیم: سنت این حکم را بدون قرآن ثابت ساخته‌است<sup>2</sup>. افزون بر اینکه قرآنکریم همه‌اش متواتر است، اما بیش‌ترین سنت احاد است جز آنچه که وابسته به تواتر معنوی و عملی است.

خلل بزرگی در این ترازو واقع شده‌است، برخی‌ها از جایگاه سنت می‌کاهند، بلکه آن را نادیده می‌گیرند به دلیل اینکه خود را قرآنی می‌دانند، این دیدگاه تناقض شگفت‌آور و اختلال شدیدی در فقه میزان است، مگر چطور بیان را از مبین جدا می‌کند؟ و چگونه در حدود 52 آیه را که در مورد فرمان‌برداری از پیامبر p و اوامر و نواهی او آمده، نادیده می‌گیرند؟ الله متعال تحلیل و تحریم را به رسول الله p نسبت داده‌است و فرموده‌است: ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (اعراف / 157).

ترجمه: آنان که از این رسول، این پیامبر امی که نامش را در تورات و انجیل خود نوشته

1 اگر خواستی اعلام الموقعین را ببین. ج 3 صفحه 560 چاپ دار ابن الجوزی

2 الموافقات (4/5، 6، 7، 8)

می‌بایند، پیروی می‌کنند-آن که به نیکی فرمانشان می‌دهد و از ناشایست بازشان می‌دارد و چیزهای پاکیزه را بر آنها حلال می‌کند و چیزهای ناپاک را حرام و بار گرانشان را از دوششان برمی‌دارد و بند و زنجیرشان را می‌گشاید. پس کسانی که به او ایمان آوردند و حرمتش را نگاه داشتند و یاریش کردند و از آن کتاب که بر او نازل کرده‌ایم پیروی کردند، رستگارانند. چنانچه بیان را به وی نسبت داده می‌فرماید: (وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ) (نحل / 44).

ترجمه: و این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده‌است توضیح دهی و امید که آنان بیندیشند. و در مقابل خلل بزرگی و اختلال در موازین نزد کسانی واقع شده‌است که سنت رسول الله را بر قرآنکریم مقدم می‌دارند.

## فصل چهارم

### فقه میزان، و نگاه دوگانه به نصوص

خدا خواسته که این جهان را با تمام اجزای آن از زمین گرفته تا آسمان و انسان و جن به گونه‌ی جفت بیافریند، الله متعال می‌فرماید: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ﴾ (یس: 36).

ترجمه: منزه است آن خدایی که همه جفت‌ها را بیافرید، چه از آنچه زمین می‌رویاند و چه از نفس‌هایشان و چه آن چیزهایی که نمی‌شناسند.

وهمین‌طور می‌فرمایند: ﴿وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ (ذاریات: 49).  
ترجمه: ما از هر چیزی جفت آفریده‌ایم، تا این که شما (عظمت آفریدگار را) یاد کنید.

این دو آیه‌ی مبارکه و آیات دیگر با تمام وضوح دلالت بر این دارد که همه‌ی مخلوقات از انسان، حیوان، نبات و جماد به گونه‌ی جفت آفریده شده‌اند، بنا بر این مناسب است که فهم تمام فعالیت‌ها بر مبنای جوهره‌ای و جفتی باشد که با ترازوی دو کفه‌ای تناسب پیدا کند.

بنا بر این شریعت اسلامی تنها در صورتی درست و واقعی درک می‌شود که تمام آیات و احادیث وارده در یک موضوع را جمع کنیم و بعداً آن را بر دو کفه‌ی ترازو بنهیم، سپس بر آن نگاه شمولی و متوازن داشته باشیم. آن وقت است که به خواست خداوند حق آشکار می‌شود، به عنوان مثال: اگر به آیاتی که در مورد قدرت، مشیئت، اراده و خواست الله متعال وارد شده‌است، نگاه کنیم، برای ما فهمی حاصل می‌شود که منجر به جبر مطلق می‌گردد، و همین‌طور اگر به آیاتی که از مکلفیت و مسؤولیت انسان سخن می‌زند نگاه کنیم، برای ما فهمی حاصل می‌شود که منجر به اختیار مطلق می‌گردد، اما اگر هر دو را در دو کفه‌ی ترازو

جمع کنیم، برای ما حق کامل آشکار می‌گردد، که نوع اول را در جایگاه عقیده و ایمان به الله حمل کنیم که قادر بر همه چیز است و این حق است، دلایل نوع دوم را بر سنت‌های الله متعال حمل کنیم که پاداش، کیفر و مسؤولیت به اندازه اراده و اختیار مکلفین مرتب می‌شود.

آیات و احادیثی که در ستایش و نکوهش مال وارد شده‌است هم از همین قبیل است. خلاصه این که هر وقت در میان نصوص شریعت تعارض ظاهری را مشاهده کردیم، راه حل دقیق آن را تنها در فقه میزانی می‌یابیم که الله  $\Psi$  آن را با کتاب فرو فرستاده‌است: ﴿وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ (حدید: 25).

ترجمه: با پیامبران کتاب‌ها و ترازوهای (شناسائی حق و عدالت) نازل کردیم تا مردمان (با آن در میان خود) دادگرانه رفتار کنند.

طوری که مسیر نصوص را تنظیم کرده و آن را-چنانچه که گذشت- در ترازوی ویژه‌اش می‌نهد، پس آیات شدت در ترازوی جنگ، و آیات صلح، آشتی و مهربانی و نرمی را در ترازوی صلح، نرمی و دعوت نهاده می‌شود، بعدا تمامی آیات بر دو کفه ترازو قرار داده شده و مورد سنجش قرار می‌گیرند، که در نتیجه بدون کاهش و افزایش تعادل به میان می‌آید، البته این موضوع بدون شک ضرورت به یک نگاه شمولی به هر دو طرف تعارض و هردو رکن اساسی آن دارد که آن را دیدگاه جوهرای نامیدم، یعنی نگاه دوگانه، نه نگاه یک جانبه. این نظریه خواهان گردآوری تمام آیات وارده در یک موضوع، بعدا توزیع آن بر هر دو کفه میزان، و نگاه شامل و جامع به هردوی آن می‌باشد که در نتیجه برای پژوهشگر نبود تعارض آشکار می‌گردد؛ زیرا هر یک -یا هر مجموعه- بر یک محل وارد نبوده و بلکه بر دو محل جدا و دو حالت جداگانه وارد شده‌است و تعارضی در میان نیست؛ زیرا از شروط تحقق تعارض این است که هر دو دلیل در یک موضوع و با رعایت یک حالت وارد شده باشند.

پس بنا بر هردو کفه‌ی فقه میزان و این نظریه جوهرای مهم‌ترین آیات وارده در جنگ و آیات وارده در صلح و آشتی را یادآور می‌شویم:

## بخش اول: آیت‌های جنگ

که بر دو گروه دسته‌بندی می‌شود: گروه اول: که در آن اصل بر جنگ و یورش بردن است، و گروه دوم: که جنگ برای دفاع است.

**گروه اول:** آیاتی که از آن طوری دانسته می‌شود که اصل بر قتال و هجوم است، از آن جمله:

○ این فرموده‌ی او تعالی: ﴿فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَحْضِرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ إِن تَابُوا فَاتَّبِعُوا الصَّلَاةَ وَأَتُوا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ (توبه: 5).

ترجمه: و چون ماه‌های حرام به پایان رسید، هر جا که مشرکان را یافتید بکشید و بگیرید و به زندان افکنید و در همه جا به کمینشان نشینید. اما اگر توبه کردند و نماز خواندند و زکات دادند، از آنها دست بردارید؛ زیرا خدا آمرزنده مهربان است.

○ و این فرموده‌ی او تعالی: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانفِرُوا ثُبَاتٍ أَوْ انفِرُوا جَمِيعًا﴾ (نساء: 71).

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، سلاح بگیرید و آنگاه هوشیارانه، فوج فوج یا یکباره، به جنگ روید.

○ ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبئس الْمَصِيرُ﴾ (توبه: 73) ترجمه: ای پیغمبر! با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت

بگیر و جایگاه‌شان دوزخ است و چه بد سرنوشت و چه زشت جایگاهی است!

○ فرموده‌ی او تعالی: ﴿فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا﴾ (نساء: 84).

ترجمه: پس در راه خدا نبرد کن که جز بر نفس خویش مکلف نیستی، و مؤمنان را به جنگ برانگیز. شاید خدا آسیب کافران را از شما باز دارد و خشم و عذاب خدا از هر خشم و عذاب دیگری سخت‌تر است.

○ این فرموده‌ی او تعالی: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾ (توبه: 123). ترجمه: ای مؤمنان! با

کافرانی که نزدیک شمايند جنگ کنید تا در شما شدت و درشتی یابند، و بدانید که خدا با پرهیزگاران است.

○ این فرموده‌ی او تعالی: ﴿فَإِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثَخْنَ تُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ فِيمَا مَنَّا بَعْدَ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِن لِّيَبْلُوَ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَن يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ﴾ (محمد: 4).

ترجمه: چون با کافران روبرو شدید، گردنشان را بزنید. و چون آنها را سخت فروکوفتید، اسیرشان کنید و سخت ببندید. آنگاه یا به منت آزاد کنید یا به فدیة. تا آنگاه که جنگ به پایان آید. و این است حکم خدا. و اگر خدا می‌خواست، از آنان انتقام می‌گرفت، ولی خواست تا شما را به یکدیگر بیازماید. و آنان که در راه خدا کشته شده‌اند اعمالشان را باطل نمی‌کند.

○ این فرموده‌ی او تعالی: ﴿فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتَرَكُمُ أَعْمَالِكُمْ﴾ (محمد/35). ترجمه: سست مشوید تا دعوت به مصالحه کنید. شما برتر هستید و خدا با شماست و از پاداش‌هایتان نخواهد کاست.

○ این فرموده‌ی او تعالی: ﴿أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ أَمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ (توبه: 19).

ترجمه: آیا آبدادن به حاجیان و عمارت مسجد الحرام را با کرده‌ی کسی که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و در راه خدا جهاد کرده، برابر می‌دانید؟ نه، نزد خدا برابر نیستند و خدا ستمکاران را هدایت نمی‌کند.

○ ﴿فَاتْلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾ (توبه: 29). ترجمه: با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز قیامت ایمان نمی‌آورند و چیزهایی را که خدا و پیامبرش حرام کرده است بر خود حرام نمی‌کنند و

دین حق را نمی‌پذیرند جنگ کنید، تا آنگاه که به دست خود در عین مذلت جزیه بدهند.

○ این فرموده‌ی او تعالی: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا

وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ ۖ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ ۗ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿بقرة: 216﴾.

ترجمه: جنگ بر شما مقرر شد، در حالی که آن را ناخوش دارید. شاید چیزی را ناخوش بدارید که در آن خیر شما باشد و شاید چیزی را دوست داشته باشید که برایتان ناپسند افتد. خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.

○ و این فرموده‌ی او تعالی: ﴿أَنْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ۗ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ (توبه: 41).

ترجمه: (ای مؤمنان!) به سوی جهاد حرکت کنید، سبک‌بار یا سنگین‌بار، و با مال و جان در راه خدا جهاد و پیکار کنید. اگر دانا باشید می‌دانید که این به نفع خود شما است. و آیاتی که بر وجوب اطاعت از پیامبر دلالت دارند و اینکه مخالفت از فرمان پیامبر در جهاد حرام است، به نوع اول ملحق می‌شوند؛ از آن جمله آیات ذیل:

○ الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ﴾ (توبه: 45).

○ ترجمه: کسانی که به خدا و روز قیامت ایمان ندارند و دل‌های‌شان را شک فرا گرفته‌است و این شک آنها را به تردید افکنده‌است، از تو رخصت می‌خواهند.

○ این فرموده‌ی او تعالی: ﴿مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ۗ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطْئُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نِيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾ (توبه: 120).

ترجمه: اهل مدینه و عرب‌های بادیه‌نشین اطراف آن را نرسد که از همراهی با پیامبر خدا تخلف ورزند و نباید که از او به خود پردازند؛ زیرا در راه خدا هیچ تشنگی به آنها چیره نشود یا به رنج نیفتند یا به گرسنگی دچار نگردند یا قدمی که کافران را خشمگین سازد برندارند یا به دشمن دست‌بردی نزنند، مگر آنکه عمل صالحی برایشان نوشته شود، که خدا پاداش نیکوکاران را تباہ نمی‌سازد.

○ این فرموده‌ی او تعالی: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ



أَتَأْتَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ ۚ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْأَخْرَةِ ۖ فَمَا مَتَّعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْأَخْرَةِ إِلَّا قَلِيلًا ﴿توبة: 38﴾.

○ ترجمه: ای مؤمنان! چرا هنگامی که به شما گفته می‌شود: در راه خدا حرکت کنید، سستی می‌کنید و دل به دنیا می‌دهید؟ آیا به زندگی این جهان به جای زندگی آن جهان خشنودید؟ تمتع و کالای این جهان در برابر تمتع و کالای آن جهان، جز چیز کمی نیست.

○ این فرموده‌ی او تعالی: ﴿فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ﴾ (توبة: 81).

ترجمه: آنان که در خانه نشسته‌اند و از همراهی با رسول خدا تخلف ورزیده‌اند خوشحالند. جهاد با مال و جان خویش را، در راه خدا، ناخوش شمردند و گفتند: در هوای گرم به جنگ نروید. اگر می‌فهمند بگو: گرمای آتش جهنم بیشتر است.

گروه دوم: آیاتی که می‌گویند جنگ تنها برای دفاع است، از جمله:

1. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَقْتُلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا ۚ إِنَّ اللَّهَ لَا يَحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾ (بقره: 190) ترجمه: با کسانی که با شما جنگ می‌کنند، در راه خدا بجنگید و تعدی نکنید؛ زیرا خدا تعدی کنندگان را دوست ندارد.

2. ﴿وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلِهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا﴾ (نساء: 75). ترجمه: چرا در راه خدا و به خاطر مردان و زنان و کودکان ناتوانی نمی‌جنگید که می‌گویند: ای پروردگار ما، ما را از این قریه‌ی ستمکاران بیرون آر و از جانب خود یار و مددکاری قرار ده؟

3. ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ ۚ فَإِنْ أَنْتَهُوا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ (انفال: 39). ترجمه: با آنان نبرد کنید تا دیگر فتنه‌ای نباشد و دین همه دین خدا گردد. پس اگر باز ایستادند، خدا کردارشان را می‌بیند.

4. ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ ۚ فَإِنْ أَنْتَهُوا فَلَا عُدُونَ إِلَّا

عَلَى الظَّالِمِينَ ﴿بقره: 193﴾. ترجمه: و با آنان پیکار کنید تا فتنه‌ای باقی نماند (و نیروئی نداشته باشند که با آن بتوانند شما را از دینتان برگردانند) و دین (خالصانه) از آن خدا گردد (و مؤمنان جز از خدا نترسند و آزادانه به دستور آئین خویش زیست کنند). پس اگر (از روش نادرست خود) دست برداشتند (و اسلام را پذیرفتند، دست از آنان بدارید. زیرا حمله بردن و) تجاوز کردن جز بر ستمکاران (به خویشتن به سبب کفر و شرك، روا) نیست.

اگر به این دو گروه آیات نگاه کنیم، می‌بینیم که:

اولاً: هر دو گروه در ضمن ترازوی جنگ می‌باشند.

ثانیاً: از طریق نظریه‌ی زوجیت که بر دو کفه‌ی میزان استوار می‌باشد بین آنها تعارضی وجود ندارد.

**آیات دسته‌ی اول:** در مورد حالتی صحبت می‌کند که عملاً اتفاق افتاده یا شبیه آن در آینده اتفاق می‌افتد، و آن اینکه دشمنان در جنگ بدر و احد و احزاب و غزوات دیگر بالفعل حمله کردند و قصد داشتند اسلام را به کلی از بین ببرند و مردم آن را ریشه کن کنند، پس در اینجا مجال برای بیان ضرورت دفاع و توجیه آن نیست، بلکه تدارک فوری و بسیج شدن برای پاسداری از اسلام و اصول آن و عقب راندن دشمن و جلوگیری از رسیدن آنان به اهدافشان لازم است.

**آیات دسته‌ی دوم:** بر اصل کلی تدارک نیرو و بازدارندگی استراتژیک برای جلوگیری از تعرض دشمن حمل می‌شود و سپس لزوم دفاع و دفع تجاوز همه‌آنانی که خواهان دشمنی U و مسلمین هستند.

و این مورد با آنچه علمای اصول از حمل مطلق بر مقید و عام بر خاص می‌گویند تأیید می‌شود، بنا بر این زمینه و زمانه‌ی آیات و آنچه پس از آن می‌آید و فضاها و شرایط آنها، همه دلالت روشن بر این دارند که جنگی که رسول خدا P و یاران بزرگوارش انجام دادند، برای دفاع از خود و دین و سرزمین اسلام (مدینه منوره) بوده‌است، پس نباید این آیات را از یکدیگر جدا کرد. بلکه در واقع همه‌ی آن آیات یک گروه منسجمی هستند که ساختار واحدی را برای جهاد تشکیل می‌دهند، و آن حمل آیات دسته‌ی اول بر شرایطی که ذکر کردیم و سپس مقید کردن آنها به آیات گروه دوم می‌باشد.

## دار اسلام، دار جنگ، دار کفر، یا دار عهد در پرتو فقه میزان

اگر به سخنان فقهای قدیم خود در این زمینه نگاه کنیم، در می‌یابیم که آنها:

\* "دار اسلام": داری را می‌گفتند که شعائر اسلام و شوکت و سپاه مسلمانان در آن آشکار باشد و غیر از این جز با ذمه و حفظ و امان در آن ظاهر نشود<sup>1</sup>.

\* «دار حرب»: داری را می‌گفتند که دار اسلام نباشد و هدف شان از این نامگذاری نیز این بود که دار حرب بالفعل یا بالقوه باشد و برخی «دار عهد» یا مصالحه راهم افزوده‌اند<sup>2</sup>.

\* فقهای معاصر در تشخیص این دو دار اختلاف دارند، عده ای از ایشان<sup>3</sup> به این نظراند که:

\* اعتبار سرزمین اسلامی در این است که نظام اسلامی بر آن حاکم باشد و شریعت در آن تطبیق گردد، و دستاویزشان برخی چیزهایی است که فقهای شافعی ذکر کرده‌اند اینکه: شرط دار اسلام این نیست که در آن تنها مسلمانان باشد، بلکه کافی است که در زیر فرمان امام و تحت حکم اسلام باشد<sup>4</sup>.

\* برخی دیگر<sup>5</sup> اعتبار را در این می‌دانند که: احکام اسلام در آن دار ظاهر باشد یا ساکنان مسلمان آن بتوانند احکام اسلام را در آن عملی کنند، در این صورت هر شهری که تمامی ساکنانش یا اکثریت آن مسلمان باشد در سرزمین اسلامی داخل است، و نیز هر کشوری که غیر مسلمانان بر آن حاکم باشند ولی شهروندان مسلمان احکام اسلام را در آنجا اجرا کرده بتوانند<sup>6</sup>.

<sup>1</sup> - شرح سیر الکبیر از سرخسی (3 / 81).

<sup>2</sup> - دیده شود: الخراج از ابو یوسف ص 144، المسبوط از سرخسی (10 / 144)، بدائع الصنائع (7 / 130)، الأحکام السلطانیة از ماوردی ص 133 و فتح العزیز (8 / 14).

<sup>3</sup> - السیاسة الشرعیة، شیخ عبد الوهاب خلاف ص 69، مجموعة بحوث فقهیة، د. عبد الکریم زیدان ص 104 - 105، آثار الحرب، د. وهبه زحیلی ص 155، الشخصية الإسلامية، از شیخ تقی الدین نبهانی (2 / 215).

<sup>4</sup> - فتح العزیز از رافعی (18 / 14).

<sup>5</sup> - التشریح الجنائی، عبد القادر عوده (1 / 422) والجهاد الإسلامی، أ.د. محمد سعید رمضان بوطی ص 81 - 82.

<sup>6</sup> - التشریح الجنائی، عبد القادر عوده (1 / 421).

گروه دوم با دلایل متعددی به گروه اول پاسخ داده‌اند که مهم‌ترین آن عبارتند از: خواسته‌ی آن خطرناک و غیرقابل پذیرش است، و آن این که کشورهای اسلامی که امروز تمامی احکام شرعی در آن اجرا نمی‌شود، دار اسلام نیست، پس یعنی اینکه آن در دار کفر یا عهد داخل است؟!

آنچه ترجیح آن برایم ظاهر شود، دیدگاه اخیر است، بلکه سخنان فقها این را قوت می‌بخشد، فقهای حنفی برای اینکه یک سرزمین دار کفر باشد، سه شرط گذاشته‌اند، و آن اینکه:

1. احکام کفر در آن نمایان باشد.

2. پیوسته به دار حرب باشد.

3. هیچ مسلمان یا ذمی با امنیت اسلامی در آن باقی نماند.<sup>1</sup>

و شافعی‌ها نیز گفته‌اند: دار اسلام با استیلای کفار بر آن، خصلت خود را از دست نمی‌دهد، حتی ولو مسلمانان آن را پذیرفته باشند که در دست کفار است.<sup>2</sup>

### آیا این تقسیم شرعی است یا واقعی و فقهی؟

برخی از معاصران کوشیدند این تقسیم رایج میان همه فقها را یک تقسیم کاملاً اجتهادی معرفی کنند که هیچ اصل و دلیلی در کتاب و سنت ندارد، و از این رو مشروعیت آن را انکار کردند<sup>3</sup>، درحالی که گروه دیگر کوشیدند دلایلی را فهرست کنند مبنی بر این که این تقسیم «دار اسلام، دار کفر، یا دار جنگ» تقسیمی شرعی است، و بر آن نصوص وارده شده است، از جمله:

**اول:** آنچه مسلم به سند خود در صحیحش از بریده روایت کرده است که پیامبر  $\text{p}$  فرمود: هرگاه با دشمن خود برخوردی، آنها را به سه خصلت - یا شروط - دعوت کن، اگر پذیرفتند، از

<sup>1</sup> - بدائع الصنائع (7 / 130).

<sup>2</sup> - تحفة الحبيب علی شرح الخطیب از بحیری (4 / 220).

<sup>3</sup> - دیده شود: د. عبد الکریم زیدان، همان، و شیخ تقی الدین نبهانی، همان منبع.

آنان بپذیر و از آنان دست بردار: آنان را به اسلام دعوت کن، و اگر پذیرفتند، از آنان بپذیر و از آنان دست بردار، سپس دعوتشان کن تا از سرزمین خود به سرزمین مهاجران منتقل شوند. و برایشان بگو اگر چنین کردند از تمامی حقوق و واجبات مهاجرین برخوردار می‌شوند.<sup>1</sup> و می‌توان چنین پاسخ داد که هر آنچه گفته شد مانع وجود سرزمین‌های گوناگون شده نمی‌توانند و هر کدام احکام ویژه‌ی خود را دارد.

با این حال، این دلیل را می‌توان به شرح زیر به بررسی گرفت:

- در این حدیث تقسیم دارها به دار اسلام و دار جنگ یا کفر نیست، بلکه پیامبر  $\rho$  فرمود: از سرزمین خود به سرزمین مهاجران، پس آن تقسیم دارها به: دار جنگجویان، و دار مهاجران است.
- از سویی هم رسول خدا  $\rho$  از آنها خواست که از سرزمین خود به سرزمین مهاجران بیایند تا از تمامی حقوق مهاجران برخوردار شوند، بناء چیز دیگری بر آن مرتب نمی‌شود. چنانچه در حدیث هم دار اسلام و دار کفر ذکر نشده است.
- این که آن پیش از فتح مکه بود، چنانکه از مسلمان خواسته شده بود که به دار هجرت بپیوندند تا مسلمانان مدینه را تقویت کند و در دین دچار فتنه نشود و لذا پیامبر  $\rho$  پس از فتح مکه فرمود: بعد از فتح هجرت نیست، بلکه جهاد و نیت است.<sup>2</sup>

**دوم:** آنچه امام ابو یوسف -رحمه الله- در "الخراج" ذکر نموده که حضرت خالد بن ولید  $\tau$  به اهل حیره صلح‌نامه نوشت و در آن چنین آمده است: هر پیرمردی که توان کار کردن را نداشته باشد یا آسیبی به او رسیده باشد... جزیه از او ساقط است و تا زمانی که در دار هجرت و دار اسلام باشد نفقه‌ی او و خانواده‌اش از بیت المال مسلمانان پرداخته می‌شود، و اگر از دار هجرت و دار اسلام به جای دیگری رفتند، نفقه‌ی عیال آن‌ها بالای مسلمانان (بیت المال) نیست<sup>3</sup>

<sup>1</sup> - آن را امام مسلم در صحیح خود (5 / 140) روایت کرده است.

<sup>2</sup> - این حدیث را امام بخاری در صحیح خود حدیث شماره 2783 و امام احمد حدیث شماره 15306 و ابوداود حدیث شماره 4394 و نسائی حدیث شماره 4878 روایت نموده‌اند.

<sup>3</sup> - الخراج، ص: 15؛ و استاد محمد حمیده این را ذکر کرده است.

## راجح

آنچه ما راجح می‌دانیم، این است که این تقسیم دوگانه یا سه‌گانه، تقسیمی واقعی است که شواهد آشکار از قرآن و سنت بر آن دلالت دارند، اما نه به شکل صریح، و نشانه‌های این دسته‌بندی در قرآن کریم پس از صلح حدیبیه در چندین آیات سوره‌ی انفال نمایان شده‌است، او تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَهَاجَرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يَهَاجَرُوا وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِعَعْضِهِمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ﴾ (انفال/72-73).

ترجمه: یعنی هر آینه آنانکه ایمان آوردند، و هجرت نمودند، و با مال و جان‌های خویش در راه خدا جهاد کردند، و آنانکه جای دادند و کمک کردند، این جماعت برخی از آنان یاران برخی دیگرند و آنانکه ایمان آوردند و هجرت نکردند، ولایتی در برابر آنان ندارید تا آنکه هجرت کنند؛ و اگر در کار دین از شما مدد طلب کنند پس بالای شما یاری کردن لازم است، مگر بر جماعتی که میان شما و میان ایشان عهد باشد، و خدا به آنچه می‌کنید بیناست، و آنانکه کافر شدند برخی از آنان یاران برخی دیگرند اگر چنین نکنید فتنه و فساد بزرگی در زمین برپا می‌شود.

در آیات فوق الله متعال چهار طبقه را بیان می‌کند:

1. مؤمنان مهاجر و انصاری که در دار اسلام گرد آمده بودند، این‌ها دارای حق دوستی و حمایت و حق ایمان و دارای سرزمین بودند.
2. مؤمنانی که بدون هجرت در دار الکفر ماندند، بر این‌ها هجرت لازم است و حق دوستی و حمایت مطلق را ندارند؛ زیرا سرای ایشان با سرای اسلام تفاوت دارد، اما مؤمنانند، حق اخوت ایمانی از قبیل ارث و غیره را دارند، و اگر از حکومت اسلامی کمک بخواهند، حکومت اسلامی باید ایشان را کمک کند، جز در مقابل آنانی که دار اسلام با آن‌ها پیمان دارد؛ اما بعد فتح مکه و جوب هجرت به مدینه منسوخ شد.
3. غیر مسلمانانی که میان آنان و مسلمانان معاهدات و پیمان‌ها وجود دارد، آن‌ها با

عهد و پیمان خود باقی می‌مانند و با آنان نباید جنگید ولو دیگر مسلمانان خارج از دار اسلام جهت مقابله با آنها کمک بخواهند؛ زیرا الله متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ (مائده/1). ترجمه: ای مومنان به عهدها وفا کنید. و همچنان در وصف مؤمنان می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَوْفُونَ بَعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ﴾ (رعد/20). ترجمه: آنانکه به عهد خود وفا می‌کنند و پیمان را نمی‌شکنند.

4. کافرانی که در بین آنها و مسلمانان عهد و پیمانی نبوده و آنان در کمین مسلمانان نشسته و با آنها می‌جنگند، یا سرزمین اسلامی را اشغال کرده‌اند و نمی‌خواهند از آن بیرون شوند، پس این بالفعل یا بالقوه دارالحرب است.<sup>1</sup>

قرآن کریم نیز به وضاحت اشاره می‌کند که یثرب دارهجرت و دار ایمان بود چنانچه می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يَحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ﴾ (حشر/9). ترجمه: و آنانی که جای گرفتند در سرای هجرت و خالص کردند ایمان خود را پیش از ایشان، دوست می‌دارند هرکه را هجرت کند بسوی ایشان.

و هم چنان آیات و احادیث دیگری که به این تقسیم دلالت دارند.<sup>2</sup>

اما در هیچ یک از این دلایل تصریح به این تقسیم وجود ندارد، از همین جهت ما گفتار معتدل داشتیم.

## راجع

آنچه که از دید ما راجح است این است که امروز همه‌ی کشورهای جهان یا کشورهای اسلامی است یا از طریق عضویت در سازمان ملل متحد و گشودن سفارتخانه‌ها در عهد و

<sup>1</sup> - جهت معلومات مزید به فقه الجهاد از علامه قرضاوی رحمه الله مراجعه شود.

<sup>2</sup> - منبع سابق، و تقسیم المعمورة فی الفقه الاسلامی و اثره علی الواقع، ص: 11، از د. عبدالله جدیع طوریکه در آن به این حدیث پیامبر گرامی «عقر دارالاسلام بالشام» استدلال نموده و می‌فرماید: که بهترین روایتی که در اثبات نام (دار الاسلام) آمده است همین است، و در مقابل دار الاسلام در احادیث از سرزمین شرک، سرزمین دشمن، سرزمین کفر... نام برده شده است؛ چنانچه در روایت ابن عمرؓ در صحیحین آمده است که پیامبر گرامیؐ از سفر کردن با قرآن به سرزمین دشمن منع نموده است «نهی أن یسافر بالقرآن إلى أرض العدو» صحیح البخاری، باب الجهاد، شماره حدیث: 2828؛ و صحیح المسلم، باب الإمارة، شماره حدیث: 1869.

پیمان داخل اند، به استثنای دولت اشغالگر متخاصم، مانند دولت اسرائیل که همیشه در جنگ بوده و قدس شریف و جاهای دیگر را اشغال می کند.

### فقه میزان در این تقسیم

این تقسیم بندی درست، صحیح و واقعی است، از این رو باید برای دارالحرب ترازوی خودش را که با جنگ و ماهیت آن همخوانی دارد گذاشته شود، و برای دارالکفر صلح جو ترازوی خودش را از قبیل عدم اعلان جنگ با آن و تلاش برای معرفی اسلام به آنان با حکمت و پند نیک؛ هم چنان برای دارالعهد ترازوی ویژه اش نهاد که مبتنی بر احترام به عهد و پیمان و وفا به قراردادهای می باشد، و آمیزختن اینها با یکدیگر جواز ندارد.

### قسم دوم

آیاتی که به صلح، آرامش و پاسخ دهی به بهترین روش دستور می دهند

این آیات بسیار است، از جمله:

﴿وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ (انفال/61).

ترجمه: اگر آنها به صلح گراییدند، تو نیز بدان بگرای، و بر خدا توکل کن، به راستی او شنوا و داناست).

آیهی فوق متصل آیاتی آمده است که به آمادگی در مقابل کفار امر می کند، چنانچه الله متعال می فرماید: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ﴾ (انفال/60). ترجمه: و در برابر آنها تا می توانید نیرو و اسبان سواری آماده کنید تا دشمنان خدا و دشمنان خود را بترسانید.

این برای تأکید بر اهمیت صلح است؛ اگرچه دشمن تصمیم فریب را داشته باشند، می فرماید: ﴿وَإِنْ يَرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيْدِكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ﴾ (انفال/62). ترجمه: و اگر بخواهند ترا فریب دهند خدا برای تو کافی است، او همان کسی است که تو را با یاری خود و توسط مؤمنان تقویت و پشتیبانی کرد.

﴿عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوْدَّةً وَاللَّهُ قَدِيرٌ وَاللَّهُ غَفُورٌ



رَحِيمٍ، لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ، إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿ممتحنه/7-9﴾.

امید است که خداوند میان شما و میان دشمنان تان پیوند محبت برقرار سازد، زیرا الله بسیار تواناست، و او آمرزنده و مهربان است؛ خداوند شما را از نیکی به کسانی باز نمی‌دارد، که به سبب دین با شما نجنگیده‌اند، و از شهر و دیارتان شما را بیرون نرانده‌اند، خداوند نیکوکاران را دوست دارد؛ بلکه خداوند شما را از دوستی با کسانی باز می‌دارد که به خاطر دین با شما جنگیدند، و شما را از شهر و دیارتان بیرون راندند، و برای اخراج شما پشتیبانی کرده‌اند و یاری دادند، کسانی که ایشان را به دوستی گیرند ظالم و ستمگر اند.

### راه حل، معیار و راه درست همانا فقه میزان است

برای فهم این دو نوع نصوص در روابط میان مسلمانان و غیر مسلمانان:

از خلال بیان بعض نصوص شرعی از قرآن و سنت در مورد روابط میان مسلمانان و غیر مسلمانان برای ما آشکار می‌گردد، که بخش بزرگ آنها برخی متصف به درشتی، شدت و قوت است، اما بخش دیگر متصف به دعوت، رحمت، مهربانی و نرمی است.

در مورد این نصوص و غیر آن در زمینه‌های دیگر فکر کرده‌ام، و از دیر زمانی بدین‌سو تلاش نموده‌ام، پس دانستم که ارتباط دادن این مسئله با معیار دقیق لازمی است، و به فقه میزانی رهنمون شدم که با واژه کتاب یکجا ذکر شده است ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ (حدید/25).

ترجمه: ما پیامبران خود را همراه با دلایل روشن روانه کردیم، و به آنان کتاب و ترازوهای [شناسایی حق و باطل] نازل نمودیم، تا مردم [در میان خود] داد گرانه رفتار کنند.

طوریکه با روشنی و درخشندگی دانسته می‌شوند که:

1. دستیابی به انصاف و عدالت در میان مردم تنها با کتاب و میزان حاصل می‌شود، و این یعنی میزان همراه کتاب است، و با آن می‌باشد، و هیچ‌گاه از آن جدا نمی‌شود.

2. در روشنی آن دانسته می‌شود که تفسیر میزان به ترازوی مادی که با آن اشیا را وزن می‌کنند تفسیر جامع نیست؛ زیرا آن یکی از انواع این است.
  3. تحقق عدالت در خرید و فروش اشیای موزون به یکدیگر نیازمند ترازوی دقیق است.
  4. ترازو - چنانچه قبلاً ذکر شد - حتی برای مادیات هم یکی نیست؛ همین‌گونه ترازو و اوزان شریعت، احکام، اصول و اقسام آن یکی نیست؛ از همین‌رو تعبیر قرآنی با واژه‌ی «المیزان» یعنی تعریف شده با لام آمده‌است، و از جهت اینکه قبلاً میزانی ذکر نشده‌است تا الف لام عهدی شود، بناءً الف لام یا جنسی است یعنی جنس ترازو، و یا استغراقی که شامل همه افراد ترازو می‌گردد.
  5. اگر دنیای روابط انسانی را تابع ترازو و اوزان ویژه‌ی آن نسازیم، فساد بزرگی به بار خواهد آمد، از این جهت در بین انسان‌ها یا رابطه جنگی است یا رابطه صلح و همزیستی، پس - طوری که قبلاً بیان شد - جنگ ترازوی ویژه‌ی خود را دارد، صلح و همزیستی ترازوی ویژه‌ی خود را دارد و دعوت ترازوی ویژه‌ی خود را دارند.
  6. ترازوی صلح و همزیستی مبتنی بر تعارف، گفتگو، تعامل، تشویق به همکاری، نرمی، مهربانی و آرامش بوده که در پرتو آن همه نصوص شرعی - قرآن و سنت - مربوط به نرمی و مهربانی و امثال آن - طوری که قبلاً گذشت - در میزان صلح و دعوت تفسیر می‌گردند.
  7. ترازوی جنگ مبتنی بر آمادگی جنگی، برانگیختن، تحریک، قیام، سختی و شدت، خشونت، فریب، غلبه چیرگی، پیروزی، کامیابی، ترسانیدن، دهشت افگنی - به معنی لغوی آن نه به معنی اصطلاحی امروزی آن - است، از این جهت همه نصوصی که بر شدت، سختی، هجوم و ارهاب دلالت دارند در پرتو آن مطابق ترازوی جنگ تفسیر می‌گردند - که بعداً بیان خواهد شد -.
- درین صورت هیچ نوع تعارضی در بین آیات مرتبط به جنگ و متعلقات آن و آیات مرتبط به صلح و دعوت و امثال آن نخواهیم یافت، و دیگر جایی برای نسخ یا پهن کردن دامن آن باقی نخواهد ماند، چنانکه برخی از دانشمندان قدیم و جدید به نسخ ده‌ها بلکه صدها آیات قائل شدند، حتی بعضی ایشان گفتند: که آیه‌ی شمشیر به تنهایی بالاتر از صد آیه را منسوخ

گردانیده است.<sup>1</sup>

از این جهت این ترازو یا فقه میزان را بر هردو نوع آیات قرآنی تطبیق می‌کنیم.  
**نوع اول:** آیاتی که گفته می‌شود که آنها با آیات قتال و شمشیر منسوخ شده‌اند،  
 چنانکه همه ای آنها بر صلح و دعوت حمل می‌شوند.

مثال:

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ، لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ، وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ، وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ، وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ، لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ﴾ (کافرون/1-6).

ترجمه: بگو ای کافران، من چیزی را که شما می‌پرستید نمی‌پرستم، و شما نیز آنچه را که من می‌پرستم، نمی‌پرستید، و من پرستنده‌ی چیزی که شما می‌پرستید نیستم. و شما پرستنده‌ی چیزی که من می‌پرستم نیستید، شما را دین تان و مرا دین خودم.

طوری که گفتند این سوره با آیات قتال منسوخ شده است، اما حقیقت این است که این آیات منسوخ نشده‌اند، ولی منوط به ترازوی صلح، دعوت و تلاش برای همزیستی است، و بسیاری از آیات-مکی و مدنی- با تأکید بر آزادی انسان در انتخاب دین این مطلب را تأیید می‌کنند؛ مانند ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ (بقره/256) (اکراهی در دین نیست) و ﴿فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾ (کهف/29) ترجمه: پس هرکه خواهد ایمان آرد و هرکه خواهد کافر شود.

بلکه همه آیاتی که در مورد جزیه، همدیگر پذیری، صلح، دستور به صلح‌گرایی آمده‌اند، معنی این سوره‌ی ﴿لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ﴾ را تأیید می‌کنند، و در ازای پرداخت مالیات زیر نام جزیه که در مقابل تامین امنیت و آسایش و تکافل اجتماعی می‌باشد برای آنان حق

<sup>1</sup> - مفسران در تعیین این آیه اختلاف دارند، برخی به این نظراند که آن آیه عبارت از آیه‌ی پنجم سوره توبه است یعنی ﴿فَإِذَا نَسَخَ الْأَشْهُرَ الْحَرَّمَ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخَذُوهُمْ وَاحْضَوْهُمْ وَأَقْعِدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ فَإِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ با وجود اینکه آیت فوق بعد از بیان قتال مشرکانی که اراده‌ی ریشه‌کن کردن مسلمانان را داشتند و پیمان را نقض نموده بودند آمده است. جهت تفصیل بیشتر به فقه جهاد علامه قرضاوی -رحمه الله- مراجعه شود.

زندگی، آزادی و همزیستی در سایه حکومت اسلامی را می دهد.

ترازوی صلح، همزیستی و دعوت این است که هیچ اجباری از طرفی بر طرف دیگر نباشد، بلکه وجود او را با دینش بپذیرد و این به معنی پذیرش صحت دین او نیست.

چیز قابل توجه این است که قرآن آنچه را که مشرکان بت پرست و نادان به آن باور دارند دین نامیده و به وجود آن اعتراف کرده و نسبتش را به ایشان داده است، و مطلب را واضح ساخته که همانگونه که رسول خدا p بر ایشان جهت پذیرش اسلام اکراه نمی کند، نباید از طرف ایشان نیز بر رسول خدا p اجباری صورت گیرد، و این را تکرار نموده فرمود: ﴿لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ، وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ، وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ، وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ﴾ (کافرون / 2-6). ترجمه: من چیزی را که شما می پرستید نمی پرستم، و شما نیز آنچه را که من می پرستم، نمی پرستید، و من پرستنده‌ی چیزی که شما پرستش کرده اید نیستم. و شما پرستنده‌ی چیزی که من می پرستم نیستید، شما را دین تان و مرا دینم.

هم چنان در مسئله قبله نیز الله متعال مطلب فوق را چنین بیان می دارد: ﴿وَلَنْ أُنَاقِبَهُ الَّذِينَ اتَّوَعْنَا الْكُتُبَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتِهِمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ﴾ (بقره/145).

ترجمه: و اگر برای اهل کتاب هر برهان و نشانه‌ای که بیاوری از قبله‌ی تو پیروی نخواهند کرد، و تو نیز از قبله‌ی آنها پیروی نمی کنی، و آنها هم خود پیرو قبله‌ی یکدیگر نخواهند بود. هرگاه پس از آگاهی، پی خواهش‌های ایشان بروی، از ستمکاران خواهی بود. پس بیان داشته که مهم این است که -ای محمد- تو از خواهشات این گروه پیروی نکنی، ورنه آنان بر باورهای خویش ماندگارند.

آیه‌ی شمشیر که در مورد آن گفته شده: آن 124 آیات قرآن عظیم الشان را منسوخ گردانیده است<sup>1</sup> و گفته شده که آن عبارت از این آیت می باشد: ﴿فَإِذَا أَنْسَلَخَ الْأَشْهُرَ الْحُرْمَ

<sup>1</sup> - ضریر، ابن سلامة، الناسخ و المنسوخ، ص: 128؛ و د. مصطفی الزلمی، التبیان لرفع غموض النسخ فی القرآن، ص: 282، ط. مکتب التفسیر للطباعة و النشر، 2000 م.

فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَحْصُرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿توبه/5﴾.

پس چون ماه‌های حرام سپری شد، مشرکان را هر کجا یافتید بکشید و آنان را دستگیر کنید و به محاصره درآورید و در هرجا به کمین‌شان نشینید؛ اما اگر توبه کردند و نماز برپا داشتند و زکات دادند، راه‌شان را باز گذارید، زیرا خدا آمرزنده مهربان است.

و اگر فقه میزان را بر این دو آیه‌ی کریمه تطبیق کنیم، نیازی به نسخ آیات دیگر نمی‌یابیم، زیرا ترازو ترازوی جنگ است، این مشرکان جنگی بودند و می‌خواستند اسلام را از میان بردارند، حملات خویش را تکرار می‌کردند و به پیمان‌های خود پای‌بند نبودند، پس دولت اسلامی چاره‌ای جز تعیین مدت برای ایشان نداشت، و چون به پیمان‌های خود پای‌بند نماندند، حکومت اسلامی باید با آنها بجنگد تا کار آنها بزرگتر نشود، چنانکه بر آن تصریح شده و بلکه برای قتال نقض پیمان شرط دانسته شده است، می‌فرماید: ﴿وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَنَّمَا الْكُفْرُ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ، أَلَا تَتَّقُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (توبه/12-13).

ترجمه: و اگر پس از بستن پیمان، سوگند خود شکستند و در دین شما طعن زدند، با پیشوایان کفر بجنگید که ایشان را رسم سوگند نگه‌داشتن نیست، باشد که از کردار خود باز ایستند. آیا با مردمی که سوگند خود را شکستند و آهنگ اخراج پیامبر کردند و آنها بر ضد شما دشمنی آغاز کردند، نمی‌جنگید؟ آیا از آنها می‌ترسید، و حال آنکه اگر ایمان آورده باشید سزاوارتر است که از خدا بترسید و بس؟

با این حال آیه‌ی دوم در معاملاتی بالمثل کاملاً وضاحت دارد، و آن اینکه کافران با شما دسته‌جمعی می‌جنگند، شما نیز دسته‌جمعی با آنان بجنگید. پس نسخ از کجا شد؟

**نوع دوم:** آن عده از آیات قتالی که یکسره تابع میزانی است که الله متعال آن را با کتاب نازل فرموده است، و آن -چنانکه بیان خواهد شد- ترازوی جنگ توأم با قوانین، شروط و پیامدهای آن می‌باشد.

## باب سوم

تطبیقات عملی بر آیات ظاهراً متعارض قرآن  
کریم که چون وزن آنها بیان شود با میزان خود  
موافق ثابت شوند



## نخستین تطبیق عملی

### تطبیق میزان بر سوره توبه (برائت)

سوره‌ی برائت یا سوره‌ی توبه، یکی از شدیدترین و پرهجوم‌ترین سوره‌های قرآن کریم در برابر مشرکان به شمار می‌رود. این سوره در جنگ تمام عیار میان رسول خدا  $\rho$  و اصحاب بزرگوارش در یک صف و کافران و مشرکان در صف دیگر نازل شد که رسول خدا  $\rho$  را از مکه بیرون کردند وعده‌ای از یارانش را با شکنجه در مکه کشتند.

کوشیدند که آن حضرت  $\rho$  را نیز در مکه بکشند یا اسیر کنند، و تمام تلاش‌های شان را برای ریشه‌کن کردن اسلام و پیروان آن، به کار گرفتند و برای رسیدن به این آرمان خود، با او وارد جنگ شدند؛ مانند: جنگ‌های بدر، احد، احزاب و غیره... و هرگز به اخلاق جنگ یا پیمان پای‌بند نماندند.

این سوره در چنین فضای خون‌آلود و رنج‌بار نازل شده و می‌خواهد مسلمانان را که اندک هم هستند در مقابل خطرات کفر که شمارشان زیاد هم هست استوار بدارد، با آن‌هم ارزش‌های ذیل را به وضوح مشاهده می‌کنیم:

- ❖ مجموعه‌ای از اصول بزرگ در صلح و اخلاقیات والای جنگی و متأثر نشدن آن از جنبه‌های روانی مسلمانان با تأکید بر آزادی دینی.
- ❖ آن جنگ هرگز متوجه غیر نظامیان صلح‌جو (مردمان ملکی) نیست.
- ❖ ترازوی اسلام در جنگ و صلح بر اساس احترام به معاهدات و پیمان‌ها و عدم خیانت است.
- ❖ ارزش‌های عدالت و اخلاق باید در هر شرایطی حفظ شود.



بر این اساس سوره را به اختصار مرور می‌کنم:

1. (بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ) (توبه/ ۱) ترجمه: (این

اعلان) بی‌زاری خداوند و پیامبرش از مشرکانی است که شما با آنان پیمان بسته‌اید.

در آیه‌ی اول، اعلان براءت از مشرکین است که متصف به غدر و نقض عهد و پیمان بودند؛ مشرکینی که در کمین مؤمنان قرار داشته و خیلی خطرناک بودند، و این یک امر طبیعی است؛ زیرا این افراد با خدا و رسولش مخالفت می‌کنند و آن‌ها جنگ را بر ضد رسول خدا از غزوه‌ی بزرگ بدر تا جنگ‌های احزاب، خندق و جنگ احد اعلام کرده بودند که به تعداد ۷۰ تن از بهترین‌های آنان شهید شدند، و مشرکین اجساد آنها را مثله نمودند، جسدها و حتی شکم‌های بعضی از آنها را پاره کردند و جگر شماری از آنها را از تن‌شان بیرون آورده و دندان گرفتند. موضوع از این جهت به بسط و شرح نیاز دارد.

2. در آیه دوم برای مشرکین چهار ماه مهلت داده شده است:

اللَّهُ مُتَعَالٍ فَرَمُودَةٌ: ﴿فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَلِمُوا أَنكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ ۚ وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ﴾ (توبه: 2). ترجمه: پس چهار ماه به شما مهلت داده شد که در این سرزمین بگردید، و بدانید که خدا را به ستوه آورده نمی‌توانید، و اوست که کافران را رسوا می‌سازد.

آیه‌های 13 و 14 برای اعلان جهاد علیه مشرکین، پیمان‌شکنی‌های آن‌را با اخراج پیامبر و آغازگر جنگ شدن‌شان را شرط گذاشته است، خداوند می‌فرماید: ﴿أَلَا تَقَاتُلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَءُوكُمْ أُولَٰئِكَ أَتَخْشَوْنَهُمْ ۖ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْرِجُهُمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ﴾ (سوره توبه: ۱۳ و ۱۴) ترجمه: آیا با مردمی که سوگند خود را شکستند و آهنگ اخراج پیامبر کردند و آنها بر ضد شما دشمنی آغاز کردند، نمی‌جنگید؟ آیا از آنها می‌ترسید، و حال آنکه اگر ایمان آورده باشید سزاوارتر است که از خدا بترسید و بس؟ با آنها بجنگید. خدا به دست شما عذابشان می‌کند و خوارشان می‌سازد و شما را پیروزی می‌دهد و دل‌های مؤمنان را خنک می‌گرداند.

3. در آیه چهارم، از اعلان جنگ در برابر مشرکان کسانی را مستثنی کرده که میان آنها و پیامبر p معاهده و پیمان وجود داشت و آنان نقض عهد نکرده بودند؛ زیرا اتمام آن تا ختم میعاد بر مسلمانها واجب و الزامی است ﴿إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مَدَّتِهِمْ ۚ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾. (توبه:4) ترجمه: مگر آن گروه از مشرکان که با ایشان پیمان بسته‌اید و در پیمان خود کاستی نیاورده‌اند و با هیچ کس بر ضد شما همدست نشده‌اند. با اینان به پیمان خویش تا پایان مدتش وفا کنید، زیرا خدا پرهیزگاران را دوست دارد.
4. در آیه پنجم، اعلان جنگ با مشرکین با همان شیوهی قبلی آمده‌است، او تعالی می‌فرماید:

﴿فَإِذَا انسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَحْصُرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ ۚ إِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ ۚ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ (توبه: 5). ترجمه: و چون ماه‌های حرام به پایان رسید، هر جا که مشرکان را یافتید بکشید و بگیرید و زندانی کنید و در همه جا به کمینشان نشینید؛ اما اگر توبه کردند و نماز خواندند و زکات دادند، از آنها دست بردارید، زیرا خدا آمرزنده و مهربان است.

اما این آیه مستقیماً توسط آیه‌ی ششم تخصیص شده‌است که مشرکینی را که به مسلمانان پناه آورده‌اند، مستثنی قرار می‌دهد و در ضمن، به مسلمانان دستور می‌دهد که آن‌ها را به محل امن برسانند بدون اینکه آنان را به اجبار و اکراه به ایمان وادارند. می‌فرماید: ﴿وَإِن أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ۚ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (توبه:6) ترجمه: و هرگاه یکی از مشرکان به تو پناه آورد، پناهش ده تا کلام خدا را بشنود، سپس به مکان امنش برسان، زیرا اینان مردمی نادانند.

5. فضای این سوره، فضای جنگی است و مقام، مقام آمادگی نظامی و آگاهی جنگی است، و ترازو هم ترازوی جنگ است که با نرمش هیچ سازگاری ندارد، با آن‌هم آیه‌ی هفتم بر وضع ترازو در جنگ تمرکز دارد، الله متعال می‌فرماید: ﴿كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ۗ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ ۚ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾ (توبه:7) ترجمه: چگونه

مشرکان را با خدا و پیامبر او پیمانی باشد؟ مگر آنهایی که نزد مسجد الحرام با ایشان پیمان بستید. اگر بر سر پیمان‌شان ایستادند، بر سر پیمان‌تان بایستید؛ زیرا خدا پرهیزگاران را دوست دارد.

یعنی معامله‌ی بالمثل با در نظر داشت جانب اخلاقی در آن و تقوا پیشگی در جنگ و در تعامل، این یعنی هرکسی که بر پیمان و توافق‌نامه‌ی خود پایدار ماند، اسلام آن را گرامی می‌دارد و بالای آن اعلام جنگ نمی‌کند، و هرکسی که یک یا چند بار پیمان‌شکنی کند، دیگر حقی نداشته و سرنوشت او به خدا و پیامبرش  $\rho$  واگذار شده‌است.

6. **ترازو در این سوره ترازوی خیزش و بیان حقایق است**، از این رو خداوند  $\Psi$  در آیات 7 تا 13 نقشه‌های این دشمنان بت‌پرست را، افشا کرده‌است؛ آنها با ویژگی‌هایی که در آیه زیر بیان گردیده است متصف‌اند و حتی وجود یکی از این ویژگی‌ها در آنان، برای اعلام جنگ کافی است، چه رسد که این همه صفات زشت در آنان جمع شده باشد. این صفات:

➤ هرگز به سوگند، تعهد، همسایگی، پناهندگی، تضمین حقوق، خویشاندی و صلح‌ی رحم، احترام نمی‌گذارند: ﴿كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ الْمُتَّقِينَ (7) كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَىٰ قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ﴾ (توبه: 7 و 8) ترجمه: چگونه مشرکان را با خدا و پیامبر او پیمانی باشد؟ مگر آنهایی که نزد مسجد الحرام با ایشان پیمان بستید. اگر بر سر پیمان‌شان ایستادند، بر سر پیمان‌تان بایستید؛ زیرا خدا پرهیزگاران را دوست دارد. چگونه پیمانی باشد که اگر بر شما پیروز شوند به هیچ عهد و سوگند و خویشاوندی وفا نکنند؟ به زبان خشنودتان می‌سازند و در دل سر می‌پیچند و بیشترین‌شان عصیانگراند.

➤ آنها با همه توانی که دارند بر دین‌تان خورده‌گیری می‌کنند، و آنها رهبران جنایت کار جنگی هستند ﴿وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ﴾ (توبه: 12) ترجمه: اگر پس

از بستن پیمان، سوگند خود شکستند و در دین شما طعن زدند، با پیشوایان کفر قتال کنید که ایشان را رسم سوگند نگه داشتن نیست، باشد که از کردار خود باز ایستند.

➤ رسول الله P و یارانش را از سرزمین، خانه و دیارشان به خاطر دینشان بیرون کردن، و آنان را به خاطر دینشان شکنجه کردند، و باز همین مشرکین بودند که جنگ را آغاز کردند ﴿أَلَا تَتَّقَاتُلُونَ قَوْمًا نَكُتُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوْا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَنْخَشُونَهُمْ فَإِنَّهُ أَهَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (توبه: ۱۳) ترجمه: آیا با مردمی که سوگند خود را شکستند و آهنگ اخراج پیامبر کردند و آنها بر ضد شما دشمنی آغاز کردند، نمی جنگید؟ آیا از آنها می ترسید، و حال آنکه اگر ایمان آورده باشید سزاوارتر است که از خدا بترسید و بس؟

➤ در برابر آزادی دینی با وسائل مختلف جنگیدند و عهد و خویشاوندی را پاس نداشتند ﴿لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ﴾ (توبه: ۱۰) ترجمه: در برابر هیچ مؤمنی نه حق خویشاوندی را رعایت می کنند و نه پیمانی را و آنان همه تجاوزکارند.

➤ ایشان رهبران کفر و شرک و سردمداران آشوبگری هستند که راه حق را بر مسلمانان می بندند و از راه خدا باز می دارند ﴿اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (توبه: ۹) ترجمه: آیات خدا را به بهای اندک فروختند و مردم را از راه خدا باز داشتند و به راستی آنان کار بسیار بدی می کردند.

➤ آنها می خواهند شما را ریشه کن ساخته و همه تان را نیست و نابود سازند ﴿كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَى قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ﴾ (توبه: ۸) ترجمه: چگونه پیمانی باشد که اگر بر شما پیروز شوند به هیچ عهد و سوگند و خویشاوندی وفا نکنند؟ به زبان خشنودتان می سازند و در دل سر می پیچند و بیشترین شان عصیان گردند.

بنابر این، اعلان جنگ به خاطر دفاع از نفس و دین، یک حق مسلم است.

➤ باز ایشان هیچ خیری را به پیامبر خدا P و مسلمانان نمی خواهند، و بلکه برای آنها

همه انواع شر و بدبختی را خواهانند، به گونه‌ای که اگر به مسلمانان شری برسد خورسند می‌شوند و اگر خیری برسد غمگین می‌شوند، ﴿إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِيبْكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرًا مِنْ قَبْلٍ وَبِتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ﴾ (توبه: ۸) ترجمه: اگر خیری به تو رسد اندوهگین‌شان سازد، و اگر به تو مصیبتی رسد می‌گویند: ما چاره‌ی کار خویش را پیش از این اندیشیده‌ایم. آنگاه شادمان باز می‌گردند.

➤ پس این اسباب یاد شده در پشت اعلان جنگ خدا و پیامبرش در برابر آنها بود، برای همین خداوند در آیت‌های ۱۳، ۱۴ و ۱۵ به جنگ در برابر مشرکین دستور داد: ﴿أَلَا تَتَّقَاتُلُونَ قَوْمًا نَكُثُوا إِيمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَ اللَّهَ فَالَهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ، فَاتْلُوهُمْ يَعَذِّبَهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْرِجُهُمْ مِنْ صُدُورِ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ، وَيَذْهَبُ غِيظُ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ (توبه: 13-15). ترجمه: آیا مردمی که سوگند خود را شکستند و آهنگ اخراج پیامبر کردند و آنها بر ضد شما دشمنی آغاز کردند، نمی‌جنگید؟ آیا از آنها می‌ترسید، و حال آنکه اگر ایمان آورده باشید سزاوارتر است که از خدا بترسید و بس؟ با آنها بجنگید. خدا به دست شما عذابشان می‌کند و خوارشان می‌سازد و شما را پیروزی می‌دهد و دل‌های مؤمنان را خنک می‌گرداند. و کینه از دل‌هایشان می‌زداید و خدا توبه‌ی هر که را بخواهد می‌پذیرد. و خدا دانای درست کار است.

➤ با آن‌هم الله متعال به آنها فرصت داد تا توبه کنند و نماز برپا دارند، یعنی با وصف این جنایاتی که مرتکب شدند بازهم آنها را مجرمین جنگی قلمداد نکرد که بایستی کشته شوند، بلکه به آنها مهلت داد تا از فرصت نجات بهره‌گیرند، حتی پس از سيطرة بر آنان. پس فرموده: ﴿فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ (توبه: ۱۱) ترجمه: اگر توبه کنند و نماز برپا دارند و زکات خویش را بپردازند، برادران دینی‌تان هستند، و ما آیات خود را برای اهل دانش و معرفت مفصلاً بیان می‌کنیم.

7. در آیات ۱۶ تا ۲۸ موضوعات زیر مورد بحث قرار گرفته است

1. ترازوی جنگ
2. خیزش عمومی و آگاهی از تکتیک‌های جنگی از طریق بیان کاستی‌های این دشمنان.
3. ستایش از مؤمنان واقعی و پاداش آنان نزد خداوند متعال.

خداوند متعال در این باره فرموده است: ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَهَةِ اللَّهِ وَابِعَابًا مَا تَعْمَلُونَ، مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ، إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مِنْ آمَنِ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ، أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ، الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُقِيمٌ، خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنْ أَرَادَ اللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرًا عَظِيمًا، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنْ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَىٰ الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَاُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ، قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ، لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ، ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿

(توبه: 16-26) ترجمه: (یا این چنین پنداشته‌اید که رها می‌شوید، حال آنکه خداوند کسانی

از شما را که جهاد کرده‌اند، و به غیر از خدا و پیامبر و مؤمنان، دوست نزدیک و محرم اسراری برای خود نگرفته‌اند، معلوم نداشته‌است؟ و خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است، مشرکان حق ندارند مسجدهای خدا را آباد کنند، درحالی‌که به کفر خویش گواهی می‌دهند، آنان اعمال‌شان ضایع و تباه است، و در آتش جهنم جاودانه‌اند، تنها کسی مساجد خدا را آباد می‌سازد که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد، و نماز را برپا دارد، و زکات را بپردازد، و جز از خدا نترسد، امید است اینان از راه‌یافتگان باشند، آیا آب دادن به حاجیان و آباد ساختن مسجد الحرام را مانند (کار) کسی قرار داده‌اید که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و در راه خدا جهاد کرده‌است؟ در نزد خداوند برابر نیستند، و خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمی‌کند، کسانی که ایمان آوردند و هجرت نمودند و در راه خدا با مال و جان‌شان جهاد کردند، دارای منزلت والاتر و بزرگ‌تری در پیشگاه خدایند، و اینان همان رستگارانند، پروردگارشان آنان را به رحمت و خشنودی خود و به باغ‌هایی که در آنها نعمت‌های پایدار دارند، مژده می‌دهد، همیشه در آن جاودانند، بی‌گمان در پیشگاه خدا پاداش بزرگی موجود است، ای مؤمنان! اگر پدران و برادران تان کفر را بر ایمان ترجیح دادند آنان را به دوستی نگیرید. هرکس از شما آنان را به دوستی بگیرد پس ایشان ستم‌گرانند، بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قوم و قبیله‌ی شما، و مال‌هایی که آن را با کوشش (فراوان) به دست آورده‌اید، و تجارتي که از بی‌رونقی و بی‌بازاری آن می‌ترسیدید، و خانه‌هایی که آن را می‌پسندید، نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد کردن در راه او محبوب‌تر است، پس در انتظار باشید که خداوند کار خود را می‌کند، و خداوند نافرمانان را هدایت نمی‌کند، بی‌گمان خداوند شما را در مواقع زیادی یاری کرد، و نیز در جنگ حنین آنگاه که فزونی خودتان شما را به شگفت آورد؛ ولی آن لشکریان فراوان چیزی را از شما دفع نکردند، و زمین با همه‌ی فراخی‌اش بر شما تنگ آمد، پی از آن پشت کردید و پا به فرار نهادید، سپس خداوند آرامش خویش را بر پیامبرش و بر مؤمنان نازل کرد و لشکرهایی را فرو فرستاد که شما آنها را نمی‌دیدید، و کافران را عذاب داد، و این کیفر کافران است، سپس خدا بعد از این (واقعه) توبه‌ی هرکس را که بخواهد می‌پذیرد و خداوند آمرزنده‌ی مهربان است.

آیات فوق شامل مجموعه‌ای از اصول بنیادینی است که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

- اینکه مؤمنان در زندگی‌شان با بخشش، فداکاری و قربانی برزندگی خود را نشان می‌دهند. و حکمت از ابتلای ایشان آن است تا گروه پاک و نیکوکار و با استقامت از غیر آنها جدا گردد، تا آنکه آن‌ها اهلیت حمل امانت را پیدا نمایند.
- ساختن مساجد الله همراه با کفر و شرک هیچ نفعی در پی نخواهد داشت، چنانکه کفار مساجد را می‌سازند. این ساختن، ساختن مادی است نه ساختن با ذکر و نماز و مانند آنها.
- کسانی شایستگی ساختن مادی و معنوی مساجد را دارند که مؤمنان واقعی هستند.
- بنای مسجد حرام و آب دادن زائران- باوجود اهمیتی که دارد- با ایمان به خداوند و روز قیامت و جهاد فی سبیل الله برابر نیست.
- باز این وزن ایمان، هجرت و جهاد باهم وزن سنگین و مرتبه‌ی بزرگی است که کسی به آن رسیده نتواند، جز کسانی که از این ویژگی‌های سه‌گانه برخوردار باشند.
- ایمان با کفر برابر نیست، و ایمان همراه با جهاد در راه خدا بامال و جان با ایمان محض یکسان نیست. و اینکه ایمان همراه با جهاد و هجرت یا با انصار، بهتر و سنگین‌تر از ایمانی است که تنها با جهاد یا تنها با هجرت باشد.
- این یک رهنمایی برای بیان رتبه‌ها و وزن‌هاست.
- قرآن کریم در این‌جا از فقه میزان چیزهایی را ذکر نموده که متعلق به رتبه‌ها و اوزان می‌شود، و این آیات دلیلی واضح بر فقه اوزان و فقه موازنات است.
- ترازوی جهاد و فداکاری در راه الله به خاطر دفاع از نفس، دین و میهن، بر غیرآن، از قبیل: دارایی، فرزندان و خویشاوندان مقدم‌تر است؛ زیرا اگر آن دشمنان بر ایشان چیره گردند، آنها را ریشه‌کن خواهند کرد.
- نصرت پروردگار بر سنت‌های الهی استوار است، و جنبه‌های ایمانی و اخلاقی نقش بزرگی در تحقق پیروزی یا شکست دارد.
- لازم است که ترازوی اصول در قله‌ی خواسته‌ها قرار داشته باشد، و نباید مال و مصالح شخصی بر آن ترجیح داده شود.



8. در آیه‌ی بیست و نهم این سوره خداوند متعال به جنگ با گروهی از اهل کتاب-یهودیان یثرب و همراهان‌شان- دستور داده‌است. آنها قبایل عرب را برانگیختند تا تهاجم احزاب را برای نابودی رسول الله  $\text{p}$  و یاران بزرگوارش در مدینه ترتیب دهند ﴿فَاتَلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾ (توبه: 29) ترجمه: با کسانی از اهل کتاب پیکار کنید که به خدا و روز قیامت ایمان نمی‌آورند، و آنچه را که خدا و پیامبرش حرام نموده‌اند حرام نمی‌شمارند، و دین حق را نمی‌پذیرند، تا با کمال حقارت و خواری به دست خویش جزیه بپردازند.

و آنها کسانی اند که به باطل گواهی دادند، تا جنگ مشرکین علیه مسلمین را توجیه کنند: ﴿وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا﴾ (نساء: 15) ترجمه: برای کسانی که کفر ورزیده‌اند می‌گویند: این (مشرکین) راه‌یافته‌تر از آنانی اند که ایمان آورده‌اند. یعنی بهتر از مؤمنان یکتا پرستی هستند که آنها با یهودیان در ایمان به الله متعال و روز واپسین، و اصل رسالت‌های آسمانی اتفاق نظر دارند، مع ذلک، در برابر مسلمین با مشرکین یکجا شدند تا پیامبر و یارانش را نیست و نابود سازند، در این حالت هر انسانی از آنها چه توقعی خواهد داشت و چگونه باید با آنها رفتار می‌شد؟

همه می‌دانیم که امریکا پس از حوادث 11 سپتامبر 2001 چه کرد، آنها جنگ سوم جهانی را اعلان کردند. و جهان را به دو دسته تقسیم کردند:

1. گروهی که با امریکا هستند.

2. و گروهی که با امریکا نیستند.

امریکا دو کشور مسلمان: افغانستان و عراق را اشغال کرد و صدها هزار نفر از مردم بی‌گناه آنها را کشت و جهان اسلام را به خاطر گروهی از جوانان که تعدادشان بیش از نوزده نفر نبودند که دو برج را منفجر ساخته بودند، به تروریست بودن متهم کرد، و قوانین حقوق بشر را در گوانتانامو، اردوگاه نظامی ابوغریب و زندان‌های مخفی جهان نقض کردند.

این همه و بیشتر از آن را به خاطر حوادث 11 سپتامبر انجام داد درحالی که هنوز هم این

وقایع و واقعیت عاملان آن در هاله‌ای از ابهام قرار دارد، باز تعداد اشخاص متهم به ارتکاب این رویداد به 19 نفر می‌رسید، پس چگونه می‌توانند همه پیروان دینی را متهم کنند که تعداد کلی آنها نزدیک به دومیلیارد می‌رسد؟! آیا این حوادث که ممکن نبود امریکا و نظام آن با این از میان برود، با آنچه یهودیان یثرب و همراهان آنها در جنگ احزاب انجام دادند که اولین و آخرین هدف‌شان نابودی کامل اسلام و پیروان آن، و حلال شدن خون آنها بود قابل مقایسه است؟

9. آیات ۲۹-۳۵ اسباب جنگ آنها را با اهل کتاب توجیه می‌کند، چه این آیات حقائق آنها، موقف‌گیری شان در برابر دین حقیقی، در برابر الله متعال و پیامبران شان را روشن ساخته و به کمال روشنی می‌فرماید: ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يَتِمَّ نُورُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ (توبه: 32) ترجمه: می‌خواهند با خویش نور خدا را خاموش گردانند، و خداوند نمی‌پذیرد مگر اینکه نورش را کامل کند، اگر چه کافران نپسندند.

علاوه بر خوردن مال مردم به ناحق و بازداشتن آنها از راه خدا، به خودخواهی و احتکار و عدم انفاق در راه خدا توصیف شده‌اند، او تعالی می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَخْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ (توبه: 34) ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بدانید که شمار زیادی از دانشمندان و راهبان دارایی‌های مردم را به ناحق می‌خورند، و از راه الله باز می‌دارند، و کسانی که طلا و نقره را نگه می‌دارند و در راه الله خرجش نمی‌کنند، آنها را به عذابی دردناک مژده بده.

حق و عدالت ایجاب می‌کند که دو دلیل از این دلایل برای اعلان جنگ در همه ادیان و شریعت‌های آسمانی و نظام‌های قانونی کافی است و آن دو دلیل عبارتند از:

➤ به کار گیری تمام تلاش برای حذف یک دین، مانند اسلام و نابودی کامل پیروان آن و خاموش کردن نور اسلام.

➤ بازداشتن از وارد شدن اشخاص جدید به این دین و بستن آزادی‌های دینی.

بنا بر این اعلام جنگ برای دفاع از خود، دین و ملت بوده‌است نه چیزی دیگری.

10. آیه سی و ششم جنگ را در چهار ماه حرام تحریم کرده است ﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلَمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾ (توبه: 36) ترجمه: شمار ماهها در نزد خدا، در کتاب خدا از آن روز که آسمانها و زمین را بیافریده، دوازده است. چهار ماه، ماههای حرامند. این است آیین استوار. در آن ماهها بر خویشان ستم مکنید. و همچنان که مشرکان همگی به جنگ شما برخاستند، همگی به جنگ ایشان برخیزید. و بدانید که خدا با پرهیزگاران است.

به عبارت دیگر چهار ماه برای صلح و آرامش و اندیشیدن به عواقب جنگ و آثار خطرناک آن است؛ زیرا جنگیدن در آن حرام است مگر کسانی که همگی شما جنگیدند، پس همگی و به صورت متقابل و برای دفاع از خود و از دین و آبروی تان با آنان بجنگید. اختصاص چهار ماه برای آرامی و آشتی و صلح و آتش بس - اوضاع هر قسمی که باشد - بزرگترین دلی بر این است که اسلام هرگز خواهان جنگ نبوده و به آن تشویق نمی کند مگر از روی ضرورت و نیاز شدید در دفاع از دین و نفس و امت. برای همین - هرچه که باشد - جنگ را در چهار ماه برای صلح و تثبیت آرامی و آشتی متوقف کرده است.

11. فضای همهی این آیات فضای بسیج نظامی، بیان و توجیه مبارزه‌ی آنهاست، و بیان اسباب قناعت‌بخش و در پی آن ضرورت رویارویی با دشمن، علاوه بر آن بیان صفات زشت ایشان از قبیل کینه‌ورزی، شرارت و خباثت و اذیت مداوم پیامبر p و یارانش می‌باشد.

12. بیان احوال منافقین مدینه، خیانت‌ها، تمسخر و اذیت مداوم رسول اکرم p، خانواده و یارانش، از قبیل فتنه‌ی افک که چهل روز مصروف‌شان ساخت تا اینکه الله متعال سوره‌ی نور را نازل کرد، با آن هم دست از فتنه‌انگیزی برنداشتند؛ چون خائنان و جاسوسانی بودند که با دشمنان در بیرون در ارتباط بودند ﴿لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَا أُضْعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمْ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ. لَقَدْ ابْتَعُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ

اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ ﴿ (توبه: 47-48) ترجمه: اگر با شما به جنگ بیرون آمده بودند، چیزی جز اضطراب به شما نمی‌افزودند، و تا فتنه‌انگیزی کنند و برای دشمنان به جاسوسی پردازند در میان شما رخنه می‌کردند، و خدا به ستمکاران آگاه است. پیش از این هم فتنه‌گری می‌کردند و کارها را برای تو واژگونه جلوه می‌دادند تا آنگاه که حق فراز آمد و فرمان خداوند آشکار شد، در حالی که از آن کراهت داشتند.

برای مسلمانان بدی‌ها و زیان‌ها را می‌خواهند، و با آن اظهار خورسندی می‌کنند، خداوند برای شناخت بیش‌تر منافقین و برملا ساختن چهره آنها آیات زیر را فرستاده است:

﴿ لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَلَكِنْ بَعَدَتْ عَلَيْهِمُ السُّعْيَةُ ۗ وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوْ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يَهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ، عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ، لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ، إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ، وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ، لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ، لَقَدْ ابْتِغَاوُا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلِ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّىٰ جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْذَنْ لِي وَلَا تَفْتِنِّي ۗ أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا ۗ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ، إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ ۗ وَإِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِنْ قَبْلٍ وَبِتَوْلُوا وَهُمْ فَرِحُونَ، قُلْ لَنْ يَصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا ۗ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ، قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنِيَيْنِ ۗ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا ۗ فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ، قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يَقْبَلَ مِنْكُمْ ۗ إِنَّكُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ، وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ، فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ ۗ إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَرْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ، وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ، لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مُدْخَلًا لَوَلَّوْا إِلَيْهِ

وَهُمْ يَجْمَحُونَ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ، وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ، إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمَوْلَى قُلُوبُهُمْ فِي الرِّقَابِ وَالْعَارِمِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ ۗ قَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ، وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ ۗ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِّلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ ۗ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ، يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيَرْضَوْكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ، أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يَحَادِدَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنْ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ۗ ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ، يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنْزَلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ ۗ قُلْ اسْتَهِزُّوا إِنْ اللَّهَ مُخْرَجٌ مَا تَحْذَرُونَ، وَلَكِنْ سَأَلْتَهُمْ لِيَقُولُوا إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ ۗ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ، لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ ۗ إِنْ نَعَفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ، الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ ۗ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ ۗ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ ۗ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ، وَعَدَّ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا ۗ هِيَ حَسْبُهُمْ ۗ وَلَعْنَةُ اللَّهِ ۗ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ، كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلْقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلْقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلْقِهِمْ وَخُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا ۗ أُولَئِكَ حَبِطَتِ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ۗ وَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ، أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ ۗ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ ۗ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿توبه: 42-70﴾.

ترجمه: اگر متاعی دست‌یافتنی بود یا سفری بود نه چندان دراز، از پی تو می‌آمدند، ولی اکنون که راه دراز شده است پیمودنش را دشوار می‌انگارند. و به خدا قسم می‌خورند که اگر می‌توانستیم همراه شما بیرون می‌آمدیم. اینان تن به هلاکت می‌سپارند. خدا می‌داند که دروغ می‌گویند. خدایت عفو کند. چرا به آنان اذن ماندن دادی؟ می‌بایست آنها که راست می‌گفتند آشکار شوند و تو دروغگویان را هم بشناسی. آنان که به خدا و روز قیامت ایمان

دارند هرگز برای جهاد کردن با مال و جانشان از تو رخصت نمی‌خواهند و خدا پرهیزگاران را می‌شناسد. کسانی که به خدا و روز قیامت ایمان ندارند و دل‌هایشان را شک فرا گرفته است و این شک آنها را به تردید افکنده است، از تو رخصت می‌خواهند. اگر می‌خواستند که به جنگ بیرون شوند برای خویش ساز و برگی آماده کرده بودند، ولی خدا بسیج آنان را ناخوش داشت و از جنگشان باز داشت و به ایشان گفته شد که همراه کسانی که باید در خانه بنشینند در خانه بنشینید. اگر با شما به جنگ بیرون آمده بودند، چیزی جز اضطراب به شما نمی‌افزودند، و تا فتنه‌انگیزی کنند و برای دشمنان به جاسوسی پردازند در میان شما رخنه می‌کردند، و خدا به ستمکاران آگاه است. پیش از این هم فتنه‌گری می‌کردند و کارها را برای تو واژگونه جلوه می‌دادند تا آنگاه که حق فراز آمد و فرمان خداوند آشکار شد، در حالی که از آن کراهت داشتند. بعضی از آنان می‌گویند: مرا رخصت ده و به گناه مینداز. آگاه باش که اینان خود در گناه افتاده‌اند و جهنم بر کافران احاطه دارد. اگر خیری به تو رسد اندوهگینشان سازد، و اگر به تو مصیبتی رسد می‌گویند: ما چاره کار خویش پیش از این اندیشیده‌ایم. آنگاه شادمان بازمی‌گردند. بگو: مصیبتی جز آنچه خدا برای ما مقرر کرده است به ما نخواهد رسید. او مولای ماست و مؤمنان بر خدا توکل کنند. بگو: آیا جز یکی از آن دو نیکی، انتظار چیز دیگری را برای ما دارید؟ ولی ما منتظریم که عذاب خدا، یا از جانب او یا به دست ما به شما برسد. پس شما منتظر باشید ما نیز با شما منتظر می‌مانیم. بگو: خدا از شما نمی‌پذیرد، چه از روی رضا انفاق کنید چه از روی کراهت، زیرا مردمی نافرمان هستید. هیچ چیز مانع قبول انفاق‌هایشان نشده مگر آنکه به خدا و پیامبرش ایمان نیاورده‌اند و جز با بی‌میلی به نماز حاضر نمی‌شوند و جز به کراهت انفاق نمی‌کنند. دارایی و فرزندان‌شان تو را به اعجاب نیفکند. جز این نیست که خدا می‌خواهد آنها را در این دنیا عذاب کند و در حالی که هنوز کافرند جان‌شان برآید. به خدا سوگند می‌خورند که از شما بیداد و حال آنکه از شما نیستند، اینان از شما بیمناکند. اگر پناهگاه یا غار یا پنهانگاهی می‌یافتند، شتابان بدان جا روی می‌آوردند. بعضی از ایشان تو را در تقسیم صدقات به بیداد متهم می‌کنند، اگر به آنها عطا کنند خشنود می‌شوند و اگر عطا نکنند خشم می‌گیرند. چه می‌شود اگر به آنچه خدا و پیامبرش به آنان عطا می‌کند خشنود باشند و بگویند: خدا ما را بس است

و خدا و پیامبرش ما را از فضل خویش بی‌نصیب نخواهند گذاشت و ما به خدا رغبت می‌ورزیم؟ صدقات برای فقیران است و مسکینان و کارگزاران جمع‌آوری آن. و نیز برای به دست آوردن دل مخالفان و آزاد کردن بندگان و قرضداران و انفاق در راه خدا و مسافران نیازمند و آن فریضه‌ای است از جانب خدا. و خدا دانا و حکیم است. بعضی از ایشان پیامبر را می‌آزارند و می‌گویند که او به سخن هر کس گوش می‌دهد. بگو: او برای شما شنونده سخن خیر است. به خدا ایمان دارد و مؤمنان را باور دارد، و رحمتی است برای آنهایی که ایمان آورده‌اند. و آنان که رسول خدا را بی‌آزارند به شکنجه‌ای دردآور گرفتار خواهند شد. در برابر شما به خدا سوگند می‌خورند تا خشنودتان سازند و حال آنکه اگر ایمان آورده‌اند شایسته‌تر است که خدا و رسولش را خشنود سازند. آیا ندانسته‌اند که هر کس که با خدا و پیامبرش مخالفت می‌ورزد جاودانه در آتش جهنم خواهد بود و این رسوایی بزرگی است؟ منافقان می‌ترسند که مباد از آسمان در باره آنها سوره‌ای نازل شود و از آنچه در دل نهفته‌اند با خبرشان سازد. بگو: مسخره کنید، که خدا آنچه را که از آن می‌ترسید آشکار خواهد ساخت. اگر از آنها بپرسی که چه می‌کردید؟ می‌گویند: ما با هم حرف می‌زدیم و بازی می‌کردیم. بگو: آیا خدا و آیات او و پیامبرش را مسخره می‌کردید؟ عذر می‌آورید. پس از ایمان، کافر شده‌اید. اگر از تقصیر گروهی از شما بگذریم گروه دیگر را که مجرم بوده‌اند عذاب خواهیم کرد. مردان منافق و زنان منافق، همه همانند یکدیگرند. به کارهای زشت فرمان می‌دهند و از کارهای نیک جلو می‌گیرند و مشت خود را از انفاق در راه خدا می‌بندند. خدا را فراموش کرده‌اند. خدا نیز ایشان را فراموش کرده است، زیرا منافقان نافرمان اند. خدا به مردان منافق و زنان منافق و کافران وعده آتش جهنم داده است. در آن جاودانه‌اند. همین برایشان بس است. لعنت خدا بر آنها باد و به عذابی پایدار گرفتار خواهند شد. همانند کسانی که پیش از شما بودند، با نیروی بیشتر و دارایی و فرزندان بیشتر. ایشان از نصیب خویش بهره‌مند شدند. شما نیز از نصیب خویش بهره‌مند شده‌اید، همچنان که کسانی که پیش از شما بوده‌اند، از نصیب خویش بهره‌مند شده بودند. شما سخنان ناپسند گفتید، همچنان که ایشان سخن ناپسند می‌گفتند. اعمال آنان در دنیا و آخرت ناچیز گردید و زیانمند شدند. آیا خبر کسانی که پیش از آنها بوده‌اند چون قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و اصحاب مدین

و مؤتفکه را نشنیده‌اند که پیامبران شان با نشانه‌های آشکار بر آنها مبعوث شدند؟ خدا به آنها ستم نمی‌کرد، آنان خود بر خود ستم می‌کردند.

و این فرموده‌ی او تعالی که ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ ۚ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ ۗ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ، يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا ۗ وَمَا نَعْمُوا إِلَّا أَنْ أَعَانَهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ ۗ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ ۗ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يَعدِّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ۗ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ، وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَنْ لَا يَنْصُرُنَّكَ لَئِنْ أَتَاكَ مِنْ فَضْلِهِ لَتَنْصُرُنَّكَ مِنَ الصَّالِحِينَ، فَلَمَّا أَتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ، فَأَعقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ، أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ، الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ ۗ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ، اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ۗ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ۗ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ، فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ ۗ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا ۗ لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ، فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ، فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا ۗ إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْفُجُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَافْعَدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ ﴿توبه: 73-83﴾.

ترجمه: ای پیامبر، با کافران و منافقان بجنگ و با آنان به شدت رفتار کن، جایگاهشان جهنم است که بد سرانجامی است. به خدا سوگند می‌خورند که نگفته‌اند، ولی کلمه کفر را بر زبان رانده‌اند. و پس از آنکه اسلام آورده بودند کافر شده‌اند. و قصد کاری کردند، اما بدان نایل نشدند. عیبجوییشان از آن روست که خدا و پیامبرش از غنایم بی‌نیازشان کردند. پس اگر توبه کنند خیرشان در آن است، و اگر رویگردان شوند خدا به عذاب دردناکی در دنیا و آخرت عذاب شان خواهد کرد و آنها را در روی زمین نه دوستداری خواهد بود و نه مددکاری. بعضی از آنها با خدا پیمان بستند که اگر از فضل خود مالی نصیبمان کند، زکات می‌دهیم



و در زمره صالحان درمی‌آییم. چون خدا از فضل خود مالی نصیبشان کرد، بخل ورزیدند و به اعراض بازگشتند. و از آن پس تا روزی که همراه با آن خلف وعده با خدا و آن دروغ‌ها که می‌گفتند با او ملاقات کنند، دل‌هایشان را جای نفاق ساخت. آیا نمی‌دانند که خدا راز دل ایشان را می‌داند و از پچ‌پچ کردنشان آگاه است؟ زیرا اوست که دانای نهان‌هاست. خداوند به استهزا می‌گیرد کسانی را که بر مؤمنانی که به رغبت صدقه می‌دهند و بیش از استطاعت خویش چیزی نمی‌یابند، عیب می‌گیرند و مسخره‌شان می‌کنند. و ایشان را عذابی دردآور است. می‌خواهی برایشان آمرزش بخواه می‌خواهی آمرزش نخواه، اگر هفتاد بار هم برای‌شان آمرزش بخواهی شان نخواهد آمرزید؛ زیرا به خدا و پیامبرش ایمان ندارند و خدا مردم نافرمان را هدایت نمی‌کند. آنان که در خانه نشسته‌اند و از همراهی با رسول خدا تخلف ورزیده‌اند خوشحالند. جهاد با مال و جان خویش را، در راه خدا، ناخوش شمردند و گفتند: در هوای گرم به جنگ نروید. اگر می‌فهمند بگو: گرمای آتش جهنم بیش‌تر است. به سزای اعمالی که انجام داده‌اند باید که اندک بخندند و فراوان بگریند. اگر خدا تو را از جنگ بازگردانید و با گروهی از ایشان دیدار کردی و از تو خواستند که برای جنگ دیگر بیرون آیند، بگو: شما هرگز با من به جنگ بیرون نخواهید شد و همراه من با هیچ دشمنی نبرد نخواهید کرد، زیرا شما از نخست به نشستن در خانه خشنود بوده‌اید. پس اکنون هم همراه با آنانی که از فرمان تخلف کرده‌اند در خانه بمانید.

و این فرموده‌ی او تعالی که: ﴿إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءٌ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ، يَعْتَدِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ ۗ قُلْ لَا تَعْتَدِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأْنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ ۗ وَسِيرَى اللَّهِ عَمَلِكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تَرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ، سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لَتُعَرِّضُوا عَنْهُمْ ۗ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ ۗ إِنَّهُمْ رَجَسٌ ۗ وَمَا وَاهُمْ جَهَنَّمَ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ، يَحْلِفُونَ لَكُمْ لَتَرْضُوا عَنْهُمْ ۗ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ، الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ، وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يَنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُّ بِكُمْ الدَّوَائِرَ ۗ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ ۗ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (توبه: 93-98).

ترجمه: خشم و عذاب خدا بر کسانی است که در عین توانگری از تو رخصت می‌خواهند و بدان خشنودند که با خانه‌نشینان در خانه بمانند. خدا دل‌هایشان را مهر برنهاده است که نمی‌دانند. چون شما به نزدشان بازگردید، می‌آیند و عذر می‌آورند. بگو: عذر می‌آورید؛ گفتارتان را باور نداریم که خدا ما را از اخبار شما آگاه کرده است. زود است که خدا و پیامبرش به اعمال شما برسند رسید. آنگاه شما را نزد آن خداوندی که دانای نهان و آشکار است می‌برند تا از نتیجه اعمالتان آگاهتان سازد. چون به نزدشان باز گردید، برایتان سوگند می‌خورند تا از خطایشان درگذرید. از ایشان اعراض کنید که مردمی پلیدند و به خاطر اعمالشان جای در جهنم دارند. برایتان سوگند می‌خورند تا از آنان خشنود شوید. اگر شما هم خشنود شوید، خدا از این مردم نافرمان خشنود نخواهد شد. عرب‌های بادیه‌نشین کافرتر و منافق‌تر از دیگرانند و به بی‌خبری از احکامی که خدا بر پیامبرش نازل کرده است سزاوارترند. و خدا دانا و حکیم است. پاره‌ای از عرب‌های بادیه‌نشین آنچه را که خرج می‌کنند چون غرامتی می‌پندارند و منتظرند تا به شما حوادثی برسد. حوادث بد بر خودشان باد و خدا شنوا و داناست.

و این فرموده‌ی او تعالی: ﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضَرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ ۚ وَلِيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ ۗ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ، لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا ۚ لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ ۗ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّطَهَّرُوا ۗ وَاللَّهُ يَحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ، أَفَمَنْ أُسِّسَ بُنْيَانُهُ عَلَى تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أُسِّسَ بُنْيَانُهُ عَلَى شِقَا جُرْفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ ۗ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ، لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ (توبه: 107-110)

ترجمه: خدا شهادت می‌دهد: آنهایی که مسجدی می‌سازند تا به مؤمنان زیان رسانند و میانشان کفر و تفرقه اندازند و تا برای کسانی که می‌خواهند با خدا و پیامبرش جنگ کنند کمینگاهی باشد، آنگاه سوگند می‌خورند که ما را قصدی جز نیکوکاری نبوده است؛ دروغ می‌گویند. هرگز در آن مسجد نماز مگزار. مسجدی که از روز نخست بر پرهیزگاری بنیان شده شایسته‌تر است که در آنجا نماز کنی. در آنجا مردانی هستند که دوست دارند پاکیزه

باشند، زیرا خدا پاکیزگان را دوست دارد. آیا کسی که بنیان مسجد را بر ترس از خدا و خشنودی او نهاده بهتر است، یا آن کسی که بنیان مسجد را بر کناره سیلگاهی که آب زیر آن را شسته باشد نهاده است تا با او در آتش جهنم سرنگون گردد؟ و خدا مردم ستمگر را هدایت نمی کند. آن بنا که برآورده اند همواره مایه تشویش در دلشان خواهد بود تا آن هنگام که دلشان پاره پاره گردد. و خداوند دانا و حکیم است.

و این فرموده‌ی او تعالی: ﴿وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ، أَوْلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَكَّرُونَ، وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةً نَّظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انصَرَفُوا ۗ صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ﴾ (توبه: 125-127).

ترجمه: اما آنان که در دل‌های‌شان مرضی است، جز انکاری بر انکارشان نیفزود و همچنان کافر بمردند. آیا نمی بینند که در هر سال یک یا دو بار مورد آزمایش واقع می شوند؟ ولی نه توبه می کنند و نه پند می گیرند. و چون سوره‌ای نازل شود، بعضی به بعضی دیگر نگاه می کنند: آیا کسی شما را می بیند؟ و باز می گردند. خدا دل‌هایشان را از ایمان منصرف ساخته، زیرا مردمی نافهمند.

با این همه پیامبر p شکیبائی کرد و هیچ یکی از آنها را به قتل نرساند، و چنین عفو و گذشتی در هیچ جامعه و نظامی دیگری امکان ندارد که رخ بدهد مگر در سایه‌ی نظام رحمت و عدالت و با تکیه بر دلائل و شواهد روشنی که دلالت بر محکومیت آنان دارد.

13. آیات قرآنی بر می گردد به بسیج و تقویت جبهه داخلی، و مؤمنان را به این تشویق می کند که دوستی‌شان به خاطر الله متعال و به خاطر مؤمنان باشند، اما باید دوستی عدل و نصیحت باشد و با انجام دادن امر به کارهای نیک و جلوگیری از کارهای بد، نباید در برابر نافرمانی هیچ کسی چشم‌پوشی کرد، در نتیجه وعده‌ی الله متعال در موردشان تحقق پیدا می کند که همانا پیروزی در دنیا، و بهشت و رستگاری در آخرت می باشد، و این هم آیات:

فرموده‌ی او تعالی: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ ۗ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيَطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ۗ أُولَٰئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ ۗ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ (توبه: 71)

مردان و زنان با ایمان دوست و یاور یکدیگرند؛ همواره به کارهای نیک و شایسته فرمان می‌دهند و از کارهای زشت و ناپسند باز می‌دارند، و نماز را برپا می‌دارند، و زکات می‌پردازند، و از خدا و پیامبرش اطاعت می‌نمایند؛ یقیناً خدا آنان را مورد رحمت قرار می‌دهد؛ زیرا خدا توانای شکست‌ناپذیر است.

طوری که این آیه مهم‌ترین شروط کامیابی گروه مسلمین را احتوا می‌کند، و آن عبارت از محبت واقعی با الله و پیامبر و مؤمنان، محافظت جامعه از راه نصیحت و دعوت، فرمان‌برداری از الله و پیامبرش P، تحکیم رابطه با الله متعال از راه نماز و با جامعه از راه تضمین مالی می‌باشد.

و این فرموده‌ی او تعالی ﴿ لٰكِنَ الرَّسُوْلُ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مَعَهٗ جَاهِدُوْا بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ ۗ وَاُوْلٰئِكَ لَهُمُ الْخَيْرٰتُ ۗ وَاُوْلٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ، اَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ جَنٰتٍ تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ خَالِدِيْنَ فِيْهَا ۗ ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ ﴾ (توبه: 88-89).

ترجمه: ولی پیامبر و کسانی که با او ایمان آورده‌اند با مال و جان خود در راه خدا جهاد کردند. نیکیها از آن آنهاست و آنهاست که رستگارانند. خدا برای‌شان بهشت‌هایی که جوی‌ها در آن روان است و در آنجا جاویدانند، آماده کرده‌است. این است رستگاری بزرگ.

و این فرموده‌ی او تعالی ﴿ وَالسَّابِقُوْنَ الْاَوَّلُوْنَ مِنَ الْمُهَاجِرِيْنَ وَالْاَنْصَارِ وَالَّذِيْنَ اتَّبَعُوْهُمْ بِاِحْسَانٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَرَضُوْا عَنْهُ وَاَعَدَّ لَهُمْ جَنٰتٍ تَجْرِيْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ خَالِدِيْنَ فِيْهَا اَبَدًا ۗ ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ، وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْاَعْرَابِ مُنَافِقُوْنَ ۗ وَمِنْ اَهْلِ الْمَدِيْنَةِ ۗ مَرَدُوْا عَلٰى النَّفٰقِ لَا تَعْلَمُهُمْ ۗ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ ۗ سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتِيْنِ ثُمَّ يَرُدُّوْنَ اِلٰى عَذَابٍ عَظِيْمٍ، وَاٰخَرُوْنَ اعْتَرَفُوْا بِذُنُوْبِهِمْ خَلَطُوْا صَالِحًا وَاٰخَرَ سَيِّئًا عَسٰى اللّٰهُ اَنْ يُّتُوْبَ عَلَيْهِمْ ۗ اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ، خُذْ مِنْ اَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيْهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ ۗ اِنَّ صَلٰتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ ۗ وَاللّٰهُ سَمِيْعٌ عَلِيْمٌ، اَلَمْ يَعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهٖ وَيَاْخُذُ الصَّدَقٰتِ وَاَنَّ اللّٰهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيْمُ ﴾ (توبه: 100-104).

ترجمه: از آن گروه نخستین از مهاجرین و انصار که پیشقدم شدند و آنان که به نیکی از پی‌شان رفتند، خدا خشنود است و ایشان نیز از خدا خشنودند. برایشان بهشت‌هایی که در آنها نهرها جاری است و همیشه در آنجا خواهند بود، آماده کرده‌است. این است کامیابی

بزرگ. گروهی از عرب‌های بادیه‌نشین که گرد شما را گرفته‌اند منافقند و گروهی از مردم مدینه نیز در نفاق اصرار می‌ورزند. تو آنها را نمی‌شناسی، ما می‌شناسیم‌شان و دو بار عذاب‌شان خواهیم کرد و به عذاب بزرگ گرفتار می‌شوند. و گروهی دیگر به گناه خود اعتراف کردند که اعمال نیکو را با کارهای زشت آمیخته‌اند. شاید خدا توبه‌شان را بپذیرد؛ زیرا خدا آمرزنده و مهربان است. از دارایی‌های‌شان صدقه بستان تا آنان را پاک و منزه سازی و برای‌شان دعا کن؛ زیرا دعای تو مایه‌ی آرامش آنهاست، و خدا شنوا و داناست. آیا هنوز ندانسته‌اند که خداست که توبه بندگان را می‌پذیرد و صدقات را می‌ستاند، و خداست که توبه‌پذیر و مهربان است؟

و این فرموده‌ی او تعالی ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ ۖ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ ۖ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ ۗ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ ۗ فَاسْتَبَشِرُوا ببيعكم الَّذِي بَاعْتُمْ بِهِ ۗ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ، النَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ ۗ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (توبه: 111-112).

ترجمه: خدا از مؤمنان جان‌ها و مال‌های‌شان را خرید، تا بهشت از آنان باشد. در راه خدا جنگ می‌کنند، چه بکشند یا کشته شوند وعده‌ای که خدا در تورات و انجیل و قرآن داده است به حق بر عهده‌ی اوست. و چه کسی بهتر از خدا به عهد خود وفا خواهد کرد؟ بدین خرید و فروخت که کرده‌اید شاد باشید که کامیابی بزرگی است. توبه‌کنندگانند، پرستندگانند، ستایندگانند، روزه‌دارانند، رکوع کنندگانند، سجده‌کنندگانند، امر کنندگان به معروف و نهی کنندگان از منکرند و حافظان حدود خدایند. و مؤمنان را بشارت ده.

و این فرموده‌ی او تعالی ﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ ۗ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِيمٌ، وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا ۗ إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ، مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ

وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْعَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ۗ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطْئُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نِيلاً إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ، وَلَا يَنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِبَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿ (توبه: 117-121).

ترجمه: خدا، توبه‌ی پیامبر و مهاجرین و انصار را که در آن ساعت دشوار همراه او بودند، از آن پس که نزدیک بود گروهی را دل از جنگ بگردد، پذیرفت. توبه‌شان بپذیرفت، زیرا به ایشان رثوف و مهربان است. و نیز خدا پذیرفت توبه‌ی آن سه تن را که از جنگ تخلف کرده بودند، تا آنگاه که زمین با همه گشادگیش بر آنها تنگ شد و جان در تنشان نمی‌گنجید و خود دانستند که جز خداوند هیچ پناهگاهی که بدان روی آورند ندارند. پس خداوند توبه‌ی آنان بپذیرفت تا به او بازآیند، که توبه‌پذیر و مهربان است. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید و با راستگویان باشید. اهل مدینه و عرب‌های بادیه‌نشین اطراف آن را نرسد که از همراهی با پیامبر خدا تخلف ورزند و نباید که از او به خود پردازند؛ زیرا در راه خدا هیچ تشنگی به آنها چیره نشود یا به رنج نیفتند یا به گرسنگی دچار نگردند یا قدمی که کافران را خشمگین سازد برندارند یا به دشمن دستبردی نزنند، مگر آنکه عمل صالحی برای‌شان نوشته شود، که خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌سازد. و هیچ مالی چه اندک و چه بسیار خرج نکنند و از هیچ وادیی نگذرند، مگر آنکه به حسابشان نوشته شود، تا خدا آنان را به بهتر از آنچه می‌کردند پاداش دهد.

آیات قبلی در برگزیده‌ی ترازوی پیروزی است که مبتنی بر موارد ذیل می‌باشد:

- دوستی حقیقی با الله متعال، با پیامبرش و بامؤمنان که این خواهان اخلاص کامل می‌باشد.
- استفاده از تمامی وسایل مادی، بذل و قربانی جان و مال در راه الله متعال، برای تحقق پیروزی که وعده داده شده‌است.
- تقویت جبهه‌ی داخلی از طریق انجام امر به نیکی‌ها و نهی از بدی‌ها.
- انجام دادن وجیبه‌ی کفالت اجتماعی و همکاری به منظور رسیدن به خودکفائی از

راه پرداخت زکات و بقیه صدقات نفلی تا دل‌های مجاهدین فقیر سرگرم هزینه‌ی خانواده‌های خود و دیگران نباشد.

- رقابت و مسابقه به خاطر جان‌فشانی و انجام دادن کارهای نیک، و بیان اوصاف رستگاران ﴿التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ ۗ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (توبه: 112).

ترجمه: توبه‌کنندگان، پرستندگان، ستاینندگان، روزه‌داران، رکوع‌کنندگان، سجده‌کنندگان، امر‌کنندگان به معروف و نهی‌کنندگان از منکر و نگهدارندگان حدود خداوند، و به مؤمنان بشارت ده.

- بخشش و گذشت کسی که کار تخلفی از او سرزده و سپس توبه کرده باشد.
- احتیاط با منافقین، و نظارت نمودن کسانی که بنام -ستون پنجم- یاد می‌شوند.
- همنشینی با راستان و دوری از دروغگویان و منافقان.
- سختگیری و درشتی با دشمنان جنگی و منافقین.

#### 14. ترازوی جنگ و نبرد

این همان ترازویی است که استوار بر سختگیری و داشتنی می‌باشد، اما بدون هیچ‌گونه ظلم و ستمی.

نمونه‌ها: فرموده او تعالی ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ ۗ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ ۗ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ﴾ (توبه: 73).

ای پیامبر، با کافران و منافقان بجنگ و با آنان به شدت رفتار کن، جایگاهشان جهنم است که بد سرانجامی است.

و این قول او تعالی ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً ۗ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾ (توبه: 123).

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، با کافرانی که نزدیک شمایند بجنگید تا در شما شدت و درشتی یابند، و بدانید که خدا با پرهیزگاران است.

## 15. ترازوی ضعف

این ترازو خواهان تخفیف است، و افراد دارای عذر از جنگ در راه خدا استثناء هستند.

مانند این فرموده‌ی او الله متعال: ﴿لَيْسَ عَلَى الضُّعْفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَىٰ وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يَنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ ۗ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ ۗ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ، وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يَنْفِقُونَ﴾ (توبه: 91-92).

ترجمه: بر ناتوانان و بیماران و آنان که هزینه‌ی خویش نمی‌یابند، هرگاه در عمل برای خدا و پیامبرش اخلاص ورزند گناهی نیست اگر به جنگ نیابند؛ که بر نیکوکارن هیچ‌گونه عتابی نیست و خدا آمرزنده و مهربان است. و نیز بر آنان که نزد تو آمدند تا ساز و برگ بردشان دهی و تو گفتی که ساز و برگی ندارم و آنها برای خرج کردن هیچ نیافتند و اشکریزان و محزون بازگشتند، گناهی نیست.

## 16. ترازوی پاداش و مجازات، و ترازوی حکم به خوبی و بدی

این ترازوی شخصی است که بالای تبار یا نژاد یا جنیست به گونه‌ی عمومی اطلاق نمی‌شود، برای همین، عدم عمومیت حکم بر اساس رشته و قبیله یا بادیه‌نشینی و شهرنشینی یا دین آمده است.

مانند این فرموده‌ی او تعالی: ﴿وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَن يَتَّخِذُ مَا يَنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوَائِرَ ۗ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ ۗ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ، وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَن يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يَنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ ۗ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ ۗ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ ۗ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (توبه: 98-99).

ترجمه: پاره‌ای از عرب‌های بادیه‌نشین آنچه را که خرج می‌کنند چون غرامتی می‌پندارند و منتظرند تا به شما حوادثی برسد. حوادث بد بر خودشان باد و خدا شنوا و داناست. و پاره‌ای از عرب‌های بادیه‌نشین به خدا و روز قیامت ایمان دارند و آنچه را که خرج می‌کنند مایه‌ی نزدیک شدن به خدا و دعای پیامبر می‌دانند. بدانید که همین سبب نزدیکی‌شان به خدا خواهد شد و خدا به رحمت خویش داخل‌شان خواهد کرد؛ زیرا آمرزنده و مهربان است.



17. رویارویی نیرنگ دشمنان با کارکرد جدی و مخلصانه که اثر آن بر همگان آشکار باشد

در این فرموده‌ی او تعالی: ﴿وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ ۗ وَسَتُرَدُّونَ اِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ (توبه: 105)

بگو: عمل کنید، خدا و پیامبرش و مؤمنان اعمال شما را خواهند دید و شما به نزد دانای و پیدا بازگردانده می‌شوید و او از اعمال‌تان آگاهتان خواهد کرد.

و از این نیز دانسته می‌شود که آشکار ساختن برخی اعمال، با ترازوی اخلاص و پنهان کاری هیچ منافاتی ندارد؛ هرکدام جایگاه خود را دارد، الله متعال می‌فرماید: ﴿اِنَّ تَبْدُو الصَّدَقَاتِ فَنِعْمًا هِيَ ۗ وَاِنْ تُخْفُوها وَتُؤْتُوها الْفُقَرَاءَ فَهِيَ خَيْرٌ لَّكُمْ ۗ وَيُكْفَرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ ۗ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ (آل عمران: 271).

ترجمه: "اگر صدقه‌ها را آشکار کنید، این، کار خوبی است، و اگر آن را پنهان دارید و به مستمندان بدهید، این برای شما بهتر است؛ و بخشی از گناهانتان را می‌زداید، و خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

18. ترازوی تکامل از راه برابری میان بیرون شدن برای جنگ و بیرون شدن به خاطر علم و فهم دین، و ضرورت ایجاد تعادل میان خواسته‌های علم و دانش و خواسته‌های جنگ و دفاع. مثال:

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً ۗ فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ اِذَا رَجَعُوا اِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾ (توبه: 122).

ترجمه: و نتوانند مؤمنان که همگی به سفر روند. چرا از هر گروهی دسته‌ای به سفر نروند تا دانش دین خویش را بیاموزند و چون بازگشتند مردم خود را هشدار دهند، باشد که از زشت کاری حذر کنند؟

این آیه در ظاهر ناآشنا معلوم می‌شود، طوریکه با وجود این همه بسیج نیروها و خطرهای بیرونی، قرآن کریم جایگاه علم و دانش را فراموش نکرده -یعنی رها نکرده- و آن را هم‌سنگ

نبرد دانسته و به فراگیری آن دستور داده است، این دلیل بر سنگینی کفه‌ی علم و آموزش و دانش است.

و -چنانچه پیش گفته شد- در این دلیل روشنی است بر اهمیت و جایگاه تعادل و تکامل، و اینکه جنگ نباید بر میزان آموزش و آنچه که جامعه به او نیاز دارد تأثیر منفی -بگذارد.

19. الله متعال این سوره را که لایه‌هایش ترازوی جنگ را برداشته و با بیزاری آغاز شده، با ترازوی مهربانی و نرمش به پایان رسانده است، او تعالی می‌فرماید: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ (توبه: 128).

ترجمه: به یقین، رسولی از خود شما بسویتان آمد که رنجهای شما بر او سخت است؛ و اصرار بر هدایت شما دارد؛ و نسبت به مؤمنان، رئوف و مهربان است!

تا دلالت بر گرانی ترازوی رحمت نماید و پس از آن بنا بر ترازوی دعوت، تا زمانی که در صلح باشند، مردم آزادی داشته باشند. الله متعال می‌فرماید: ﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾ (توبه: 129).

ترجمه: اگر روی برتافتند بگو: خدا برای من کافی است، خدایی جز او نیست، بر او توکل کردم و اوست پروردگار عرش بزرگ.

پس این آیه همچنان ثابت ساخت که معیار رهبر مبتنی است بر:

- ◆ اشتیاق فراوان او به پیشتیبانی از ملت خود با تمامی وسایل دست‌داشته.
- ◆ پیش بردن مردم با شفقت و مهربانی.
- ◆ اینکه امت مؤمن یکتاپرستی که به دنبال رهبر و پیشوای‌شان در حرکت باشند هرگز نیرنگ دشمنان به آنها آسیب رسانده نمی‌تواند تا زمانی که بر الله متعال توکل داشته و به سنن الهی و اسباب چنگ بزنند.
- ◆ اینکه برای رهبر درست نیست که تسلیم آراء مردم عوامی شود که عواطف بر آنها غالب است، بلکه باید قوانین پیشرفت، ترفی و مهربانی را بالایشان تطبیق نماید. و این فرموده‌ی او تعالی بر این ترازو تاکید دارد: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ ۗ﴾

لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ ۗ أُولَٰئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ ﴿٧﴾  
(حجرات/7).

ترجمه: و بدانید که پیامبر خدا در میان شماست. اگر در بسیاری از امور از شما فرمان ببرد به رنج می‌افتید. ولی خدا ایمان را محبوب شما ساخت و آن را در دلتان بیاراست و کفر و فسق و عصیان را ناخوشایند شما ساخت. اینان خود راه‌یافتگانند.

♦ بر پیشواست که این‌ها را کمال و ارتقا ببخشد، و در قضایای عمومی با صاحب نظران و خردمندان‌شان بایست مشورت نماید.

## تطبیق عملی دوم

### تطبیق ترازو بر تمامی آیاتی که در آن قتال ذکر شده طوری که در ترازوی جنگ داخل است

در اینجا تطبیق آیاتی را که بر قتال با مشرکان، کافران و منافقان یا کشتن ایشان دلالت می‌کند به اساس تسلسل ذکر آن در مصحف شریف ذکر می‌کنیم و برای وضاحت میزان توضیحاتی را می‌آوریم، و این آیات:

1. قول الله ﷻ ﴿وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجْتُمُوهُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّىٰ يَقَاتِلَكُم فِيهِ فَإِنْ قَاتَلَكُم فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ﴾ (البقرة: 191)

ترجمه: هر جا که آنها را یافتید بکشید و از آنجا که شما را رانده‌اند، برانیدشان، که فتنه از قتل بدتر است. و در مسجد الحرام با آنها مجنگید، مگر آنکه با شما بجنگند. و چون با شما جنگیدند بکشیدشان، که این است پاداش کافران.

این ایه در ترازوی جنگ شامل است چون سخن از جنگ‌هایی است که بین پیامبر ﷺ، یارانش و بین مشرکین سرکش و نادان واقع شده و واقع می‌شود. با این حال الله ﷻ سبب جنگ‌شان را دو چیز گفته است:

اول این خود مشرکان بودند که جنگ را آغاز و اقدام به اخراج پیامبر ﷺ و یاران مهاجرش از مکه کردند. بناء جنگ واکنش در برابر جنگ پی‌هم مشرکان بود نه آغاز به آن. با وجود آن، استثناء جنگ در کنار مسجد الحرام منع قرار گرفت مگر در حالت دفاع از خود.

دوم: فتنه‌ای که مشرکان راه‌انداختند، چنانچه مسلمانان را از التزام به دین و شعائر دینی‌شان منع می‌کردند و ایشان را به جبر و عذاب از دین‌شان جدا نموده بین مسلمانان و خانواده و خویشاوندان‌شان جدایی می‌آوردند و مسلمانان را از کعبه شریفه دور می‌کردند.

2. این قول الله متعال: ﴿سَلِّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ (البقرة: 211)

ترجمه: از بنی اسرائیل بپرس که ایشان را چه آیات روشنی دادیم. هر کس نعمتی را که خدا به او عنایت کرده است دگرگون سازد، بداند که عقوبت او سخت است.

این آیه در میزان جنگ داخل است و با وجود آن جنگ در چهار ماه حرام منع قرار گرفته تا فرصتی باشد برای هر دو طرف جنگ که به صلح و آرامش و آشتی دست یابند، و فرصتی باشد برای پادرمیانی و مذاکره‌ی میانجی‌گران به خاطر نزدیکی دیدگاه‌ها که شاید هدف مورد نظر را به ارمغان آورده بتواند.

الله متعال در این آیه نیز تاکید نموده است که اسباب قتال و جنگ قرار ذیل است:

- بازداشتن از راه خدا و جلوگیری از آزادی در انتخاب دینی که آن را خوش دارد و می‌پسندد.
- راندن مردم از دیارشان.
- استعمال وسایل تاثیرگذار بر آزادی‌های مردم از قبیل شکنجه، زندان و مانند آن، یعنی فتنه‌انگیزی در دین و غیره.
- کوشش‌های پی‌هم، بلکه جنگ‌های شعله‌ور و نبردهای بی‌وقفه از طرف دشمنان اسلام برای منع اسلام بلکه برگرداندن مسلمانان از دین‌شان و تشویق مالی و غیره به خاطر ارتداد.

آیه‌ی شریف بر این وضاحت دارد که جنگ در اسلام جز با دلیل مشروع، درست نیست؛ مانند: مانع تجاوز و فتنه‌انگیزی شدن، حمایت و نگهداری ایمان مؤمنان، دفع ضرر از دیار و کشورها و موارد دیگر.

3. قول الله ج: ﴿ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً نَاعَسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ ۖ وَطَائِفَةٌ

قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ ۖ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ ۗ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ ۗ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ ۗ يَقُولُونَ لَوْ كَانِ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا ۗ قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ ۗ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿154﴾ (آل عمران: 154).

ترجمه: آنگاه، پس از آن اندوه، خدا به شما ایمنی ارزانی داشت، چنان که گروهی را خواب آرام فرو گرفت. اما گروهی دیگر که چون مردم عصر جاهلی به خدا گمانی باطل داشتند، هنوز دستخوش اندوه خویش بودند و می‌گفتند: آیا هرگز کار به دست ما خواهد افتاد؟ بگو: همه کارها به دست خداست. آنان در دل خود چیزی را پنهان می‌دارند که نمی‌خواهند برای تو آشکارش سازند. می‌گویند: اگر ما را اختیاری بود اینجا کشته نمی‌شدیم. بگو: اگر در خانه‌های خود هم می‌بودید، کسانی که کشته‌شدن بر آنها مقرر شده است از خانه به قتلگاهشان بیرون می‌رفتند. خدا آنچه را که در سینه دارید می‌آزماید و دل‌هایتان را پاک می‌گرداند و خدا به آنچه در دل‌هاست آگاه است.

این آیه شریف در ترازوی جنگ و در فضای جنگ احد است و آثار باقی‌مانده از آن بر نفس‌های مسلمانان؛ چون گروه بزرگی از ایشان شهید شدند و غم و اندوه بزرگ بر این معرکه خیمه زده بود، این آیات نازل شد تا:

- نفس‌ها را درمان کند و روان‌ها را روحیه‌ی معنوی ببخشد.
- روشن سازد که مقصود و هدف اساسی از جهاد، فرمان‌برداری از الله متعال در آزمون‌ها و امتحانات است.
- زنگار دل‌ها را بزداید، یعنی آن‌ها را صیقل و صفاکاری کند و پاکیزه بسازد و از ترس غیر الله تهی بسازد، تا آزاد و آزادکننده شود و برای خداوند متعال مخلص شود و به خاطر دنیا و غنیمت جهاد نکند، بلکه تنها به خاطر اجرای دستورهای الله متعال همان‌طوری که هست، باشد. در این‌صورت بر چنین جنگ‌هایی که در راه خدا باشد، عقیده، اخلاق و ارزش‌های والا حاکم است، چنانچه مهار کردن یاران مجاهدش بسیار آسان است؛ چون آن‌ها خواهان خشنودی خداوند می‌باشند و این

مردمان پاک‌سرشت به خاطر دنیا و فرمان‌روایی بر سرنوشت مردم و سرمایه‌های ملت‌ها نمی‌جنگند، بلکه تنها در راه خدا می‌جنگند، پس هر جا که خشنودی خدا بود، کار و خشنودی‌شان همان جاست.

همچنان این آیه در غم‌شریکی و بلند بردن معنویات مسلمانان آمده به ویژه کسانی که در جنگ احد شرکت داشتند و با کوتاهی‌کنندگان و ملامت‌گران در مناقشه قرار گرفته و این را ثابت می‌سازد، مرگ در دست خدای متعال است و چون فرا برسد کسی آنرا لحظه‌ای پیش و پس کرده نمی‌تواند. چنانچه این آیه‌ی بالای حکمت آزمایش و تربیه به صبر و پایداری ترکیب نموده‌است.

4. الله متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًى لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يَحْيِي وَيَمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ (آل عمران: 156)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همانند آن کافران مباشید که درباره برادران خود که به سفر یا به جنگ رفته بودند، می‌گفتند: اگر نزد ما مانده بودند نمی‌مردند یا کشته نمی‌شدند. خدا این پندار را چون حسرتی در دل آنها نهاد. و خداست که زنده می‌کند و می‌میراند و اوست که اعمال شما را می‌بیند.

این آیه در میزان جنگ و فضای غم‌خواری است، چنانچه بر این موارد تمرکز دارد:

- پرورش روانی و قلبی.
- تقویت عقیده و باور به الله متعال، و به قضا و قدر و قدرت الله متعال، اوست ذاتی که زندگی و روان را برای انسان بخشیده و هم اوست که آنرا دوباره می‌ستاند.
- از اینکه مرگ تعیین شده‌است و در آن پیش و پس رخ نمی‌دهد، پس مسلمان نباید از آن هراسان باشد، این آیه بیماری‌های دل‌ها از قبیل شک و تردید و دودلگی را درمان می‌کند.

از استعمال کلمه اگر/کاش هشدار می‌دهد؛ زیرا آن دروازه‌ی شیطان را می‌گشاید.

تاکید برخی از این معانی در این فرموده‌ی الله متعال آمده‌است: ﴿الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ

وَقَعِدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قَاتَلُوا قُلَّ فَادْرَأُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿﴾ (آل عمران: 168)

ترجمه: به آنان که از جنگ باز ایستادند و درباره برادران خود گفتند که اگر سخن ما را شنیده بودند کشته نمی‌شدند، بگو: اگر راست می‌گویید مرگ را از خود برانید.

5. فرموده‌ی او تعالی: ﴿وَلَئِنْ قَاتَلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مِتُّمْ لَمَغْفِرَةً مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةً خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ﴾ (آل عمران: 157)

ترجمه: اگر در راه خدا کشته شوید یا بمیرید، آمرزش و رحمت خدا از آنچه در این جهان گرد می‌آورند بهتر است.

این آیه پاداش بزرگی را بیان می‌کند که با شهادت در راه الله  $\Psi$  و پیروزی به دست می‌آید. از این رو در زمینه‌ی آمادگی نفسی، قلبی و روحی برای جهاد در راه الله  $\Psi$  با ضوابط و شرایط خاصش داخل می‌شود، الله متعال در این آیه‌ی بر آن تأکید ورزیده است: ﴿وَلَئِنْ مِتُّمْ أَوْ قَاتَلْتُمْ لِإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ﴾ (آل عمران: 158)

ترجمه: و اگر بمیرید یا شهید شوید، قطعاً به سوی خدا محشور خواهید شد.

مرگ یا کشته شدن تعیین شده است و بازگشت به سوی الله  $\Psi$  می‌باشد و نزد او تعالی همه گردآورده می‌شوند، پس اگر انسان به سوی الله متعال با خشنودی خود برگردد بهتر است از آنکه نزد الله  $\Psi$  در حالی حشر شود که نافرمان و سیاه‌روی باشد.

6. فرموده‌ی الله متعال: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَاتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ (آل عمران: ۱۶۹)

ترجمه: آنانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مپندار، بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.

این آیه در ترازوی جنگ و در چارچوب ساختن شخصیت مسلمان مجاهد و بیان پاداش بزرگ کسانی است که در راه الله متعال کشته می‌شوند.

همچنان این آیه تأکید است بر ضرورت این که جنگ و قتال در راه الله تعالی باید به خاطر دور کردن غرض‌های دنیوی باشد تا نشود که انسان‌ها به جای جهاد در راه خدا به



غرض سيطره و غنیمت و کسب مال جهاد کنند؛ زیرا این پاداش عظیم برای کسی است که در راه الله متعال کشته می‌شود، نه برای کسی که به خاطر اغراض دنیوی کشته می‌شود.

چنانچه آیه مبارک میزان زندگی نزد الله  $\Psi$  را بیان نموده، این که شهدا نزد الله  $\Psi$  زنده هستند و روزی داده می‌شوند درحالی که طبق میزان دنیا آنها کشته شده‌اند و زندگی شان ختم شده است اما آن ترازوی ویژه‌ای است.

7. قول الله  $\Psi$ : ﴿فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ﴾ (آل عمران: 195).

ترجمه: پروردگارشان دعایشان را اجابت فرمود که: من کار هیچ کارگزاری را از شما، چه زن و چه مرد که همه از یکدیگرید ناچیز نمی‌سازم. پس گناهان کسانی را که مهاجرت کرده‌اند و از خانه‌هایشان رانده شده‌اند و در راه من آزار دیده‌اند و جنگیده‌اند و کشته شده‌اند، می‌زدایم و آنان را در بهشتهایی که در آن نهرها جاری است داخل می‌کنم. این پاداشی است از جانب خدا و پاداش نیکو نزد خداست.

این آیه مبارک در ترازوی جنگی است که نیاز به بیان علل جهاد دارد، و آن اینکه دشمنان به اخراج مؤمنان، آوارده‌سازی آنان و اذیت و آزارشان اقدام کردند و یا می‌کردند، و چنین اقدامی را فقط به خاطر ایمان داشتن آنان کردند، بناءً وقتی که در راه خدا می‌جنگند، می‌کشند و کشته می‌شوند، فقط از خودشان و دین‌شان دفاع می‌کنند، این خود دفاع است نه هجومی بدون توجیه شرعی و عقلی.

خلاصه آیاتی را که از شماره 3 تا 7 سوره آل عمران ذکر نمودیم بعد از حوادث دردناکی نازل شده که در جنگ احد واقع شده بود. چنانچه به مسلمانان زخم شدیدی وارد شده بود، حدود هفتاد تن از بهترین‌های صحابه شهید شده بودند و رسول الله  $\rho$  زخم برداشته بود. به همین خاطر تمرکز آیات بالای درمان آثار روانی برجای مانده از جنگ بود و در پهلوی آن در برگیرنده‌ی اساس عمومی و مهم حاکم بر جهاد در راه الله  $\Psi$  می‌باشد.

این آیات و آیات متبرکه‌ی دیگر با آرامی کامل و به دور از فضای عاطفی رسول الله ρ این پیامدها را درمان کرده‌است، این را می‌رساند که قرآن از نزد الله Ψ نازل گردیده‌است نه از نزد رسول ρ، اگر چنین نمی‌بود نص از شخصیت رسول الله ρ و پیامدهای روانی آن حضرت ρ متأثر می‌شد.

8. قول الله Ψ: ﴿فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ ۗ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ (النساء: 74).

ترجمه: باید کسانی که زندگی زودگذر دنیا را با سرای جاویدان آخرت مبادله می‌کنند، در راه خدا بجنگند. و هر که در راه خدا بجنگد و کشته شود، یا بر دشمن پیروز گردد، پس پاداش بزرگی به او خواهیم داد.

این آیه در ترازوی جنگ است، مگر می‌خواهد جنگنده را به اوج برساند تا دلش به خدای متعال و آخرت وابسته شود و تمامی زباله‌های دنیا و متاع آن‌را فراموش کند و فقط در راه رضای الله Ψ و برای آخرت بجنگد.

به همین خاطر جنگ‌ها که برای غنیمت یا یکسره برای اهداف دنیوی باشد را منع قرار داده. جنگنده‌ای پذیرفته شده نزد الله Ψ کسی است که برای بلند کردن کلمه الله Ψ می‌جنگد. بر این اساس جنگ‌ها که برای قوم‌پرستی جاهلی و امور دنیوی باشد حرام قرار گرفته‌است.

9. قول الله Ψ است: ﴿فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلِّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكْفَ بِأَسِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَاللَّهُ أَشَدُّ بِأَسًا وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا﴾ (النساء: 84).

ترجمه: پس در راه خدا نبرد کن که جز بر نفس خویش مکلف نیستی، و مؤمنان را به جنگ برانگیز. شاید خدا آسیب کافران را از شما باز دارد و خشم و عذاب خدا از هر خشم و عذاب دیگری سخت‌تر است.

این آیه‌ی کریمه واضح است در:

- ترازوی جنگ و آمادگی برای آن، چنانچه الله Ψ پیامبرش ρ را امر نموده که منحیث الگو باید از خود آغاز کند، سپس به تشویق مؤمنان برای جهاد بپردازد.
- آمادگی خوب، برابر با چیزی است که در عصر امروزی ما آنرا: نظریه‌ی بازدارندگی

ستراتژی یک می‌نامیم.

- هرگاه امت، قوی بوده و توانایی دفاع از خود را داشته باشد، دشمنان به آن چشم نمی‌دوزند، الله ﷻ فرموده است ﴿عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكْفَ بِأَسِ الدِّينِ كَفَرُوا﴾ (نساء: 84) ترجمه: شاید خدا آسیب کافران را از شما باز دارد. چنین جمله‌ای جز در مورد چیزهایی دل‌پسند و زیبا گفته نمی‌شود که در اینجا جلوگیری از جنگ و آزار مسلمانان به واسطه‌ی قوت‌شان است که دشمنان در موجودیت آن از هجوم بر مسلمانان هراسان می‌باشند. و این دلیل دیگر است مبنی بر اینکه اصل، صلح است نه جنگ.

10. قول الله ﷻ است: ﴿إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا﴾ (النساء: 98).

ترجمه: مگر بیچارگانی از مردان و زنان و کودکانی که کاری از آنان ساخته نیست و راه چاره‌ای نمی‌دانند.

آیه‌ی مبارکه در ترازوی جنگی است که خواهان مسائل زیر می‌باشد:

- مبارزه‌ی قوی میان طرفین و تصفیه حساب کامل میان آنان.
- هرگز نباید هیچ دوستی با این کسانی که خواهان ریشه‌کن‌سازی اسلام و مسلمانان هستند باقی ماند.
- ترازوی جنگ خواهان استعمال قوت و شدت است.
- هرگز کمک و همکاری با دشمنان جایز نیست، اگرچه از خویشاوندان‌شان هم باشند.
- این آیه دلیل استفاده از شدت و قتال، فتنه را دانسته که همانا تلاش کفار با هر وسیله‌ای برای کافر ساختن مسلمانان می‌باشد، پس برای دفع تجاوز کفار و حمایت مؤمنان جز جهاد چاره‌ای دیگری نیست.

11. فرموده‌ی اوتعالی: ﴿سَتَجِدُونَ آخِرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلَّ مَا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكَسُوا فِيهَا ۖ فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَيُلْقُوا إِلَيْكُمْ السَّلَامَ وَيَكْفُوا أَيَدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ ۗ وَأُولَئِكَ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا﴾

(نساء:91).

ترجمه: گروه دیگری را خواهید یافت که می‌خواهند از شما و قوم خود در امان باشند، اینان هرگاه که به کفر دعوت شوند بدان بازگردند. پس اگر خود را به کناری نکشند و صلح نکنند و از اعمال خویش باز نایستند آنان را هر جا که یافتید بگیرید و بکشید که شما را بر آنان تسلطی آشکار داده‌ایم.

این آیه به تعقیب آیه‌ی قبلی آمده و شرایط جنگ کافران را واضح ساخته که عبارتند از:

- غنیمت شمردن پیمان‌ها از طرف کافران برای فتنه‌انگیزی بین مسلمانان و یا آماده کردن دام‌های جنگی دیگر.
- پیمان شکنی، و بلکه کافران هیچ پیمانی ندارند.

با وجود آن هم قرآن کریم در حالاتی که از جنگ گوشه شوند، یا به صلح روی آرند یا ضرر و دست‌درازی را در حق مسلمانان بند کنند؛ از جنگ با آنان منع کرده‌است.

برای جنگیدن با آنها شروطی گذاشته شده‌است که عبارتند از: آمادگی برای جنگ، آماده نمودن وسایل جنگی و یا اشکار شدن مقدمات جنگ آنها.

12. قول الله تعالی است: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً ۚ وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا ۚ فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ ۚ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ ۚ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ ۚ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (92) وَمَنْ يَقتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا﴾ (النساء:92-93).

ترجمه: هیچ مؤمنی را نرسد که مؤمن دیگر را جز به خطا بکشد. و هر کس که مؤمنی را به خطا بکشد باید که بنده‌ای مؤمن را آزاد کند و خون‌بهایش را به خانواده‌اش تسلیم کند، مگر آنکه خون‌بها را ببخشند. و اگر مقتول، مؤمن و از قومی است که دشمن شماست فقط بنده‌ی مؤمنی را آزاد کند و اگر از قومی است که با شما پیمان بسته‌اند، خون‌بها به خانواده‌اش پرداخت شود و بنده‌ی مؤمنی را آزاد کند و هر کس که بنده‌ای نیابد برای توبه دو ماه پی‌درپی روزه بگیرد. و خدا دانا و حکیم است. و هر کس مؤمنی را به عمد بکشد،

کیفر او جهنم است که در آن همواره خواهد بود و خدا بر او خشم گیرد و لعنتش کند و برایش عذابی بزرگ آماده سازد.

این آیه مبارک دلالت به سه نوع دار (سرزمین) می‌کند و فرق بین آنها را بیان می‌دارد:

- دار اسلام و هجرت یا سرزمین دولت اسلامی، اگر در آنجا مسلمانی به خطا کشته شود بالای قاتل خون‌بها لازم می‌شود که به اهل مقتول سپرده شود مگر آن که اهل مقتول از آن بگذرد و آزادی یک غلام مسلمان در کفاره‌ی آن عمل لازم می‌شود.
- سرزمین دشمن یا دارالحرب، در این حالت اگر مؤمنی از دار هجرت مؤمن دیگری را در دارالحرب به خطا بکشد، بالای قاتل که در دار اسلام زندگی می‌کند تسلیمی دیت برای ورثه‌ی مقتولی که در دارالحرب باشند لازم نیست؛ چون این کمک برای دشمنان است، اما آزادی یک برده‌ی مسلمان به عنوان کفاره لازم است.
- دار معاهدات و پیمان‌ها، او تعالی فرموده است: ﴿وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ﴾ (نساء 92).

ترجمه: و اگر از قومی است که با شما پیمان بسته‌اند، خون‌بها به خانواده‌اش پرداخت شود و بنده‌ی مؤمنی را آزاد کند.

که در این حالت عین حکم حالت اولی تطبیق می‌شود. این آیه بر موارد ذیل دلالت دارد:

- وجوب جدایی بین دار اسلام و هجرت که برایش ترازوی خاصی است.
- وجوب جدایی بین دار حرب و دشمن که برایش ترازوی خاصی است.
- وجوب جدایی بین دار معاهدات و پیمان‌ها که برایش ترازوی خاصی است.

نفی قتل مؤمن مگر از روی خطا، و به خاطر خطرناک بودن قتل عمد و گناه بزرگ آن و جزاء خطرناک آن، در دنیا قصاص است، و در آخرت آتش دوزخ همیشگی، و برای نفرت‌انگیزی قتل و عظمت گناه مرتکب آن الله تعالی فرموده است: ﴿وَعَصَبَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَلَعْنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا﴾ (نساء 93). ترجمه: و خدا بر او خشم گیرد و لعنتش کند و عذابی بزرگ برایش آماده ساخته است.

13. الله تعالی می‌فرماید: ﴿فَبِمَا نَقُضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ وَكُفْرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بَعِيرٍ حَقٌّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ ۚ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴾

(نساء 155).

ترجمه: پس به سبب پیمان شکستن شان و کافر شدن شان به آیات خدا و به ناحق کشتن پیامبران و اینکه گفتند: دل های ما فرو بسته است، خدا بر دل هایشان مهر نهاده است و جز اندکی ایمان نمی آورند.

این آیه، آیهی قبلی و آیهی که پس از این از آیهی 153 الی 161 می آید در ترازوی صلح و اشتیاق بر آن داخل است، و اینکه زیر پا کردن آن تنها به سبب گناهان جایز نیست، مگر وقتی که به تجاوز تعلق بگیرد، چنانچه روشن است که یهود با وجودی که مخالفت های گفتاری و کرداری زیادی علیه پیامبران شان و دیگران انجام دادند، با آن هم به الله متعال حواله شده اند و تا وقتی که زندگی مسالمت آمیز در پیش گیرند، نباید از زندگی با ایشان سر باز زد، چنانچه الله متعال به طور عام نکوهش شان نکرده، بلکه در آیهی 162 همین سوره می فرماید: ﴿لَكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ (نساء: 162).

ولی دانشمندان شان و آن مؤمنانی را که به آنچه بر تو و به آنچه پیش از تو نازل شده ایمان دارند، و نمازگزاران و زکات دهندگان و مؤمنان به خدا و روز قیامت را اجر بزرگی خواهیم داد.

این آیه متضمن: حرص شدید بر صلح و همزیستی و عدم جواز عمومیت بخشیدن حکم است، ﴿لَيْسُوا سَوَاءً﴾ یعنی با هم برابر نیستند. و اینکه درمان گناهان - غیر از تجاوز- از راه های دیگر صورت می گیرد، و اینکه برای آن ترازوی دیگری غیر از ترازوی جهاد و جنگ است.

14. الله تعالی می فرماید: ﴿وَآتِلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ لَئِن بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطِ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَنَّكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ (مائدة 27-30)

ترجمه: و داستان راستین دو پسر آدم را بر ایشان بخوان، آنگاه که قربانی کردند. از یکی شان پذیرفته آمد و از دیگری پذیرفته نشد. گفت: تو را می کشم. گفت: خدا قربانی پرهیزگاران را می پذیرد. اگر دست خود را به سوی من دراز کنی تا مرا بکشی، من دستم را به سوی تو دراز نمی کنم تا تو را بکشم، چرا که من از خداوند، پروردگار جهانیان می ترسم. می خواهم که هم گناه مرا به گردن گیری و هم گناه خود را تا از دوزخیان گردی که این است پاداش ستمکاران. نفسش او را به کشتن برادر ترغیب کرد، و او را کشت و از زیانکاران گردید. این آیات سه گانه دلالت بر این دارند که:

➤ یکی از اسباب قتل حسد است و از این رو ترازویش ثقیل است.  
 ➤ مؤمن کامل دارای سینه‌ی فراخ می باشد و بر عکس دیگران بحث و گفتگو را می پذیرد.

➤ مؤمن کامل نیت ستم، تجاوز و قتل هیچ کسی را ندارد، بلکه شکیبایی می کند حتی اگر مظلومانه به قتل برسد برایش بهتر از آن است که قاتل باشد، همانا رسول الله  $\text{ﷺ}$  فرموده است: «کن عبدالله المقتول و لا تکن عبدالله القاتل»<sup>1</sup>. یعنی بنده‌ی مقتول خداوند باش، نه بنده‌ی قاتل.

15. ﴿مَنْ أَجَلَ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ بَعَدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ﴾ (مائدة 32).

ترجمه: از این رو بر فرزندان اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس کسی را جز به قصاص قتل یا به کیفر فساد در زمین بکشد چنان است که گویی همه مردم را کشته باشد و هر کس کسی را زنده بدارد چنان است که گویی تمام مردم را زنده داشته است و قطعاً پیامبران ما دلایل آشکار برای آنان آوردند، پس از آن بسیاری از ایشان در زمین زیاده روی می کنند.

➤ این آیه خطرناک بودن قتل را آشکار می سازد و طبق این آیه ارتکاب آن جز در دو

<sup>1</sup> امام مالک آن را روایت کرده و سخاوی 388: صحیح گفته، و بویصری در اتحاف الخيرة المهرة (54/8) گوید: اسنادش حسن است. و نیز گوید (267/5): (دارای گواه است) و حافظ ابن حجر در المطالب العالیة (8/5) گوید: (اسنادش حسن است) و در فتح الباری (310/12) گوید: (اسنادش صحیح است).

حالت جایز نیست: اول آن قصاص و دوم آن حالت فساد در زمین.

16. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِّنْ خَلْفٍ أَوْ يَنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ حِزْبٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ (مائدة: 33).

ترجمه: سزای کسانی که با خدا و پیامبر او می‌جنگند و در زمین به فساد می‌کوشند جز این نیست که کشته شوند یا بر دار آویخته شوند یا دست و پایشان در خلاف جهت یکدیگر بریده شود یا از آن سرزمین تبعید گردند، این رسوایی آنان در دنیاست و در آخرت عذابی بزرگ خواهند داشت.

این آیه که چنین جزای سخت و کیفرهای گوناگون را برای فساد کنندگان در زمین وضع می‌کند در واقع:

- برای امنیت جامعه است که یکی از مقاصد مهم شریعت می‌باشد.
- ترازوی مجازات مطابق وزن جرائم است، هراندازه جرم بزرگتر و آثار آن خطرناک‌تر باشد، کیفر آن بزرگتر و جزایش سنگین‌تر است، این جرم، جرم فساد در زمین و حرابت، و ایجاد وحشت در میان مردم است که آسایش جامعه را نشانه می‌رود، و در پی آن بالای سیاست و اقتصاد تاثیر می‌گذارد، برای همین جزای آن مطلقاً بزرگتر می‌باشد.

17. الله متعال فرموده‌است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلٌ ذَلِكُمْ صِيَامًا لِّيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمِ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ﴾ (مائدة: 95).

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هرگاه که در احرام باشید شکار را مکشید. هر که صید را به عمد بکشد جزای او قربانی کردن حیوانی است همانند آنچه کشته است به شرط آنکه دو عادل از شما گواهی دهند و قربانی را به کعبه رساند، یا به کفاره درویشان را طعام دهد، یا برابر آن روزه بگیرد، تا عقوبت کار خود بچشد. از آنچه در گذشته کرده‌اید خدا عفو کرده است، ولی هر که بدان باز گردد خدا از او انتقام می‌گیرد، که خدا پیروزمند و



انتقام‌گیرنده است.

➤ این آیه شامل دل‌بستگی سخت اسلام بر افزایش حیوانات شکاری و حمایت آن‌ها، و ایجاد پناه‌گاه‌ها برای آنان می‌باشد، چنانچه کسانی که در حال احرام باشند از شکار منع شده‌اند، همچنان مردم را از شکار حیوانات در حرم منع کرده و بر آن جزاء و کفاره مرتب کرده است و می‌توان گفت: دین مبین اسلام از تمام سازمان‌های دیگر در حمایت حیوانات پیشی گرفته است، همچنان در گنج‌اندیدن آن ضمن شعائر دینی امتیاز گرفته است، و از این رو ترازوی محیط زیست بر آن صدق می‌کند. و از جانب دیگر این آیه بر پای‌بندی مسلمان مُحَرَّم به مجموع قیودات دلالت می‌کند که از آن جمله عدم جواز کشتن حیوانات شکاری در زمان احرام است، و این تمرین برای تغییر عادت‌ها است.

18. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ زَيْنَ لَكثيرٍ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادَهُمْ شُرَكَاءَهُمْ لِيَرُدُّوهُمْ وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرَهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ﴾ (انعام 137).

ترجمه: و این گونه برای بسیاری از مشرکان بت‌انسان کشتن فرزندانشان را آراستند تا هلاکشان کنند و دین‌شان را بر آنان مشتبه سازند و اگر خدا می‌خواست چنین نمی‌کردند پس ایشان را با آنچه به دروغ می‌سازند رها کن.

و این فرموده‌ی او تعالی: ﴿قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ﴾ (انعام 140).

ترجمه: البته آنان که فرزندان خود را به سفاقت و نادانی کشتند و آنچه را که خدا نصیبشان کرد با افترا به خدا حرام شمردند زیانکارند. اینان سخت گمراه شدند و هدایت نیافتند.

➤ این آیه‌ها آشکار می‌سازد که همان ترازوهای شرک تنها بر اساس ظلم در حق الله تعالی استوار نیست ﴿إِنَّ الشَّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ لقمان 13 (که به راستی شرک ستمی بزرگ است) بلکه بر اساس ظلم بر بندگان الله تعالی استوار است که اکثر ایشان از شرک بی‌زار اند و آن‌ها کودکان و فرزندان مشرکین است که معبودان

مشرکین فرزندکشی و زنده به گور کردن آن‌ها را برای‌شان به اثر شبهه‌های باطله آراسته‌است، چنانچه این مشرکین بعضی از آن چیزهای که الله تعالی برای‌شان روزی داده‌است را از روی افترا بر الله تعالی بالای خویشتن حرام گردانیده‌اند چنانکه این آی‌یه کریمه رابطه بین شرک، قتل و دیگر مظالم را بیان کرده‌است. و این آیه دلیل بر آن است که شرک منجر به ضعف عقل می‌گردد چنانچه اهریمنان و خرافات با مشرک بازی کرده و ایشان را به سوی کشتن فرزندان‌شان می‌کشاند و برعکس ایمان به الله واحد که متصف به صفت کمال است، عقل را به منتهای زیبایی و بزرگی و سنجش و کمال ره می‌گشاید.

19. الله متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِّنْ إِمْلَاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطْنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (انعام: 151).

ترجمه: بگو بیایید تا آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده برای شما بخوانم: چیزی را با او شریک قرار مدهید و به پدر و مادر نیکی کنید و فرزندان خود را از بیم تنگدستی مکشید ما شما و آنان را روزی می‌دهیم و به کارهای زشت چه پیدا و چه پنهان نزدیک مشوید و نفسی را که خدا حرام گردانیده جز به حق مکشید. اینهاست آنچه خدا شما را به آن سفارش کرده‌است باشد که ببندید.

الله تعالی پس از بیان این که ترازوهای شرک استوار بر ظلم و ضرر، تحریم پاکیزگی‌ها، نادانی، بی‌خردی و خرافات است، آشکار ساخت که ترازوی اسلام بر عدالت با الله متعال، علم، رشد و بر روا بود چیزهای پاکیزه و منافع و تحریم چیزهای مخالف فطرت سلیم از قبیل پلیدی‌ها، زیان آور و فسادزا استوار است.

پس اسلام عزیز باز به حقیقت خویش که اباحت منافع، مصالح و چیزهای پاکیزه و تحریم پلیدی‌ها، مفسد و ضرر ها باز می‌گردد، پس به گفته‌ی عز بن عبدالسلام<sup>1</sup> گفته می‌توانم

<sup>1</sup> القواعد للرز بن عبدالسلام ط. وزارة الأوقاف القطرية (7/1) و ما بعدها).

که ترازوی اباحت، وجوب و مستحب مطابق قوت‌شان استوار بر مصالح است، و میزان تحریم و کراهیت مطابق قوت‌شان بر مفسد و پلیدی‌ها استوار است.

20. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَنْدَرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيَفْسُدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذُرَّكَ وَالْهَتَّكَ قَالَ سَنُقْتِلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ﴾ (اعراف 127). ترجمه: سران قوم فرعون گفتند آیا موسی و قومش را رها می‌کنی تا در این سرزمین فساد کنند و تو و خدایانت را رها کنند؟ گفت: پسران‌شان را خواهم کشت و زنان‌شان را زنده خواهم گذاشت و ما بر آنان مسلطیم.

➤ این آیه در بیان ترازوی دیگری برای سرکشانی است که از آزادی در هراس‌اند و سینه‌های‌شان در برابر دلایل و شواهد به تنگ آمده‌است، پس توانایی مقابله‌ی دلیل با دلیل را ندارند و از این جهت به این نتیجه رسیده‌اند که آزادی‌ها را سرکوب کنند و مردم را بکشند، و حتی فرزندان آنان را که در آینده شاید با ایشان روبرو شوند بکشند.

21. همچنان الله متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَنْجَيْنَاكُم مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُقْتُلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ﴾ (اعراف 141).

هنگامی که شما را از فرعونیان نجات دادیم، شما را سخت شکنجه می‌کردند، پسرانتان را می‌کشتند و زنان‌تان را زنده باقی می‌گذاشتند و در این برای شما آزمایش بزرگی از جانب پروردگارتان بود.

بر کشتار بزرگان اکتفا نکردند بلکه تمام کسانی را که بیم داشتند در آینده مقابل‌شان ایستاد می‌شوند از دم تیغ کشیدند.

22. الله متعال می‌فرماید: ﴿فَلَمَّ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءٌ حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (انفال 17).

ترجمه: شما آنان را نکشتید بلکه خدا آنان را کشت و آنگاه که خاک بر روی‌شان افکندی تو نیفکندی بلکه خدا افکند تا بدین وسیله مؤمنان را به آزمایشی نیکو بیازماید. قطعاً خدا شنوای داناست.

➤ این آیه در ترازوی جنگ است و بلندی هدف جهاد را بیان می‌کند که باید تنها برای الله متعال باشد نه به خاطر دنیا، در این صورت الله متعال با این مجاهدان راستینی می‌باشد که در راه الله مبارزه می‌کنند.

➤ این آیه در بیان قدرت مطلقه‌ی الله متعال است، و اینکه باید مؤمنان همه امور را به الله متعال بسپارند، پس این آیه ترازوی ایمان به قدرت مطلقه‌ی الله متعال است، اما در کنار این، قانون الله متعال در استفاده از اسباب و مسؤولیت‌پذیری است، اینجا آیات دیگری هم می‌آیند که افعال را به انسان نسبت می‌دهند تا کفه‌ی دوم که کفه‌ی مسؤولیت و جزاء و ثواب مبتنی بر اراده و اختیار می‌باشد را تکمیل کند.

23. الله تعالی فرموده است: ﴿وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيَثْبُتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يَخْرُجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾ (انفال 30).

ترجمه: و [یاد کن] هنگامی را که کافران در باره‌ی تو نیرنگ می‌کردند تا تو را به بند کشند یا بکشند یا [از مکه] اخراج کنند و نیرنگ می‌زدند و خدا تدبیر می‌کرد و خدا بهترین تدبیرکنندگان است.

این آیه در بیان ترازوی بشر بودن رسول الله  $\rho$  است، که به مقتضای آن ممکن بود:

- کشته یا زندانی شود، لیکن الله تعالی او را حمایت کرد.
- شناخت برتری ترازوی رسالت و پیامبری استوار بر عصمت.
- از نیت‌های بد این مشرکین که در تلاش بودند پیامبر  $\rho$  را به قتل برسانند یا زندانی کنند یا هم اخراجش کنند، پرده برمی‌دارد؛ برای همین، جهاد به منظور دفع این خطرات واجب شد.

این آیه ثابت می‌سازد که آینده همراه حق است، باطل هر اندازه سرکشی کند و هجوم آورد، پیروزی و موفقیت از آن پرهیزگاران است، و همانا تدابیر و نیرنگ‌های دشمن اگرچه به آن کوه‌ها بجنبند بر قدرت خداوند و تدبیر او غالب نیست، و در این مژده برای اهل حق است.

24. الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قَتَلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾ (حج 58).

ترجمه: و آنان که در راه خدا مهاجرت کردند و آنگاه کشته شده یا مردند قطعاً خداوند به

آنان رزقی نیکو می‌بخشد و راستی این خداست که بهترین روزی دهندگان است.  
این آیه ثابت می‌سازد که:

➤ شهدا را ترازوی ویژه‌ای است، رزق نیکوی داده می‌شوند، و ایشان در نزد پروردگار شان زنده‌اند.

➤ این ترازو به قدرت الهی خاص است، و ترازوی دنیایی نیست.

➤ این آیه وزن سنگینی به نیت پاک و هجرت می‌دهد، چنانچه دارنده‌ی چنین نیتی حتی اگر در بسترش هم بمیرد درجه‌ی شهادت را از آن خود می‌کند.

25. الله تعالی فرموده است: ﴿فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ (عنکبوت 24).

و پاسخ قومش جز این نبود که گفتند بکشیدش یا بسوزانیدش ولی خدا او را از آتش رهایی بخشید آری در این برای مردمی که ایمان دارند قطعا نشانه‌هایی است.  
این آیه بیان می‌دارد که:

➤ سرکشان نه آزادی می‌دهند و نه گفتگو را می‌پذیرند، و نه برای دعوت الی الله اجازه می‌دهند، و اهل گفتگو و دعوت را به کشتن و سوختن پاسخ می‌دهند.

➤ بیان وضعیت روانی این سرکشان و واقعیت آنان در گذر تاریخ.

➤ انگیزه‌های جهاد و جنگ با این سرکشان جنگی، تا مردم به آزادی و آرامی برسند و برای دعوت و بیان حق اجازه داده شود.

26. فرموده‌ی او تعالی: ﴿قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذَا لَا تَمْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ (احزاب 16).

ترجمه: بگو اگر از مرگ یا کشته شدن بگریزید هرگز این گریز برای شما سود نمی‌بخشد و در آن صورت جز اندکی برخوردار نخواهید شد.

در این آیه:

➤ آمادگی، تشویق و تربیت بر عقیده و ایمان به قضا و قدر.

➤ مرگ یک بار است.

➤ ترازوی پیروزی و نیرومندی به فرار میسر نمی شود که:

- در میدان کارزار آزادی و بقاء شکست به بار می آورد.
- ایشان به ماندگاری و جاویدانگی دست نخواهند یافت و لو ذلت را هم بپذیرند، پس مرگ در وقت معین خود به سراغ شان خواهد آمد.

27. و فرموده است: ﴿وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا﴾ (احزاب 26).

ترجمه: از اهل کتاب آن گروه را که به یاری دشمن برخاسته بودند از قلعه هایشان فرود آورد و در دل‌های شان بیم افکند به گونه ای که گروهی را می کشید و گروهی را به اسارت می گیرید.

➤ این آیه در ترازوی جنگی است که قتل و اسارت دارد، این وضعیت جنگ در طول تاریخ و زمانه ها بوده است، با آن هم اسلام برایش قواعد اخلاقی مهمی وضع کرده است.

28. این فرموده ی او تعالی: ﴿مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا نُفِئُوا أَخَذُوا وَفَتَلُوا تَفْتِيلًا﴾ (احزاب 61).

ترجمه: اینان لعنت شدگانند. هر جا یافته شوند باید دستگیر گردند و به سختی کشته شوند.

این احکام ویژه ی جنگ و تابع ترازوی جنگ است، و خاص برای جنگجویان ضد مسلمین است، آنانی که اراده ی از بیخ درآوردن اسلام و مسلمین دارند، از همین مسلمانان در گرفتاری، قتل و کشتار آنان از شدت کار می گیرند و به ایشان فرصت نمی دهند.

29. خداوند متعال می فرماید: ﴿فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذُرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفُسَادَ﴾ (غافر/25-26).

ترجمه: چون دین حق را از جانب ما بر آنها عرضه داشت، گفتند: پسران کسانی را که به او ایمان آورده اند بکشید و زنان شان را زنده بگذارید. و نیرنگ کافران جز در گمراهی نیست. و فرعون گفت: «مرا بگذارید موسی را بکشم و بگذار که پروردگارش را به یاری بخواهد. من می ترسم آیین شما را تغییر دهد یا در این سرزمین فساد کند».

این دو آیه بیان می‌دارند که:

- صفات سرکشان و واقعیت آنان در تعامل با اهل حق و آنانی که زندگی مسالمت آمیز دارند، دستور به قتل ناحق ایشان، کنیز گرفتن زنان شان، نگاه کردن آن‌ها برای خدمت سرکشان با ادعای اینکه دعوتگران صلح جو، فساد پیشه و تروریست اند، و ایشان دین جامعه را تغییر می‌دهند. و این حتی خواست سرشت سلیم انسانی هم اختلال آشکار در ترازو را نشان می‌دهد.
- انگیزه‌های جنگ همانا دفاع از نفس، زن و فرزند و ایستادگی در برابر سرکشی می‌باشد.
- در سایه‌ی استبداد و طغیانگران، آزادی وجود ندارد، تبلیغات منفی هم به خاطر زشت‌نمایی مصلحان آماده است.

30. فرموده‌ی او تعالی: ﴿وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ﴾ (غافر 28).

ترجمه: و مردی مؤمنی از خاندان فرعون که ایمان خود را نهان می‌داشت گفت: آیا مردی را می‌کشید که می‌گوید پروردگار من خداست و مسلما برای شما از جانب پروردگارتان دلایل آشکاری آورده و اگر دروغگو باشد دروغش به زیان اوست و اگر راستگو باشد برخی از آنچه به شما وعده می‌دهد به شما خواهد رسید، چرا که خدا کسی را که اسراف‌کار و بسیار دروغ‌گوست هدایت نمی‌کند.

این آیه متضمن مجموعه‌ی از ترازوهای حق است و آن اینکه:

- جامعه از برخی صالحان خالی نیست و نباید راجع به جامعه حکم عام صادر کرد، می‌بینیم که در جامعه‌ی فرعون هم مرد صالح و جراتمندی پیدا می‌شود و حق را خیلی حکیمانه و با پند نیکو بیان می‌کند.
- سرکشان هر اندازه هم که سخت‌دل باشند، نباید مصلحان از ارشاد و دعوت و حکمت و نرمی به اندازه‌ی توان‌شان دست بکشند، می‌بینیم که مرد مؤمن نصیحت‌شان می‌کند، و نصیحت‌هایش را با دلائل و حجت‌های قانع‌کننده همراه می‌سازد

و فرعون هم می‌پذیرد، بناءً شمشیر و سلاحی در کار نیست، باید دلیل را با دلیل پاسخ گفت.

- همانا سرکشان همچون فرعون و اطرافیانش توانایی پذیرش دعوت حق را ندارند پس اراده‌ی کشتن کسی را دارند که به دعوت حق می‌پردازد.
- ضرورت نشر دعوت در خاندان‌های حاکم، شاید یکی از آنها آن را بپذیرد که در آن خیر عظیمی برای آینده‌است، همان گونه که در آیه‌ی فوق مشاهده کردیم.

این آیه در میزان دعوت داخل است که استوار بر این موارد می‌باشد:

- حکمت، پند و نصیحت نیکو و گفتگو به بهترین وجه که دربرگیرنده‌ی تمامی ساختارهای جامعه باشد.
- برای دعوت‌گر جایز نیست که نصیحت حکام، فامیل و ماحول ایشان را ترک گوید.
- بر دعوت‌گر و عالم لازم است که در تعامل خود و بیان اوصاف حاکمان درنگ کنند و محتاط باشند و در میان افراد پاسخگو، مثبت نگر، بی‌طرف و کارا و در میان افراد خنثی و منفی‌گرای و حاکمان سرکش فرق بگذارند، پس هر یک از آنها ترازو و تعامل ویژه‌ی خود را دارد و تنها به عموم مردم توجه نداشته باشند.

31. الله متعال می‌فرماید: ﴿فَإِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثَخنتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ فَمَا مَنَّا بَعْدُ وَإِنَّا فِدَاءٌ حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرْنَا مِنْهُمْ وَلَكِن لِّيَبْلُوَ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَن يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ﴾ (محمد 4).

ترجمه: چون با کافران روبرو شدید، گردنشان را بزنید. و چون آنها را سخت فرو کوفتید، اسیرشان کنید و سخت ببندید. آنگاه یا به منت آزاد کنید یا به فدیة. تا آنگاه که جنگ به پایان آید. و این است حکم خدا. و اگر خدا می‌خواست، از آنان انتقام می‌گرفت، ولی خواست تا شما را به یکدیگر بیازماید. و آنان که در راه خدا کشته شده‌اند اعمالشان را باطل نمی‌کند.

➤ این آیه در بیان ترازوی جنگ با کسانی است که کافر شده و با پیامبر جنگیدند، از آن جایی که جنگ خواهان گردن زدن‌ها و اسیر گرفتن است، اما با این حال الله تعالی به رحمت خویش آزاد کردن بلا عوض اسیران را نیز مشروع گرداند.

➤ همچنان این آیه حکم اسیر را در منت گذاشتن یعنی آزادی بدون عوض منحصر



نموده است به شرطی که مرتکب جرم نشوند، چه بسا از روی ناچاری به جنگ آمده باشد یا در عوض اسرای مسلمان یا در عوض مال رها شوند، ولی به کشتن اسیر یا به بردگی آن هیچ اشاره نکرده است و این بیانگر آن است که آنچه در آیه ذکر شده است یک اصل عام و مبدأ کلی است، و از آن استثناء صورت نمی‌گیرد مگر به دلیل خاص یا هم رعایت منافع عامه؛ مانند: کشتن مجرمین جنگی.

## تطبیق عملی سوم

### تطبیق ترازو بر آیاتی که در آن لفظ جهاد آمده است

اجماع بر این است که لفظ (جهاد) و مشتقات آن تنها برای جنگیدن نیست، بلکه شامل هر تلاش بزرگ مادی و معنوی می‌باشد که در راه نشر اسلام و خدمت به آن باشد. اکنون آن آیاتی را که لفظ "جهاد، و مشتقات آن" در قرآن کریم ذکر شده است مطابق تسلسل آن در قرآن کریم یادآور می‌شویم و برای روشن شدن ترازوی آن توضیحاتی هم می‌داشته باشیم، و این هم آیات:

1. فرموده خدای متعال: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ ۗ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (بقره / 218).

ترجمه: یقیناً کسانی که ایمان آورده‌اند و آنان که مهاجرت کرده‌اند و در راه خدا جهاد نموده‌اند، به رحمت خدا امید می‌دارند و خدا آمرزنده و مهربان است.

این آیه در ترازوی امت است: که از چندین پایه ساخته شده است:

- بیان وصف مؤمنین و انواع آنها، اینجا مؤمنانی اند که هجرت نکرده‌اند، و مؤمنانی اند که هجرت کرده‌اند، اینجا مجاهدینی اند که با جان و مال خود، یا با یکی از اینها یا بدون اینها جهاد کرده‌اند، پس همه اینها امیدوار رحمت خدا هستند و خدا آمرزنده‌ی مهربان است.
- این اعمال در دوپله ترازو گذاشته می‌شوند، گرانی شخصی که این سه ویژگی در وجودش جمع شده هویدا می‌گردد: ایمان، هجرت و جهاد، باز هجرت و ایمان، سپس ایمان. مراد از هجرت -به اعتبار اصطلاح اسلامی- ترک نمودن مؤمن وطن

خود را - مکه یا جای دیگری - به خاطر پیوستن با پیامبر P در مدینه منوره است، اما بعد از فتح مکه پیامبر P فرمودند «پس از فتح مکه دیگر هجرتی نیست، ولی جهاد و نیت باقی است، و هرگاه به سوی جهاد فراخوانده شدید اجابت کنید»<sup>1</sup>. که مقصد از آن هزینه کردن تمام آنچه انسان در اختیار دارد برای خدمت به اسلام و اصول و مقاصد آن با داشتن نیت خالصانه برای الله ﷻ می باشد.

2. فرموده‌ی او تعالی: ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ﴾ (آل عمران/142).

ترجمه: آیا می‌پندارید که به بهشت خواهید رفت و حال آن که هنوز خدا معلوم نداشته است که از میان شما چه کسانی جهاد می‌کنند و چه کسانی پایداری می‌ورزند؟ این آیه‌ی کریمه دربرگیرنده‌ی میزان ثواب بزرگی است که ذیلاً تحقق می‌یابد:

- ❖ آمادگی برای قربانی کرد هر چیزی در راه الله متعال.

- ❖ اهمیت آزمایش و امتحان به خاطر شناختن مجاهدین، شکیبایان و دیگران، و اینکه آنها هرگز پیش از آزمایش وارد بهشت نخواهند شد، چنانچه به قدرت رسیدن پیش از آزمایش و پالایش صورت نمی‌گیرد.

3. قول خداوند: ﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِّ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ (نساء: 95).

ترجمه: مؤمنانی که بی‌هیچ رنج و آسیبی از جنگ سر می‌تابند با کسانی که به مال و جان خویش در راه خدا جهاد می‌کنند برابر نیستند. خدا کسانی را که به مال و جان خویش جهاد می‌کنند بر آنانی که از جنگ سر می‌تابند به درجه‌ای برتری داده است. و خدا همه را وعده‌های نیکو داده است. و جهادکنندگان را بر آنها که از جهاد سر می‌تابند به مزدی بزرگ برتری داده است.

<sup>1</sup> حدیث صحیح است و شیخین بخاری و مسلم آن را در صحیحین از حدیث عایشه \* و از حدیث ابن عباس 5 روایت کرده‌اند.

این آیه‌ی کریمه در صدد بیان انواع ترازوهای مؤمنان از لحاظ اجر و ثواب بر اساس کار و تلاش و قربانی است، با این همه خداوند برای همگی وعده‌ی نیکی داده‌است. و در این مژده برای همه بوده و انگیزه برای پیوستن با آنانی است که با جان و مال و مانند اینها در راه خدا جهاد می‌کنند، پس ترازوی خانه‌نشینان با ترازوی مجاهدان برابر نیست، باز ترازوی کسانی که با جان و مال خود جهاد می‌کنند با دیگران متفاوت است و همین‌گونه دیگران.

4. الله متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ (مائده / 35).

ترجمه: ای اهل ایمان، از خدا بترسید و به سوی او وسیله جویید و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار شوید.

- این آیه برای آماده‌ساختن مؤمنان به تقوی و پرهیزگاری است، و این که هدف و مرام‌شان نزدیکی به دربار الهی باشد که از خلال این اعمال پاکیزه که منفعت عام دارد - وسیله- و جهاد در راه او با روش‌های گوناگون باشد.

- این آیه دربرگیرنده‌ی آن است که همراه با جهاد واجب است که ایمان کامل و تقوی و جستن رضای الهی وجود داشته باشد و اینکه جهاد فقط در راه خدا باشد نه در راه به دست آوردن مال و جاه، تا رستگاری بد دست آید.

- همچنان این آیه مؤمنان را به سوی سنگین‌ترین چیز در ترازو متوجه ساخته‌است که همان گزینش بهترین وسیله برای رسیدن به خشنودی الله  $\Psi$  می‌باشد.

5. فرموده‌ی خداوند متعال: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذَلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ (مائده / 54).

ای مؤمنان! هرکس از شما از آئین خود بازگردد خداوند مردمی را خواهد آورد که خداوند دوست‌شان دارد و آنان هم خدا را دوست می‌دارند. در برابر مؤمنان نرم و فروتن بوده و در برابر کافران سخت و نیرومندند. در راه خدا جهاد می‌کنند و به تلاش می‌ایستند و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای هراسی به خود راه نمی‌دهند. این هم فضل خدا است؛ آن را به هرکس

بخواهد عطاء می‌کند. و خداوند دارای فضل فراوان و آگاه است.

➤ این آیه‌ی مبارکه در باره بیان سنت الهی است که هرگاه قومی قدر اسلام را ندانند و اسلام را ترک کنند خداوند قوم دیگری را می‌آورد که آنها بهتر خواهند بود، و در این اشاره است به قانون رشد تمدن‌ها و دوران کودکی، جوانی و قوت آنها، و دوران ضعف و پیری آنها. اما این قانون بر خود اسلام تطبیق نمی‌شود. بلکه بر مسلمانان تطبیق می‌شود، اسلام همیشه چنان قوی و تازه است که گویا امروز فرودآمده است، اما مشکل در خود مسلمانان است.

➤ همچنان این آیه ترازوی دست به دست شدن و تبدیلی بین امت‌ها و اقوام را در بر دارد، چنانچه هرگاه امتی ضعیف گردد خداوند آنها را به امت دیگری که شروط تغییر در آن وجود داشته باشد تبدیل می‌کند.

و آیه‌ی مبارکه دربرگیرنده‌ی این ترازوهاست:

- برادری ایمانی استوار بر محبت خدا، فروتنی در برابر مسلمانان و دوستی با آنان.
- ترازوی جنگ که استوار بر تعامل قوه و عزت در برابر جنگجویان میباشد.
- بیان صفات مؤمنان، چنانچه تواضع بزرگی که به درجه فروتنی با مؤمنین و عزت - احساس عزت به دین خود- در برابر کفار می‌باشد، و هدف از آن احساس عزت به دین در برابر چشمان غیر مسلمانان، و عدم احساس ضعف و خودداری از تسلیم شدن به آنان، و دعوت به سوی اسلام در حالت صلح است که دارنده‌ی آن شروع به کاری می‌کند که پستی، ضعف و تسلیمی را نمی‌شناسد اما هدف از عزت در هنگام جنگ همانا درهم شکستن دشمن و سرکوب جنگجویان می‌باشد.
- اما رفتار با کافران در هنگام صلح بر مبنای نیکی و خوبی استوار است که در آیات محکم دیگری آماده است.

6. ارشاد خداوندی: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَهَاجَرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يَهَاجَرُوا وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ

بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوُوا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدِ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿75-72﴾ (انفال/75-72).

ترجمه: بی‌گمان کسانی که ایمان آورده‌اند و هجرت کرده‌اند و با مال و جان خویش در راه خدا جهاد کرده‌اند و آنان که به مهاجران جای داده و یاریشان کرده‌اند، دوستان یکدیگرند. و آنان که ایمان آورده‌اند و مهاجرت نکرده‌اند دوستان شما نیستند تا آنگاه که مهاجرت کنند. ولی اگر شما را به یاری طلبیدند باید به یاریشان برخیزید مگر آنکه بر ضد آن گروهی باشد که میان شما و ایشان پیمانی بسته شده باشد. و خدا به کارهایی که می‌کنید بیناست. کافران نیز دوستان یکدیگرند. اگر مراعات آن نکنید فتنه و فساد بزرگ در این سرزمین پدید خواهد آمد. و کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا به جهاد پرداخته، و کسانی که پناه داده و یاری کرده‌اند، آنان همان مؤمنان واقعی‌اند، برای آنان بخشایش و روزی شایسته‌ای خواهد بود. و کسانی که بعداً ایمان آورده‌اند و مهاجرت کرده‌اند و همراه شما جهاد کرده‌اند، از شما هستند. به اساس حکم کتاب خدا، خویشاوندان به یکدیگر سزاوارترند. و خدا بر هر چیزی داناست.

این آیه‌ی مبارکه بر ترازوهای سه‌گانه در سرزمین‌های سه‌گانه ذیل دلالت دارد:

- ترازوی سرزمین اسلام که مهاجرین و انصار در آن زندگی می‌کنند، پس این سرزمین همکاری و دوستی میان مسلمانان است.
- ترازوی سرزمین عهد و پیمان بین مسلمانان و کفار، چنانچه احترام پیمان واجب است حتی اگر مسلمانانی که در این سرزمین عهد و پیمان زندگی می‌کنند از دیگر مسلمانان یا از دولت اسلامی کمک بخواهند، یاری و کمک کردن‌شان واجب نیست چون بین دوطرف پیمان وجود دارد اما برای حل مشکل می‌توان از راه گفتگو وارد شد، پس این نشان‌دهنده‌ی سنگینی و اهمیت ترازوی عهد و پیمان در اسلام می‌باشد.
- دار کفری که بین آنها و مسلمانان عهد و پیمانی وجود نداشته باشد. در چنین حالتی اگر برخی مسلمانانی که در میان کفار زندگی دارند از دولت اسلامی و دیگر

مسلمانان کمک بخواهند در این صورت کمک و یاری نمودن‌شان واجب است.

**این آیه مهم‌ترین اصول بزرگ در هنگام جنگ را وضع کرده‌است که عبارتند از:**

- یقیناً کمک مسلمانان یعنی کمک دولت اسلامی به برادران مسلمان‌شان زمانی واجب می‌گردد که در داخل دولت اسلامی موجود باشند، لذا کمک به آن مؤمنانی که ایمان آورده و هجرت نکردند و به دولت اسلامی در مدینه منوره نپیوستند واجب نبود و در این اشاره به ترازوی کمک است که تطبیق آن در داخل دولت اسلامی واجب است.

- واجب بودن احترام به پیمان‌ها و معاهدات دولتی، چنانچه هرگاه معاهده بین دولت اسلامی و دولت غیر اسلامی بسته شود، احترام گذاشتن به آن واجب است، چنانچه اگر مؤمنان ساکن دولت کفری که با دولت اسلامی معاهده دارد خواهان کمک شوند بر دولت اسلامی یاری آنها واجب نیست، او تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ (انفال/72)

ترجمه: ولی اگر شما را به یاری طلبیدند باید به یاریشان برخیزید مگر آنکه بر ضد آن گروهی باشد که میان شما و ایشان پیمانی بسته شده باشد، و خدا به آنچه می‌کنید بیناست. لیکن این به معنی رها کردن به حالت خودشان نیست بلکه از واجبات دولت اسلامی است که از هر راه صلح آمیز ممکن همه تلاش‌های خود را به خاطر برداشتن ظلم از سر آنها به خرج دهد.

- واجب بودن کمک به مسلمانان در غیر از حالت گذشته.
- تقسیم نمودن مؤمنان بر اساس هجرت، جهاد، کمک و پناه دادن دو گونه است: الف: مؤمنان مهاجر، و انصاری که به خوبی از آنان پیروی کردند: یعنی دار اسلام. ب: مؤمنانی که در سرزمین کفر باقی ماندند.
- تقسیم غیر مسلمانان به دو نوع است:

نوع اول: جنگجویانی که در کمین مسلمانان هستند، فقهای کرام آنرا دارحرب نامیده‌اند.

نوع دوم: آنانی که بین آنها و مسلمانان پیمان و معاهده وجود دارد. فقهای کرام آن را

دارالعهد نامیده‌اند.

پس از این آیات این سه نوع دار به وضاحت دانسته می‌شود که: یکی دار اسلام و هجرت و نصرت و دیگری دار حرب و کفر و سومی دار عهد و پیمان و معاهدات می‌باشد و هر یک از اینها میزان خاص خود را دارد که چنانچه تفصیل آن گذشت، آمیزش و خلط بین‌شان نارواست.

7. فرموده الله متعال: ﴿ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَصَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (نحل/110).

ترجمه: سپس پروردگار تو برای کسانی که پس از آن رنج‌ها که دیدند، مهاجرت کردند و به جهاد رفتند و پایداری کردند، آمرزنده و مهربان است.  
این آیه درباره:

- ترازوی برتری به اساس هجرت و جان‌فشانی است.
- در ترازوی جنگ: آمادگی، تربیه صبر و ثبات است.
- ترازوی توبه برای آنانی است که در مکه ماندند و با رسول الله  $\rho$  هجرت نکردند تا اینکه در دین خود مورد آزمایش قرار گرفته و کلمه کفرآمیز یا مانند آن را به زبان آوردند، باز هجرت کردند، سپس جهاد کردند و صبر کردند چنانچه خداوند ایشان را به مغفرت و رحمت خود خوش‌خبری داده‌است<sup>1</sup>.

اشاره و رهنمایی است بر اینکه بر شخص فریب‌خورده واجب است که به دنبال توبه‌اش کار نیک مانند جهاد انجام دهد تا کفاره‌ی آنچه گفته یا کرده‌است شود، چنانچه در این رهنمایی برای رهبری جهاد یا امام - رئیس - است که در قضیه‌ی آنانی که از ایشان نسبت به اسلام بی‌احترامی سرزده‌است، از احتیاط کار بگیرد تا اینکه صداقت خود را به اثبات برساند.

8. ارشاد خداوندی: ﴿وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي

<sup>1</sup> تفسیر طبری (133/20).



الدِّينَ مَنْ حَرَجَ مَلَّةً أْبَيْكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ ﴿١٣٣﴾ (الحج/133).

ترجمه: در راه خداوند چنان که باید جهاد کنید. او شما را برگزید. و برای تان در دین هیچ تنگنایی پدید نیاورد. کیش پدرتان ابراهیم است. او پیش از این و در این شما را مسلمان نامید. تا پیامبر بر شما گواه باشد و شما بر دیگر مردم گواه باشید. پس نماز بگزارید و زکات بدهید و به خدا توسل جوید. اوست مولای شما. چه مولایی نیکو و چه یاوری نیکو!

این آیه:

- امت مسلمه را به لفظ «جهاد کنید» به فعل جهاد امر کرده و دال بر جهادی است که بر جهاد دیگران غالب باشد.
- دلالت بر این دارد که این امت دارای تاریخ گهرباری و ریشه‌ی عمیقی است که اصل آن همه پیامبران را درنور دیده و به سرورمان ابراهیم علیه الصلوة و السلام می‌رسد.
- این نام (اسلام) همان نام قدیم دین حق از زمان رسالت ابراهیم است.
- اینکه الله متعال با گواه گردانیدن رسولش بر مسلمانان و گواه ساختن آنها بر همه مردم در دنیا و آخرت، مسلمانان را گرمی داشته‌است.
- جهاد اینجا شامل همه انواع بذل و بخشش مادی، معنوی، نظامی، علمی، اقتصادی و اجتماعی است.
- و اینکه این دین آسانی و بشارت است و سختی و نفرت و سختی در آن نیست.
- و اینکه هدف اساسی از این دین و از جهاد همانا اقامه‌ی عدل و ساختن یک امت گواه بر همه‌ی مردم است.
- بر اینکه ترازوی شهود تمدنی و پایدار بر پایه‌ی جهاد شامل و اقامه عدل در میان مردم استوار است.
- بر اینکه امتی که از لحاظ نظامی، رسانه‌ای و اقتصادی ضعیف باشد هرگز قادر بر اقامه شهادت بر مردم بوده نمی‌تواند.

9. فرموده‌ی او تعالی: ﴿فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا﴾ (فرقان/52).

ترجمه: پس تو هرگز تابع کافران مباش و با آنها چنان که مخالفت قرآن و دین حق کند سخت جهاد و کارزار کن.

این آیه‌ی کریمه مجاهده با قرآن - یعنی با دعوت و از طریق رسانه‌ها و بیان را جهاد کبیر نامیده‌است و این آیه دلالت بر این دارد که وزن این جهاد رسانه‌ای سنگین‌تر و جهاد واقعی همین است.

در این آیه دلالت است بر:

- اینکه جهاد بزرگ همان جهاد زبانی و رسانه‌ای و بیان کردن است، و بقیه انواع جهاد پس از آن است.
- هدف اساسی و مقصد نهایی از رسانه‌ها همانا نشر رحمت، نشر خیر و حق است و نوبت قتال در مرحله آخر می‌رسد که همه راه‌های دیگر بند شوند.

10. قول خداوند متعال ﴿وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾ (عنکبوت/6). هر که جهاد کند به سود خود کرده‌است؛ زیرا خدا از همه جهانیان بی‌نیاز است.

این آیه درباره:

- بیان مجاهده نفس و پاکی آن.
- جهاد با تمام انواع و اشکال مشروعش
- نتیجه‌ی کار به صاحب آن بر می‌گردد؛ زیرا الله از همه عالم بی‌نیاز است.

آیات سابقه این موضوعات را در بر دارد:

- جهاد شامل
- مبارزه با نفس
- مبارزه با کفار و منافقین
- جهاد رسانه‌ای، علمی و دیگر انواع آن و اینکه هر فرعی میزان خاص خود را دارد.
- جهاد جنگی ترازوی ویژه‌ی خود را دارد.

• جهاد بانفس ترازوی ویژه‌ی خود را دارد.

• جهاد دعوتی و رسانه‌ای ترازوی ویژه‌ی خود را دارد.

11. فرموده‌ی او تعالی: ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ (عنكبوت/8).

ترجمه: به آدمی سفارش کردیم که به پدر و مادر خود نیکی کند. و اگر آن دو بکوشند که تو چیزی را که بدان آگاه نیستی شریک من قرار دهی، اطاعت‌شان مکن. بازگشت همه‌ی شما به سوی من است و شما را به کارهایی که می‌کرده‌اید آگاه می‌کنم.

و فرموده الله متعال: ﴿وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ (لقمان/15). ترجمه: هر گاه آن دو، بکوشند که چیزی را شریک من قرار دهی که کمترین آگاهی از بودن آن سراغ نداری، از ایشان فرمان‌برداری مکن. با ایشان در دنیا به گونه‌ی شایسته رفتار کن و راه کسانی را در پیش گیر که به جانب من رو کرده‌اند. باز همه به سوی من برمی‌گردید و من شما را از آنچه می‌کرده‌اید آگاه می‌سازم.

این آیات دلالت به این دارند که:

• جهاد شامل گفتار، کردار و دعوت به سوی چیزی است که انسان به آن ایمان دارد.

• جهاد شامل تمام وسایل دعوت و بیان است و وزن آن خیلی سنگین بوده و برای آن

ترازوی خاصی وجود دارد.

12. این فرموده‌اش: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾ (عنكبوت:69).

ترجمه: کسانی که در راه ما جهاد کنند، حتماً آنان را به راه‌های خود رهنمایی می‌کنیم، و قطعاً خدا با نیکوکاران است.

این آیه در رابطه به میزان:

• سنت‌های الله متعال، و ربط دادن اسباب به مسببات است.

• بیان جهاد فراگیر است.

• بعضی از مفسرین گفته‌اند: در این آیه جهاد تنها به معنی جنگ با کفار نیست، بلکه به معنی یاری دین، پاسخ بر اهل باطل، نابودی ظالمان، امر به نیکی‌ها و نهی از بدی‌ها و مبارزه با نفس‌ها در فرمان‌برداری الله متعال است.<sup>1</sup>

ابن قیم گوید: بدون شک کسانی که در راه خدا کوشش بیشتر نمودند ایشان دارای هدایت بیشتر هستند، و مهم‌ترین جهاد، جهاد در برابر نفس، خواهشات، شیطان و دنیاست؛ کسی که در مقابل این چهار چیز جهاد کرد، الله متعال راه‌های رضایت خود را که منتهی به بهشت است برایش نشان می‌دهد.<sup>2</sup>

• دلیل بر این است که الله متعال به اندازه‌ی کوشش و اعمال انسان برای مجاهدین راه‌ها و درهای خیر زیادی را باز می‌کند؛ تنها یک راه نیست.

• دلالت بر این می‌کند که -پس از ادای فرایض-، راه‌های علمی رسیدن به قربت الهی، یک راه نیست، بلکه راه‌های زیادی وجود دارد که از طریق آن انسان به خالق خود می‌رسد، برخی‌ها از راه جهاد عسکری به رضای الهی می‌رسند، بعضی از راه جهاد با نفس خویش، بعضی هم از راه جهاد علمی، بعضی از راه اصلاح و خیرخواهی در میان مردم به آن می‌رسند و به همین طریق از راه‌های دیگر، و این یعنی نباید یکی بر دیگری اعتراض کند، در صورتی که او یکی از این راه‌های مشروع قرار داشته باشد، از همین جهت است که الله متعال برای بهشت هشت دروازه ساخته است که هر کدام وارد شوندگان خاص خود را دارند که در روز رستاخیز به سوی آن صدا زده می‌شوند.

مگر نکیه‌ی مهمی که آیه فوق‌الذکر به آن ترکیب نموده، موضوع احسان می‌باشد که آن به معنی درست انجام دادن و همه توان خود را برای بهترسازی آن به خرج دادن است.

13. فرموده او تعالی: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبْلُوَ

<sup>1</sup> - تفسیر طبری برای آیه 69 سوره روم.

<sup>2</sup> - الفوائد ص 95.

### أَخْبَارَكُمْ ﴿ (محمد: 31).

ترجمه: ما قطعاً همه‌ی شما را می‌آزمائیم تا مجاهدان واقعی و صابران تان را معلوم داریم، و اخبارتان را بیازماییم!

• این آیه در بیان میزان سنت الله متعال در رابطه به ابتلاء و آزمایش بندگانش است، چون هدف از این ابتلاء جدا کردن راست‌گویان از دروغ‌گویان است، که همین دلیل بزرگی بر عدل مطلق الله متعال است، قسمی که الله متعال تنها به مقتضی علم خود حکم نمی‌کند، بلکه به مقتضی آنچه انسان به اساس عمل خویش مستحق آن است، حکم می‌کند.

14. قول او تعالی: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ (حجرات: 15).

ترجمه: در واقع مؤمنان واقعی کسانی‌اند که به خدا و رسول او ایمان آوردند و بعداً هیچ‌گاه شک و ریبی به دل راه ندادند و در راه خدا با مال و جان‌شان جهاد کردند. اینان به حقیقت راستگو هستند.

• این آیه‌ی مبارک در بیان حقیقت ایمان است، که متحقق و کامل نمی‌گردد مگر به یقین دور از شک و به جهاد کردن به مال و نفس خویش و به انجام کارهای نیک و بخشش و جان‌فشانی و عطاء؛ پس ایمان به آرزو و آرایش نیست، بلکه ایمان آن است که در دل مستقر شود و کارهای نیک آن را تأیید کند.

15. قول الله متعال است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ حَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾ (ممتحنة: 1).

ترجمه: ای مؤمنان! دشمنان من و دشمنان خویش را به دوستی نگیرید. شما نسبت بدیشان محبت می‌کنید، در حالی که آنان به حقیقتی که برای شما آمده است ایمان ندارند. پیغمبر و شما را به خاطر ایمان آوردن به خدا که پروردگارتان است (از شهر و دیارتان) بیرون

می‌رانند. اگر شما برای جهاد در راه من و طلب خوشنودیم بیرون آمده‌اید، در نهان با آنان دوستی می‌کنید، در حالی که من نسبت به هرچه پنهان می‌دارید یا آشکار می‌سازید آگاه‌ترم. هر کس از شما چنین کاری را بکند، در واقع راه راست را گم کرده‌است.

این آیه مبارک واضح است که ویژه‌ی دشمنانی است که در مقابل خدا، پیامبر او  $\rho$  و مؤمنان می‌جنگند، از همین جاست که ترازوی جنگ و مبارزه بر آنان حکم می‌کند، چون ایشان از هنگام معرکه‌ی بدر بزرگ، بعد از آن در احد و خندق و غیر آن اعلان جنگ کرده‌اند، ایشان دشمنی و کینه‌ی خویش را آشکار کرده‌اند، و رسول الله  $\rho$  و صحابه‌ی کرام را به خاطر ایمان‌شان به الله متعال، اخراج کرده بودند، پس مسلمانان چگونه با ایشان مهر بورزند و با دسته‌های گل از آنان پذیرایی کنند؟!

در چنین حالتی حفظ روابط دوستانه و اظهار محبت با دشمن یک خیانت بزرگ در تمام ادیان آسمانی، دساتیر و قوانین بشری شمرده می‌شود، از همین جاست که در آیه‌ی هشتم همین سوره در حق کسانی که با مسلمانان دشمنی خویش را اظهار نمی‌کنند آمده است که در این حالت در حق ایشان به اساس میزان سلامتی و امن برخاسته از عدل، نیکی و احسان حکم شود، او تعالی فرموده است: ﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ (ممتحنه: 8). ترجمه: خدا شما را از نیکی کردن و عدالت‌ورزیدن با آنان که با شما در دین ننگیده‌اند و از سرزمینتان بیرون نرانده‌اند، باز نمی‌دارد. خدا کسانی را که به عدالت رفتار می‌کنند دوست دارد.

بدون شک اسلام به طور کلی رابطه‌ی دوستی و محبت را حتی در این گونه حالت هم قطع نکرده‌است، بلکه آن را به سوی خیر و مودت سوق داده‌است، الله متعال فرموده‌است: ﴿عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوْدَّةً وَاللَّهُ قَدِيرٌ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (ممتحنه: 7). ترجمه: شاید خدا میان شما و کسانی که با آنها دشمنی می‌ورزید دوستی پدید آورد. خدا قادر است و خدا آمرزنده و مهربان است.

پس دوستی یک مطلب اساسی شرعی است، ولی در غیر از وقت مبارزه و جنگ و دشمنی. 16. قول الله متعال است: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ

الْكَافِرُونَ (8) هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (9) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ (10) تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (11) يَغْفِرَ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (12) وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿ (صف: 7-13).

ترجمه: می‌خواهند نور خدا را با دهان‌هایشان خاموش گردانند، ولی خدا نور خود را کامل می‌گرداند، هرچند که کافران دوست نداشته باشند. خدا است که پیغمبر خود را همراه با هدایت و رهنمود و آئین راستین (اسلام) فرستاده‌است تا این آئین را بر همه آئین‌های دیگر چیره گرداند، هرچند مشرکان دوست نداشته باشند. ای مؤمنان! آیا شما را به بازرگانی و معامله‌ای رهنمود سازم که شما را از عذاب بسیار دردناک دوزخ رها سازد؟ (و آن این است که) به خدا و پیغمبرش ایمان آورید، و در راه خدا با مال و جان تلاش و جهاد کنید. اگر بدانید این برای شما (از هر چیز دیگری) بهتر است. (اگر این تجارت را انجام دهید، خدا) گناهان‌تان را می‌بخشاید، و شما را به باغ‌های بهشتی داخل می‌گرداند که از زیر (کاخ‌ها و درختان) آن جوی‌بارها روان است، و شما را در منازل و خانه‌های خوبی جای می‌دهد که در باغ‌های بهشت جاویدان، واقع شده‌اند. پیروزی و رستگاری بزرگ همین است. (گذشته از این نعمت‌ها) نعمت دیگری دارید که پیروزی خدادادی و فتح نزدیکی است (که در پرتو آن مکه به دست شما می‌افتد) و به مؤمنان مژده بده (چیزهایی را که قابل توصیف و بیان نیست).

- دو آیه‌ی اول و دوم در ترازوی بشارت و اثبات رسول‌الله و امت وی داخل است که الله متعال برای‌شان بشارت این را داده‌است که همین دشمنان ایشان از جمله‌ی مشرکان نادان و غیر اینها می‌خواهد تا نور خدا را خاموش سازند، مگر هرگز این کار را انجام داده نمی‌توانند، به خاطری که این نور از سوی الله متعال است، و میزان نور به دهن‌ها خاموش نمی‌شود، پس نور الله متعال چگونه خواهد بود؟
- همچنان به آنان مژده داده که الله متعال این نور را کامل می‌کند، و این نور دین اوست تا آنرا بر همه ادیان به طور کامل غالب سازد، ولو مشرکان را از آن بدشان

آید.

- آیات متباقی از لحاظ تربیت نظامی، آمادگی مثبت و معنوی و روانی برای جهاد به مال و نفس در ترازوی جنگ شامل می‌شوند، قسمی که این شامل بشارت‌های بزرگی برای امت مجاهد است - جهاد همه‌جانبه در تمام عرصه‌های زندگی-، و اهداف سیاسی برای جهاد عبارتند از:

- رسیدن به رضای الهی و بهشت.

- برپایی جامعه‌ی عادل در روی زمین بر اساس عقیده، شریعت و شیوه‌ی زندگی اسلامی.

- تحقق آزادی و جلوگیری از سرکشی و حق تلفی دیگران.

- نجات از ستم سرکشان متجاوز و مستکبر و اشغالگر.

- نجات از ذلتی که ستمگران بر مردمان بیچاره روا می‌دارند.

- استادگی در برابر سرکشان متجاوزی که غیر از زبان زور و جنگ زبان دیگری را نمی‌شناسند.

- این آیه‌ها در برگیرنده‌ی این است که جهاد در اسلام به خاطر دفع تجاوز و استادگی در برابر دشمنانی است که برای نابودی نور خدا، نور آزادی و نور راستی هیچ کوتاهی نمی‌کنند.

17. قول الله متعال است که: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبئسَ الْمَصِيرُ﴾ (تحریم: 9).

ترجمه: ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد و پیکار کن (تا ایشان را از کفر و نفاق برگردانی) و بر آنان سخت بگیر و (با ایشان خشن باش. این مجازات کنونی ایشان است و در آخرت) جای گاه‌شان دوزخ است و چه بد سرنوشت و چه زشت جایگاهی است!

این آیه هم مختص به جنگ است، پس بر آن ترازوی جنگی‌ای درست می‌آید که بر موارد ذیل بناء می‌شود:

- بر شدت و درشتی به هدف در اختیار گرفتن میدان نبرد.

- با عقل و فطرت سلیم می‌دانیم که نرمی با جنگ سازگار نیست، ناگفته نماند که



شریعت بر آن تأکید کرده است، پس هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد، مگر این خردمندانه است که یک جنگجو در حالت جنگ بخندد و لبخند بزند! بلکه جنگ از نگاه آمادگی، منطق، شکل ظاهری و حتی لباس ویژگی‌های خودش را دارد، پس لباس جنگ غیر از لباس صلح و جشن‌هاست و سخنان جنگجو با سخنان یک صلح‌جو تفاوت دارد.

- جنگ در اسلام بعد از استعمال تمامی وسایل مسالمت‌آمیز اعم از گفتگو و سخنان صلح‌جویانه پا به میدان می‌گذارد؛ از همین‌رو، آن ناگزیر سخت و درشت باشد. البته با در نظرداشت عدم ظلم و رعایت ارزش‌های اسلامی که در حالت جنگ مشهور است.

هدفم از این تقدیم شتابان این است که:

- این آیات متبرکه‌ای که از جنگ، شدت، درشتی، دشمنی و بغض سخن می‌گویند، در حالات جنگ و ترازوی آن وارد است.
- عمومیت دادن آن بر همه حالات جواز ندارد؛ مثل: حالات صلح و همزیستی، یا در حالت موجودیت قراردادهای و معاهدات. این حالات ترازوهای خاص خود را دارد که آن ترازوی صلح، دعوت و همزیستی است.
- آیات وارده در باره‌ی نیکی و خوبی و مانند آن؛ در میزان صلح، همزیستی و دعوت به سوی الله متعال شامل می‌باشد.

پس اگر هر میزان در جای خودش تطبیق گردد، این شاء الله هیچ‌گونه پوشیدگی، خطاء و سوء تفاهم به میان نخواهد آمد.

## تطبيق عملی بخش چهارم

### تطبيق ترازو بر آیاتی که دارای سختی، درشتی و سنگدلی است

این جا آیاتی را که در آنها واژه‌های "سختی، درشتی و سنگدلی" و مشتقات آن آمده است، به ترتیب تسلسل قرآنی شان یادآور می‌شویم، و به خاطر وضاحت هرچه بیشتر میزان، تعلیقاتی می‌داشته باشیم، و این هم آیات:

1. خداوند می‌فرماید: ﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشْقُقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾ (بقره: ۷۴).

ترجمه: پس از آن، دل‌های شما سخت شد، همچون سنگ یا سخت‌تر از آن. و به راستی پاره‌ای از سنگ‌هاست که از آن نهرها می‌جوشد، و پاره‌ای از آنهاست که می‌شکافد و آب از آن بیرون می‌آید، و پاره‌ای از آنهاست که از ترس خدا فرو می‌ریزد و خدا از آنچه می‌کنید بی‌خبر نیست.

این آیه‌ی شریفه در ترازوی وصف و بیان یک حالت داخل است، نه در ترازوی عام، و ترازوی سببیت؛ زیرا:

✓ یهودیانی را وصف کرده که در گذشته‌ها از دساتیر پیامران‌شان سربلندی کرده بودند.

✓ سپس کسانی را که به خاطر سنگدلی و علاقه‌ی مفرط به مادیات و زندگی دنیوی با پیامبر اسلام  $\mu$  جنگیدند، به همین خاطر خداوند  $\Psi$  انجیل را بر عیسی  $\nu$  فرستاد به خاطر اصلاح همچو وضعیت نازل کرد، سپس قرآن کریم را به خاطر نرم‌سازی و

تزکیه‌ی دلها نازل کرد، تا مهربان، نرم، روشن و آکنده از مهر باشد.

✓ همچنین رفتار بدی که برخی از یهودیان با پیامبران زمان خود انجام داده بودند را بیان نمود، را با این سنگدلی بی‌پایان رابطه داده، و این سنگدلی عصرهای گذشته و سپس در عصر حاضر هنگامی که به سرزمین فلسطین هجوم بردند و گروه‌های شان در جنگ‌های چریکی با فلسطینیان بی‌دفاع و آرام اعمالی را مرتکب شدند که لکه‌ی ننگ بر جبین انسانیت است و کشتارگاه‌های صبرا، شتیلا و قانا از ما دور نیست.

2. خداوند می‌فرماید: ﴿ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرَجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تَفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجَهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَسَدِّ الْعَذَابِ وَمَا لِلَّهِ بِعَاقِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾ (بقره/85).

ترجمه: پس از آن، این شما هستید که یکدیگر را می‌کشید و گروهی از خودتان را از خانه‌ها و سرزمین‌تان بیرون می‌رانید، (و دیگران را به ضد آنان بر می‌شورانید و یاری می‌دهید و ایشان را علیه آنان) از راه گناه و دشمنانگی، پشتیبانی می‌کنید. ولی اگر (بعضی از آنان به صورت) اسیران نزد شما (و هم پیمانان‌تان) بیایند (برای نجات‌شان می‌کشید و) فدیة می‌دهید (و ایشان را آزاد می‌سازید. اگر از شما پرسیده شود، چه چیز شما را و می‌دارد که فدیة‌ی آنان را بپردازید و آزادشان سازید؟ می‌گوئید که کتاب‌های آسمانی مان به ما دستور می‌دهد که فدیة‌ی اسیران بنی اسرائیل را بپردازیم و ایشان را آزاد سازیم، مگر کتاب‌های آسمانی به شما دستور نمی‌دهد که خون آنان را نریزید و ایشان را از خانه و کاشانه آواره نسازید؟) و حال آنکه بیرون راندن ایشان (وکشتن آنان) بر شما حرام است، آیا به بخشی از (دستورات) کتاب (آسمانی) ایمان می‌آورید و به بخشی دیگر (دستورات آن) کفر می‌ورزید؟ برای کسی که از شما چنین کند، جز خواری و رسوائی در این جهان نیست، و در روز رستاخیز (چنین کسانی) به سخت‌ترین شکنجه‌ها برگشت داده می‌شوند، و خداوند از آنچه که می‌کنید بی‌خبر نیست.

این آیه‌ی شریفه بیانگر:

➤ دوگانگی معیارها و افعال در نزد اکثر یهودیان و حتی با خودشان است، طوری که از یک طرف عده‌ای را به قتل رساندند و عده‌ای دیگر را از خانه و کاشانه‌ی شان بیرون راندند، و از طرف دیگر به پرداخت فدیّه و عوض اسیران‌شان اقدام نمودند.

➤ همچنان ایمان داشتن به برخی از کتاب‌های آسمانی و کفر ورزیدن به برخی دیگر، حال آنکه این در زمره‌ی ترازوهای وصف و جزاء و خطرناک بودن دوگانگی معیارها به شمار می‌رود که آن در حقیقت بی‌نظمی در ترازوها و وزن‌هاست، همچنان دلالت بر این دارد که وزن دورویی در مجازات و کیفر، بسیار سنگین است، به همین خاطر جزای آن ﴿ خِزْيُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ ﴾ (بقره/85) یعنی: هم رسوائی در این جهان و هم در روز رستاخیز می‌باشد.

3. خداوند می‌فرماید: ﴿ وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يُرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ ﴾ (بقره/165).

ترجمه: بعضی از مردم، معبودهایی غیر از خداوند برای خود انتخاب می‌کنند؛ و آنها را همچون خدا دوست می‌دارند. اما آنها که ایمان دارند، ولی آنان که ایمان آورده‌اند خدا را بیشتر دوست می‌دارند. و آنگاه که این ستم‌پیشگان عذاب را ببینند دریابند که همه قدرت از آن خداست. و هر آینه خدا سخت‌کیفر است.

این آیه‌ی شریفه: به اختلال موازین عادلانه در بخش‌های عقیده، عواطف، و احساسات می‌پردازد، قسمی که اگر آن در روشنائی رهنمایی شریعت تنظیم نشود به بیراهه می‌رود؛ زیرا که بت پرستان، معبودان خود را چنان دوست می‌دارند که مسلمانان، خدا و معبود خود را دوست دارند، به آنکه آن بتها برای شان کدام سود و زیانی نمی‌رساند، و آنها را نیافریده‌است، و همچنان کدام نعمتی را نصیب شان نمی‌گرداند، بل سبب عقب‌ماندگی ایشان گردیده، و آنها در مقایسه به انسان بسیار در حد پایینی قرار دارند، و این محبت شگفت‌آور آنان برخاسته از اختلال در ترازوهای عقل و عاطفه‌ی شان است، ولی محبت مؤمن نسبت به خداوند Ψ بسیار زیاد و قوی است؛ زیرا آن استوار بر حقیقت و قناعت عقل بوده و برای اداء شکر منعمی

است که نعماتش بی پایان است، و دال بر محبتی است که استوار بر مبنای حق و حقیقت می‌باشد، و آن نسبت به محبتی که استوار بر مبنای باطل باشد بسیار زیاد و قوی است.

4. خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجْتُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يَقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ﴾ (بقره/191).

ترجمه: و (چون جنگ درگرفت) هر جا آنان را (که آغاز کنندگان جنگ بودند) دریافتید ایشان را بکشید، و آنان را (از مکه) که شما را از آنجا بیرون کرده‌اند بیرون سازید، و (از جنگ در حرم مکه نباید باک داشته باشید؛ زیرا ایشان باشکنجه و آزار و انواع فتنه و فساد می‌خواستند شما را از دین‌تان برگردانند که مایه‌ی خوشبختی دوجهان شماس است) و فتنه از کشتن بدتر است. و (لیکن احترام مسجد الحرام به جای خود باقی است) و با آنان در کنار مسجد الحرام کارزار نکنید، مگر آن‌گاه که ایشان در آنجا با شما بستیزند (و حرمت مسجد الحرام محفوظ ندارند). پس اگر با شما جنگیدند ایشان را بکشید. سزای (آن گونه) کافران چنین است.

➤ این آیه‌ی شریفه دال بر این است که میزان فتنه و فساد حتی از قتل هم سنگین‌تر است، و این همانند گذشته داخل در میزان جنگی است که استوار بر مبنای قوت و قاطعیت در برابر آن عده مشرکینی است که بالای مسلمانان حمله‌ور شده و آنان را از دیارشان بیرون کردند، و موجب فتنه و فساد در دین و عقیده‌ی مسلمانان مستضعف شدند؛ زیرا دین مسلمانان بی‌چاره را ارباب، وحشت، بدبینی و نفرت معرفی نمودند، و آزادی را از آنان سلب نموده و به آزادی فردی اشخاص تجاوز نمودند، به همین خاطر ایجاد فتنه و فساد نسبت به قتلی که جزای آن قصاص می‌باشد سنگین‌تر است، با وجود این همه آشوب و فتنه‌ای که دشمنان اسلام و مسلمین برپا نمودند خداوند Ψ مسلمانان را از جنگ و جدال در سرزمین حرم به استثنای دفاع مشروع منع نموده است.

5. خداوند می‌فرماید: ﴿وَأْتَمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِفُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ

رَأْسُهُ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمُنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةَ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿ (بقره/196).

ترجمه: و حج و عمره را به تمام و کمال خالصانه برای خدا انجام دهید (و مراسم و مناسک ظاهری را به پایان برید و هدف‌تان جز رضای خدا نباشد) و اگر (از برگزاری بعضی از مناسک، به وسیله‌ی دشمن یا بیماری و غیره) باز داشته شدید (و خواستید از احرام بدر آئید، برشماست که) هرآنچه از قربانی فراهم شود (همچون شتر و گاو و گوسفند، ذبح کنید و آنگاه از احرام بدر آئید) و سرهای خود را نترشید تا قربانی به قربانگاه خود برسد (همان‌جائی که حاجی در آن از انجام مراسم حج باز مانده، و یا کعبه است)، و اگر کسی از شما بیمار شد، یا ناراحتی در سرداشت (به سبب زخمی بودن یا سر درد یا بیماری‌های دیگر، و محتاج شد موی سر را بتراشد، باید که) فدیة بدهد، از قبیل (سه روز) روزه یا صدقه و یا گوسفندی (که باید ذبح و میان فقراء تقسیم شود). و وقتی که (از دشمن یا بیماری) در امان بودید (و به حج و عمره رفتید و نخست) کسی از عمره بهره‌مند گردد سپس حج را آغاز کند، آنچه از قربانی میسر شد (ذبح می‌کند و به فقراء آنجا می‌دهد). و کسی که (قربانی یا بهای قربانی را) نیابد، سه روز در (ایام) حج، و هفت روز هنگام باز گشت (به خانه و کاشانه‌ی خود، باید روزه بگیرد). این ده روز کاملی است (که نباید از آنها غفلت شود) این (بهره‌مندی و آغاز از عمره، یا قربانی و یا روزه‌داری) از آن کسی است که خانواده او اهل مسجد الحرام (یعنی ساکنان مکه و دور و بر آن) نباشد. (تقوا داشته باشید) و از خدا بترسید و بدانید که خدا دارای سخت‌کیفر است.

همچنان این آیه‌ی شریفه در باره‌ی میزان آزادی مقدس است، چراکه این مشرکین مسلمانان محروم را که حتی لباسی برای پوشیدن نداشتند از اداء زیارت حج و عمره و طواف در اطراف کعبه منع نمودند در حالی که خداوند  $\Psi$  آن را برای همه قرار داده بود، پس این آیه میزان سنگینی جرم و تعدی بر حقوق فردی و سلب آزادی دینی مسلمانان را بیان می‌نماید، پس میزان این جرائم در مقایسه به جنایات دیگر سنگین‌تر و جزایش بزرگ‌تر است.

6. خداوند می‌فرماید: ﴿سَلِّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ (بقره/211).

ترجمه: (ای پیغمبر)! از بنی اسرائیل بپرس: چقدر معجزه‌های بزرگ و دلایل روشنی داده‌ایم؟ (لیکن ایشان نعمت‌های خدا را نادیده گرفته و ناسپاسی کرده‌اند) و هرکه نعمت خدا را دگرگونه کند (و به جای ایمان بدان و شکر بر آن، نسبت بدان کفر ورزد و ناسپاسی کند) پس از آنکه به سوبش آمد (و بدستش رسید و برآن اطلاع یافت، خدا چنین کسی را دچار عذاب سختی خواهد کرد) چه بی‌گمان خداوند سخت‌کیفر است.

این جزای اخیر که دلالت بر عذاب سنگین خداوند  $\Psi$  دارد، و در دوآیه‌ی گذشته تکرار گردیده همانند آن و شبیه بدان در آیات مختلف دیگر از جمله در سوره‌ی آل عمران در آیات: 4، 11، 256، و در سوره‌ی نساء در آیات: 66، 84، و در سوره‌ی مائده در آیات: 2، 82، 98، و در سوره‌ی انعام در آیات: 13، 164، و در سوره‌ی اعراف در آیات: 13، 164، و در سوره‌ی انفال آیات: 25، 48، 52، و در آیه‌ی 69 سوره‌ی توبه و در سوره‌ی یونس آیات: 70، 88، و در سوره‌ی هود آیه‌ی: 102، و در سوره‌ی رعد آیات: 6، 13، و در سوره‌ی ابراهیم آیات: 2، 7، و در سوره‌ی اسراء آیه‌ی 58، و در آیه‌ی 127 سوره‌ی طه، و در آیه‌ی 2 سوره‌ی حج، و در آیه‌ی 46 سوره‌ی سبأ و در سوره‌ی فاطر آیات: 7، 10، و در سوره‌ی ص آیه‌ی 26 و در سوره‌ی غافر آیات: 3، 22، و در آیه‌ی 27 سوره‌ی فصلت، و در آیات: 26 و 27 سوره‌ی شوری، و در سوره‌ی فتح آیه‌ی 16، و آیه‌ی 26 سوره‌ی ق، و آیه‌ی 20 سوره‌ی حدید، و آیه‌ی 15 سوره‌ی مجادله، و در سوره‌ی حشر آیات: 4، 7، و در آیه‌ی 10 سوره‌ی طلاق، نیز آمده‌است.

پس همه‌ی این آیات داخل در میزان جزاء بر اساس عدل در برابر اعمال بد، کفر، ظلم و تجاوز به حقوق مردم بوده و در اوزان فقه میزان این جرائم داخل است، قسمی که جرم این همه سنگین و ثقیل و خطرناک است پس به همین خاطر جزای سنگین در قبال دارد.

با وجود این همه خداوند در مقابل صفت "عذاب سنگین"، با تأکیدات بیشتر بیان نموده که خداوند "بخشاینده و مهربان"، و "بسیار مهربان و دانا نسبت به همه چیز" است، چنانچه خداوند در بسیاری از آیات عذاب را به مشیئت وارده‌ی خود معلق نموده و دروازه‌ی آن را به غیر از بزرگترین ظلم یعنی شرک باز گذاشته‌است می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ

وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا ﴿ (نساء/48).

ترجمه: بی‌گمان خداوند (هرگز) شرک به خود را نمی‌بخشد، ولی گناهان جز آن را از هرکس که خود بخواهد می‌بخشد. و هر که برای خدا شریکی قائل گردد، گناه بزرگی را مرتکب شده‌است.

می‌بینیم که دو صفت خداوند  $\Psi$  که عبارتند از: بخشش و مهربانی در برابر یک صفت او تعالی که عبارت از خشم و غضب است، با صیغه‌های مبالغه ذکر گردیده‌اند، و مثل آن در آیات دیگر به صورت مکرر ذکر شده، پس رحمت خداوند از غضبش پیشی گرفته، و در آیات قرآن کریم به طور مکرر ذکر شده که او تعالی بخشاینده و مهربان است، و او بسیار بخشاینده و مهربان است، و او بسیار بخشاینده و دوست‌دارنده است، و امثال آن در بسیاری از آیات قرآن کریم به ده‌ها مرتبه بیشتر در مقایسه به اینکه او تعالی دارای عذاب سخت و شدید است ذکر گردیده، چنانچه همه سوره‌های قرآن کریم به استثنای سوره‌ی توبه، به "بسم الله الرحمن الرحيم" آغاز می‌گردد، و سپس ده‌ها مرتبه الفاظ رحمن و رحیم ذکر گردیده، و اینکه او تعالی دارای عذاب سخت و شدید است همیشه بعد از تعدی به حق العباد و یا بعد از ضیاع حق الله ذکر گردیده‌است، چنانچه در اکثر آیات در این بخش تمرکز بیشتر بالای بیم دادن و برحذر داشتن شده‌است تا این نوع جرائم سنگین را کسی مرتکب نگردد، با وجود این دروازه‌ی توبه در برابر مرتکبین همچو جرائم سنگین بار است.

و آیاتی که در آن عذاب یا عذاب دردناک ذکر گردیده، و یا هلاکت آمده همه بعد از قانون و سنن هستی خداوند  $\Psi$  برای مستحقین آن که در زمین ستم و سرکشی می‌پردازند ذکر گردیده است، خداوند  $\Psi$  می‌فرماید: ﴿ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يَهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ ﴾ (انعام/47).

ترجمه: بگو: به من بگوئید که اگر عذاب خدا به ناگاه یا اینکه آشکارا (و بدون انتظار قبلی یا به انتظار قبلی) به شما رسید، مگر جز گروه ستم کاران هلاک می‌گردند؟!.

7. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا آمِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّن رَّبِّهِمْ وَرِضْوَانًا وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نَقَوْمٍ أَن صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَن تَعْتَدُوا



وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿مائدة: 2﴾.

ترجمه: ای مؤمنان، حرمت شعائر خدا و ماه حرام و قربانی [بی نشان] و قربانی‌های قلاده‌دار [نشاندار] و آنان را که آهنگ بیت الحرام کرده‌اند که از پروردگارشان فضل و خشنودی می‌جویند، مشکنید. و چون احرام گشودید [می‌توانید] شکار کنید. و دشمنی گروهی [از آن روی] که شما را از مسجد الحرام باز داشتند شما را بر آن ندارد که از حد بگذرید. و بر نیکوکاری و پرهیزگاری با همدیگر همکاری کنید و برگناه و ستم همکاری نکنید و از خدا پروا دارید، بی‌گمان خداوند سخت کیفر است.

این آیه کریمه با آنکه در ارتباط در ترازوی جنگ است اما با آن هم اخلاق نیکو و بزرگ و دستور بر همکاری در آن را با خود دارد و نیرومندترین فراخوان برای جلوگیری از تجاوز و حدگذری می‌باشد، چنانچه مسلمانان به شدت از تجاوز و ستم و از تعدی در این موارد خاص منع شده‌اند: شعائر خدا، ماه حرام، قربانی [بی نشان]، قربانی‌های قلاده‌دار [نشان‌دار] و آنان را که آهنگ بیت الحرام کرده‌اند. همکاری همدیگر در زمینه‌ی تجاوز و گناه هرچندی نیاز و ضروری جلوه نماید باز هم روا نباشد، در ادامه آیه کریمه مسلمانان را به همکاری و دستگیری با آنانی که در خور همکاری و شایسته‌ی دستگیری‌اند امر می‌نماید.

از این آیه کریمه نیز فهمیده می‌شود که ساحه‌ی تعاون و همکاری همدیگر در قبال هر کار نیک، بس فراخ و پهناور می‌باشد علاوه بر آن موارد ذیل نیز از این آیه فهمیده می‌شود:

➤ این آیه کریمه مخاطبین را با صیغه جمع، امر به همکاری در کارهای خیر می‌کند.

این را می‌رساند که به کار با همی دستور داده شده است

➤ در این آیه کریمه از کسی که با او همکاری می‌شود نام نگرفته، که دلالت بر فراگیر

بودن آن به تمامی کسانی می‌کند که خواهان همکاری بر نیکی و پرهیزگاری است، بدون در نظر داشت دین، اندیشه و عقیده‌ی وی.

➤ این آیه کریمه از فردی که نیکی و خوبی به او می‌رسد نام نبرده است که بیانگر

ضرورت این است که نیکی و خوبی شامل تمامی مخلوقات باشد که شایسته‌ی همکاری است، چه او انسان باشد یا حیوان و یا هم محیط زیست.

همکاری از نظر اسلام: تنها در راستای نیکوکاری و پرهیزگاری معنی پیدا می‌کند که این دو در واقع تمامی انواع خیر و نیکی‌ها را در بر می‌گیرد، چنانکه خداوند لایزال امر فرموده است ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى﴾ [المائدة/2] ترجمه: و در نیکوکاری و پرهیزگاری با یکدیگر همکاری کنید. و واژه‌ی (بِرّ) را چنین تفسیر کرده است: ﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾ (بقره/177).

ترجمه: نیکی آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و مغرب کنید، بلکه نیکوکار کسی است که به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب خدا و پیامبران ایمان آورد، و مال خود را، با آنکه دوستش دارد، به خویشاوندان و یتیمان و درماندگان و مسافران و گدایان و دربندماندگان ببخشد. و نماز بگزارد و زکات بدهد. و نیز کسانی هستند که چون عهدی می‌بندند بدان وفا می‌کنند. و آنان که در بینوایی و بیماری و به هنگام جنگ صبر می‌کنند، اینان راستگویان و پرهیزگارانند.

که این شامل تعاون بر کاشتن عقیده، ارزش‌ها و اخلاق والا می‌شود، و با آنکه به مال نیاز دارد و آن را دوست دارد ولی بازهم زکات و صدقات عامه را به خویشاوندان خود به خاطر ریشه‌دار شدن پایه‌های محبت، و به تمامی انسان‌های نیازمند می‌پردازد.

اما نوعیت همکاری‌ای که تقدیم می‌دارد نیز شامل تمامی امکاناتی می‌شود که فرد در اختیار دارد و همکاری هر فرد بنا بر توانایی‌ها و ظرفیت او متفاوت می‌باشد، پس تعاون و همکاری حاکمان، پادشاهان و کارگزاران امور با تعاون دیگران فرق دارد، طوری که دائره‌ی تعاون آنها گسترده‌تر می‌باشد. همکاری ثروتمندان با مال و مانند آن، تعاون دانشمندان با فکر و علم و تعاون اهل رسانه‌ها با نشر و پخش برنامه‌های سودمند و سالم و نیز با افشاساختن ستم و تجاوز می‌باشد، همین‌گونه نوعیت تعاون تمامی آنچه که مفید واقع شده می‌تواند را شامل می‌شود ولو سود اندک هم داشته باشد.

8. فرموده‌ی او تعالی: ﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَّوَدَّةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ ذَٰلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَسِينَ وَرَهَبَانًا وَآنَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ﴾ (مائده/ 82).

ترجمه: دشمن‌ترین مردم نسبت به کسانی که ایمان آورده‌اند یهود و مشرکان را می‌یابی، و مهربان‌ترین کسان نسبت به آنان که ایمان آورده‌اند کسانی را می‌یابی که می‌گویند: ما نصرانی هستیم. زیرا بعضی از ایشان کشیشان و راهبان هستند و آنها تکبر نمی‌ورزند.

این آیه کریمه در ترازوی توصیف عام از یهود و نصارا و بیان ویژگی‌های عمومی آنان و نیز موقف‌گیری آنان در برابر اسلام و مسلمانان به ویژه در زمانه پیامبر p شامل می‌گردد و هدف آن نه اعلان جنگ با یهود به گونه مطلق است و نه هم عمومیت بخشیدن آن، زیرا خداوند متعال فرموده است: ﴿لَيْسُوا سَوَاءً﴾ (آل عمران/ 113) ترجمه: اهل کتاب یکسان نیستند. و نیز فرموده است: ﴿وَمَنْ أَهْلَ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بَدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ فَإِنَّمَا ذَٰلِكَ بَأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذْبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ (آل عمران/ 75).

ترجمه: از میان اهل کتاب کسی است که اگر او را بر مال فراوانی امین شماری آن را به تو باز می‌گرداند، و از ایشان کسی است که اگر او را بر دیناری امین شماری جز به تقاضا و مطالبت آن را بازنگرداند؛ زیرا می‌گوید: راه اعتراض مردم مکه بر ما بسته است و کس ما را ملامت نکند. اینان خود می‌دانند که به خدا دروغ می‌بندند.

9. این فرموده الله متعال: ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ (مائده 98). ترجمه: بدانید که خداوند سخت کیفر است و خداوند آمرزنده و مهربان است.

این آیه کریمه در بیان میزان عدالت، سزا و پاداش، و صفات الله متعال است طوری که او تعالی سخت کیفر در باره‌ی کسی است که واقعاً شایسته آن باشد، اما او تعالی آمرزنده و مهربان است و ساحه‌ی رحمت و مهربانی او همه چیز را فرا گرفته است - و تفصیل این مطلب قبلاً گذشت.

10. این سخن الله متعال است: ﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾ (إبراهیم/ 7).

ترجمه: و آن گاه که پروردگارتان اعلام کرد که اگر مرا سپاس گوید، بر نعمت شما می‌افزایم و اگر کفران کنید، بدانید که عذاب من سخت است.

این آیه کریمه نیز در بیان میزان عدالت، سزا و پاداش می‌باشد و می‌بینیم که پاداش در نزد الله متعال بالمثل نبوده بلکه پاداش الله متعال چند برابر و بیشتر از عمل می‌باشد و در عین حال قانون کیفر دادن گنهکاران در نزد الله متعال بنابر عدالت و بالمثل است. ﴿جَزَاءٌ وَفَأَقَا﴾ (نبا/26) ترجمه: این کیفری است برابر با کردار.

11. این پیام الله متعال: ﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لنتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾ (آل عمران/189).

ترجمه: به سبب رحمت خداست که تو با آنها اینچنین خوشخوی و مهربان هستی. اگر تندخو و سخت‌دل می‌بودی از گرد تو پراکنده می‌شدند. پس بر آنها ببخشای و برایشان آمرزش بخواه و در کارها با ایشان مشورت کن و چون قصد کاری کنی بر خدای توکل کن، که خدا توکل‌کنندگان را دوست دارد.

این آیه از خوی و عادات بزرگ و پسندیده‌ی پیامبر (p) و از فضل خداوند در مورد پیامبرش، رشته سخن می‌گشاید و آن اینکه الله متعال قلب آن حضرت را نرم، سلیم و بخشنده گردانیده است.

و همچنان این آیه مبارکه بر میزان رهبری سالم و کارساز روشنی می‌اندازد و اساسات آنرا در امور ذیل استوار می‌داند:

- قلب مهربان و متصل به رحمت الله متعال.
- نرمش در سخن و عمل با زیر دستان و همراهان.
- تلاش و کوشش چشم‌گیر در آن اموری که باعث گردهم آمدن زیر دستان و متفق شدن آنان می‌گردد و نیز دوری از آنچه که سبب از هم‌پاشی و تفرق آنان می‌شود.
- عفو و درگذری.
- دعای خیر نمودن در حق شان - رابطه مستحکم روحی میان رهبر و مردم-.

- مشورت نمودن زیاد با در نظر داشت نوعیت کار و تخصص در کار و در ادامه اگر مسئله‌ی خطیر روی کار باشد در آن صورت نقش اجماع امت برجسته می‌نماید.
- اراده و قاطعیت، یعنی رهبر علاوه بر آنچه گذشت باید از عزم قوی و تردیدناپذیر برخوردار باشد و در موقع قاطعیت باید دارای قاطعیت باشد.
- با وجود توکل و واگذاری امور بر اراده‌ی خداوند، به کارگیری تمامی اسباب و وسائل پیروزی؛ و این در ترازوی مخصوص مسلمانان داخل است، چنانچه ترازوی آنان بر کفه‌ی توکل کامل بر خداوند و کفه‌ی استعمال اسباب و وسائل دست‌داشته، استوار می‌باشد.

12. فرموده‌ی او تعالی: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيَّمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾ (فتح / 29).

ترجمه: محمد فرستاده خداست و کسانی که با اویند بر کافران سخت‌گیر و در میان خود مهربانند. آنان را در حال رکوع و سجده می‌بینی که از خداوند فضل و خشنودی می‌جویند. نشانه‌ی آنان از اثر سجده در چهره‌هایشان پیداست. این وصف آنان در تورات است، و مثل آنان در انجیل مانند کشتی هستند که جوانه‌اش را بر آورد آن‌گاه آن را تنومند ساخت و آن‌گاه ستبر شد، سپس بر ساقه‌هایش ایستاد، کشاورزان را شگفت زده می‌سازد تا از آنان کافران را به خشم آورد. خداوند به کسانی از آنان که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند آمرزش و پاداشی بزرگ وعده داده‌است.

این آیه کریمه بر دو میزان استوار است:

1. میزان تعامل و معامله با کافران ستمگر بنا بر شدت و سختی اما در چارچوب عدالت.
  2. میزان تعامل و برخورد با مؤمنان بنا بر مهربانی، نرمی و فروتنی.
- همچنان آیه‌ی متذکره میزان صفت استوار بر توازن را بیان می‌دارد چنانچه واضح است که یاران پیامبر p در میان خود مهرورز و مهربان و با کافران جنگجو، سخت‌گیر و درشت

بودند؛ بناء آنان در میان صفت مهربانی و سختگیری توازن ایجاد کرده بودند که در موقع نرمی، نرم و در موقع قوت و سختگیری، سختگیر بودند. و این خود حکمت است، و مراد از شدت و سخگیری، شدت در هنگام صلح و دعوت نیست؛ زیرا ترازوی دعوت بر حکمت، پند نیکو و گفتگو به بهترین وجه استوار می‌باشد. چنانکه الله متعال خود فرموده است: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾ (نحل / 125).

ترجمه: مردم را با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت بخوان و با بهترین شیوه با آنان مجادله کن. زیرا پروردگار تو به کسانی که از راه او منحرف شده‌اند آگاه‌تر است و هدایت یافتگان را بهتر می‌شناسد.

13. این سخن الله متعال: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبئسَ الْمَصِيرُ﴾ (تحریم/9).

ترجمه: ای پیامبر، با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت گیر، و جایگاه آنان دوزخ است و بد جایگاهی است.

➤ به همین گونه این آیه کریمه نیز در ترازوی نبرد است، نه در ترازوی دعوت. این آیه ترازوی کارزار با کافران سرکش و منافقان اعتقادی را بیان می‌دارد، پس لازمه‌ی آن این است که با آنان به سختی و درستی برخورد شود و طبیعت نبرد یا جهاد نیز همین را تقاضا می‌نماید.

بدین سان اگر ما موازین مورد نظر شریعت را با تمامی آیه‌های قرآنی و احادیث گهربار نبوی مطابقت بدهیم قطعاً فهم و برداشت ما از خلط، هم‌آمیختگی مفاهیم و برداشت نادرست، سالم مانده و در تفسیر، تأویل و تطبیق این نصوص از پدیده‌ی شوم افراط و تفریط بدور خواهیم ماند.



## پرسش‌های تأمل برانگیز

- هدف از فقه میزان چیست؟
- برخی مفاهیمی را یادآور شوید که در فقه میزان باید در نظر گرفته شود؟
- تسلسلی که در راستای رسیدن به نتیجه‌ی معیاری باید مراعات شود کدام است؟
- فقه میزان چه نقشی را ایفا می‌کند؟
- تعریف لغوی، قرآنی و در احادیث مبارک از فقه چیست؟
- نویسندگان بعضی گفتارهایی را در باره‌ی فهم فقه میزان آورده‌اند، تعدادی را نام بگیرید؟
- میزان را تعریف کنید؟
- دو معنی که در مورد میزان ذکر شده‌اند را نام بگیرید؟
- واژه‌ی میزان با مشتقات آن چند بار در قرآن کریم ذکر شده‌است؟
- این آیه کریمه ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ ترجمه: به راستی مؤمنان برادر اند، پس در میان برادرانتان صلح کنید و از خدا بترسید، شاید مورد رحمت قرار گیرید. شامل پنج مورد مهم در راستای از بین بردن ستم در میان مردم می‌باشد، آنها کدام‌ها هستند؟
- هدف از بیان قسط به شکل مفرد چیست؟
- قسط و عدالت با هم چه رابطه دارند؟
- معانی که مفسران از واژه‌ی میزان ذکر کرده‌اند چیست؟
- آنچه مفسرین پیرامون "موازن القسط يوم القيامة" (ترازوهای عدل در روز رستاخیز) گفته‌اند را ذکر کنید.



- واژه ی میزان در سنت گهربار نبوی پیرامون چه مواردی می چرخد؟
- ایمان به میزان روز رستاخیز حق و مورد اتفاق اهل سنت و جماعت می باشد، و تنها اختلاف نظر در عدد و چگونگی آن وجود دارد. خلاصه ی تمام گفته های علما را در مورد آن همان گونه که در این کتاب آمده است، بیان کنید؟
- آنچه را که فقها و به ویژه ابن تیمیه و ابن قیم رحمهما الله در باره ی میزان گفته اند بیان کنید.
- فشرده ی خلاصه ای که نویسنده پیرامون فقه میزان یادآور شده چیست؟
- فرق میان فقه میزان و فقه اولویات چیست؟
- فرق میان فقه میزان و فقه مقاصد شریعت چیست؟
- واژه ی "حکمت" چند مرتبه در قرآنکریم ذکر شده است؟
- بعض جاهایی که حکمت در قرآنکریم آمده است را ذکر کنید.
- حکمت را در لغت تعریف کنید.
- حکمت را از نگاه علمای اصول تعریف کنید.
- آیا حکمت همان وحی است؟ نظر نویسنده در این باره چیست؟
- فقه میزان در میان علوم شرعی چه جایگاهی دارد؟
- حامل فقه میزان چه ویژگی هایی داشته باشد تا میزان فقهی صحیح باشد؟
- آیا فقه میزان در از میان برداشتن اختلاف کدام سهمی دارد؟
- مردم در تعامل با فقه میزان به کدام گروه ها تقسیم می شوند؟
- هدف از شناخت فقه میزان چیست؟
- ارزش فقه میزان برای عموم مردم چیست؟
- آیا فقه میزان یک فقه جدید است و گذشتگان آن را نمی شناختند؟
- مواردی که در قرآنکریم پیرامون "قسطاس مستقیم" آمده است را نام ببرید؟
- امام غزالی از میزان بزرگ، متوسط و کوچک نام برده است، و این که این سه میزان در ضمن میزان تعادل سپس میزان تلازم و سپس در میزان تعاند داخل می شود، این میزان ها را شرح دهید؟

- نکات مشترک و متفاوت این کتاب "ما" فقه میزان " با کتاب " القسطاس المستقیم " امام غزالی - رحمه الله - چیست؟
- کتاب (المیزان الكبرى) تالیف امام عبدالوهاب الشعرانی - رحمه الله - با این کتاب (فقه المیزان) چه تفاوت دارد.
- چرا امام ابن حجر کتاب خود را که در باره حکم بالای راویان در اخبار است، {لسان المیزان} نام گذاری کرده است؟
- آیا در این جا شباهتی میان فقه المیزان و علم منطق وجود دارد؟
- آنچه در مورد جدول تفصیلی از قطار میزان و اوزان می دانید، بنویسید.
- عناصر نظریه‌ی فقه میزان چیست؟
- نویسنده برای چگونگی شناخت ترازوهای دلخواه دو مقدمه را ذکر کرده است و باید آن دو دانسته شوند، این دو مقدمه را ذکر کنید.
- اصل و قاعده‌ی عام برای شناخت اسلام حقیقی کدام است؟
- (هر حکم شرعی وزن، جایگاه و ارزش ویژه‌ی خود را دارد) معنی این را بیان کنید.
- امام عز بن عبدالسلام موضوع مراتب اعمال یعنی شناخت اوزان را به شکل مفصل بیان کرده، و یک فصل خاصی را به تفاوت مراتب اعمال با تفاوت مصالح و مفساد، اختصاص داده، آنچه در این مورد می دانید بنویسید.
- معنی کثرت مراتب را و اینکه درجات تقریباً بی‌نهایت است را توضیح دهید.
- فقهاء بعضی قواعد از جمله: "الضرر یزال"، و "أن الضرر لا یزال بضرر مثله أو أكثر منه"، و "یتحمل أخف الضررین وأهون الشرین وأقل المفسدین، وأضعف الخبیثین" را بر اساس کدام اصول بنا نهاده‌اند؟
- مقصود از توازن چیست و چی اهمیتی دارد؟
- توازن هستی، انسان و شریعت با هم چه رابطه‌ای دارند؟
- اسلام به کدام یک از این دو فهم استوار است: فهم دوگانه و توازنی یا فهم یکجانبه؟
- چگونه به فقه موزون، فکر موزون و حکم موزون برسیم؟
- روز قیامت ترازوهای خاصی دارد که با موازین دنیا فرق دارد. الله متعال می فرماید: ﴿وَنَضَعُ

الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا ﴿﴾. این آیات بسیار که به 23 آیه می‌رسند

از میزان و موازین القسط سخن می‌گویند، این به چه چیزی دلالت می‌کند؟

- آیا سیرت رسول الله  $\rho$  بر فقه میزان استوار بود؟
- ترازوی قرائت چیست؟
- ترازوی ملت سازی چیست؟
- ترازوی جنگ چیست؟
- آیا فقه کتاب و میزان در اقدامات رسول الله  $\rho$  قابل نمایش است؟
- ترازوهای اقدامات رسول الله  $\rho$  کدامها است؟
- اقدامات سیاسی رسول الله  $\rho$  بر کدام ترازو استوار است؟
- ترازوی جنگ با ترازوی دعوت و تعامل با دیگران، در چه چیزها باهم اختلاف دارند؟
- علمای پژوهش‌گر مدار سیاست شرعی را بر مصالح راجحه استوار می‌دانند لیکن به دو شرط، آن دو شرط کدامها اند؟
- اصول اساسی عمومی در رابطه به تعامل با غیر مسلمانان چیست؟
- از فقه میزان در عهد ابوبکر صدیق  $\tau$  سخن بگوئید.
- از فقه میزان در عهد عمر بن خطاب  $\tau$  سخن بگوئید.
- از فقه میزان در عهد عثمان  $\tau$  سخن بگوئید.
- از فقه میزان در عهد علی بن طالب  $\tau$  سخن بگوئید.
- سه گام برای برپایی میزان است، آنها کدامها اند؟
- هشت ترازوی پراکنده در قرآن و سنت و سیرت نبوی را بیان کنید.
- ترازوی مناسب برای یک نص، یک حکم یا یک فعالیت را چگونه تعیین نماییم، هر یک را با مثال بیان دارید؟
- رسیدگی به موازنه گامی است که دو بخش دارد، آن دو کدامها اند؟
- مقصد و هدف از ترازوی جفت چیست؟
- مقصد از افکار و اقدامات "میزان علم و عمل" چیست؟
- کدام یک بر دیگری مقدم است: میزان عمل یا میزان علم، و کدامشان سنگین‌تر است؟

- معنی عبادت چیست و آیا محبت داشتن نیز در آن شرط است؟
- بالاترین هدف از آفرینش انسان چیست و معنی این جمله چیست: عبادت هدف است و آبادی رسالت؟
- برای صحت داشتن عبادات محض و شعائر دینی وجود دو شرط ضروری است، آن شرط‌ها کدام‌ها اند؟
- مقصد و هدف از ترازوی عبادات و عادات چیست؟
- مقصد و هدف از ترازوی بدعت و ابداع چیست؟
- معنی "عبادات و وسائل" چیست و رابطه بدعت با آن دو چیست؟
- تحقیق در معنی بدعت را مطابق فقه میزان بیان کنید؟
- اقسام بدعت نزد فقهاء کدام‌ها اند؟
- برخی از نتایج خلل در تطبیق ترازوی بدعت و نوآوری را ذکر کنید.
- تحقیق و برداشت در تفسیر لفظ (چیزهای نوپیدا) در حدیث "هر نوپیدا بدعت است" چیست؟
- انواع چهارگانه اوامر و نواهی کدام‌ها اند؟
- اوامر و نواهی متعلق به حقوق الله دو نوع است، آن دو کدام‌ها اند؟
- برای ایمان به الله دو میزان وجود دارد: (میزان عقل و قناعت و میزان استجاب و تنفیذ) هدف از این دو چیست؟
- ترازویی که ملحد از آن کار می‌گیرد کدام است و خلل آن در چیست؟
- میزانی که مشرکان از آن کار می‌گیرند کدام است و خلل آن در چیست؟
- نویسندگان ترازوهای عقیده و فکر و تصورات « ترازوی دنیا و ترازوی آخرت یا ترازوی غیب و ترازوی مشاهده» را ذکر نموده، هدف این ترازوها چیست؟
- در مورد ترازوی نقل و ترازوی عقل آنچه می‌دانید بیان کنید.
- خلل در ترازوی مسئله‌ی قضا و قدر که جبریه و قدریه در آن لغزیده‌اند چیست؟
- خلل وابسته به ترازوی مجسمه و مشبّه در باره ایمان به الله متعال در کجاست؟
- هدف از ترازوی تکلیف و اختیار و ترازوی قضاء و قدر چیست؟

- هدف از ترازوی اراده‌ی کونی و اراده‌ی تکلیفی قدریه چیست؟
- ترازوی دعوت و داوری چیست و تاثیر آن بر مسئله‌ی تکفیر چیست؟
- ترازوی توکل و ترازوی استفاده از اسباب چیست؟
- مقصد از ترازوی سنن و خوارق چیست؟
- مقصد از ترازوی تخییر و تسییر چیست؟
- تعبد بر ترازوی اخلاص، نیت، توقف و اتباع استوار است، حالات اتباع کدام است؟
- ترازوهای پنج‌گانه‌ی عبادات و عقاید چیست؟
- عبادتی را نام بگیرید که حق خدا و حق بنده در آن جمع شده باشد؟
- اصلاح چیست و انواع آن کدام‌ها اند؟
- از ترازوهای اصلاح، جمع میان درون و بیرون و پیدا و پنهان است، توضیح دهید.
- مثال‌هایی برای ترازوی رعایت تسلسل و اهمیت آن بیان دارید.
- هدف از ترازوی صلح و جنگ چیست؟
- حالات غیرمسلمانان با مسلمانان کدام است؟
- ترازوی اقلیت و اکثریت بر کدام اصول استوار است؟
- انواع ششگانه‌ی توازن فعالیت‌های اقتصادی کدام‌ها اند؟
- توازن بین فرد و دولت و بازار در فعالیت اقتصادی چگونه متحقق می‌گردد؟
- مثالی از خلل در توازن بین تولید و مصرف را بیان دارید.
- هدف از میزان عقود فرد و عقود امت چیست؟
- هدف از میزان معاوضات و میزان تبرعات چیست؟
- ترازوی فهم قرآن چیست یا قرآن را چگونه می‌توان فهمید؟
- در باره‌ی دو هدف اصلاح و آبادی سخن بگوئید؟
- ترازوی محکمت و متشابهات چیست؟
- هدف از ترازوی تبلیغ و اجتهاد یا ترازوی رسالت و بشریت چیست؟
- هدف از ترازوی قضاء و ترازوی فتوا چیست؟
- آیات قتال به دو مجموعه تقسیم می‌شوند آن دو کدام‌ها اند؟

- مفهوم از دار اسلام و دار کفر چیست؟
- آیا دار اسلام و دار کفر تقسیم شرعی است یا عرفی و یا واقعی، و راجح کدام است؟
- ترازوی صلح به کدام اصول استوار است؟
- ترازوی جنگ به کدام اصول استوار است؟
- چهار تطبیق عملی که در ظاهر متعارض اما در ترازو موافق اند را مختصراً ذکر کنید.
- ترازوی نصرت و پیروزی بر چه چیز استوار است؟
- ترازوی جنگ و قتال بر چه چیز استوار است؟
- ترازوی ضعف بر چه چیز استوار است؟
- میزان رهبریت بر چه چیز استوار است؟
- اسباب قتال در قرآن کدام‌ها اند؟
- ترازوی عقوبات بر چه چیز استوار است؟
- ترازوی مباحات، وجایب و مستحبات بر چه چیز استوار است؟
- ترازوی تحریم و کراهیت بر چه چیز استوار است؟
- ترازوی ویژه‌ی شهداء کدام است؟
- ترازوی دعوت بر چه چیز استوار است؟
- ترازوی برادری ایمانی بر چه چیز استوار است؟
- مقصود از میزان برتری به سبب هجرت و جان‌فشانی چیست؟
- انواع جهاد در قرآن چند است؟
- ترازوی تعاون بر چه چیز استوار است؟
- ترازوی رهبری کامیاب بر چه چیز استوار است؟
- از موضوع فقه میزان چه فکری را ساخته‌اید؟
- در باره‌ی عنوان کتاب چی نظر دارید، آیا داشته‌هایش را می‌رساند؟
- ترازوی ویژه‌ی چنین کتاب‌ها چیست؟



## سرچشمه‌ها

– قرآن کریم

اول: مصادر و مراجع کهن

التفاسیر

1. التفسیر الکبیر از فخرالدین رازی ط. دار إحياء التراث العربی بیروت.
2. المحرر الوجیز از ابن عطیة ط. دار إحياء التراث بقطر
3. النکت والعیون – تفسیر ماوردی ط. الکویت
4. تفسیر القرآن العظیم از حافظ ابو الفداء إسماعیل بن عمر بن کثیر قرشی دمشقی ط. دار ابن حزم ۱۴۲۳هـ
5. تفسیر القرطبی الجامع لأحكام القرآن ط. مؤسسة الرسالة
6. تفسیر المنار ط. الهيئة المصرية للكتاب
7. جامع البیان فی تفسیر القرآن از ابوجعفر محمد بن جریر طبری، ط. المطبعة الكبرى بولاق ۱۳۲۸هـ.

سنت مطهر پیامبر

1. السنن الكبرى از بیهقی، ط. دارالمعارف، حیدر آباد، چاپ أوفست، دار الفكر.
2. السنن الكبرى از حافظ فقیه ابوبکر أحمد بن حسین بیهقی، ت ۴۵۸هـ، ط. دارالمعارف، حیدر آباد، چاپ أوفست، دارالفکر.
3. المستدرک از حاکم، ط. حیدر آباد، ۱۳۴۰هـ.
4. المصنف از ابن أبی شیبة، ط. دار قرطبة، بیروت، ۱۴۲۷هـ، ۲۰۰۶م.



5. المصنف از عبد الرزاق، نشر المكتب الإسلامي، بيروت.
6. الموطأ از إمام مالك، ط. دار المعرفة، بيروت، ۱۴۲۰هـ، ۱۹۹۹م.
7. سنن ابن ماجه از حافظ أبي عبد الله محمد بن يزيد القزويني، ت ۲۷۳هـ، ط.
8. عيسى البابی الحلبي، قاهرة، ۱۹۷۲، تحقيق محمد فؤاد عبد الباقي.
9. سنن ابن ماجه، ط. عيسى البابی الحلبي، ۱۹۷۲م.
10. سنن أبي داود - مع عون المعبود - چاپ و نشر المكتبة السلفية، مدينه منوره.
11. سنن ابوداود از حافظ حجت سليمان بن أشعث سجستاني، ت ۲۷۵هـ، چاپ همراه با شرح آن عون المعبود، چاپ و نشر المكتبة السلفية، مدينه منوره.
12. سنن الترمذی - مع تحفة الأحوذی - چاپ دوم، ۱۳۸۵هـ، ط. الفجالة، قاهره.
13. سنن الترمذی از حافظ ابو عيسى محمد بن عيسى السملی، ت ۲۷۹هـ چاپ با شرح آن تحفة الأحوذی، ط. الاعتماد، قاهرة.
14. سنن الدارقطني از حافظ ابوالحسن علي بن عمر الدار قطني، ت ۳۸۵هـ، تحقيق سيد عبدالله هاشم يمى، ط. چاپخانه دار المحاسن، قاهره، ۱۳۸۶هـ.
15. سنن الدارمی ط. ۱، مصر ۱۳۸۶هـ
16. سنن النسائی از حافظ ابوعبد الرحمن بن شعيب النسائی، ت ۳۰۳هـ، همراه با زهر الربی علی المجتبى از حافظ سيوطی، با تعليقات از حاشية السندی، ط. و مصطفى البابی الحلبي، ۱۳۸۳هـ.
17. سنن النسائی، ط. مصطفى البابی الحلبي، ۱۳۸۳هـ.
18. شرح سنن أبي داود از حافظ فقيه بن قيم الجوزية چاپ با عون المعبود، نشر المكتبة السلفية، مدينه منوره، ۱۳۸۸هـ.
19. شرح صحيح مسلم از امام حافظ فقيه محيى الدين بن شرف نووى، ت ۶۷۶هـ، ط. المطبعة المصرية، قاهره.
20. صحيح البخارى - مع شرحه فتح البارى - ط. السلفية، القاهرة.
21. صحيح البخارى از رهبر مؤمنان در حديث امام ابوعبد الله محمد بن اسماعيل بخارى، ت ۲۵۶هـ، چاپ با فتح البارى، ط. المطبعة السلفية، القاهرة، ۱۳۸۰هـ.

22. صحیح مسلم ط. الحلبي، القاهرة.
23. صحیح مسلم از امام حجة مسلم بن حجاج قشیری نیشاپوری، ت ۲۶۱هـ، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقي، ط. عيسى البابی الحلبي، ۱۳۷۴هـ، ۱۹۵۵م.
24. فتح الباری صحیح البخاری از امام حافظ أحمد بن علی بن حجر عسقلانی، ت ۸۵۲هـ، ط. المطبعة السلفية، القاهرة، ۱۳۸۰هـ.
25. مسند احمد، چاپ. المكتب الإسلامی، بیروت، ۱۳۹۱هـ.
26. مسند الشافعی، چاپ. وزارة أوقاف قطر، ۱۴۲۸هـ، ۱۹۹۹م.

### مصادر لغت‌نامه‌ها

1. التعريفات از جرجانی، چاپ مكتبة لبنان، ۱۹۸۵ بیروت.
2. القاموس المحيط از فیروزآبادی، چاپ. مصطفى الحلبي ۱۳۷۱هـ. ۱۹۵۲م.
3. المصباح المنیر از علامة أحمد بن محمد الفيومي ت ۷۷۱هـ، چاپ. مصطفى البابی الحلبي بمصر.
4. المعجم الوسيط.
5. لسان العرب از ابن منظور چاپ. دار المعارف در قاهرة.
6. مختار الصحاح، چاپ. دار المعارف در قاهرة.

### مصادر و مراجع دیگر

1. شرح العقيدة الطحاوية از صدرالدين حنفي، تحقيق أحمد شاکر، چاپ. السعودية سال ۱۴۱۳هـ.
2. جامع المسائل از ابن تیمیة، تحقيق محمد عزيز شمس، چاپ دار عالم الفوائد در مکه مکرمه ۱۴۲۴هـ.
3. نظرية المقاصد عند الإمام الشاطبي از دكتور احمد الريسوني ط. الرباط ۱۴۱۱هـ.
4. مقاصد الشريعة عند الإمام العز بن عبد السلام از دكتور عمر بن صالح، دار النفائس أردن.
5. كتاب الخراج از قاضی ابو يوسف، دار المعرفة بیروت، لبنان
6. الغياثی: غياث الأمم فی التياث الظلم – تأليف إمام الحرمین ابو المعالی عبد الملك بن عبدالله جوينی، با تحقيق أ. د. عبد العظيم الديب، چاپ دوم، قطر، ۱۴۰۱هـ.

7. شرح الكوكب المنير چاپ. دانشگاه أم القرى ۱۴۰۸هـ.
8. الإجابة لإيراد ما استدرکه عائشة على الصحابة، چاپ. المكتب الإسلامى
9. رسالة العبودية از ابن تيمية، چاپ. دار الإيمان. اسكندرية ۲۰۰۳م.
10. إحكام الأحكام فى أصول الأحكام از ابن حزم، چاپ. دار الآفاق الجديدة - بيروت ۱۹۸۳م
11. أحكام القرآن از ابوبكر محمد بن عبد الله بن العربى، ت ۵۴۳هـ، تحقيق على محمد البجاوى، چاپ. عيسى البابى الحلبى، ۱۳۸۷هـ.
12. أحكام القرآن از امام ابوبكر احمد بن على رازى جصاص، ت ۳۷۰هـ، دار الفكر، بيروت.
13. أحكام القرآن از امام شافعى، چاپ. دار الكتب العلمية، بيروت، ۱۳۹۵هـ.
14. إرشاد الفحول از شوکانى، چاپ. دار الکتبى، ۱۴۱۳هـ.
15. البداية والنهاية، با تحقيق شيخ محمود عبدالقادر الأرنؤوط، چاپ. وزارة أوقاف قطر ۱۴۳۶هـ
16. إرواء الغليل از ناصر الدين البانى، چاپ. دار الفكر الإسلامى، بيروت.
17. إعلام الموقعين از ابن القيم، چاپ. شركة الطباعة الفنية، قاهره.
18. الإحكام فى تمييز الفتاوى عن الأحكام از قرافى، تحقيق عبد الفتاح ابو غده.
19. الإحكام از آمدى، چاپ. محمد على صبيح، قاهرة، ۱۹۶۸م.
20. الأم از امام شافعى، چاپ. دار الشعب، قاهره.
21. الإنصاف فى معرفة الراجح من الخلاف از علامة علاء الدين على بن سليمان المرادوى، تحقيق محمد حامد الفقى، چاپ. السنة المحمدية، ۱۳۷۵هـ.
22. البحر الرائق از علامة زين الدين بن إبراهيم بن نجيم المصرى، ت ۹۷۶هـ، ط. دار المعرفة، بيروت.
23. البحر الزخار از علامة احمد بن يحيى بن مرتضى، ت ۸۴۰هـ، چاپ. مؤسسة الرسالة، بيروت، ۱۳۶۶هـ، چاپ دوم.
24. التاج والإكليل لمختصر الخليل از علامه ابوعبدالله سيدى محمد بن يوسف بهدرى مالكى بهامش مواهب الجليل، چاپ. دار السعادة، مصر، ۱۳۲۹هـ.
25. التقرير والتحبير، محمد بن عبد الواحد، چاپ اول دار الكتب العلمية، ۱۹۹۹ بيروت.
26. التمهيد فى تخریج الفروع على الأصول از اسنوى، چاپ. مؤسسة الرسالة، تحقيق د. هيتو.

27. الجامع الصغير از حافظ عبدالرحمن سيوطى، ت 911هـ، چاپ. المطبعة الخيرية، 1321هـ.
28. الجامع لأحكام القرآن از ابو عبد الله محمد بن أحمد قرطبي. ت 271هـ، چاپ. دار الكتب المصرية 1387هـ
29. الدار المختار شرح تنوير الأبصار از علامه حصكفي، چاپ. مصطفى البابي الحلبي، قاهره.
30. الذخيرة از قرافي، چاپ. دار الغرب الإسلامي.
31. الشرح الكبير على حاشية الدسوقي، چاپ. الاستقامة، قاهره.
32. القواعد الكبرى، أبو محمد عز الدين عبد العزيز بن عبد السلام بن أبي القاسم بن حسن سلمى دمشقى، ملقب به سلطان العلماء، متوفى: 660هـ، تحقيق د. نزية حماد، و د. عثمان ضميرية چاپ. وزارة اوقاف قطر 1429هـ.
33. الفتاوى الهندية، چاپ. دار إحياء التراث العربى، بيروت.
34. الفروق لأبى محمد الجوينى، مخطوطة مكتبة السليمانية رقم 146 اصول الفقه.
35. الفروق از امام شهاب الدين ابوالعباس صنهاجى مشهور به قرافي، چاپ. دار المعرفة، بيروت.
36. الفصل فى الملل والأهواء والملل والنحل از امام ابن حزم اندلسى (ت: 456). چاپ: المطبعة الأدبية - قاهره.
37. القسطاس المستقيم از ابوحامد الغزالي المتوفى 505 هـ، تحقيق و تعليق محمد ركابى رشيدى محمد، چاپ. دار الرسالة للطباعة\القاهرة، توزيع مكتبة جعفر الحديثة\القاهرة.
38. الكافى از ابن قدامة، چاپ. المكتب الإسلامى، بيروت.
39. المبسوطة از امام محمد بن احمد بن سهل ابوبكر شمس الأئمهى سرخسى، چاپ أوفت لدار المعرفة، عن چاپ مطبعة السعادة، قاهره، 1331هـ.
40. المجموع از امام محى الدين بن شرف نووى، ت 676هـ، ط. شركة العلماء.
41. المحصول از رازى چاپ. سوم \ مؤسسه الرسالة - بيروت 1997.
42. المحلى از ابن حزم ظاهرى، چاپ. كتابخانهى الجمهورية العربية، قاهره.
43. المدخل المفصل إلى مذهب الإمام أحمد بن حنبل، بكر أبو زيد، چاپ اول دار العاصمة 1417هـ مدنيهى منوره.
44. المدونة از امام مالك، چاپ. السعادة، قاهره، 1323هـ.

45. المستصفى، چاپ. المكتبة التجارية، قاهره، ۱۳۵۶هـ.
46. المسودة فى أصول الفقه آل تيمية، چاپ الكتاب العربى.
47. المصنف از حافظ ابوبكر عبد الرزاق بن همام صنعانى، تحقيق حبيب الرحمن أعظمى، نشر المكتب الإسلامى، بيروت.
48. المغنى از ابومحمد عبد الله بن احمد بن محمد بن قدامه مى مقدسى، ت ۶۲۰ هـ، چاپ. مكتبة الرياض الحديثة، رياض.
49. المقدمات الممهديات از ابن رشد، چاپ. دار الغرب الإسلامى.
50. المنثور فى القواعد از امام بدر الدين محمد بن عبدالله بن بهادر زركشى، ت ۷۹۴هـ، تحقيق د. تيسير فائق أحمد، ط. مؤسسة الخليج، نشر وزارت اوقاف كويت، ۱۴۰۲هـ.
51. المهذب از فقيه ابواسحاق ابراهيم بن على شيرازى، ت ۴۷۶هـ، چاپ. عيسى البابى الحلبي.
52. الموافقات فى أصول الشريعة از ابواسحاق ابراهيم بن موسى لخمى غرناطى مالكى مشهور به شاطبى، ت ۷۹۰هـ، چاپ. دار المعرفة، بيروت.
53. إيضاح المسالك إلى قواعد الإمام مالك از امام ابوالعباس احمد بن يحيى ورنشريسى، ت ۹۱۲هـ، تحقيق أحمد ابو طاهر خطابى، چاپ. فضالة، مغرب، زیر نظر صندوق إحياء التراث الإسلامى، ۱۴۰۰هـ.
54. بداية المجتهد از علامه محمد بن احمد مشهور به ابن رشد اندلسى، ت ۵۹۵هـ، ط. مصطفى البابى الحلبي، چاپ چهارم، ۱۳۹۵هـ.
55. بدائع الصنائع از امام كاسانى، ت ۵۷۸هـ، چاپ. الإمام، قاهره.
56. بلغة السالك لأقرب المسالك إلى مذهب مالك از علامة احمد بن محمد صاوى بر شرح الصغير از دردير، چاپ. عيسى البابى الحلبي محمد بن عبد الرحمن، چاپ. الفجالة، القاهرة، چاپ دوم، ۱۳۸۵هـ.
57. تحفة المحتاج از علامه شهاب الدين محمد بن احمد سمرقندى، چاپ. دار الحديث، مصر.
58. تخريج الفروع على الأصول از امام ابوشهاب زنجانى، تحقيق محمد أديب صالح، چاپ. دانشگاه دمشق، ۱۳۸۲هـ.
59. تلخيص الجبير از حافظ ابن حجر، چاپ. شركة الطباعة الفنية المتحدة، مدينه منوره.

60. تیسیر التحریر، محمد امین، چاپ مصطفی البابی الحلبي، بدون شماره و تاریخ چاپ، قاهره.
61. جمع الجوامع از ابن سبکی، چاپ. دار احیاء الکتب العربية، قاهره.
62. جواهر الإکلیل، چاپ کویت ۱۴۱۵هـ.
63. حاشیة الدسوقی علی الشرح الکبیر از علامه شیخ محمد بن عرفه دسوقی، چاپ. الاستقامة، قاهره.
64. حاشیة الروض المربع از علامه عبد الرحمن بن محمد عاصمی حنبلی، ت ۱۳۹۲هـ، چاپ. المطابع الأهلية للأوفست، ریاض.
65. حاشیة عمیرة علی شرح المحلی علی المنهاج، چاپ. عیسی البابی الحلبي، القاهرة.
66. درر الحکام شرح مجلة الأحکام، علی حیدر، چاپ. دار عالم الکتب، ۲۰۰۳ ریاض.
67. روضة الطالبین از امام ابو زکریا یحیی بن شرف نووی، ت ۶۷۶هـ، چاپ. المکتب الإسلامی للطباعة والنشر، دمشق.
68. شرح العنایة علی الهدایة از امام محمد بن محمود بابرته، ت ۷۸۶هـ، چاپ با هامش فتح القدير، چاپ. دار صادر.
69. شرح الکوکب المنیر از ابن نجار حنبلی، چاپ. دانشگاه ملک عبد العزیز سعودی.
70. فتح العزیز شرح الوجیز از امام ابوالقاسم عبد الکریم بن محمد الرافعی، ت ۶۲۳هـ، چاپ با هامش المجموع، چاپ. شركة العلماء، قاهره.
71. فتح العلی المالک فی الفتوی علی مذهب الإمام مالک از ابو عبد الله شیخ محمد احمد علیش، ت ۱۲۹۹هـ، چاپ. مصطفی البابی الحلبي، ۱۳۷۸هـ، ۱۹۵۸م. القدير از شوکانی، چاپ. عالم الکتب، بیروت.
72. فتح القدير از علامه کمال بن همام حنفی، ت ۸۶۱هـ، چاپ. المطبعة الأميرية، قاهره، ۱۳۱۶هـ.
73. کشف الأسرار از بزدوی، چاپ سعودی ۱۴۳۰هـ.
74. مجموع الفتاوی شیخ الإسلام احمد بن تیمیة، جمع و ترتیب عبد الرحمن بن محمد بن قاسم عاصمی نجدی حنبلی، تصویر چاپ اول ۱۳۹۸هـ، باهزینه حکومت سعودی.
75. مطالب أولى النهی، مصطفی سیوطی، چاپ اول المکتب الإسلامی ۱۹۶۱ بیروت.

76. معنى المحتاج إلى معرفة الفاظ المنهاج، محمد شربيني خطيب، ت ٩٩٧هـ، چاپ. مصطفى البابى الحلبي، ١٣٧٧هـ.
77. مواهب الجليل، چاپ اول ١٩٩٥ بيروت.
78. نهاية المحتاج از شمس الدين محمد بن احمد شهاب الدين رملی، ت ١٠٠٤هـ، چاپ. مصطفى البابى الحلبي، القاهرة، ١٣٨٦هـ.
79. نيل الأوطار از علامه محمد بن على شوکانی، ت ١٢٥٠هـ، چاپ. الكليات الأزهرية، قاهره، ١٣٩٨هـ.

### مصادر و مراجع معاصر

1. آثار الحرب- دراسة مقارنة، أ. د. وهبة زحيلي، ط. دار الفكر المعاصر للطباعة والنشر والتوزيع، ١٩٨١.
2. إسلام الرحمة وظاهرة الإرهاب، دراسة تحليلية لحقيقة الإسلام و رحمته و وسطيته، و لمفاهيم الإرهاب والجهاد، و التكفير، و الخلافة و الحكم أ، د، على محيي الدين قره داغی، ط. دار البشائر الإسلامية بيروت، ٢٠١٨.
3. الاجتهاد بالرأى فى مدرسة الحجاز الفقهية، د. خلفية بابكر حسن، چاپ. الزهراء قاهره.
4. الاجتهاد و الفتوى أهميتها، و شروطهما، و تطبيقاتهما المعاصرة، و دور المنظومة المقاصدية (البعد المقاصدى) فى ضبطهما و تجديدهما أ.د. على محيي الدين قره داغی، چاپ. دار البشائر الإسلامية، بيروت ٢٠١٧م.
5. التبيان لرفع غموض النسخ فى القرآن، أ.د. مصطفى زلمى: چاپ. كتاب خانہى چاپ و نشر تفسير ٢٠٠٠م.
6. التشريع الجنائى الإسلامى مقارنا بالقانون الوضعى، عبد القادر عودة، ط. دار الكاتب العربى، بيروت.
7. السياسة الشرعية، او نظام الدولة الإسلامى، استاذ شيخ عبد الوهاب، خلاف، ط. كتاب ناشرون، بيروت.
8. السيرة النبوية الصحيحة أ. د. اكرم عمرى چاپ. مركز بحوث السنة و السيرة دانشگاه قطر.

9. الشخصية الإسلامية، شيخ تقى الدين نبهانى.
10. الشعب المختار فى الميزان، شيخ عبد المعز عبد الستار، ط. القاهرة ١٩٩٨.
11. الظاهر الجغرافية بين العلم والقرآن د. عبد العليم عبد الرحمن خضر، چاپ. دار النشر سعود ١٤٠٤هـ.
12. العبادة فى الإسلام، شيخ يوسف قرضاوى: چاپ. مؤسسة الرسالة.
13. المدخل إلى دراسة علم الكلام، د. حسن محمود شافعى ط. مكتبة وهبة قاهره ١٤١١هـ.
14. المرجعية العليا فى الإسلام شيخ قرضاوى: چاپ. الرسالة.
15. المنهج الإيمانى للدراسات الكونية فى القرآن الكريم، د. عبد العليم عبد الرحمن، چاپ. دار النشر سعودى.
16. الموسوعة الفقهية الكويتية، چاپ. وزارة اوقاف الكويت.
17. الناسخ والمنسوخ از ابن سلامة ضرير.
18. تحفة الحبيب على شرح الخطيب از بحيرى.
19. حجة الله البالغة چاپ. دار المعرفة ببيروت.
20. درء تعارض العقل والنقل از ابن تيمية، تحقيق: د. محمد رشاد سالم چاپ. دانشگاه امام محمد بن سعود.
21. شفاء الغليل فى مسائل القضاء و القدر و الحكمة و التعليل، تحقيق سيد عمران، و د. سيد محمد سيد چاپ. دار الحديث قاهره.
22. فقه الأولويات، شيخ علامة يوسف قرضاوى، چاپ. وهبة.
23. فى ظلال القرآن، سيد قطب چاپ. دارالشروق.
24. مبدأ الرضا فى العقود، أ.د. على محبى الدين القره داغى، دراسة مقارنة فى الشريعة و القانون المدنى، چاپ اول - دار البشائر الإسلامية بيروت سال ١٩٨٥م.
25. مجموعه الوثائق السياسية از استاذ محمد حميد الله چاپ. دار الارشاد، بيروت ١٣٨٩.
26. مجموعة بحوث فقهية، د. عبدالكريم زيدان، چاپ. مؤسسة الرسالة للطباعة والنشر والتوزيع.
27. مقاصد الشريعة الإسلامية از شيخ ابن عاشور، ط. مجمع الفقه الإسلامى الدولى.



28. مقومات التصور الإسلامي، سيد قطب، ط. دار الشروق بالقاهرة ١٩٩٧.
29. نحن والآخر دراسة فقهية تأصيلية لبيان علاقة المسلم بغيره في حالة السلم والحرب والأقلية والأكثرية على ضوء الكتاب والسنة وفقه الميزان ( به زبان عربی)، أ. د. علي محي الدين القره داغي، چاپ: الاتحاد العالمي لعلماء المسلمين ضمن سلسله: قضايا الأمة (3)، چاپ: 2009، و به زبان انگلیسی چاپ مرکز بین المللی دوحه برای گفتگوی ادیان 2014.
30. المصطلحات الأربعة في القرآن الكريم: الإله، الرب، والعبادة، والدين، استاذ سيد أبو الأعلى المودودي، تعريف محمد كاظم، چاپ: كويت 1995.
31. نهج البلاغة تحقيق صحي صالح.



این کتاب را بعد از یک تجربه‌ی طولانی و عمیق در کار  
اسلامی در پیشگاه امت می‌گذارم؛ امیدوارم آغاز و  
هسته‌ی یک علم و معرفتی باشد تا امت را در  
مفاکماتش از دایره‌ی کوتاه‌نگری‌هایی که به ویرانگری  
و هشتتاک انجامیده است به میزان عدلی که امنیت  
اجتماعی و مقاصد دین را تحقق می‌بخشد، انتقال دهد.

(رکتم علی معنی الدین قره‌داغی)



انتشارات سعید

نشانی: جاده آسمایی، کابل، افغانستان

شماره تماس: ۰۷۳۰۲۰۰۷۰۰

Email: sayeedbook@gmail.com